

ن. م. ۱۷۵

# برکاتِ اَحْمَدِیَّة

612

نام دگر

## زُبْدَةُ الْمَقَامَاتِ

علامہ منشی نور محمد

تألیف

محمد ہاشم کشمی

وفات ۱۰۵۴

در مطبع نامی منشی نول کشور واقع کان پور مزین طبع شد

۱۳۰۷

قد اعنتی بطبعه طبعة جديدة بالأوفست

حسین حلمی بن سعید استانبولی

یطلب من المكتبة ایشیق بشارع دار الشفقة بفتح ۷۲

استانبول - ترکیه

۱۳۹۷ هجری ۱۹۷۷ میلادی



# برگاتِ اکملیہ

نام دگر **خلیل احمد**

## زینۃ المقامات

تألیف

محمد ہاشم کشمی

وفات ۱۰۵۴

در مطبع نامی منشی نول کشور واقع کان پور مزین طبع شد

۱۳۰۷

قداعتی بطبعہ طبعہ جدیدہ بالأوفست

حسین حلمی بن سعید استانبولی

یطلب من المكتبة ایشیق بشارء دار الشفقاۃ بفاغ ۷۲

استانبول - ترکیہ

۱۳۹۷ ہجری ۱۹۷۷ میلادی



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



احمد سعد الباقی بالبقا الابدی والوام السمدی واصلى على النور الاثم الاحدى اعنى  
 حضرت المحمدى وعلى آله واصحابه وسائر ابناءه الى يوم القيامة كلم اهل الرحمة  
 والولاية والكرامة برنقشندان صحائف علم و عرفان و تونكران و فاین و كنوز  
 پنهان و خواجگان مانده حكیم و ادب و دیوانگان حلقه سلسله الذهب مخفی نما  
 كه این بنده از كار مانده و از خود شرمند را با آنكه آبا و اجداد از منتسبان  
 سلسله عالیہ كبر و بیه بودند و حقیر نیز در آوان طفولیت به صحبت بعضی خلفاء  
 آن خانوادہ متبرکہ رسیدہ لیکن بمناسبت فطری و رابطه جلی هم و عنقوان  
 شباب از اشارت های نهانی و بشارت های یزدانی دل را بسلسله ویدیه  
 خواجگان نقشبندیہ بستگی دادند و ویدیه امید را چون باب رحمت ایشان بیا  
 رحمت ایشان كشادند اما نمیدانست كه کدام را بهر از راه نمایان این شاهراه  
 دست این بر خاک او قتا ده برگیرد و كه ام پیک از مقبلان این سلسله عالیشان

وی را با همه ناقابل کرم در پذیرد و در اوان کشاکش این اندیشه و پیرار بخور  
 فرا پیش آمد که در غلبات آن مقام بربان شس همی رفتی که بان بر مرکب زمین نهند  
 که مراب هندیستان باید شد للمو لومی المعنوی قدس سره زانکه سپید و پدید  
 هندیستان بخواب + از خراج امید هر دو شد خراب + بعد از شفا از ان پنج و پند  
 از ان حرف های جنون سنج تقریبی چنان در میان آمد که ناچار سرازمانت نامخته  
 به مملکت هندیستان آمد پس از سالی در ان کشور ششی در محفل حدیث حالات  
 عجیبه و تصرفات غریبه گذشتگان مشایخ زحمی الله ذکر بایست و پیرا بر دل نیت  
 و دائم که بر زبان نیز بگذشت که این گروه حقیقت شکوه همانا مخصوص روزگار مشین  
 بودند و امر و زکیسه ایام ازین جواهر خالی ست یا خود بعد ما نیز موجودند اما از دیده  
 ادراک مانا قابلان مستور و مفقود اندست خاطر خوبان بصید اهل دل ماکل تا ماند  
 یا بشهر عشق بازان مر و صاحب دل نماند قریب بدین ایام ششی در منام دید که  
 صاحب لی در رسید و گفت بر خیز که فلان بزرگ دین در موضوعی چنان چنین  
 با جمعی از ارباب صفاء یقین بنشسته و ترامی طلبید مصحوب آینده آنجا شد  
 بزرگی دید بکلیه گذا و کذا بر صفت که در ان خانه بود جالس و مراقب و اصحاب او  
 بزیر آن صفت سر پیش از فکنده و خاموش آن آینده مرا این بنده را پیش برد  
 آن بزرگ سر از گریبان بر کشید و دست خود بر کشاد و دست من گرفت و گفت  
 بر خوان اسم الله الرحمن الرحیم از اچار نصر الله و الفتح تا آخر سوره و من میخواندم و شک  
 میزدم چون بیدار شدم از مضمون این سوره و بهیبت نزول آن پی بردم بسوی  
 آنچه اندیشیده بودم یعنی وقتیکه فتح و نصرت الهی در رسد مشاهده نمائی که جمعی در  
 جاوه طریقت و شاره حقیقت فوج فوج داخل شوند پس سنج گوی و راه تنفقا  
 پوی که او سبحانه تو اب ست و چون خاتمه کلام ملک العلام تو اب بود از انجا راه شاره

بتوبه گرفتیم بعد ازین رویا بگفته از شهری در شهر بربان پور که بلده الیست از بلاد مشهوره  
 هندوستان بمسایه سواحل بحر عمان و مرمور بگذاشته و در آنجا در پهن و انستاب نام  
 قطب الانام ریج و لهامی ایران را طبعیست بر آن الیست غریب جمله آثار اسگاه  
 غریبان و حکم رویای ملی از اکابر ذوالعلم والعمل والعرفان بذات نسبتی بریر الیست  
 همانما التبع جمیع بلاد اسلامیین عن آفات الزمان بخدمت پیغمبر ساوات کتب از بده  
 مرشدان باند مقدار شریفه ذوق و وجدان مردم دیده مردمان میر محمد نعمان سالی  
 المشان که در آن بلده از خلفای این سلسله شریفیه در مسند ارشاد بودند و از کاشفان  
 و جذبات و لهامی طلاب میر بودند شتافتیم و آن غریب آمیند که مر از بزرگی بوده  
 مر ایشان را یافتیم ذکر و مراقبه اکابر آن سلسله عالییه از ایشان برود ششم و در خدمت  
 ایشان تخم محبت آن بزرگ دیگر که ایشان را بخدمت او رسانیده بودند در  
 فرعه جان کاشتم تا آنکه بتاریخ سنه احدی و ثلثین بعد الالف بامر و طلب  
 آن بزرگوار عالی منقبت و خصت این خلاصه و دو مان سیادت باستان آن  
 قدوه خدایرتان یعنی حضرت ایشان رسیدم و نزدیک دو سال چه در سفر چه در  
 حضر منشیبت و امان قرار ایشان گردیدم فوائدیکه این غریب در آن مدت  
 قلیله از فوائد کثیره آن حضرت یافته و انواریکه از آن آفتاب عالمتاب بر روزنه  
 دل این شکسته خاطر تافته شرح و بیان را بر کتابه شمع روان فی کل منبت شری  
 لسانا منبت الشکر کنت مقصرا به جزاه الله عنی و عن سائر الطالبین خیرا بجز این  
 که و فوراد ب تصریح نام نامی ایشان را بر کتابه لیکن بجه آن زبان کلام بر این  
 شکر حلاوتی نیاید و جمال این مقال زینتی نه پذیرد و دل و نوانه این سلسله  
 آرامی نگیرد اوست یعنی مصطفی بالاسم الذی شیری علی لقبش بدالین  
 کنیش ابوالبرکات و نه همیشه در سبب امام الاثمه نعمان بن ثابت و شیوه اش

تکلیف و ثبات و نسبتش فاروقی و نظرش تریاق فاروق زہر متعصب و مشربش  
نقشبندی و کرمش ماحی نقوش غیر از قلوب از باب ارادت منشا ریش کابل و  
غزنی مشہور و مولد و موطنش سرہند دارا حضور و مرقدش دران بلدہ و محل نور  
ساطع و ستائش از باب علم و عمل و عرفان را جامع قدس اللہ سرہ افاض  
علی العالمین برہ دران شہور و ایام کہ در جوار و سایہ دیوار ایشان میگذرانند  
فرزندان کبار آن غوث روزگار کہ جامع علوم و اسرارند و ہر یک خلف رشید  
آن بزرگوار و احوال ایشان درین کتاب گذارش یافتہ بد ظلم العالی این  
کثرین را اشارہ فرمودند بر آنکہ ترا باید کہ بعضی فوائد تازه و معارف بلند آوازہ  
کہ در خلال مجلس خلوات و جلوات بر زبان دُر نشان حضرت ایشان موافق  
وقت و زمان حال و مال مستفیدان و مستعدان میگذرد و داخل مکتوبات  
معارف الفتوحات نمیکرد و باشمہ ز چگونگی اوضاع اطوار و انوار و برکات و خانی  
عادات ایشان بخاری و ایضا احوال عالیہ پیر بزرگوار ایشان تطیب مانہ در چکانہ  
شاہباز بلند شیانہ و حید العصر فرید الوقت منور البواطن معدن المیاسن سماج  
العارفین رضی اللہ والدین محمد و منا خواجہ محمد الباقی الاویسی النقشبندی رقیب  
اللہ سرہ دران کتاب بقلم آری تا محبان این دو بزرگ را عودہ و تلمیحی احوال و  
کردار بود و از تو ایشان را یادگار با وجود قلت بضاعت خبر امتثال اطاعت چاہ  
ندید چون اندکی ازین مقولہ تخریر رسید و درین اشارات مقتضیات تقدیر و قضایان  
حقیر با دوری ضروری از ان سادہ سنیہ روی نمود دران دوری بہہ تشکیل بلالت  
مجموری بیش از پیش تخریر بنیقہ مذکورہ مامورہ پرداخت ہنوز ورنی چند از سواد مداد  
سیاہ نگردیدہ بود کہ واقعہ ہائیکہ انتقال حضرت ایشان در ایشان را  
سیاہ پوش ساخت پس از ارتحال آنحضرت خود لازم تر گشت تسلی حبتن مذکر احوال

اقوال ایشان زیرا کہ مولفہ ماہی کان گشت محروم از فرات + از کف آبی ہی جوید  
نیات + چون شد از دست یکی نور نظر + از عصا بر کف نہد خزع بصر + چون نماز صوم  
ستان طلب + بہند از انگشت خود پستان بلب + چونکہ شد ساقی و صافینہای تم +  
قوت مخموران چہ باشد لای خم + چون برون شد ز تخمین شمع چکل + بومی او پروانہ  
بست از تاب دل + ازا بخاکہ این نسخہ تین برکات علیہ ان ابوالبرکات شیخ احمد  
نام بود و مقدمہ آن بیان حالات پیر بزرگوار آن قطب الانام قدس شد ہر جا از  
برکات الاحمدیہ الباقیہ نامور گردانید و ہر جا کہ کلامی از کلمات و نکات از برکات  
این دو بزرگ عالی درجات بقلم آمد عنوان آنرا بلفظ برکت موشخ داشت و نشان آنرا  
بای منفرد و بگذاشت و چون از سر و ش غیب تاریخ آن ہوزبدۃ المقامات بگوش  
ہوش می آید اگر این نسخہ زبدۃ المقامات نیز نامندے شاید بعد از تمام این منقیہ  
امید میدارو کہ احوال دیگر متاخرین این سلسلہ علیہ بر نکاشتہ آید و آن بحقیقت  
ذکر اول این کتاب کرد و بعنایتہ اللہ الصمد و این کتاب مشتمل ست بر دو مقصد  
و ہر مقصد متضمن فصولی ہست مقصد اول در بیان احوال پیر بزرگوار حضرت  
ایشان اعنی خواجہ عالی شان سراج العارفین رضی اللہ والہین خواجہ محمد الباقی  
قدس اللہ تعالی سرہ العزیز و فرزندان و خلفای آن حضرت و این مقصد مشتمل  
ست بر چہار فصل فصل اول در بیان احوال ہدایت و نہایت آن حضرت  
تا ایام سکونت ایشان بہ بیرون آباد دہلی و توجہ ایشان بارشاد ہدایت طالبان  
معنوی والد بزرگوار حضرت خواجہ ماقاضی عبدالسلام ست کہ از ارباب فضل و صفا  
بود و از نرمی دل ہوارہ مصداق فلیبکو اکثر اولاد حضرت خواجہ ماقدس سرہ ہر  
بلدہ کابل بطہور پیوستہ فی حدود سنہ احدی او اثنی و سبعین و تسعمایہ در روزگار ہی  
سیمای بزرگی از جہتہ اطوار ایشان پیدا بودہ و جمال آثار ہمت ارجمند و تفرید بلند از زمینہ



کار و بار ایشان بود اگاه و در آن ایام روز تمام در گوشه خزیده سر بگردان نمودن و همیشه  
 و تحصیل علوم رسمی شاگردی مجمع علوم و دانائی مولانا می صادق حلوائی که از علمای  
 اعلام آن ایام بود اختیار نموده بر فراقت مولانا از کابل بجا و رانته شده اند و باز که  
 در کار از سرفطرت بدرس آن علامه ایشان را بین الاقوان امتیازی پیدا کرده  
 کماثل بهره تمام روزی گشته اگر چه از تحصیل علوم صوری بقیه مانده بود که بسیار  
 راه در آمده اند لیکن از ذکای فطرت و صفای نسبت دانش ایشان پایه بلند  
 گشته چنانکه یکی از معانی دلان صادق القول گفت روزی خاوران فطرت خود  
 در بیان تحصیل علوم رسمی و آثار مجموع جذبات الهی تحصیل یکی از افاضل در آن  
 تقریبی رزان فاضل گفت اگر خدمت خواجہ روزی چند و یک مرتبه مطالعه علوم نمودند  
 تا مولویت ایشان بکمال و کمال رسیدی چه می بودی حضرت خواجہ فرمودند فراد  
 از کمال مولویت نیست که کتاب مشاوری مشکک را بنامه حق آن باشد توان مطالعه و  
 افاده نمود بلا دعوی گفته می آید که هر کتابی که صل آن حدیث البصر دانند و میان از  
 امید که تشنی تمام حاصل بد فاضلی از تلامذہ مولانا صادق باین فقیه گفت چون  
 بسمع ما شنایان رسید که خواجہ از تحصیل علوم بدویشی رغبت نموده اند با هم میگفتم که با این  
 جوان فطرتی و همی دیده ایم که نتواند بود که او بجاری قدیم نهد و از ابا انجام نرساند آخر  
 چنان شد که گمان برده بودیم با جمله حضرت خواجہ را هم در اوقات تحصیل علوم که روزگار  
 برنامی بود جوش مناسب این راه گاه بصحبت بار یافتگان محفل لی مع اندر میرسانید  
 تا آنکه در بلا و ماوراء النهر که معدن این طائفه عزیز الوجود است بسیاری از کبار مشایخ  
 آن عهد را دریافته نزد بعضی بعروس تو به دانایان نیز هم اغوش گردیدند کما یسبحی باین نقول  
 عن کلامه الشریف هم در آن وقت در زمان گذر ایشان بهندستان افتاد بعضی از  
 ایشان را که در آن دیار اصحاب جاه بودند خیر خواهی صوری بران داشت که ایشان

نیز در روز دوازدهم در باب غمگین بود و از استغناء دنیا و پیه تو نگریا بشند اما از آنجا که در می ایشان دوست  
 دین و تو نگری متاع یقین بود سعی آنان بجای نرسید سلطان جذبات الهیه و کشف خلعت  
 خویش گرفت تا برو بجای که برو چون جلو و تقدیر بهمیخواست که نخست تعلقات کثرت  
 ایشان را بر یک تعلق با زار و از نظر و آن یک تعلق مجاز بیا هم حقیقت بر آورد و  
 دل نازنین ایشان را یکی از دلبران صورتی گرفتاری فراموش آمد و پس از روز  
 میان ایشان و آن محبوب ایشان دوری ضروری بود قوع پیوسته غ کان خال  
 و اندامین را در بود و هم مقارن آن اوقات الام مفارقت بعضی کتب ارباب محب  
 و معرفت بنظر ایشان درآمد تا میدان بشکر الهی شوق حصول حوال این طائفه گریبان  
 دل ایشان گرفت در ویشی باین دل ریش گفت از زبان در نشان ایشان که فرمود  
 بر سر مطالعه کتابی از کتب اکابر بودم که بر ما تجلی نمودند و ما را از ما بر بود که ششهای روحا  
 متبر که حضرت خواجه بزرگ بهار الحق و المله و الدین قدس سره به تلقین ذکر و القار جذبات  
 بنواخت آستین همت بر همه افشاند هتشمیه و امان طلب نموده به کلی در سر غ ارباب  
 انیمینی درآمدند و روشی از صاحبان ایشان که از حاضران وقت بود گفت چندان  
 از فرط طلب این راه در جست و جوی سالکان و مجذوبان گایو فرمودندی که زیاده  
 بران از قوت بشری متصور نباشد و ربلده لاهور در ایام رشکال که از غلبه لامی کل  
 طی کوچه از ان پس شکل می بود با همه نازکی تن چندین گذر ها و کوه ها و خرابها و گورستانها  
 و بیابانها و سربستانها بقصد دریافت صاحبان قطع میفرمودند تا قبل گفت  
 من نیز روزی بر عایت ششما سپا خواستم در آن سیر و ترو در رفیق ایشان با شتم چند  
 بمنع کوشیدند باز نماندم چون کوچه چند در قدم ایشان پیوده آمد از بسیاری گل  
 ولای مرا مانده گی و در و پایی دریافت حیا و ادب را پارامی عرض شد شتم ایشان از  
 معنی آگاه گردیدم و مرا باز گردانیدند پس در شتم که ایشان بقوت پایی دیگر درین پیش

ع قطع این راه بخربای جنون نتوان کرد و دیگری از ایشانیان ایشان گفت در آن اوقات در حوالی یکی از بوستانها و کورستانهای بلده مذکوره مجذوبی بود خداوند جل جلاله شکر حضرت خواجہ از کار او آگاهی یافته هموار و سیرامون آدمی شدند و او سرگاہ حضرت خواجہ را دیدی جز بدشنام نبرد اختی و گاہ بودی کہ بر ایشان سنگها بیند اختی و گاہ از ایشان گران نموده جای دیگر شتافتی اما آنحضرت از رسوخ طلب باین همه متفرق و توحش و روی بر متافتندی ع سنگها دید و دل از شیشہ می روی متافت بود تا روزی عرق مہربانی آن دیوانہ بحقیقت فزانه و راہتہ از آمدہ ایشان از خود خویش بخواند و نظر با ودعاها و در حصول مراد ایشان بظہور رسانیدہ و از نظر و دعای او ایشان را فوائد نصیب روزگار آمد بدین تقریب بر زبان مبارک رانده اند اگرچہ ریاضات شاقہ چنانکہ بعضی اہل لشکر شیدہ نکشیدہ ایم لیکن انتظار با و قلمتہای عظیم دیدہ ایم کہ ریاضتہای و سختیہای شکر متضمن بود و نیز فرمودند در آن ایام حضرت والدہ ماجدہ چون کثرت بیقراری و بیداری و غلبہ ناتوانی و بیزاری مارا میدید و بنجات شکستہ دل و آزر و خاطر کردیدہ روی عجز و نیاز بدرگاہ بے نیاز آوردہ بگریہ و ناله تمام میگفتند خداوند ما را و فرزند مرا کہ در طلب تو از ہمہ کشتہ و از لذت جوانی دست شستہ بر آوردہ گردان یا مرا زندہ کن تا کہ طاققت مشاہدہ این ناکامی و بی آرامی و ندامت و بسا بودی کہ در میان شہاد و سحر ہا مناجاتی چنین بحضرت برآزندہ حاجات ہمیکہ و ندانان دعا و التماس ایشان مرا کشایشہار روزی کردید جزا ہا اللہ عنہا خیر بخیر مخفی نماند کہ والدہ ماجدہ آنحضرت از دو دمان سیاوت بود و ارقانات لیساہ و ہموارہ بدین درگاہ تمام نیاز و شکستگی و التبا و ہمیشہ مشغوف خدمت و تفقد فقرای بعضی از ثقات اصحاب خواجہ ما قدس سرہ نقل کردند کہ با وجود تعدد کنیزان خدمات در ایشان آستان ایشان را والدہ آنحضرت خود میکردند تا بجای کہ ہم خود مان تومری بستند و بیکر گفتند

و دیگر بر میآید شتند و فرود می آورند و بسیار بود که طعام را تمام تقسیم فرموده خود  
 بلندی از زمان خشک قناعت می نمودند و اکثر بر حصیر باره اضطجاع میفرمودند و روزی  
 حضرت خواجہ قدس سرہ بملاحظہ ضعف و ناتوانی ایشان فرموده باشید که تکفل  
 امر پنج دیگری کرد و ان ام الفقرا زین معنی چند گاه بگریه و زاری در آمده میفرموده اند  
 ندانم ازین کدام حربیه بوجود آمد که حق سبحانہ تعالیٰ مرا ازین خدمت محروم گردانید  
 زیرا که کاری که ازین فقیر می آمد این بود که برای حضرت ایشان خادمان ایشان  
 طعامی می بخت آن را هم از من باز گرفتند و از غایت انکسار و رعایت ارباب ظهار  
 این معنی هم نمیدانم تا آنکه این اضطراب ایشان بحضرت خواجہ قدس سرہ رسید ایشان  
 آن امر را بچنانکه بود بان ولیہ زمان باز گذاشتند رحمہما اللہ تعالیٰ با بجمہ حضرت  
 خواجہ مادیست و جومی سالکان و مجذوبان سیمہا بطور رسانیدند و بسایا که لان  
 را در بلا و یافته بہر با گرفتند و سیاحت بہ صحبت یکی از عظام مشائخ سلسلہ رسید  
 خواجہ اندک اخذ طریقت و می نمایند و بفضل سلوک فرمایند استخارہ نموده آ  
 حضرت خواجہ محمد با رسا قدس سرہ الغریز ظاہر شدہ فرمودہ اند حاصل سلوک  
 بفضل است کہ تہذیب اخلاق حاصل کرد و چون این دولت پیدا شد و بفضل  
 سلوک نمودن تحصیل حاصل است و آنحضرت قدس سرہ خود از بدایت حال  
 خویش چنین بزرگداشتہ اند کہ ابتدای توبہ از معاصی در ملازمت خدمت خواجہ  
 عبید کردہ شد لیکن خیال رجوع و غم ترک در باطن بود التماس فاتحہ و ظاہر  
 ایشان از خلفای مولانا لطف اللہ بودند و مولانا لطف اللہ خلیفہ مولانا  
 خواجہ گل و ہدی علیہ الرحمۃ چون توفیق استقامت نیافت بار دیگر توبہ در ملازمت  
 بندگان استخارہ شیخ کہ در سمرقند تشریف داشتند و از کبار خانوادہ حضرت  
 خواجہ احمد لیسوی بودند کردہ شد اگرچہ جناب رضانداشتند میفرمودند کہ شما

جوان آید لیکن چون غریمیت فقیر مصمم بود بضرورت فاتحه خوانند و فرمودند حنا  
 استقامت بدید موافق تنفس آن بزرگواران غریمیت بر هم خورد و خرابی عجیب و دوا  
 نیکو بگریه صنع و اختیار فقیر و رنندگی حضرت امیر عبداللہ لکنی مدظلہ تجدید توبہ بظہور  
 بعد مقرون بمصافحہ آن نعمتی بود غیر ترقب امید کہ برکات آن مواہب الی  
 پیام مانند القصہ چند گاہ دیگر در مقام نگاہداشت حد و بود بار تا تیر اسم المفضل  
 سدرہ شگست عاقبت بہدایت صمدیت در خواب بشارت ملازمت خواجہ بزرگ  
 واجہ بہا و الحق والدین صورت توبہ منعقد شد و میل طریقہ اہل اللہ بظہور رسید بکلم  
 الغریق بتعلق بکل حشیش بہر طرف دستی می انداخت عاقبت بعضی از محارم فرمودند  
 ذکر می کہ مفسن بآن حضرت رسالت میرسد نتیجہ بندست تعطش بران داشتند کہ  
 از بہان غریز طریق ذکر و مراقبہ اخذ کرده شود مدت دو سال بران ذکر و مراقبہ و  
 اورا و سلسلہ آن عزیز یادوست نموده شد شنیدہ شدہ بود تا سال اکسمدلی قریب  
 بچهل سال میدان لالا قطع نکند بمنزل اللہ اللہ خواہد رسید سادہ لوجہ بہا بران  
 میداشت کہ مرور زمان را در ذکر غنیمت شمار و وہمان صورت عبادت قناعت  
 نماید ہر چند درین بیان اشارات غیبیہ و رسلوک طریقہ دیگر ظہور میکرد قدم استوار  
 ما از جا بر نمی داشت و در زمین گرم بزرگواران این طبقہ تخم و قہتا ماشمتی اللہ نفس  
 می کاشت انشا اللہ الغریز عاقبت دست گرم آن تخم را از جو بہا رمالا عین رات  
 و لا اذن سمعت سیراب گردانند بالآخر بہ کشمیر رسیدہ شد و بلازمت حضرت شیخ  
 بابای والی قدس اللہ سرہ العالی اتفاق افتاد و از برکات نظرش ہر روز منہ  
 شد و الحمد للہ والنتہ کہ آن نظرات نیز فتح باب قبول آید چون حضرت شیخ از  
 سلسلہ علیہ نقشبندیہ پیر مجاز بودند و استعداد طالب متوجہا نشان آن بزرگوار  
 نفحات ربانیہ از وی چہ بہان خانوادہ اقبال فرمودند بعد از انتقال آنحضرت بدالقرار

غیبت معهود و حضرت خواجہ ماجلوہ گرشده و ارواح طیبات ایشان در بشارت نمود  
 گرفتند و تلقینات فرمودند و بین توجه ایشان آن نسبت را قوتی میداشت و دائره  
 غیبت دستی پیدا کرده و راه روشن شده فی الجمله جمعیتی دست داد تا آن که کوی  
 عنایت ایشان بخد مت مخدومی حقائق نیاهی ارشاد دستگاہی حضرت  
 خواجگی اکلنکی قدس اللہ سرہ الغریر رسیده شد و بطوع و رغبت خود بیت و  
 بدست آورد و طریقہ خواجگان اخذ کرده شد و بطفیل ملازمت آنحضرت واروا  
 خواجہ تشبند و خفای ایشان در سلک افتادگان آن راه و نیازمندان این  
 در کتب و رساله شد اللهم ارحمی سکینا و امنی سکینا و احشرنی فی زمرة المساکین و  
 السلام علی من اتبع الهدی انتهى کلامه الشریف از نحوای این بنیقه در افشان  
 و زاتیان بدایت احوال ایشان که مانند کی ازان لب کشودیم و کذلک از مضمون این  
 ابیات شریفه ایشان که شنیدیم کاشف از نهانی + ابوالقاسم حراع که کانی +  
 که بودی و روحان نام اویش که باشد شرنی از جام اویش + کیم من کین بود  
 گیر و ما غم نیاید نور این سودا چراغ + زبانم زین تلفظ که چه بندست + سرم بخو است  
 حمید این کندست + چنان مستفا و روید که حضرت خواجہ ما اویسی لوید و در بیت  
 از روحانیت حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و حضرت خواجہ بزرگ بہار  
 والدین و خلفای ایشان رضی اللہ عنہم یافته و بنظرات عنایات آن بزرگواران  
 کار با انجام رسانیده بعد از حصول کمال چون از پیر ظاہر نیز چاره نیست باورا  
 رفته از خدمت مولانا خواجگی مجازگشته اند یکی از صاحبان صادق القادری  
 کہ آن وقت حاضر بوده باین حقیر گفت روزی پیش از آنکہ حضرت خواجہ  
 بہارستان بماورالنہر شوند در لاہور مسجد برای ادای نماز فرض از فراموشی  
 خمسہ درآمد در اثنا نماز ناگاہ از سینہ سکینہ ایشان آوازی حبیب ظاہر

چنانکہ اہل صفت نماز از ان حیرتہارومی و او بعد از او ای تسلیمتین حضرت خواجہ تمجیل  
 ہرچہ تمام تر از سجد بیرون رفتند از ان پس دوستہ تن از نزدیکان را فراہم آوردہ در  
 خود او ای جامعہ میفرمودند و ایضا غزیری حکایت کرد کہ من نیز از ان مقتدیان  
 ص آن مقتدای امام بودم روزی در میان نماز دیدم کہ حضرت خواجہ را رو  
 قبلہ است بسوی ما نیز و بر ما کے نگزند از شاہدہ این حالت بر من رعشہ افتاد  
 بر زش و پیش تمام نماز را تا آخر رسانیدم و آنچه دیدہ بودم معروض دادم تبسم  
 نمودند و از افشانی آن مرا منع فرمودند را تم این حروف عفی اللہ عنہ گوید این  
 دو معاملہ مذکورہ دو شاہد عدل اند بکمال مناسبت و تبعیت ایشان بچہرست  
 خواجہ عالم صلے اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم چہ از آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والتحمیۃ مرویست  
 کہ در نماز جوش سینه اوزش تا بمیلی رفتی و نیز از خصائص آنحضرت است کہ ہمراہ  
 از قفا چنان می دیدہ اند کہ از پیش لیکن حضرت سید الانبیار ہمہ وقت و فوراً ہی  
 حاصل بودہ این بزرگ است اورا از غایت اتباع آن سرور اگر در نماز کہ معراج  
 مومن است وقتی از اوقات این دولت رومی داوہ محال نبود کہ بزرگان گفتہ اند  
 تابع کامل را از ہمہ چیز متبوع پر تومی و نصیبی است با وجود حصول این حالات کمالات  
 و رجوع طلاب باستان ایشان حضرت خواجہ ازین ہمت عالی و تقویہ والا بر سر  
 شیخت و تعلیم طریقت نیامدند و بسیر ماوراء النہر و بلخ و بدخشان شدند تا غزیرا از  
 کہ ازین سلسلہ بزرگ و دیگر سلاسل و ران و یار بر بندار شاہ و اکمل بودند و رفتہ  
 نیز زائد فوائد مستفیض گردیدہ تصحیح احوال حاصل فرمایند و ران سیر بخت مولانا  
 مولانا سیر عالی قدس سہ نیز رسیدہ بہ بنی احوالات حاصل را بسمع ایشان  
 رسانیدہ از مولانا بخشیشا ویدہ اند چنانکہ در بیان مولانا تفصیل آن کتاب  
 نشات القدس ذکر خواہد یافت و از ان جا متوجہ سمت قند شدند از راہ بسو

بعضی دستاوردستان مکتوبی بنکاشته اند که در مکتوبات شریفه ایشان مسطوراً  
 و اولش این بیت است: من از محیط محبت نشان همیدیدیم که استخوان عزیزان  
 بساحل افتاد است. در آشنای آنکه متوجه بلدی از بلاد ماوراءالنهر بود و اندحض  
 مولانا می بظنن خواجگی ممکنی در واقع برایشان ظاهر شد و اند فرموده ای فرزند  
 بر راه شماست حضرت خواجہ را وقت بغایت خوش گشته و این بیت خود  
 فرمودند یا بخاطر زمان رانده میگردد شتم ز غم آسوده که ناگه ز کین غم  
 انکسب گاهی سر را هم بگرفت. چه حضرت مولانا می تبرک بزرگی در آن وقت و در  
 آنکسب شایسته علی لقب بندیده بود و اند و عمر و بر طریق خاصه خواجہ بزرگ چون کوه  
 مستقیم و نسب ایشان بود واسطه حضرت خواجہ احرار میر رسید و چه ارادت ایشان  
 بوالا باج ایشان مولانا و روش محمد امینکی بوده و ایشان را ارادت بحال  
 ذوالحوال خود مولانا محمد زاهد و خوشواری و ایشان را حضرت قطب الانبیا خواجہ  
 احرار و سوره حمد و چون امید است که عنقریب احوال این اکابر و خلفای آنها در  
 کتاب بیاد شہادت القدس بعون اللہ تعالیٰ بتفصیل مرقوم گردد تا این جا بهین مقدار  
 انکسب اند و اند با جملہ چون حضرت خواجہ ما قدس سره بخدمت مولانا ساند کور  
 رسید و اند ہمایت عنایات و رعایات دیده اند حضرت مولانا بعد از استماع  
 احوال بنده ایشان شبانه روزی یاد و نهاراً در خلوت بایشان صحبت داشته اند  
 و بر بعضی زوانه فوائد اطلاع داده فرموده اند که کار شما بغایت اللہ سبحانہ و  
 بہ تربیت روحانیت اکابر این سلسله علیہ بانجام رسیده شمار باید باز بستان  
 ششم که این سلسله علیہ را آنجا از شمار و نقی تمام پدید آید و مستفیدان عالمقدار  
 آنجا ازین تربیت شمار برومی کار آیند خواجہ ماہر حنیف از راه انکسار و دید قصور  
 احوال عذر پا در میان نهاد و اند حضرت مولانا از آنجا ح بازمانده اند و راه



استخارہ نیز موافق فرمودہ حضرت مولانا کشوہ غزنی از اقربابی حضرت مولانا  
 کہ از حاضران آن وقت بودہ گفت چون بعض یاران قدیم خدمت صاحب النسبت  
 حضرت مولانا شنودند کہ حضرت مولانا خواجہ راورین چند روزہ صحت خلافت اجازت  
 کاملہ دادہ رخصت کشور ہندوستان فرمودند از غیرت بشوریدند و چون خبر شورش  
 آنان بحضرت مولانا رسید فرمودند کہ یاران ندانستہ اند کہ کار این جوان را تمام  
 کردہ نزد شما فرستادند خیرین نہ بود کہ نزد ما تصحیح احوال خود نمود لاجرم ہر کہ چنان آید  
 چنین رود پس حضرت خواجہ مازلال سا بطلح لب تشنگان بیابان ہندوستان  
 متوجہ آن کشاوہ بوستان گردیدند و زمانہ بزبان حال مضمون این مقال را  
 مترجم گشتہ شکر شکن شوند ہمہ طوطیان ہندو زمین قند پارسی کہ بہ بنگالہ میروند  
 چون بہند رسیدن سالی در بلدہ لاہور بمانند و بسا علما و فضلاے آن بلدہ  
 شفیقہ محبت ایشان شدند لیکن از آنجا کہ شہر دہلی بقبہ ایست و ارالاولیاء  
 بیت الفقرا را بجآئدہ در قلعہ فیروز می کہ سر منزلی ست بغایت دلکش و شرف  
 بر دریا و مشتمل بر مسجدی در نہایت عظمت و برکت و صفا سکونت اختیار نمودند  
 و تا زمان ارتحال ازین دار پر ملال بجای دیگر انتقال فرمودند فصل دوم  
 در بیان محلات احوال شریفیہ آن حضرت از مشنوع و انتقار و تصرفات افاضات  
 و تحمل و تفرید و مبتل و غیر ہا من الصفات الملکیہ والاطوار المرضیہ بابیان  
 قضیہ انتقال ایشان ازین دار ملال شیوہ مرضیہ حضرت خواجہ ماقول  
 اللہ سرہ ہمگی ستر احوال و اخفا و خمول و انزو و بود و از غایت انگسار عیشہ دید  
 قصور احوال و متمم و اشنتن نیات نصب عین ایشان و خیر برای استمالت  
 زائر و جواب سائل آن ہم بقدر ضرورت تکلم کم فرمودند مگر آنکہ سئل از  
 مسائل غماضہ این طائفہ کے معروض میداشت انکا و ناچار و تنقیح آن

چنانکہ طالب را تشفی تمام حاصل آید سخن میگردند و آنهم از وفور شفقت بود کہ  
 مبادا آن را کج فهمید و کج رود با همه خزن با آیندگان در کمال باشاقت تلمی میفرمودند  
 و در انجام حاجات مباحہ مسلمین خود را از هر وجه معاف نمیداشتند و در عظیم سادات  
 و علما مبالغہ مفرطه نمودند و در جزوے و کلی عملیات بفقہای متورع رجوع میفرمودند  
 چون طالبی باستان ایشان میرسد از غایت انکسار خود و رازین کار  
 عظیم وانمودند و در ہاسے فرمودند اگر آن آیند و صادق بود و از جوان نوال  
 ایشان روزی مندی شد از انکسار ایشان بیشتر بعلو منزلت و کار ایشان  
 پسے بزد و خود را بخدمت آن ہستان می سپرد و بزبان حال میگفت کہ لطف  
 زین درنداریم روی گذرہ اگر چه از دو عالم گذر کردہ ایم + بیان نمک ہای این  
 میسارہ حوالہ بر پیش جگر کردہ ایم + چون آن حضرت رسوخ طلبان طالب  
 میدیدند و را غوش غنایت و کف تربیتش می کشیدند گویند جوان خراسانی  
 مدتها مجاور مزار فاض الانوار خواجہ قطب الدین بختیاراوشی قدس اندرہ  
 بود و از روحانیہ حضرت خواجہ طلب پیر ملیے نمود کہ در قید حیات این جهانی باشد  
 بعد از رسیدن حضرت خواجہ ما بدلی آن جوان را در واقعہ نمودند کہ بزرگی از طریقہ  
 نقش بند یہ اکنون بشہر رسیدہ خدمت او را لازم کہ حسب الامر خدمت ایشان رسیدہ  
 واقعہ معروض داشته التماس قبول نمود فرمودند این مسکین خود را شایان آن نمی بیند  
 و گیرے خواهد بود چون از وفور انکسار عذر بسیار فرمودند آن برناز او یہ خود بازگشت  
 شب و یکرو را گفتند آن بزرگ ہمانست کہ وی بخدمت رسیدی و انکسار او  
 دیدی فرداش آن جوان چنان آمد کہ دیگر باز نگشت و بجز قبول رسید و وینچہ  
 دیدہ بسا بودی کہ آن حضرت از غایت انکسار بعضی طلبہ صادق العقیدہ ذوالاحوال  
 ملزم صحبت و خدمت خود را نیزے فرمودند کہ این بجایصل شایان آنچه گمان برودہ آید

بجایهای دیگر ترو نمانید و اگر راههای بیابند پس این حقیر را نیز اعلام فرمائید تا من  
 خدمت او شتابیم باشد که زخم خود را مرهمی یا بیم این فقیر از زبان شریفی خواجہ  
 بہام الدین احمد سلمہ اللہ علی روس المجہین شنودم کہ فرمود مرا نیز آن حضرت  
 تمام چنین فرمودند چون اسحاق ایشان بسیار شد توقف را دور از دست و پا  
 کہ اگر ہ شدم ہی از رسیدن بان شہر حیران و سر اسیمہ بودم کہ چہ چارہ سازم و  
 و میگفتم تا بہستان ایشان رفتہ معروض دارم کہ امتثال فرمودم چنان  
 سی کہ می فرمودند نیافتم درین حین برای میگذشتم کہ از سر ای سرودی و کربا  
 بگوش ہوش رسید چون نیک استماع نمودم قوالان را این بیت شیخ سید  
 سعدی شیرازی رحمۃ اللہ بر زبان بود تو خواہی آستین افشان ز خواہی  
 دامن اندر کش بگس ہرگز نخواہد رفت از و کان حلوانی بہ سماع این ہست  
 و اماں برا حکم زد و سر از پا ساختہ بخدمت ایشان رسیدم و گفتیم کہ دیدم و شنیدم  
 وقتی دیگر فقیری از لاہور ایشان را در واقعہ دیدہ کہ اہلق سوار میگذازد و خطابت  
 بسیار و در نہال ایشان و میگویند این قطب دقت است بعد ازین رویان  
 فقیر بعبتہ والار سیدہ التماس قبول کرد ہمان عذر مذکور سر ایانور و میان  
 آوردند آن چارہ ہسجد آمد ہ بگریہ و افغان و خاطر ایشان و مجمع در ایشان  
 در دل نہاد کرد و گفت ای یاران این چہ ناز و گداز است کہ خود را من فرود  
 و دم را بر آورده اکنون کہ ناشاد و خانہ بر باد آمدہ ام این می گویند و میرانین  
 بیچارہ چہ کار کنم و چارہ و م نوعی این ما بر زبان آورد کہ بسیاری از خانہ  
 را استیلائی گریہ و اندوہ از ہوش برد و شورئی عجیب برخاستہ تا بہ گوش  
 حضرت خواجہ رسید پس میدند کہ چہ شورست معروض داشتند کہ از سب  
 شیرین تو شورست در ہر خانہ تبسم نمودند و آن درویش را طلبیدہ بقیہ

ذکر و جذبہ الہی نواختند تا نگرید طفل کے جو شد لیکن تا نگرید ابر کے خند و من  
 طریق آن حضرت قدس سرہ الغریز آن بود کہ ہر گرامی پذیرفتند نخست  
 توہ اش میدادند و اگر عشق و محبت آن طالب را بخود بسیار میدیدند بطریق  
 رابطہ و نگاہ داشت صورت خود بحقیقت جامہ اش امر میکردند و بسیار کثرت  
 می را ازین احضار و نگاہ داشت صورت شریف پدیدار میگشت خود  
 بر بان نام از خواجہ ہای وہنیدی کہ از اکابر خود نسبتاً و اجازت مایافت  
 بخدست ایشان رسید و طلب افادہ و افاضہ نمودہ ایشان و سے را  
 بہ نگاہ داشت صورت خود دلالت نمودہ و سے در تعجب رفت و با محرمان خود  
 گفت این شکل مناسب حال جمعی است کہ اول قدم درین راہ نهادہ باشند  
 مرا ایشان کرم نمودہ بہراقبہ عالی تر از ان اشارہ نمایند و دستانش گفتند اقبال  
 امر باید نمود و از فضول احتراز فرمود چون عقیدتش درست بود ناچار بہ نگاہ داشت  
 صورت مبارک پرداخت و روزی رفتہ بود کہ آن صورت اورا فرو گرفت و  
 نسبت عظیم بروی استیلا نمود تا غالبہ سکرش بجای رسید کہ با وجود تکمین و کبر  
 سن مقدار و ذراع از زمین می جست و ہر سوی خود را بدیوار و شجاریز و تا آنکہ  
 چند تن کہ از جوانان وی را گرفتہ بودند قوت شان بہ نگاہ داشت او وفا نمی کرد  
 تا دید آنچه دید ما بیشتر طالبان را ذکر دل بطریقہی کہ مقرر اکابر این سلسلہ است  
 دلالت نمی نمودند جمعی را بذکر نفی و اثبات و برخی را بذکر اثبات صرف یعنی ذکر  
 ذات غر شانہ و از غایت سر بیان نسبت آنحضرت قدس سرہ بسیار ان مجرب  
 دیدن ایشان مجذوب و مغلوب میشدند گویند یکبار خطیب بر منبر بودہ کہ نظر  
 بحال ایشان کشودہ زعقہ زدہ از منبر زیر افتادہ شبی از شبہای ماہ رمضان  
 حضرت ایشان ما قدس سرہ بدست خادمی بہ آنحضرت فالودہ فرستادہ آ

چون آن خادم از کوه بیان سارده لوح بود بدرواز و خاص رسیده حلقه در زوده  
حضرت خواجه دیگری را بیدار کرده خود برآمده اند و حضرت فالوده را از دست او  
گرفته فرموده اند نام تو چیست معروض داشته که بابا فرموده اند چون خادم شیخ محمد  
را بی بابائی بجز در حاجت آن خادم ویرا جذب سکر و نسبت فر گرفته و فرما و گمان  
از فغان و خیزان خود را بحضرت ایشان ماسانیده آنحضرت پرسیده اند که حال  
پست بشورش و مستی تمام میگفته که همه جایه در حجر و چه در شجر و چه در زمین و چه  
در آسمان نوری سبزنگ بینایت و نهایت می بینم که بیان آن نمیتوانم نمود حضرت  
ایشان ما فرموده اند البته حضرت خواجه مقابل این بیچاره شده اند که از مقابل  
آن آفتاب پر توی برین زره افتاده فر داشت بخدمت خواجه رسانیده اند هم  
فرموده اند سه روز حشر شهیدان چو خوبها طلبند + تبسمی کن و خاموش کن زبان  
همه گویند روزی عسکری بکلازست ایشان آمد ایشان به تقرب طهارت از  
مسجد بیرون رفتند خادم این سپاهی بیرون و در عمان اسپ گرفته ایستاده بود  
چین تخمخ و استبراکرات نظر گمبیا اثر ایشان بران خادم افتاده بود و چون مسجد  
درآمده اند خبر رسیده که خادم آن عسکری را جذب و بخودی بر خاک انداخت  
و میان اسپان چون گوی هر سوی غلطان ست و از قبیل شام تا پاسی از شب  
بچنان و راضی تر آب بوده بناگاه بشوریده و روی بازار نهاد و همچنان در صحرا  
بیرون رفته و بگریه بچس از و خبری نیافت سیدی مرشدی میر محمد افغان سلمه الله  
فرمود صبیبه ما مرضه داشت بکرات آن مرضه را ولالت بریدی حضرت خواجه  
گرویدی ابا نمود تا روزی آن صبیبه را بتقریبی مصحوبان مرضه بکلازست حضرت  
خواجه فرستادیم ایشان آن طفل شیر خواره را در کنار مبارک گرفته شفقتا نمودند آن  
طفل دستی بجاسن شریف ایشان برده موسی از ناحیه مبارک بدست او بماند فرمودند

طفلک سیر از نایادگاری میگیرد و در حد و دهبان ایام انتقال فرمودند و آن موی  
 مبارک تا امروز به تبرک و یادگار بماند سه مرا از زلف تو موی پسندست و فضولی  
 میکنم بوی پسندست چون آن مرضه بخانه مراجعت نمود ساعتی زرفته بود که آنکس مستی  
 و جذبات برو چیدن گرفت و وی خود را بران نمیداشت تا آنکه فریادی سخت برآید  
 و مویش بمیتا و و از پهلوی چپ او حرکت قلبی چنان غلبه برداشت که همه باران  
 می نمودند بعد از مدتی بهوش آمد پرسیده شد که چه بود و چه دیدی گفت ساعت بساعت  
 حضرت خواجه بصورت مهیب عجیب نمودار نظر من میشد تا آنکه امری مرا از جان بود  
 دیگر نمیدانم که چه شد جز آنکه دل خود را اندکومی یا بمسیدی گفتند بجز حضرت خواجه قدس  
 سره حال او را عرض کرده شد تبسم نمودند و تعلیم ذکرش فرمودند و آن صاحب امر روز  
 در فیر و آبا و از نسار صاحب احوال است و آن صبیحه سیدی که در خانه را تمست نیز  
 ازین آن نظر خداوند عفت و حضور چنانکه حضرت ایشان ما در ابره حلقه بعضی نسار  
 ذکرات مامور گردانیده اند و این نازنین حضرت خواجه از غایت نخلص پروری و  
 شفقت گسری آن بود که هرگز تعلیم ذکر میفرمودند هم در آن اثنا تعلیم ذکر هست و توجه  
 شریف شامل مال و حال او میداشتند و راه نقوش کونی بر او را ک حقیقت جامعه او  
 می بستند گویا سرچشمه نقشبندی را بطور می آوردند لجه زبان دلش بزرگ گویا میشد  
 و حضور و جذب بوی را در آغوش میگرفت بعضی چون مرغ بسمل بر خاک می غلطیدند  
 و بر نخ از خود غائب شده بجزت میرفتند و بعضی را هم در آن کیفیت عوالم مثال  
 با ارواح یا معانی منکشف میکرد و بر وزها می کشید تا هم نظر ترتیب ایشان  
 بصحرو افاقش می آورد و مصداق اشیح یحیی و میت بطور می پیوست و این  
 عنایت ایشان بر سبیل تهمیم بود حضرت ایشان ما قدسنا بسره الا قدس روزی  
 بتقریبی فرمودند شمول و عموم این نعمت یعنی گویا شدن دل بزرگ و حصول جذب

بدایت تعلیم مرطالبان این طریقہ را از اسماجات لازم البرکات حضرت خواجہ ماست  
 قدس سرزوبندہ معروض داشت کہ مکہ سابقا معمول این اکابر نبود و فرمودند کہ بود اما  
 کہین تعلیم در بدایت نبود و نیز فرمودند کہ چون سزا اختیار این شمول و عموم را از حضرت  
 خواجہ خود پر سیدم فرمودند از ان روزگار تا حال در طلب و بہت اہل ارادت  
 نصاب و فوٹو بسیار رفتہ و حوصلہ ہای طلاب راہ تقلیل گرفتہ و فوٹو شفقت بر ا  
 داشت کہ بی مجاہدہ سعی و ترو و ایشان شربی رسانیدہ شود تا پیادگان با دینہ طلب  
 را مریبی باشد و بروت شان بجزارت مبتدل کرد و چون حضرت ایشان انجکامیت  
 با خبر رسانیدند آہی برکشیدند و این دعا بر زبان راندند کہ جزا و اللہ عن الطالبین خیر  
 انجرا و ہم حضرت ایشان طاب ثراہ بقرب قوت کاملہ سیریزر گوار خود در فاضلہ  
 این نسبت گرامی فرمودند روزی یکی از مخلصان قریب ایشان این خواستہ  
 خدمت ایشان یکی از رسائل شریفیہ ایشان را بہ نسبت حصول حضور بگذرانند حضرت  
 خواجہ دوروزی آن رسالہ را بومی درس گفتہ و بین اثنافرمودند ای فلان نسبت  
 از ان نزدیکترست کہ آنرا از رسائل تو ان اخذ نمود و صفت شفقت و ترحم حضرت  
 خواجہ ما قدس سرہ تا غایتی بود کہ وقتی در لاہور تخط و عسرت افتادہ بود و در ان  
 عسرت حضرت خواجہ در ان شہر بودند تا چند روز نخوردند ہر گاہ طعام نزد ایشان  
 حاضر میکردند میگفتہ انداز انصاف نباشد کہ یکے در کوچہ از گرسنگی جان میداودہ باشد  
 و ما طعام بخوریم و انچہ حاضرے بودہ ہمہ را بر گرسنگان میفرستادہ اند و خود بقوت  
 روحانی کہ میراث اہلبیت عند ربی است میگذرانند چون از لاہور متوجہ دہلی  
 شدہ اند بسیاری بودہ کہ ہنوز فرسخی بل میلی طے ننمودہ بودہ اند کہ عجاج  
 در نظر ایشان می در آمدہ کہ پیادہ میرفتہ ایشان از مرکب فرود آمدہ و برا  
 سوار میکردہ خود تا منزل پیادہ می آمدہ اند و دثار بر سر میکشیدہ کلاشتہ

بر این عمل خیر ایشان اطلاع نیابد و چون نزدیک منزل میرسیده اند بنیت اخفا باز  
 بر آن مرکب سوار میشده اند و این شفقت ایشان شامل حال حیوانات نیز می بود  
 تا گویند شبی ایشان بجهت بر خاسته بودند گریه بر لحاف ایشان آمده غصه بود و حضرت  
 تار و زخمچیان از سرمانحت سخت کشیده اند و به بیداری آن گریه راضی نشده  
 و اگر خارق هم از ایشان بظهور رسیده از نور شفقت بر خلق الله بوده مثلاً  
 جمله خوارق ایشان این سه خارق است که بر نگاشته می آید چون ملاحظه نموده می  
 موجب ظهور آن با وجود استبعاد ایشان از نمودن خوارق غلبه شفقت بوده  
 خارق اول آنکه یکی از فضلای و پهلوی که بگری بقدور آورده بود سالها رفته او را  
 فتحی روی نداده اند و عیب و او دیده اثر ندیده چون وصف ایشان شنیده روزی  
 که ایشان بجای سواره میرفته اند و در عمان در آمده به نیاز تمام قصه را معروض  
 داشته التماس زوال عنینت نموده حضرت خواجه را دل بر شفقت گشوده از  
 مرکب فرود آورده او را در کنار شریف کشیده و معالجه سخت نموده اند فرموده  
 که رفته متوجه شوید که فتح ستومی همان لحظه در خود قوت غیب دیده رفته  
 و به سولت تمام همان لحظه فتح نموده خارق دوم آنکه ضعیفه را طفلی سه چهار ساله  
 از سر دیوار حصار فیروز آباد که زیر دیوار فرش سنگین است و ارتفاعش قریب  
 بسی ذراع نیز افتاده چنانکه از سوراخهای گوشش آن طفل خون برآمده و نفسش  
 منقطع شده و او را آن طفل بگریه و زاری و بی آرامی و بیقراری چاره جز آن ندیده  
 که بر در قدم محترم حضرت خواجه نهاده التماس زندگی او نموده حضرت خواجه  
 چنانکه عادت شریف ایشان بوده که توجه و تصرف خود را در پرده بسی نهان  
 میکرد و اندک کتاب طب طلبیده اند و فرموده اند چنان معلوم میشود که این طفل  
 نخواهد مرد حاضران تعجب میکردند که اندک که اندک کتاب بسین این معنی است نگاه



لخط خاموش شده اند آن طفل مختصر کمال خود آمده حاضران را حیرت تمام روی  
 نموده وقت دیگر عسکری دور از شیوه مروت و صلاح بعضی همسایه‌هاستی نموده  
 ایشان از مشاهده آن ظلم ادبی آرام شده آن سپاهی را نصیحت فرموده اند اما او  
 بیت ادب و نعت اقبال ننموده حضرت خواجہ از غایت ترحم کمال آن مظلوم متغیر  
 کہ بان ظالم فرموده اند اینها در جوار فقرای خواجگان بزرگوار می باشند کہ  
 بیار غیور اند خبردار باش در آن دو سہ روز آن ظالم را بہت دزد و افشاری  
 رفتہ بقتل رسانیدند و حکایات کہ از کتمل و پروبار می ایشان از صحاب ایشان  
 شنوده ام بہ قدر ہا نگنجد جوانی از ہمسایہای ایشان کہ مرکب منکرات می بودہ  
 انواع شرور از وی بظہور می آمدہ ایشان آزامی شنوده اند و کتمل بودہ اند روز  
 آن شریر را شخہ با شارت خواجہ حسام الدین سلمہ اللہ در قید و حبس کشیدہ این  
 خبر بحضرت خواجہ رسید خواجہ حسام الدین را طلبیدہ عتاب فرمودہ اند خواجہ  
 بعضی رسانیدہ کہ بس فاسق و شریر است چنانکہ شارت او مستعدی و متجاوز است  
 حضرت خواجہ آہ سردا ز دل پرورد کشیدہ فرمودہ اند آری چون شما خود را صالح  
 با صفا و خیر یافتہ اید و در نظر شما طالح و کدیر و شریری در آید ما کہ بہیچ وجه خود را  
 از او ممتاز ندانیم چگونہ بزبان زبان اورا نیم این فرمودہ اند و وی را از حبس  
 خلاصی دادہ اند و وی بہرکت شفقت ایشان از صلی شدہ و این نسبت کسار  
 و دید قصور احوال بر ایشان چنان مستولی بودہ کہ اگر از طالبی ناگاہ جریمہ صادر  
 میشدہ و با ایشان می رسید میفرمودہ اند اینها اثر بد صفتی ماست ہر گاہ در مابہ  
 باشد ناچار بر نیامنگس میگردد و این فقیران چکنند و اگر از کسی بگروہ شرعی  
 سپیدند تبصرہ و شدت امر معروف نمیکردند بل بہ لہیت و کنایہ و تشبیل میفرمود  
 چنانکہ ناچار و نشین آنکس میشد و سبب بر تبصرہ ناکردن امر معروف بشیران بود

کہ خود را از سائزناں ممتاز نمیدانستند و بہرگز غیبت و قدح کسی بر زبان ایشان  
 و در مجلس ایشان نمیکزشت و اگر کسی را ارادہ تخفیف مسلمانان در حضور ایشان بخاطر  
 میکرد ایشان بتوصیف آن مسلمان شروع می نمودند را قلم حرف گوید روی  
 در زاویہ مسجدی از مساجد تہنانشستہ بودم فقیری با فقیر دیگر حکایت از ایشان  
 اولیا میکرد و درین ضمن گفت من درین مدت زندگانی حکایت خود بیکر  
 دانم کہ چون اوبے نفس و بردباری درین زمانہ نخواہد بود نام مبارک خواجہ  
 گرفت و گفت بر فرار شریف خواجہ قطب الدین بودم ناگاہ خبر رسید کہ حضرت خرم  
 محمد باقی قدس اللہ سرہ الاقدس تشریف می آرند خادم فرار در جا بیکہ قریب  
 فرار بود برای ایشان سرری بہنا و و بران فرشی و سادہ بکستہ و پیش از آن  
 حضرت خواجہ بی از فقرای بی قید درآمد نظرش بران سرری و فرشی افتاد و گفت  
 این چیست و برای کیست گفتند برای فلان غوزان بی قید بخشوت و دوری  
 تمام زبان بہ دست و دشنام ایشان کشودہ و درین اثنا حضرت خواجہ درآمدند  
 آن بے قید پیش از پیش بحضور ایشان بہر زہ گوی برداشت و گفت ای فلان  
 تو چہ لائق آنی کہ اینجا برای تو فرشی بگذارند جمع کثیر از دور ایشان خواجہ کہ حاضر  
 بودند بی آرام شدہ و میخواستند ویرا تہنید و تقرب نمایند حضرت خواجہ ہمہ را  
 بنگاہ خشم آلود از ان ارادہ بازداشتند و خود نزدیک آن شتام رفتہ بزمی تمام  
 عذر و رسیان آوردند و گفتند چنانستی کہ شہامی فرمائید من چنین و چنان چہ لائق  
 آنم این کار بی اشارت و بعلم من شدہ بخشید و بشومی من مغز خود را خالی کنید  
 و بر آستین مبارک عرق او را از جبین آدمی چیدند و تو اضع می نمودند آن گاہ  
 درمی چند طلبیدہ بومی میدادند را وی گفت من ہیج تغیر و تذبذب در حال  
 و گفتار خواجہ ندیدم آن زمان مرا یقین شد کہ نفس ملکی کہ میگفتند درین عالم بودہ است

و بسیار بودی که بعضی از امرای مخلص ایشان بخدمت آنحضرت سیم وزر میفرستادند که  
 به صواب و ید ایشان بفقرا منتقم گردیدند آنحضرت با وجود تفرید و آزادی شفقتهای  
 خلق افتخار خود متوجه شده مستحقان قسمت میکردند و در ضمن آن مبلغی از سرکار خود  
 بر میدادند مع ذلک بعضی محتاجان و درادکار زبان طعن میکشیدند اصحاب ایشان  
 خواستند بمنع آنها بکوشند آنحضرت باینی راه انکساری پیوژد که یاران را غرضت  
 از سر میرفت و بجای آن نرمی و شکستگی می نشست و یاران را قولاً و فعلاً برمیستد کم  
 دیدن خویش و بر و باری و لالت نمیدادند و آزاد لیل راه عرفان میفرمودند و  
 اگر از اصحاب ایشان خلاف این امر ظاهر میشد بعتاب بسیار نصیحت می نمودند  
 چنانکه از مکتوبی که بشیخ تاج و رین باب تحریر فرموده اند واضح خواهد شد انشاء الله  
 سبحانه و زهد و استغفار ایشان از امتعه و نیویه تا بجدی بود که سخن امور دنیوی هر  
 مذکور مجلس شریف نمیشد مگر بتقریب سفارش حاجتمندی و هرگز تدبیری درین  
 امور برای خود و درویش نمیکردند و در حق مُردان رشید جز بفقرو مسکنت و فاقه  
 و قناعت نمی خواستند و میفرمودند هر که امداد مالی از ما بظهور آید یقین داند که ما را  
 بوی در محبت دینی نقصانی هست بعضی تو نگران که از اهل ارادت بودند التماس  
 آن می نمودند که کفافی برای فقرای آستان ایشان تعیین نمایند ایشان در حق  
 جمعی که نسبت منوی با آنحضرت درست کرده بودند رضایمیدادند و با و در آستان  
 را مجوز میداشتند و از غایت تمنی که ایشان از قبول امتعه و نیویه بود وقتیکه غم  
 جرم سفر حجاز کرده بودند عبد الرحیم خان المشتهر کابانمان نام که از مخلصان این  
 طائفه بود و خصوصاً بحضرت خواجه با عقیدت و ارادت تمام و هشتمه چون آن  
 خبر بشنود و صد هزار روپی که بزبان بهند لک نامند بخرج زاد و راه ایشان درویش  
 مرسل و هشتمه عرض نمود که بقبول آن بر من منت نهند چون حضرت خواجه آن بشنود

روی و کمر کشیدند و در هیچ رفتن چون مانی گراوی آن نمیکند که انبیه سیم وزر  
 مسلمان را حرف خود کنیم و ضائع سازیم نیز رفتند و باز گردانیدند و بی تقصیدی  
 ایشان در بیوس و ماکول و مسکن تا بجدی بود که اگر چندین روز یک طعام غیر مرغوب  
 و مطعم از ایشان می آید و در هرگز نمی گفتند که غیر این می آید و کذا لک اگر چندین روز  
 با برود و در آن تشریف نماند و شوخاکی همیشه میفرمودند که دیگر حاضر سازند و نیز چندین  
 فی آن روزی بود که آن مسکن شکسته شد می یا از خاک و خاشاک پرستی از آنجا  
 که غرض از این بود که در زمانها تعمیر و نظیف و تمیز آن برگزینگر و ندما و جووان  
 همیشه در نماز شب و صیبا و ضعف بدن که همیشه ایشان را بود و دوام وضو و تکلیف  
 طاعت شریف تمام دست نشاند بعد از ادا می نماز عشا که بجزه تشریف می بردند و در  
 آن شب در آن شب چون ضعف بر اعضا غلبه میکرد و برخاسته تجدید وضو نموده  
 دو گانه گذارد و باز میگشتند باز چون اعضا بضعف و درومی آمد چنان میکردند  
 اکثر شب چنین میگذاشتند و احتیاط در نغمه تا بجدی میفرمودند که هدیه که میرسد  
 اگر چه از آن بجز حدیث صحیح سخن نماند و الهدیه رو نمیکردند اما آنرا بخصوص خرج هم نمیکردند  
 بل از محل اطلب قرض حسنه می گرفتند و در بدل آن آنرا میدادند که حکم فقها آن  
 درجه دیگر و رحلت پیدا میکنند و تا کید تمام میفرمودند که نزنده طعام بوضو بود بل از  
 ارباب حضور و عفا باشد و هنگام طنج بجز و نیاد می نبرد از او و میفرمودند از  
 لقمه که بی حضور و احتیاط خورده شود و دومی منخیزد که مجارمی فیض را می بندد و  
 ارواح طیبه که وسیله فیض اند مقابل قلب نشوند و همه مریدان را برین احتیاط  
 ترغیب میفرمودند و جمعی که فی آن جمله مسامحت در آن جائز میداشتند ضرر آن  
 در احوال آنان سامانه می نمودند و روزی یکی از درویشان صاحب حال و کشف  
 آمده معروض داشت که در کار خود بستگی می بینم و در باطن که درت می یابم ندانم

چه تقصیر از من سرزود و آنحضرت متوجه شده فرمودند در لقمه بی احتیاطی رفته است او  
 معروض داشت که لقمه همان لقمه هر روز هست ایشان فرمودند رفته نیک لقمه  
 نمانی که غیر ازین معلوم نمیشود البته در جزوی از اخبار آن فتوری رفته چون نیک  
 پیش نمود معلوم شد که دوسته چوبی برای سوختن که نه ازان چوبهای احتیاط  
 داخل کرده بودند و کذاک در همه امور عمل ایشان بر غمیت و اولی بوده  
 سخا که در کتب احادیث و قرآت فاتحه خلف امام مرویات کثیره صحیح آمده  
 چند روز بران هم آمده بودند که فاتحه خلف امام قرآت نمایند درین اثنا امام  
 الائمة سراج الائمة امام ابوحنیفه راضی الله عنه در معامله دیده اند که قصیده  
 در مدح خود بخوانده اند که ازان این مضمون مستفاد میگردد که چندین اولیا  
 کبار و رند هب من بوده اند بعد ازین واقعه ترک قرآت خلف امام نموده اند و  
 احتیاطها که در لقمه گفته شد از نزاکت و صفای نسبت لطیف شریف ایشان  
 نیز بود چنانکه آئینه از غایت صفای نفس هم ندارد ازینجا بوده که در صف جماعت  
 جانب خود از خلص اصحاب خویش را ایستاده میگردد و آنکه اگر سگانه بود  
 فی الحال غفلت و نقصان او یا خطرات او در آئینه ایشان منعکس شده  
 روزی یکی از درویشان که محتاج کفاف بود و در خاطرش التماس طلب آن  
 عبور نموده با ایشان نماز کرده آن خطره او بر ایشان ظاهر شده بعد از ادای  
 نماز فرموده که بفلان ویر که احتیاج کفاف دارد بدین آن درویش میگفتند که همیشه  
 ازان روز ترسان می بود که بسا و اخطره که موجب ملالت ایشان باشد برین  
 بگذرد و تفرید ایشان را آن پایه بود که از بدایت تا نهایت هیچ یک از احوال بلند  
 و مکاشف از چمن دست ایشان فرو نمی آمد در عین بکرمایت و مازنایافت زود  
 خشک لب بود این رباعیه شریفه نیز ولالت برین حال ایشان می نماید رباعی

در راه خدا جمله اوست باید بود تا جان باقیست و طلب باید بود و دریا و یا اگر کجاست  
 ریزند گم باید کرد و خشک لب باید بود و روزی غریبی یکی از مخلصان ایشان  
 کتاب نوشته بود ایشان بر ظهر آن کتابت رقم نمودند که درین این عاجز گرفتار  
 قوت کار نماند اگر نه بوفیق اللہ تعالی و درین دوروزه عمر دیوانه و ارامت بازماند  
 خود میداشت و در دست جوی کیمیای مقصود تک و دوسی می نمود و زندگانی  
 فدای این راه میکرد حق تعالی و درین افتادگی نیز در وی و آشوبی کرامت  
 که کار و جهانی خود را و قبضه اختیار و اقتدار او نهاده از مجموع گرفتار پیاوختی بپای  
 آیین بایر العالمین امید از آن برادر آنست که روی بر خاک بنهد و از براس  
 حصول این آرزوی فقیر از خدای غفور و جل جلاله که و عمار الغائب للغائب امر غ  
 اجابت آمده و والد عمار از خدمت شیخ تاج الدین سلمه اند شنووم که گفت روز حضرت  
 خواجہ ما را وقتی رویدا که بچنین مندبای قبا کشاوه با سینه عریان و دستار  
 بر ایشان متوجه ساحل دریا شدند آثار شکستگی بسیار و قلق فراوان و اندوه عظیم  
 از ایشان ظاهر بود من در قفا سے ایشان میرفتم بعد از مدتی ایشان از آمدن  
 من اطلاع یافته باده و در دو تمام فرمودند که امی فلان آنقدر واردات و احوال  
 و فیوضات و انوار واسرار میریزید که اگر این دریا سیاهی شود از نوشتن آن  
 کوتاهی کند اما از اینها چه که مطلوب من از دید و دانش و درست له قدس مترو  
 طلب بچون و مطلب هیچگونه نه آنرا شبهه دنی این را نمونه و هم شیخ تاج الدین  
 حکایت کردند که روزی در صفت جماعت نماز و ربهلوی ایشان بودم در میان  
 نماز آثار استیلائی گریه و اشکلال از ایشان احساس نمودم بعد از آن واسے  
 نماز همچنان حیران و گریان بجزه شریف رفتند من نیز بر اثر ایشان در آمدم و  
 همچنان ایشان را گریان و کثیر الاخران یافتم بعد از ساعتی گستاخی نمودم پسیم

کہ سبب این کریهے اختیار و اندوہ و اشتغال بسیار چه باشد گفتند ازین بگذر مارا  
 بدین در بگذار از آنجا کہ بعنایت ایشان بس ولیر بودم اجماع نمودم فرمودند در  
 مہن نماز کہ معراج مومن ست روح من در طلب مطلب و رار الورا عروج نمودہ  
 است و جوی آن چند اندک مقدور داشت این مرغ پروبال زد بدستش سچ نیامد  
 در حیران و گریان خود را و نفس قالب انداخت این کریه ازین حسرت بود  
 شیخ تاج الدین فرمودند روزی در حجرہ خاص ایشان در آمدم ایشان را  
 بحایت مغلوب دستملک دیدم در حکایت شدم اما آثار شعور بکلام خود در ایشان  
 نیافتم مشیر گفت و گو و سوال در میان آوردم تا بعد ساعتی چند تبکلم آمدند و ساعت  
 ساعت آثار صحو ظاهر شدن گرفت بعد از آن کہ فرمودند فلان کس امر کو عجیب رسید  
 و کلنی یا حتمی می باشد کہ در حیرت و دہشت و نیستی عجب رفتہ بودیم ہم ازین غلبہ  
 تقدیر ایشان بود کہ سری بسخت و صحبت داشتن ایشان را اصلا نبود و ایام توجہ  
 ایشان تہریت در ایشان بدوستہ سالی نکشید چون حضرت ایشان ما قدس سرہ  
 ازین انظار و الطاف ایشان بکمال و اکمال رسیدند آنحضرت خود را از صحبت  
 و تعلیم ارباب ارادت باز کشیدند و یاران را چه بتعرفت و چه بتکلیف با ایشان حوالہ  
 نمودند چنانکہ تفصیل آن در احوال حضرت ایشان بیاید انشاء اللہ سبحانہ و خود  
 از واکزیدند و بشپوہ قطب آفاق بو علی دقاق قدس اللہ سرہ بدر و اندوہ عظیم  
 سر بگردان نیستی در کشیدند و جز بہماز جماعت بسی جامع نمیشدند و ہر کہ ایشان را میدید  
 تا چار از حدیث سنن آرد آن بی نظر الی میت نبی منی و جہ الارض فلینظر الی  
 این آبی قحانہ میگرد مع ذلک از ہیبت و دہشت دیدار ایشان کہ ہر کجا میبود  
 نقش و یوار میشد و غافلان را بجز و دیدن ایشان بمصدق خبر اوار و ذکر اللہ  
 بطور میر رسید تا بجایکہ روزی عبور ایشان بکلی از قرآن کہ سکنہ آن فرار عا

ہنود ہونے پر وقوع انجاسیدہ بجزومی کہ نظر انجمنہ برایشان افتادہ باہر کیکر سیکھتے  
 کہ این عجب مرویست کہ از دیدن او خدا بیا و ما آید و او عظمت صحبت بل روت  
 ایشان چہ شہنا را و چہ میگاہ را سخن بر لب و تہ عا در ول می عیب و با این  
 انکسار ایشان از دہشت ایشان بسیار مردم و انا از چاہیر فتنہ عزیز  
 اعلام فضلاء معمر گفتم روزی رسیدم نصف جماعت نماز کہ بر پاشدہ بود  
 صف حضرت خواجہ نیز بود در صف پیش جامی نہ بود مگر ہیلومی حضرت  
 کہ از ادب ایشان در و ایشان فرجہ گذاشتہ بودند مرا چون خواجہ اعتقاد چند  
 نبود و ایشان را طفل دیدہ بودم و احوال قیاس بخود خورد سال یافتہ رعایت  
 ادب بخاطر نیاید و آمدہ خود را فرجہ روح کردم ساعتی زرفتہ بود کہ دید شکوہ و عظمت  
 خواجہ بردم حملہ آورد چند اندک خود را از ان میکشیدم فائدہ نمیداد تا بجدی رسید  
 کہ بے اختیار در عین نماز اندک خود را بر قفا میکشیدم و تا بجای رسیدم  
 کہ اگر قدم عقب بگذارم از صفہ ہفتم خبر دار شدم و از شاہدہ این معاملہ از مخلصان  
 حقیقے آن عارف بزرگوار شدم و با این ہمہ اہبت گاہ از جوش قلوب و سقوط و  
 خلق تنہا در کوچہ و بازار میکشستند و در زیر سایہ دیواری بر خاک می نشستند  
 با این ہمہ مستیما و ذورفتگیما و حیرت سرسوی در امور شہر عمیہ و التزام عنایت  
 فتوری نیز نت و سماع و رقص را آنجا باز نبود و وجد را آنجا مجال نہ تا بحدی  
 کہ روزی در حضور ایشان یکی از و ایشان بچہ گفت اللہ ایشان فرمودند با و  
 بگویند کہ آداب مجلس ما را دہشتہ مجلس با بیاید و اگر از مردان ترک و بی نظہور  
 میرسد بظاہر و پراختشونت نہی نمودند و نمیراندند تقرب ظاہری خود کجا اما  
 باطن خود را از و میکشیدند یا او بستگی و احوال خود میدیدند و خواب و وقتہ  
 بوسی امری می نمودند متنبہ میشدے ای تو مجموعہ خوبی زکدامت گویم شاہد



عظیم بر جلوتیہ ایشان ہمین بس کہ دوسہ سال برسند شیخت بوذدورین مدت  
 قلیلہ چہ مردم کہ از خوان دولت ایشان روزی مند گردیدند و چہ برکات و آثار  
 کہ در کشور وسیع ہندوستان از ایشان انبساط گرفت و این سلسلہ طریقہ نقشبندیہ  
 دورین دنیا غرب بود ترویج تمام یافت با آنکہ بسیار از مشایخ این سلسلہ  
 در سالہای بسیار و ران و یار ماندہ بودند اما برکات این دوسہ سالہ دورین  
 ما لہا کجا بود کمالا لایحقی فاضلہ باین حقیر گفت بعضی شیخان بزرگ صاحب حال  
 و قال دورین روزگار شصت ہفتاد سال در ہند شیخی کردند معلومست کہ از ایشان  
 کہ ماند شاہ بزرگی خواجہ شہا ہمین بس کہ کچیل سالکی رفتند و دوسہ سالی ہدایت  
 نمودند و عالمی را بہرہ ور کردند و این فقیر از زبان شیخ بلند مکان کجہ  
 فقر و نیاز و عرفان ارشاد بنیاد شیخ محمد بن فضل اللہ رحمہما اللہ شنود کہ  
 تقریبی را در حق حضرت خواجہ مافرود نشان بزرگی این عزیز ہمین بس کہ سہ  
 چہار سال پیش ہدایت نیز داخت و تا امروز آثار و برکات آن روز افزونست  
 گویند ہر آن چند روزہ ارشاد ایشان بسا شیخان کی کہ آنحضرت در ایام ترویج  
 طلب بہ صحبت آنها رسیدہ بودند و فاتحہ و دُعار و تلقین ذکر از ایشان گرفتہ  
 نیز منجذب شدہ آمدہ از طریق آن شدند و گویند بعد از قدوم ہدایت از قوم ایشان  
 بشہر معظّم و ہلی بعضی مشایخ بزرگ آن بلدہ از ظہور ایشان غیرت بردند و توجہات  
 گاشتند آخر فائدہ ندیدہ جز ضرر خود ناچار از مخلصان حقیقی شدند بعضی طلبہ  
 از جاہاسے دور دور ہجرت علیہ رسیدند و برخی در راہ غم بودند کہ خبر  
 انتقال ایشان شنودند فرشتہ می میر محمد نعمان سلمہ اللہ گفتند جوانی را از اہل  
 خراسان در اگر ہدایت شفای حکیمے بیاید دیدم از حالش پرسیدم گفت مروین  
 چنان بودم در کن حضرت خواجہ باقی را در خواب دیدم و عشق ایشان لہ نجار سیم

چون خبر انتقال ایشان شنیدم ازین اندوه طویل شدم و اکنون بمیایم و باین  
 حال خراب از عشق آن بزرگوارم این گفت و زار بگسیت اکنون چون حرف  
 انتقال ایشان رسید زبان شکسته خامه را بران قصه باید آورد چون سال عمر  
 شریف حضرت خواجه باجمل رسید که تکمیل تمام طبع انسانی در آن است و کمال  
 معنوی را نیز در آن اثری لاجرم حضرت خواجه را بعد ازین اربعین از تنگنای این  
 جهان پر طلال هوس انتقال شد اگر درین ایام خبر رحلت کسی می شنوید آه سر  
 از دل سراپا در آورده میفرمودند خوش خلاص شد و مراد آنحضرت باین خلاص  
 تقری از لباس مستی موهوم بود و مجرد شدن مشهور از خیال که لازم زندگانی  
 این جهانی است چنانکه عارف رومی قدس الله سره الا قدس بزبان انتقال تهرخ  
 این مقال بود من شوم عریان زتن او از خیال تا خرامم و زحمات الوصای  
 در آن ایام واقعه نسبت بخود دیدند که آخر آن این عبارت بود بقیة وحید طریقا  
 فریاد و نیز درین روزها یکی از ازواج الطاهره خود فرمودند که چون عمر من  
 باجمل سالگی رسد مراد واقعه عظیم بشیر آید و برای تفهیم او به طبیعت آمده گفت  
 مبارک گشوده نمودند و فرمودند این خطیکه رکعت نسیب نشانه است که گفته شد  
 هم درین ایام گویند روزی آئینه بردست گرفته یکی از ازواج خود را طلبیده  
 فرمودند بیاتابا هم درین آئینه نظر کنیم آن عقیقه میفرموده و آئینه ایشان را  
 پر سفید محاسن دیدم ترسیدم و گفتم من این چاینها میند که من زبهره مشاهده آن  
 ندارم بشیر فرمودند و خود را بصورت اصلیه خود که محاسن عنبرین بود و انمودند  
 هم درین ایام چنانچه عادت شریف ایشان بوده که مکشوف خود را خواب گفته  
 مذکور میکرد و اندر روزی بر زبان شریف رانده اند که در بعضی خوابها چنان معلوم  
 میشود که درین نزدیک کس کلانی از سلسله علیہ نقشبندی فوت خواهد شد آنگاه

انتقال حضرت خواجه باجمل در روز چهارم اربعین ۱۰۱۲

فرموده اند که جامی و کتار شهر و ملی باید اختیار نمود و ترک اختلاط خلق کرد و همان جا  
مدفن شد درین باب بعضی خلص اصحاب خود را استخاره فرموده اند چون اجازت  
معلوم نشده ترک آن اراده نموده اند باز روزی فرموده اند که دیده شد که میگویند  
می غرضیکه ترا آورده بودند تمام شد احوال سفر باید کرد مرتبه دیگر فرموده اند دیده شد  
میگویند قطب زمان و رگدشت درین چین من قصیده غزاد مرثیه خود میخوانم  
تعریفات عالیہ در آن مندرجست چون بواسطه شهر جادوی الثانی سنه هزار و دو و از  
رسیده امراض بر ایشان غلبه کرده درین ایام فرموده اند حضرت خواجہ احرار رضی اللہ  
عنه را بخواب دیدیم که فرمودند پیراهن پوشید بعد از نقل این خواب حضرت خواجہ  
تا بستم نموده بر زبان رانده اند از زنده مانیم چنان کنیم والا کفن ہم پیراهنی است و چنین  
یک از مخلصان که درین ایام اراده سفری داشت فرموده اند چند روزی جا  
نروید که آخرهای بازار راست بعضی مخلصان رشید درین ضعف غوامض علوم  
تحقیق می نموده اند و آنحضرت تحقیقات عالیہ میفرموده درین میان شی ضعف غلبه  
نموده چنانکه گویا حالت نزع بظهور رسیده بعد از مدتی بحال مدہ فرموده اند اگر مرد  
عبارت ازین است چه نعمتی بوده است که از آن حال بر آمدن خوش نمی آید و شبانه  
بست و پنجم ماه مذکور آثار اختصار ظاهر شدن گرفته بنظر بامی که متضمن وداع  
پاران باشد می نگریستند و اصحاب میگفتند اند و ایشان منہمی و تعجبی مینموده اند  
گویا فادہ آن میگروه اند که عجب از شما که در دیشانید و از وائره رضا بقضایرون  
آمد و جنع می نامید درین اثنا بر زبان درویشی کلمه مستبر که یا آلہ العالمین فرست  
بسرعت تمام بجانب وی دیده روی مبارک بجانب او گردانیده یکی از حاضران  
گفته این توجه و تحریک از ایشان از شوق استماع نام محبوب بود ازین سخن آب  
در چشم مبارک جمع شده پاسی از روز مذکور مانده بود که جہر اذکر اسم ذات مشغول

شده اند و همچنان اللہ کو بیان جان بجان سپردہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ بعد از  
 انتقال موضعیکہ خاطر خالص اصحاب ایشان بران قرار گرفتہ بر یک قبر حفر نموده  
 چون جنازہ را در ایشان در ایشان برداشته اند از دیوانگی کہ حاملان را بودہ  
 بانجا کہ حفر قبر نموده بودہ اند تا بوقت را نبرودہ اند بل زمین دیگر برودہ فرود آورد  
 بعد از فرود آوردن دران زمین چہ بینند کہ این زمین مکانی بودہ است کہ  
 حضرت خواجہ تقریبے را بایران بان موضع رسیدہ آنجا را خوش کرده و صنوبر  
 ساخته دو گانہ گذارده بودند و خاک ازان موضع پاک بدامن مبارک ایشان  
 چسبیدہ بودہ بر زبان شریف رانده اند کہ خاک این موضع دانستگیر باشد لا حرم  
 در همان مکان کہ حوار قدس گاہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم است  
 و نزدیک شاہراہ آن شاہ اقلیم ارشاد رکنج وار بنجا کہ سپردند و امر زمین سہی  
 خدمت خواجہ حسام الدین احمد سلمہ اللہ تعالیٰ حوالی آن فرار از آبتبار و استجار  
 و از بار بستی شدہ نیز از دیرترک وینفع سے شمع فرار او ہمہ نور غفور باد و بہا  
 ز ایران درش غرق نور باد و فضلا و عرفا مشیبا با تواریخ انتقال رقم زدہ اند ایجا  
 بایر او تبارخ منظومہ کہ را رقم را روی دادہ اکتفا میرودہ ذالی کہ بدوست بودنی  
 از خود ہمہ فانی الصفت بودہ بر خالق خویش جملگی عشق بر خلق تمام عافیت  
 بودہ وی تشنہ دلم بسال فوٹش + خوش گفت کہ بحر معرفت بودہ فصل سوم  
 در کلمات لطیفہ و انقاس شریفہ ایشان مخفی نماند کہ حضرت خواجہ ما را  
 قدس سرہ رسائل و قیقہ زیباست و مکاتیب بدیعہ دل را و کذلک منظومات  
 محبتہ و از بد بعضی مکاتیب ایشان تبقریات محرک شدہ و نیز برخی و احوال  
 اصحاب ایشان تخریر خواهد رسید انشاء اللہ سبحانہ از بعضی رسائل شریفہ و نیز  
 از ملفوظات متبرک کہ یکی از مخلصان جمع نموده اینجا بایر او برکات چہلگانہ

کہ موافق سن عمر گرامی ایشان است زبان قلم را شیرین بسیار و لعون اللہ و  
 توفیقہ پل بتقریب بیان معنی استعاذہ نگارش فرمودہ اند کہ شک نیست کہ آنحضرت  
 صلی اللہ علیہ وسلم در وقت تکلم بکلمہ تعوذ با علی مرتبہ معنی آن متحقق بودہ اند پس  
 بقی متابعت آنست کہ بجز گفتن این کلمہ اکتفا نہ نماید و نخست باطن خود را  
 از محض شناختہ در دفع وساوس شیطانیہ التی بقادر مطلق بیازند تا قرات  
 امام اسحاق خالی از کردورت اندیشہای برانگندہ شیطانیہ دست و بد این قسم  
 تعوذ از مقولہ توکل است یعنی خدای را سبحانه وکیل خود اخذ کردنت و قدرت رو  
 اند و خود را بگوشہ گذاشتن این توکل از فروغ ایمانست چه ہر کہ ایمان آورد  
 بانکہ آفریدگار جزو کل اللہ است دانست از آنکہ ہر فعلی و صفتی کہ از دو از غیب او  
 بظہور می آید ہمہ محض قدرت آفریدگار است وحدہ لا شریک لہ نہ آنکہ در خزانہ  
 ہستی او امریست موجود یا البتہ موجود خواهد شد کہ بان دفع ضرری یا جلب  
 منفعتی نماید حضرت حق سبحانه بعد از آنکہ پیغمبر خود را امر بتعوذ کردہ میگوید کہ ای بلبل  
 سلطان علی الذین آمنوا و علی رہم توکلون یعنی پناہ بخدا گیر از شر شیطان ہم  
 کہ نیست تصرف و سلطنت شیطان را بر آنها کہ ایمان آورده اند و مقتضای  
 ایمان پروردگار خود را وکیل خود اخذ کردہ اند اینک شاہد صادق برانچہ بیان  
 نمودیم انشاء اللہ العزیز بارانیز نصیب کامل ازین برسد و در آخر این مسافت  
 فرمودہ اند کہ اگر ہنگام تعوذ و ارادہ تلاوت بحقیقت ایمانی کہ مورث این قسم تعوذ  
 شدہ کاملی متحقق شود بقرب فرانس مشرف خواهد شد چنانچہ فاجرہ حتی سماع کلام  
 اللہ را اکابر تحقیق درین مقام داشته اند در آن وقت زبان قاری حکم تجرؤ  
 موسی خواهد داشت پس ایضا در تحقیق استعاذہ فرمودہ اند حضرت حق سبحانہ  
 پیغمبر خود را صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ فاذا قرأت القرآن فاستعذ باللہ من الشیطان

الجمہورین ائمہ متضمن امر فقروا الی اللہ و تقرب الیہ است چه ستمحاوہ التجا کیسے برو  
 و در جو از اور رفتن است پس سنی متابع را سزاوار است کہ بعد از دیدن عجز خود و در پناہ  
 حق بگریزد و حق را اور دفع و ساوس بوکالت اخذ کند یعنی تمام مستغرق انوار اوست  
 و در او امی کلمات و تدبیر معانی آو توجہ پراکنده نکند کہ او حافظ و وکیل است  
 میاید نظہوری آر و حضرت امام ہمام حسن بن علی رضی اللہ تعالیٰ عنہما میفرماید  
 حق سبحانہ مثل را یعنی خاطر غیری را ہنگام نماز در مانیا فریدانما یرید اللہ لیتدبر  
 عنکم المرہب ابل البیت و یطہرکم تطہیرا و ز فقرات احرار یہ مسطور است کہ نسبت  
 با تحقیقت نسبت ابل بیت است و از اینجا ایشان نسبت خود را شرح داده اند و  
 میشود کہ معنی سخن حضرت امام آنست کہ ہنگام نماز در سرمانشانی از ملک و ملکوت  
 نیست نہ آنکہ ایمان ہستند لیکن لباس غیرت از او بر کشیدہ اند چنانچہ در قرب نوال  
 با ما وجود لباس غیرت نسبت غیرت از ایشان بر افتادہ چنانچہ از باب توحید  
 صورتی را میباشند این قسم تعوذ منستی را دست میدہد و نزدیک باین کہے را کہ  
 نہایتش در مدایہ مندرج باشد لیکن جامعتی را کہ بہ یقین ایمانی مشرف اند مرتبہ  
 اخیر احسان از ابا پد کہ از دست نہ ہند الاحسان ان لقبہ اللہ کانک تراہ فان لم یکن  
 تراہ فانہ یراک **سے** و تفسیر سورہ فاتحہ رقم فرمودہ اند تو اند بود کہ مراد از عبادت  
 و رکریمہ ایاک نعبد عبادت اضطراری باشد و عبادت اضطراری بودن بندہ است  
 بروفق ارادہ الہی و مضطر بودن در زیر قضا و قدر و در صورت ایاک نعبد  
 معنی مثل مالک یوم الدین میشود یعنی مالک جمیع احوال و اوقات تویی و ایاک  
 نستعین تا آخر و اخل و عاست یعنی از تو یاری میجویم کہ صراط مستقیم را بنامی تا  
 سلوک بران صراط نمایم و عبادت اختیاری ما بروفق رضای تو شود و در صورتی  
 کہ ایاک نعبد بر عبادت اختیاری محمول باشد مقصود از ان اظهار انقیاد خود است

و مقصود از ایانستین یا همان معنی که مذکور شد یا اظهار آنکه این انقیاد و ابرہہ خلق و توفیق  
 تو میدانیم یا طلب ثبات و رانقیاد و یک بر نگاشته اند که مراد از صراط مستقیم در کتب  
 اہدنا الصراط المستقیم باجماع صدیقان و محققان صراط اہل سنت و جماعت است  
 آنچه در الہیات و ثواب و عقاب آہرت گفته اند صاحب فتوحات مکتبہ رضی اللہ  
 عنہ کہ عقیدہ چند بر عقاید ظاہر علیما افزوده بے آنکہ نفی عقیدہ از عقاید آنان کند  
 یہ خلاف عقاید سلف صالح جز ضلالت و خرابی ہیچ نیست و بچاہند کہ اعتقاد با  
 برین تقریر تکمیل گرفته و امیدواریم کہ برین بمریم و برین محشور شویم کہ از ان عقاید  
 آن بزرگ اینست کہ میگوید نبامی ما را صراط انبیا و صدیقان نہ صراط انہا کہ ہمہ  
 خلق بیند و از مبدیہ ہر نہ دارند خواہ خلق صرف بیند چنانچہ وہر یہ و طبعیہ کہ  
 ایشان معضوب علیہم اند و خواہ بعنوان حقانیت می بیند چنانچہ بعضی از صوفیہ  
 کہ در توحید صوری معطل و محبوس اند کہ اصلہ اللہ علی علم و رحق ایشان درست  
 است تمام بخود و امثال خود گرفتارند و روی توجہ از مبدیہ گردانیدہ اند ایشان  
 ضلال و ضلل اند و نہ راہ انہا کہ ہمہ راحق می بیند و بس عالم را خیال محض و  
 شعبہ صرف انکارند ایشان نیز از راہ برآمدہ اند پہلو بر سو فسطایہ میرفتند و نہ  
 راہ انہا کہ با وجود و دید حق و خلق خلق را وجود علیحدہ اثبات می کنند چہ راہ  
 ایشان بر شاہراہ انبیا نیست انتی نقل کلام صاحب الفتوحات المکیہ انجا  
 حضرت خواجہ ماقدس سرہ میفرماید این سخن صاحب فتوحات کہ راہ ایشان  
 شاہراہ انبیا نیست نہ باین معنی است کہ معرفت اینہا خلافت معرفت انبیا  
 است حاشا چہ ایشان برگزیدگان ان بل مراد شیخ آہنت کہ معرفت ایشان  
 آن وسعت ندارد کہ معرفت انبیا علیہم السلام پس صراط مستقیم و معرفت  
 باعتبار این صدیق کامل و دید حق و خلق گست لیکن خلق را وجود علیحدہ

نے بل چون وجود صورت در مرات کہ می نماید کہ هست و بحقیقت نیست و این  
 نمود بقدرت کامله حق و خلق عالم عبارت ازین اظهار است و عالم در علم حق نیست  
 است نہ آن اثبات کہ علیائے متکلم در صورت علیہ نسبت با زبان میگویند بل ثبات  
 از جنس ثبات خارجی یعنی موجود خارجی بحسب شیون و صفات و علم تزلزل  
 و حقائق عالم ظاہر گشته و این حقایق بعد از عود با وصل و ظهور در وجود چون  
 ظهور صورت در مرات مخلوق و ممکن شہ و آثار و افعال ظاہرہ ممکن از وصل  
 چون ممکن برودہ دار شدہ بحکم لون المار لون اناءہ مجوبان را در تصور می آید کہ فعل  
 و اثر از ممکن است و الہکم الہ واحد لا الہ الا الہ الرحمن الرحیم **ب** در تحقیق کریمہ و ہو معکم  
 اینما کنتم تمییز فرمودہ اند کہ بمعیت غیب ہوتیہ حق سبحانہ تعالیٰ باشیاد رغایت خفا  
 و بطون است حقیقت این دریافت موقوف است بر پے بردن بر تہذیب مطلق و اطلاق  
 صرف آنحضرت و منزلات او بصور علمیہ و بودن آن صور برازخ بین الموجود و المعدوم  
 ای اجماع بین الوجود و العدم فائز من خواص منزل العلم **س** از تو امی ہر رنگ  
 ما چندین صور ہمیشہ ہم منفرہ خیرہ ہر و همچنین موقوف است بر شناخت  
 آنکہ آن صور علمیہ را یک نسبت مجہول الکلیتیہ بحضرت ظاہر سپید اشہ کہ  
 آن حضرت در کسوت آن صور بر آمدہ و آن صور آئینہ اسما و صفات او شدہ  
 و اسما و صفات او عین اوست فہو معکم فی العلم و العین روحا کان او مثالا  
 او حلیکن بمعیت خانہ بمعیت اعمال است با صور جنانہ از اشجار و تصور بر تہ  
 محققین کہ تصور و اشجار آن موطن را بالذات با عمل یکے میگویند پس چنانکہ  
 عمل در موطنی عرض است و در موطنی جوہر آن ذات متعالیہ در مرتبہ منفرہ است  
 از تعین و تمیز و اشارت و عبارت و در مرتبہ قابل این امور و بمعیت حثانہ  
 عین ہچون بمعیت نقطہ جوالہ است با دائرہ موہومہ فی الخارج پس چنانچہ نقطہ



باوازروپے کے نسبتے واقع ست کہ واسطہ ظہور دائرہ درخارج و نمود نقطہ در کسوت  
 دائرہ شدہ پچنین ذات حق و غیب مطلق اور البقدرت کاملہ اش یک نسبتی بہ منزلات  
 علمیه واقع شدہ کہ سبب ظہور آن تمنزلات درخارج و نمود آن ذات بحسب اسما و  
 صفات در کسوت آن تمنزلات شدہ کہ وہم بتقریب بحیث مفہومہ من الالہ  
 لندکورہ رقم فرمودہ اند حضرت واجب جانشانہ بی توہم حلول و اثنیت و بی شائبہ  
 چونے و چگونگی در ہمہ جا باہمہ است سخن ساقی کوثر امیر المؤمنین علی ست رضی  
 اللہ عنہ کہ ہو مع کل شیء لا المقارنتہ و غیر کل شیء لا بمزاملہ اگر اثنیت می بود لابد بقا  
 بے بود غریب صورت نے بست و اگر وہم محض بے بود چنانچہ حکماے حسابیہ سیکونید  
 معیت راست نمی آید و ہر آمیز روے کے نمود آوازہ العجز عن درک الاوراک  
 اوراک و رین مقام ست فریدان وجہ مطلق و شتاقان غیب ہوتیہ سیکونید کہ  
 ہر چہ دیدہ شد و دانستہ شد ہمہ غیرت بکلمہ لانے آن نے باید کردیے از عا  
 روئے قدس ہرہ رسید کہ حق حسیت و عقل کسیت فرمود حق آنکہ ہیج وہب  
 درک نشود و عقل آنکہ ہیج وجہ جزا و آرام نگیرد و ع قلعے ست سے نہایت درو ست  
 بے دواہے کے بتقریب بیان کر یہ فانیما تلو انتم وجہ اللہ فرمودہ اگر خواہی حقیقت  
 این معنی پر تو انکند جوہرے فرض کن کہ ہر چہ پر صفات آئینہ مرتب میشود از صفات  
 و تدویر و غیرہ بر ذات او مرتب میشود و ذات او مثلاً موجب نماید کی صورت میشود  
 بے زیادے تصفالت پس ذات او درخارج عین این صفات آمد پچنین فرض  
 کن کہ ہر یک ازین صفات را در خیال تو صورتی ست چون شیر کہ صورت علم  
 ست و در مثال و بعد ازین فرض کن کہ صورت خیالی و منعکس شدہ اندرون  
 جوہر یعنی یک نسبت مجہول الکفیفۃ بان جوہر پیدا کردہ اند کہ سبب نمایند کہ  
 این صورت شدہ پس ہر صورتی ازین صورت کہ رو آری و آنجا جوہریت

بحقیقت بہمان جوہر اور وہ ان جوہر ہا میں صورتت ہر کجا این صورتت و لیکن  
ان جوہر منترہ ازین صورتت و رخا ح بومی از وجود خارجی ہیشام این صورتت رسیدہ  
بیش ازین نیست کہ بقدر این صورتت ان جوہر مشاہدہ ہے افتد و بہر صورت  
مے آرسے بہمان صفات بل بصاحب ان صفات رو آورده میشود اگر ہر سال  
پرواز کنی و ہزار را بعین براری تا جذبہ از جذبات الوہیت روی تو نیار و وصل  
استیاج وار و اع را از نظر تو ناچیز نگر و اند و محبت ذاتی کہ کمون سرسیت و حلیم  
نیاید و نسبت مجہول لکنیتے کہ مقوم اوراک و مقتداے ان محبتت است و تعبیر از ان  
جہر باوراک بسیط نمیتوان کرد و پیدا نشود و مرید وجہ اللہ نخواہی شد شناسائے  
ان خود کجاٹ در عنوان تحقیق معنی کر میتین مذکور ترین این چند فقرہ ہنسکین  
نازمین و نشین تحریر نموده اند قدس اللہ سر قائلہا پاک است خداوندیکہ فیض  
اقدس خود ہشمارا اور عرصہ ظہور آورده و صفات و شیون خود را در پرده ان  
ظہور از تنگنای خفا و بطون بر آورده و خود را در مراتب ان اعتبارات و نظر  
خود جلوہ گر کرده و در تنگنای وحدت اولشان اثبیت نیست مطلق الہیت  
دائرہ اطلاق بیرون نہ چگونہ اش میتوان گفت نہ چون قادر می کہ بیک کلمہ  
کن خفتگان خواب عدم را بیدار کرد ہر سیمہ شوق بر بستند اینہ و جوہر برابر  
شان داشت از سیا و ہ لوحی عکس خود را دیدند پندار وجود دور سر اور و دنیا گاہ  
صداسے و ہو معکم انہما کنتم بگوش شان رسید و ریافتند کہ معیت جزبہ و کائناتی  
صورت نہ بند و حیرتے و رکاز آمد جمال عکس بشارت وجود مید ہر و لو اسے  
معیت اشارہ بعدم میکنند وجود و عدم را در ہم آمیختند وجود را فراموش کردند  
و در مقصود را بر خود بستند کہ مطلق جلیشانہ بشارت انہما تو لو افتم وجہ اللہ  
در میان آورده گفت و فی نفسکم انما تبصرون تیز گوشان شناختند کہ حجاب

خود خودیم خود را از میان سے باید برداشت ہنگام این دست بردگشت ارادت  
 برداشتن مقصود رسیدن نسیمی از راہ عروق در وزید و نکست و دست را در  
 تمام قلبیہ گنہ بیچارہ از پاسے در افتاد و کرشمہ معشوقی در کار آمد و حجاب  
 ب از میان برداشت و مطمئن لمن الملک الیوم و گرفت چون نیاز سے  
 بیان بود روی و راحتجا بآورد و صداسے فاستقم کما امرت بگوش جانش  
 مانند مخمور صبحی سر برداشت و غلغلہ من عرف نفسه فقد عرف ربه و میان  
 اور و لیکن معنی و اللہ من و رائیم محیط قلے در حالش آورد از یکسو و غ نفسک  
 و تعال و از یکسو فون و نہک شطر الیسی را حرام اضطرابی و کار نما و عنایت ن  
 بحیب المضطر اذا دعا و پروہ حجاب را کہ لازم وجود دست عینکے ساخت و پیش  
 چشمش ہما و صورت قات تو سیدین نظر و رسید این سخن آخرے نہار و نہک  
 بتقریب حصول محبت ذائقے کہ در تحقیق کریمہ سابقا ذکر یافت رقم زدہ اند کہ بر تو  
 باو کہ ملازمت خدمت درویشی کنے کہ از خود فانی و باین محبت ذائقے باسنے  
 شدہ باشد در عرصہ وجودش جز محبوب و محبت و مشاہدہ محبوب ہیج نہاندہ  
 و حقیقت فنا سے فی اللہ تعالیٰ رسیدہ دیدارش حکم اوار و ذکر اللہ فنا مدہ  
 ذکر وہ صحتش بوجیب ہم جلسا اللہ نتیجہ صحبت مذکور این درویش مظہر اسم الحکم  
 شدہ ہر حرف فرماید بے حکمتے نخواہد بود ہر چند کہ حکمت آن بر تو ظاہر نہ باشد بجان  
 در متابعت فرمان اوسے نمائی باشد کہ قبول الہی ازوریچہ باطنش سرزند  
 سعادت ابدیہ حاصل کنے اگر اسم الرحیم یا الکریم مقدمہ اسم الفتدیر شود  
 تصرفے در کار تو کند سلطان غیبت و بے شورتے خلل در کار خانہ بستے تو  
 بیکنند و ران غیبت روشناس نور ہدایت شوے و باشد کہ بحسب تعداد  
 معنی اللہ نور السموات و الارض و رہبان یک غیبت چشم بصیرت ترا فرود

و اگر بنا کا غلطی در پوست استعدا و تو باشد طریقہ و قوت عدوی ازان برین  
 و انابہست آرمی و تقویت آن نور ہدایت ثنائی و در متابعت شریعت و رعایت  
 ادواب طریقت از اکل حلال و صدق مقال و اجتناب از صحبت اصداء  
 اساس کا خود را محکم کنی و آن غیبت نسبت بصفت آگاہی و تجلی ذاتی  
 شناسی کہ بنا گاہی نزدیک بقصر آفتاب بیتی و در ششہ او بصرو بصیرت  
 تو منظمس و پیر کردند و چون نے اجماع باطن ترا بجهت تکرار ظہورات حالت  
 پیدا شود و اگر چه نور بصیرت تو منظمس شود نور بصیرت بحال خود ماند شناسی کہ آل  
 غیبہ نور خورشید است اما ندانی کہ اول کلام طرف آمد و ترا با و نسبت قربی است  
 یا نہ و چون رطوبات عنصرہ خشک میشوند و حرارت طبیعت در ہم شکنند قوت  
 آن پیدا کنی کہ چشم بصیرت را نیک بشامی و قرب خود را بقصر خورشید بیاپی  
 لیکن در سطوت آن نور خود را از ہوش ندہی و اگر در ہمین مقام ماند کے محی  
 مشاہد و اگر خواہند کہ ترا عارف موجد گردانند در سطوت آن نور ہوش شومی  
 نور خورشید حملہ آرو و ازوریکہ بصیرت تو سر بر آرد و بیانی بایی آسمانی خورشید  
 شناس و تو قطعاً در میان نہ ذلک فضل لشدیو تہ من یشار و اللہ ذو الجلال  
 العظیم و نیز نوشته اند کہ اگر لطیف الاستعداد باشی ولیکن حکم وقت  
 با حجاب لطفی و رغبت اول راہ بر نور روشن نشد لیکن توجہ بدست آمد کہ  
 سبب تکلف دل نگران غیبت ذات میدارے باید کہ تا تو انے این توجہ را  
 نگاہداری و بہ سراغ خاطر و جمعیت دل و طہارت کامل شب و روز تقویت  
 و تربیت آن توجہ میگرد و ہ باشی بطریقے کہ اکابر این سلسلہ علیہ و مصنفات  
 خود آورده و اگر ترا نبھے بان درویش پیدا شدہ کہ در غیبت او صورتش تجلی  
 ترا مشرف میازد و طریق رابطہ بدست آمد نور علی نور و زرش طریق رابطہ

اختیار کنی لیکن ہوش باشی کہ امرے واقع نشود کہ گراہتے از تو و رخا ط مبارک  
 او بقیہ و نیزے باید کہ مراد خود را از میان بردارے و جز مراد او مراد خدا شے باشی  
 تا نسبتاے مقصد برے با جملہ مدار این طریق بر ارتباط جانین ست دل بر کہ دم  
 صورت کرے گرفت و فیض بستہ شد مثل باطن تو و آن درویش مثل آئینہ  
 تا باست همچنانکہ آئینہ عند التقابل حرارت آفتاب میگیر و باطن تو عند  
 ارتباط حرارت آگاہی حق کسب میکنند و حجب نقوش و صورت و سوختن حق آئینہ  
 و از راه برزخیتش چشم سر توجہ علو او راے یابدانش محبت شعلہ نیزند و خرمن  
 ہستی در گرفتن آغاز میکنند اکنون مثل تو و مثل آن درویش مثل پیہ و آئینہ  
 آفتاب ناست این طریقہ بحقیقت طریقہ حضرت صدیق اکبر ست چہ ایشانرا  
 کمال نسبت جی بحضرت رسالت صلے اللہ علیہ وسلم بود و فیض بہان را ہیگر فقند  
 چنانچہ نزو اہل تحقیق مقرر ست و صاحب رشحات از خواجہ ناصر الدین عبید اللہ  
 قدس اللہ سرہ این معنی را بتفصیل نقل میکند و میگوید میفرمودند کہ طریقہ  
 خواجگان قدس اللہ تعالیٰ بار و احم کہ بصدیق اکبر منسوب ست از حیثیت این  
 نسبت جی ست چہ طریقہ ایشان بحقیقت نگاہداشت این نسبت جی ست  
 والسلام علی من اتبع الهدی الی در بیان کریمہ و شمس و ضحیٰ و القمر و الیہما  
 بتقریب بہتر قسم شمس و قمر و امثالہما برنگاشتمہ اند کہ اکابر تحقیق تعظیم نظامہ  
 مخلوق را از ادب مقام معرفت و شستہ اند چہ انہما مجاہے جمال مطلق اند و  
 مظہر تہ انسان و مطلق را نہ بان معنی ست کہ ایشان عین مطلق اند تعالیٰ اللہ  
 عن ذلک علو اکبر بل بان معنی ست کہ صفات و افعال مطلق از پروہ انہما  
 حکم لون المار لون انانہ و ہم برنگ اینہا ظہور کردہ و ارباب مشاہدہ را ورین  
 اجتماع و کثرت بصیرت کاملہ جز بر نور ذات نے افتد نہ باین معنی کہ ذات و اورا

ایشان می آید بل مستی اور بر نعت ذوق و محبت و استهلاک و صمحلان می یابند  
مثلاً آئینہ فرض کنیم کہ از غایت صفای آنکہ صورتی بر او افتد مستی و رانیہ میں  
یافت اگر کیے عاشق آئینہ باشد و پرودہ صورت چشم بصیرت شمع آئینہ را  
دریابد و از سلطنت محبت و شوق مستغرق ہستی او شود تو اند گفت کہ خرف  
آئینہ نے یا بر رخ و صفا کہ باین سر مطلع شود کہ صورت ظاہرہ پرورے آئینہ  
در میان ہو بود نیست بل نمودار است بی بود موجود ہمان آئینہ است و بس  
و تحقیق کریمہ والنہار اذ اجلسنا نوشتہ اند مخفی نہماند کہ روزیکہ آفتاب را ظاہر  
گرداند لیالی ایام بیض است بخلاف روز ہائے دیگر کہ آفتاب آن روز ہا را ظاہر  
نیکر و انداین چون از اثر موثر است و آن از موثر با اثر آن طریقہ علم است و این  
طریقہ عرفا و تعظیم لیل و قتیکہ پوشاند نور آفتاب را بجهت آنست کہ محل  
فراغ عابدان و آرامگاہ و ذاکران و خلوتخانہ محبان است مخفی نہماند کہ پوشانید  
شب نور آفتاب را عبارت از آنست کہ نور آفتاب درین وقت منصف بزرگ عدم  
شده چہ سایہ نور نیست کہ بزرگ ظلمت برآمدہ و ظلمت اثر اختلاف بعضی شیا  
ظاہرہ فی ایوم این مقال سخت نیکوست و زہور عالم کہ واجب تعالی و تقدیر  
بمخنان و مقدر بطون است لیکن احکام و آثار او کہ اسما و صفات او بند ظہور  
نمودہ اند و پچنین ممکن و رنگنا سے عدم ممکن نشستہ لیکن حکم و اثر او برآمدہ با حکام  
و آثار واجب امتزاج گرفتہ و حجاب مقصود شدہ ازین بیان کہ ریاب کہ لیل  
اذ انیشتہا را بلیالی ایام بیض از وجہ دیگر نیز میتوان حمل کرد چہ در ان اوقات  
آئینہ ماہ مقابل آفتاب است و آفتاب در وہ تمام ظاہر لیکن چون ظہوری است  
منصف بزرگ آئینہ از نظر عامتہ مخفی شدہ ہے و تفسیر کریمہ قد خاب من شہا  
تحریر نمودہ اند کہ کم کردن نفس عبارت از کم کردن روحیت کہ بعد از تسویہ و تعدیل

ارکان او در وصف نفع کرده شد و از اثر آن نفع گانه ہی شده و لهذا بسیاری از علما  
 جز نفس و مہیکل محسوس اُمرو دیگر اثبات نمیکنند و حالاً عامہ اُممیان درین منزل اند  
 کم کردن روح کم کردن خواص روحانیه است و در مرتبہ انعام زندگانی کردن  
 تک کالانعام بلہم افضل یعنی خیبہ و ناامیدی مخصوص کفار باشد انہ لایساک  
 روح انشالا القوم الکافرون چه ہر کہ ایمان آورد بخدا و رسول در آنوقت  
 بقدر نفس تمام حسبت و بصفت خاصہ روحانیه مشرف شد بل تخلیقی از اخلاق  
 الہیہ مستحق گشت و لهذا در کتب خفیہ مذکور است کہ الایمان غیر مخلوق سے اس  
 لروہ مومنان شاد می کنند + ہجو سر و وسوسن آزادی کنند + بسیاری از محققین  
 مشائخ برینند کہ ہر کہ ایمان آورد بخدا و رسول ایمان سچہ بعد از ان ہرگز و  
 ایمان اونے شوو ہر کہ بعد از ایمان مرد و شدہ بحر و تقلید دہشتہ و آنکہ ثنائیہ  
 انامومن انشار اللہ میگویند بعضے برہین منے حمل کرده اند یعنی انامومن تحقیق  
 انشار اللہ تعالیٰ سچہ در بیان منے سورہ اخلاص فرمودہ اند این سورہ را  
 سورہ اخلاص از ان گویند کہ از استماع آن اعتقاد بندہ با فرید کار از غبار شرک  
 جلے و خنے خالص میگردونے اجملہ اخلاص در عمل او دست میدہد اما اخلاص  
 اعتقاد از شرک خنے آنست کہ در الوہیت اعتقاد بذاتے بندو کہ در عرصہ امکان  
 ہیج کونہ مثلے اورا نباشد والا ان معتقد او ممکن خواهد بود از آنست کہ اکابر فرمودہ اند  
 کہ التوحید افراد القدم عن السحدث و ہم ازینجا است کہ ابو علی وفاق رحمہ اللہ در  
 توحید حائے فرمودہ کہ التوحید غیریم لا یقطنے وینہ چیہ ضمحلل رسوم اثبات شریعت  
 بالکلیہ گاہ گاہے دست میدہد و انہم کالبرق الناطف میگذر و بلکہ ازین سورہ  
 صاحب دولتے را کہ صفائے قلبے باشد توحید و پروردہ اعتقاد بدست مے آید  
 کہ حال او ہیج مخلوقے را میسر نیست سخن باب مدینہ العالم است کرم اللہ تعالیٰ وجہہ

کہ الاخلاص نفی الصفات شک نیست کہ توحید و رین و رجه تعلق با حدیث ذات  
 دارد و تکی در مقام احدیت قطعاً نمیباشد اگر چه نسبت احدیت باشد فهم من فهم  
 حال در تفسیر من شمر ما خلق فرموده اند تواند بود که مراد از ما خلق آوان صبح باشد  
 و شمر صبح عبارت از شمری بود که در بیداری بجهت لوازم بشریت روی سب  
 سرور اینک در صبح شمر صبح یا اضافه نکرد چنانچه در غاسق که شب است تصریح  
 اضافه نمود بظلم شان صبح است که آوان ظهور انوار است این منی مثل آنست  
 بعضی فلق را عبارت از خلق داشته اند مراد عوذب الخلق من شمر الخلق و آنست  
 در آوردن شمر بعبارت ما خلق اشارتست بانکه شمر او بخلق حق است لیکن تصریح نشد  
 بانکه ظاهراً مضان بخلق شده تا راه بند و بین البحر و القدر باشد قدر ظاهر  
 و جبر باطن و من شمر غاسق اضافه شد شمر شب تواند بود بجهت مناسبتی باشد که  
 میان شب و شمر است و این مناسبت آنکه شب بجهت عدمی بظهور می آید یعنی  
 چون شمع آفتاب فرو میرود و شب می آید همچنین شمر پیش اهل تحقیق برجهت انعام  
 امر نیست نه بجهت وجود امری و وجود خیر محض است و ایضاً اشارت تواند بود تا آنکه  
 ادباً فرموده اند ادب آنست که زمام را بظاهر نسبت ندهند بل بظاهر مربوط اند  
 و از سیاه کلیمه او بشمر ندچنانچه در معاصی بنده از استعداد و کسب خود دانسته  
 بناظرینا بگویند نه آنکه نسبت بوجود دهد و گوید من مظهری بیش نیستم هر چه در  
 از جاب و دیگر است تا گوید من چه کنم همه بخلق و تقدیر اوست مخفی نیست که از صبح و  
 شب حضور و غفلت اراده میتوان کرد و همچنین از غاسق خلق اراده میتوان کرد  
 چه در اصل لغت غاسق مشتق و سیرامیکویند خلق اینچنین است که برست از قیوم  
 خود اگر نور وجود از یک ذره او دور شود همان لحظه آن ذره بعدم رود و ایضا  
 غاسق سائل را نیز گویند خلق نیز سائل است که الاعراض لایقے زمانین و پناه گرفتن



از شر خلق آنست که در خلوتخانه نشیناید و حجاب مقصود نگردد و در تحقیق از سر  
 یوسوس فی صدور الناس بنگارش نموده اند که وسوسه شیطان از جانب جن و  
 انس اندازد و در دلهامی او میان تواند بود بجهت دید قدرت و فعل ایشان باشد  
 و وسوسه ستمه قسمت یکے بحر و خواطر و خیالات است و این نسبت یکے است  
 توفیق اللہ تعالیٰ ایمان وارد بانکه خالق افعال عباد حق است بجانہ لیکن بظاہر  
 فعل و حس مشاہدہ میکند کہ افعال عباد مر بوط با اختیار ایشان است و و م آنکہ  
 خالق افعال عباد و ارا و اوند چنانچہ معتزله نسبت بہہ او میان و جنیان  
 میگویند و بدتر ازین است عمل عامہ نسبت بیکدیگر چه معتزله فعل بندہ را با قدر حق  
 میگویند یعنی حق تعالیٰ او را بچنین آفریده کہ ہر چه خواهد میکند و عامہ و معاملات  
 ازین ہم ذہول و از مدسوم آنکہ بندہ را بالوہیت اخذ کند چنانکہ فرعون و شداد  
 را کردند و رفع وسوسہ اول آنست کہ از خلق حق را جدا نماند و فعل و صفت خلق  
 را سایہ فعل و صفت حق بدانند و ربوبیت را عبارت از ظهور رب بصورت مر بوب  
 اعتقاد نماید از نیجاست آنچه شیخ اوحده فرمودہ تا جنبش دست بست  
 ما دام + سایہ متحرک است ناکام + پس استعاذہ رب الناس مناسبانیت ازین  
 منے وسوسہ دوم نیز مرتفعے شود لیکن استعاذہ بملک الناس لائق آنست  
 کہ عجز ایشان ظاہر شود بدانکہ شبیہ یوسوسہ دوم است آنکہ ظہور قدرت را  
 در وجود تمام اعتقاد نماید تا میان او و معتزله جز بظاہر و منظر فرتے مانند علاج  
 پناہ برون بملک الناس است کہ مرتبہ جمع است تا ظاہر شود کہ مداربشہ ازلیتہ  
 است انک لا تہدے من اجبیت و لکن اللہ یدے من یشار چون سید  
 ولد آدم را این حال است و بیکر را چہ رسد و ایضا ظاہر شود کہ ہر چند منسل و  
 قدرت در منظر اوست خلق و تاثیر در منظر او نیست عالم در ہر آن ابد م میرود

مثل ان بظہور کے آید وخلق و تائیر تمام از مرتبہ الوہیت است باین سخن و سوم  
سوم نیز مرتفع شود بلکہ بہان تفرقہ ظاہر و مظهر دفع شدہ بود کہ صورت فرعون  
و شد اورا بالوہیت گرفتہ بودند نہ حقیقت ایشان را لیکن استناؤہ بالہ الناس  
در دفع او مناسب است بجا ایضا و تحقیق کریمہ مذکور رقم فرمودہ اند و سلم  
خناس از سہ قسم بیرون نیست یا بمعصیت مے اندازد یا دل بندہ را در تصرف  
آوردہ ملکات خواطر و خیالات میکند بے آنکہ ظہور معصیتے شود یا بکفر مے انلا  
نعوذ باللہ من شرہ از قسم اول التجارب بیرون مناسب است چہ معصیت و اسطر  
موت مے شود چنانکہ بعض اکابر کشف و تحقیق فرمودہ اند کہ عصاۃ و روض  
مے میرند نہ کفار صفت ایشان لایموت فیہا ولایحیے است و ربوبیت واسطہ وجود  
وحیات و در قسم دوم است کہ ملکہ و سخر بہ شیطان است التجا بلکہ بیرون مناسب  
و در قسم سوم التجا بالہ بیرون نیز اوارثا و تحقیق حدیث کان اللہ ولم یکن معہ  
شے رقم فرمودہ اند کہ این کلام کہ از مشکوٰۃ نبوت علی صاحبہما من الصلوٰۃ فصلہما  
بظہور رسیدہ اشارہ بہ مرتبہ اطلاق است و تقدّم آن بر سایر مراتب تقدّمیست  
ذاتی والان لکما کان کہ باقتباس از انوار مشکوٰۃ بزبان بعض اکابر صوفیہ جریبا  
یافتہ عبارتست از آنکہ او همچنان بر صرافت اطلاق خودست ظہور مقدمات  
جلوہ اطلاق را بر زمین راختہ و ران حضرت ازل وابد ظاہر و باطن در یک نقطہ  
جمع است جمیع ذرات عالم و روان متعاقب موہوم الاتصال بنفس رحمت و  
قہر مے آیند و میروند و میان ہر دو آن و ریاسے لامنتہای اطلاق ہنیاست  
و از کوتاہی ظہور مقدمات نسبت باین ہمہ اطلاق مے انتہائز و یک است  
کہ نظر عارف کل شے ہالک الا وجہ راستہ بنید و آنکہ میگویند حفظ باہن نفسین  
نیز عارف را لابدست نیست کہ خود را بفنا و نیستی برود کہ آن نفسین این دو

نفس رحمانیت و لہذا کفۃ اند نسبت بعارف اصلاح بین از حفظ بین النفسین  
 بہترست و الاعارف را چہ احتیاج است بحفظ بین النفسین کہ او از وسع منفاک  
 نیست چہ در اصلاح و چہ در غیر آن یا گویم الان کما کان عبارتست از آنکہ اشیا  
 نمودیت بے بود بوی از وجود خارجی کبشام او نرسیدہ و ہمچنان در علم آریہ  
 یا گویم واللہ تعالیٰ اعلم کان اللہ بعد از ظهور وقتی بودہ باشد کہ لی مع اللہ  
 وقت مبین آنست و الان کما کان ہمچنان یا آنکہ الان کما کان باین معنی  
 صحیحست و اگر چہ کان اللہ بمنہ اول باشد یعنی در نظر شہود من ہمچنان بود  
 یک در تحقیق معنی حدیث قدسی من قتلہ محبتی فانما دیتہ فرمودند کہ حق سبحانہ  
 بیان طریق مراقبہ فرمودہ است کہ ہر گاہ محبت ذاتی بہرتہ افنا و امانت برسد  
 محبت بذوق یافت و تجلی ذات فائز کرد و انجام دیت ہمین ذوق یافتست  
 کہ بعد از فنا در محبت ذاتی بظہور میرسد یعنی طریقہ مراقبہ مذکورہ کہ عبارت از  
 ظہور محبت ذوقیہ است البتہ موصل بمقصودست و باین تقریب فرمودند کہ مدار  
 طریقہ باین سنیہ خیرست رسوخ بر عقاید اہل سنت و جماعت و دوام گاہی و دوام  
 عبادت مثل در تحقیق معنی حدیث قدسی انا عند ظن عبدی بے ان ذکرنی  
 فی نفسہ ذکرتم فی نفسی و ان ذکرنی فی ملائکہ ذکرتم فی ملائکہ یعنی منی  
 ملائکہ اللہ انکہ فرمودند بخدا سے غر و حل نیکو گمان باید بود و نفس خود بد گمان و  
 خائف مشائخ را اختلافست و آنکہ غالب حال بندہ مومن رب باید  
 یا خوف بعضے گفتہ اند و پیرے رجا و در جوانی خوف و تحقیق آنست کہ ہمیشہ  
 باید کہ رجا غالب باشد و خیریت ملا و در صورتی کہ ذکر بندہ مرتق را و ملا  
 آن سرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باشد نہ باعتبار آنست کہ رسل ملک فضل  
 باشد ادر رسل بشر ہل باعتبار آنست کہ وجود روحانی آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم

کہ در ملازمتی است ذکر حق سجانہ بندہ را در ان ملازمت یا خیریت ملازمت اختیار  
 آن باشد کہ جماعتی از فرشتگان اند کہ ان را ہمیں گویند و انہا افضل اند  
 از سبب بشر ذکر بندہ در ان ملازمت حقیقت مراقبہ انتظار است و صفای  
 انتظار و طلب مقصود است در حالتی کہ طالب از حول و قوت خود بیرون  
 آمدہ باشد و مشتاق لقای مقصود و مستغرق بجز ہوا کے او باشد جل ذکرہ  
 و بی حول و قوہ غبار کوشش است و انتظار ستانہ کوشش این قسم مراقبہ جز بہشتی  
 و قریب الامتار است نمیدہد و لہذا ابوجناب نجم الکبریٰ قدس اللہ سرہ  
 در بیان دو عمل کہ موت بالارادہ را بران داشتہ این مراقبہ را اصل ہم ساختہ  
 لیکن بتدریج عاشق را تقلید منبتی باید کرد و خود را از حول و قوت خود بر آورده  
 انتظار محض باید بود اما سایر مراقبات کہ مطلوب را مقید بینہ شکل و مثال و علم  
 و خیال کردہ در عرصہ تعقل آرد فرودانیت و معلول سے ہر چہ پیش تو پیش  
 از ان رویت نہایت نہت است اند نیست بل نگارش نموده اند نماز را  
 حقیقت است و صورتی ظہور حقیقت او موقوف است بہ شرف شدن بہ موت  
 اختیار و طلوع این شرف از راه سلوک بتعنی برودہ اصل مشہور است و طالب  
 صلوت و حقیقتی اکثر مستعد نزول جذب الہی باشد و قابلیت تقدیم جذبہ بر سلوک  
 داشتہ باشد و وظیفہ او آنکہ بعد از طہارت باطن بتوبہ بوضوح و خلکے کردن دل  
 از آرزو ہائے نفسانی کہ مضر راہر و النست توجہ بحضرت حق سجانہ نماید توجہ  
 مجمل ہیولانے الوصف پاک از اعتقادات مستحسن و مستنکر و کلانہ فی شرف حقیقت  
 و جہے للذک فطر السموات والارض حیثا را شہار باطن خود سازد و یکم کہ  
 غیبی درسد و اورا از اولبتانہ و منے و مانا من المشرکین پے آور د و جلوہ گر شود  
 تعاقب قوت گیر حقیقت مراقبہ کہ انتظار حصول مقصود است بظہور آید و طہارت

راضی و دیگر پیدا شود و بر تو تجلی ذاتی بزبان حال با او بے علمت و بے نیازت  
 مطلب را در میان نهد معنی تو کل را که برون آمدن از رومیست اسبابست و باید  
 اگر لطف حق مدد نماید بیند که توجه نیز از دست خود را ازین صفت خالی شناسد  
 و اگر برین ان توجه الیه غیر هر دو کے نماید این زمان توجه دیگر پیش آید و با  
 نامن المشرکین را بزبان دیگر بخواند حواس و قوایش تمام از عمل معزول شوند  
 بصفعت غلت متحقق شود و پورا شد قبول خطاب فقیه مدنا فایه لک بعد از  
 حمد و امر و اذکر ربک اذانت بر آید تنزیه حق کند و سبحانک اللهم و بحمدک گفتن  
 گیر و قدم در مقام توحید و اتحاد و بند از پنجابان ترقی کند که کل کائنات را محمل و  
 ناخیز نماید کلمه لا اله غیرک بر از نقاب تواری بر آید و انجا خلاصه قناعت در مقام پیش  
 بنفیکند باز تواند بود که اذکر ربک اذانت لباس و دیگر پوشید و کار فرمای او شود  
 خود را بعد قرار و او مشقت عمل صبر نماید درین موطن حکمت ارسال رسل و نتائج  
 تکالیف بر روشن سازند تو ذمہ و بے تکلیف شروع بقراءت نماز کند فتح  
 و بگوش روی و هد بصر اط مستقیم متد شود و سعادت رضی اللہ عنہم و رضوا عنہ  
 برسد چون درین مقام شکر شود که ہم نے صلواتہم و امنون و صحت حال و  
 شود اینست صلوة حقیقی اگر کند ذات بر و تجلی کند خواه درین منزل خواهد پیش  
 ازین منزل فنا حقیقی باطنش از مجموع امور برود و در و ذمایت لسان  
 گیر جاننش شود و معنی اشته عدمالا عودہ دل شنیش کرد و دست جانا بقمار خان  
 زندگی چندند + با مردم کم عیار کم پونیدند + زندگی چندند کس نداند چندند + بر سید و  
 تقدیر و در عالم نندند + تواند بود که فقرش به نهایت رسد و منظر اسم الفتن شود و هنوز  
 درو مند باشد که این دروست که مقصود و آفرینش عبادت روحیه همین دروست  
 بکلیت بعد از تحقیق مقامات و به گانه سلوک نکارش نموده اند هر که در مقام عصمت

است یا رغبتی به دنیا و آرد یا سبب بین است یا کفایا بالابد معاش ندارد و یا محنت الط  
 خلق است یا اوقاتش بذكر حق سبحانه معوز نیست یا از خدا غیر خدا عزوجل میخواهد  
 یا در مقام مجاہدہ بانفس نیست یا نظر بخود و احوال خود و مدار می بخول و قوۃ  
 و آرد یا تسلیم احکام ازلیہ نیست و رسلوک طریق تحقیق ناقص است و مخفی نمازند  
 بعضی از اہل نہایت کہ از خود و باہست خود برآمده اند و کفایا و عدم اختلاف و مجاہدہ  
 بجهت بعضی از نہایت حقانیہ ثابت نماندہ اند لکل وجہتہ ہو مولیہا اکابر خانوادہ  
 نقشبندیہ سے فرمایند قدس اللہ تعالیٰ ارواحہم کہ ہرگز آرد و این راہ و انگیز  
 شود و بعد از توبہ نصوح و بقدر طاقت رعایت زہد و توکل و قناعت و غفلت  
 و صبر و توحید و توجہ سائر مقامات کردہ اوقات مصروف ذکر الہی گردانند  
 رعایت مذکور و استغناء و وطن میگویند غایۃ الامر اہتمام بذکر و توجہ و ازہ  
 و توجہ مذکور را بازگشت میگویند میفرمایند کہ طریق ذکر بجز بہ میکشد و بعد  
 بسبب جمیع مقامات بسہولت و استقامت بدست آید و حقیقت توجہ  
 مذکور و مراقبہ مذکورہ کہ وجہ از وجودیادداشت است و صفت رضا بعد  
 از تقویت نسبت جذبہ و کمال آن با سائق روعے نماید ملک در خستہ  
 شرح رباعیات خود کہ از مصنفات و قیقہ شدیفہ ایشان است و سنہ  
 بسلسلہ الاحرار نگارش فرمودہ اند سنہ این سکہ کہ من زوم بنام فقر است  
 وین روشنی از نور تمام فقر است۔ بر خیزرہ خواجہ احرار بکیر۔ کان راہ  
 زمر حد مقام فقر است۔ اقرب و اعلیٰ طرق مشایخ قدس اللہ تعالیٰ  
 امرا ہم طریقہ علیہ احرار یہ نقشبندیہ است اول در آمد ایشان در ادراک  
 بسط است کہ غلبہ بہت حقیقہ بر خلقیہ است و محل تجلے انوار ذات است  
 و ظہور وجہ خاص است مقدمہ این معنی را کہ مغلوبہ اوراک مرکب و ظہور

تیسری صبح سعادت وصول است حضور و آگاہی کے گویند وہر گاہ در غلیات  
کشتش و انجذاب اور کات تمام از میان رخت بر بندند بل نبوت آگاہی  
نیست مشورے مانند تعبیر یقیناً و فنا کے فنا کے کند تو اتر این نسبت را وجود  
معدوم کے گویند و بلکہ ظہور این نسبت متواترہ را عظیم کے شہزادے وصل  
اعدام اگر تو اسے کرو۔ کار مردان مردمانی کرو + ازین جاست کہ در وقت  
مے گویند وجود عدم منجر بوجو و فنا شد ہمانا کہ از فنا فنا کے صفات بشریت  
مے خواہند وہر گاہ حق سبحانہ بعض عنایت نوزے بخشید کہ در بر تو آن  
نور و بند کہ حضور بہ آن حضرت پر تو سے است از وصف حضور ذاتی آنحضرت  
بخوش بہ فنا کے حقیقی مشرف شد از ایشان نہ نام ماند نہ نشان ہر چیز  
بایشان منسوب ہو و تمام بہ اصل رسید این مقام مقام بقا رہا است  
این وجود را وجود فنا کے گویند وے گویند وجود فنا بوجو بشریت ہرگز  
عوونے کنی یعنی عاودۃ اللدبرین جارتے است کہ مانی بہ اوصافش و  
نے شو و حوالہ تکمیل ناقصان درین منزل است این کشف را کشف علیہ  
مے گویند تعبیر بہ تجلے ذاتے و شہود ذاتے و یادداشت میکنند و حقیقت  
ان بعد اللہ کا ناس تراہ را درین موطن میدانند و رؤیہ اخروی را نیز  
درین منزل اثبات مے کنند و فرق میان احسان و رؤیہ همچون فرق  
میان مشاہدہ صاحب جمالی و در وقت صبح و در وقت اشراق آفتاب  
مے دانند وے گویند کہ ہر چند کہ انکشاف ذاتے صفہ تصیر تست اما چون  
حق سبحانہ خبر داد کہ یہ بارہ چشم را مدخلے خواہد بود آفتاب و صبح تو آگاہی  
می گفت پیشانیے شمارا مدخل خواہم داد آن زمان نیز ایمان نہ آوردیم و شہود  
مانظر تے سے الاورایت اللہ فیہ او قبلہ او بعدہ را پیش از اطلاع بر اصول

این طائفہ و تصدیق بران اصول چندان اعتباری نمے نہند و اسم معاینہ  
 بران اطلاق نمی کنند چنانچہ بعضے گروه اندر کلی اہتمام ایشان و کشف غلبہ  
 و غلبات آنست در غامبات آن نسبت کثرہ صفاتیہ نسبت از نظر ایشان  
 محومی شود از صفت و فعل جزوات ہیج نمی بینند و در عرصہ وجود جزئیات  
 بحث در نظر بصیرتشان نمی مانند اینست نہایت مقام انبیا و اولیا آنست  
 ربک المنتلے ولیس و اول العبادان قریہ شہار قم فرمودہ اند کہ عین الیقین  
 و رذات حق سبحانہ عبارت از علم حضوری است بذات حق و پروردہ اسما و  
 صفات و حق الیقین علم بانکہ این علم علم حضوری است و عالم عین معلوم  
 است تجلے صورتی پیش از رسیدن بکمال توحید داخل عین الیقین  
 نیست چہ حاضر مدرکہ صورتی پیش نیست با علم آنکہ وی صورت حقیقت  
 سبحانہ و همچنین تجلے معنوی نیز داخل نیست چہ حاضر مدرکہ صورت علمینہ  
 نیست با علم آن کہ معاد حق است سبحانہ اما بعد از رسیدن بکمال توحید  
 ہمہ عین الیقین است بل حق الیقین است بلکہ دران موطن جز تجلے ذاتی  
 تجلے نیست چہ بحقیقت جز احدیت مجرد نیست اسے موحد کامل صاحب  
 ذوق این معنی این رموز کہ میان کردیم آگاہ شدہ باشی توجہ فرق میان  
 تجلے معنوی و تجلے ذاتی با آنکہ تجلے ذاتی نیز پروردہ اسما و صفات است  
 با جملہ ہر چہ حاضر مدرکہ است تجلے منسوب بانست فائز و نیز از بعض مقدمات  
 سابق معلوم کردہ باشی کہ ہر گاہ سالک شروع در شہود ذاتی بکند و دران کمال  
 پیدا کند از تجلیات صورتیہ و معنویہ فراغی خواهد داشت خلاصہ و مقصود ہوس  
 تجلیات صورتیہ اورا حاصل است ہر گاہ صاحب صورتیہ و علمینہ حاضر او باشد  
 از حضور صورت فقط فراغی خواهد داشت اگر گفتہ شود کہ از تغیر بلکہ تجلے معنوی را



کردی لازم می آید که ارباب عقاید هر گاه یقیناً با عقایدیات خود داشته باشند  
 صاحب تجلے معنوی باشند و حال آنکه از خواص تجلے معنوی افنای سالک است  
 چنانچه مقرر است میگویم فرق میان تجلے اعتقادی و تجلے معنوی است  
 در تجلے اعتقادی مذکور یقین است با آنکه این صورت مقدره صورت حقیقت  
 و در تجلے معنوی یقین است با آنکه این ذمی صورت حق است با تقریر صورت علییه  
 و مدد که با بجمله و در تجلے معنوی باطن در پرده علم گرفتار معلوم است بتفصیل قطعاً  
 کاری ندارد و تجلے اعتقادی در صورت علمی و شیون مندرجه در آن نسبت  
 صورت مادی صورت متفرق و پیریشان است بلک فرموده اند توکل است  
 که ترک حساب کنند و بشینند چه این سوی ادبست بلکه قامت بسبب  
 مشروع مثل کتابت و غیره بیاید کرد و نظر بر سبب برند و خست زیرا که سبب مثل  
 در وازه است که حق سبحانه برای وصول مسبب ختم است درین میان کس  
 در وازه را بندد که از بالا خواهد برتا فتن بے ادبی کرده باشد چه در وازه  
 بنا کرده است و دلیل است بر آنکه او کشاوه نباید بست بعد از آن او داند  
 خواه از راه در وازه فرستد یا از بالا برتابد کمال فرموده اند تا حضور ذواتی که  
 حضور صفات عبارت از آنست ساک ما حاصل نشود از تقید توحید جسمانی  
 خلاصی نیاید چه توحید صوری و در مراتب جسمانی باشد چنانچه وجود جسمانی  
 خود را و غیره وجود حق میداند و در نوقت تمیز و تفرقه باقی است روح بقنا  
 و احوال نرسیده است زیرا که روح است تمیز هر چند این موجد توحید  
 که مقرر علمای دین و صوفیه محققین است رضوان اللہ علیهم اجمعین شنیده  
 و آن عبارتست از مدلول کریمه و انشد من در اسم محیط که تمیز صرف منزه از صفه  
 تمیز است تا فروغ حضور ذواتی در نگیرد و روح را بقنا و احوال نرساند حجاب

از چہرہ مقصود بر نیفتہ اگر چه آن حال لمحہ باشد و این همان قدر کہ در تقدیر  
است روی رفتہ می نماید غلے تفاوت الاستعدادات پس ہمیشہ منتظر باید بود  
کہ حق سبحانہ بوجود مہوب صفاتی کہ مقربان خود را مخصوص گردانیدہ مشرف  
سازد و درین کسب را اصلا دخل نیست بخص مہبت اوست سبحانہ شاکر  
روزی بعض علماء در آن معرفت شرح رباعیات ایشان کہ صور علمیه عکس  
اعتبارات و حیثیات ذات است و نمود خارجی کائنات عکس العکس یعنی عکس  
آن صور علمیه است کہ بر آئینہ ذات افتادہ ترودی می نمودہ اند کہ اگر عکس صور  
علمیه بر ظاہر وجود افتد نہایت ذات حق و محلیہ وجود مطلق تعالی شانہ لازم می آید  
در نوشت حضرت خواجہ قدس اللہ سرہ الاقدس لیسر وقت ایشان رسیدہ  
رسیدہ اند کہ چه مذاکرہ میرفت شبہ خود را معروض داشتہ اند فرمودہ اند  
بی نہایتی حق سبحانہ نمہان معنی است کہ در اجسام است باعتبار طول عرض بل  
بان معنی است کہ بی تعیین و تمیز است دیگر محل آن صور ذات نیست کہ محلیہ لازم  
آید بلکہ محل آن وہمست چنانچہ صورت متنقش در آئینہ نہ درون اوست و نہ  
برون او وہم حکم میکنند کہ بر روی آئینہ است محل او خیال است کہ از امثال  
متصل گویند و آئینہ همچنان بر صرافت و بیرنگی خودست و ہمدین محل  
فرمودہ اند کہ توحید حاصل سے باید کرد و توحید محققان تکلمین لاموثر فی الوجود  
اللا شداست یعنی تمام قدرت خود را بحق و اودن و خود را از ان خالی ساختن  
اگر چه بعضی از متاخرین علماء قدرت موثرہ را بہ بندہ ہم فی اجملہ اثبات میکنند  
و توحید ایشان لامعبود الا اللہ است اما مذہب صحیح همان است لاموثر فی  
الوجود الا اللہ و صوفیہ چنانچہ فعل و قدرت را منسوب بحق میدارند بانی  
صفات سبعہ از علم و سمع و بصر و حیات و ارادت و کلام را نیز منسوب بحق میکنند

بسیار روزی فرموده اند که معرفت را مراتب بسیار است اگر سالک از جهت آن  
 نصیب وافر داشته بهتر والا اصل کار بر شریعت بودن است تو حید سالم نشست  
 که به یقین خود که انابر سر اومی افتد اضافت کنی و از استعداد او شمارے و  
 مقامات را بحضرت اطلاق راجع داری هر چند که معتقد لا موجود الا الله باشد  
 درین میان یکی سوال کرده آنکه شیخ ابوعلی فارمدی قدس سره فرموده میتوان  
 که سالک متخلق شود بجمیع اسماء و صفات الهی و هنوز و اصل نباشد بان سخن  
 مشهور تناقض دارد که تخلق با خلاق الهی بعد از وصول حاصل می شود  
 فرموده اند که در کلام ایشان لفظ تواند بود و واقع شده پس میتواند که بعضی  
 را در سیر الی الله پیش از وصول سر دست دهد اما اکثر است که بعد از وصول  
 بتمام سیر فی الله حاصل شود لیکن اگر کسی اصطلاح سازد و تخلق قبل از  
 وصول را تخلق گوید و بعد از وصول را تحقق مناسب است پس روزی نظر  
 مبارک ایشان آن معرفت و آید که حضرت مخدومی جامی قدس سره  
 السامی در نقد نصوص آورده اند گاه باشد که در حال حضور بی آن که از  
 حس غائب شوند بعضی از حقائق امور غیبیه برین طائفه کشف شود و آنرا مکاشف  
 خوانند و مکاشف هرگز کاذب نبوده مکاشف عبارتست از تفرود روح بطلال  
 غیبات در حال تجرد از غواشی بدن فرموده اند که این مضمون را حضرت  
 مخدومی قدس سره از ترجمه عوارف گرفته اند و تحقیق نیست که بعضی مکاشفات  
 که خیال را در آن مدخلی نیست نیز خطای میشود و اما علوم یقینی که بر مد که ملزم  
 میشود و خطا را آنجا مدخلی نیست درین محل درویشے معروض داشت که بعضی  
 علوم یقین که بطریق الهام معلوم میگردد و نیز خطای یافته می شود و سبب  
 آن چه باشد فرمودند سببش آنست که بعضی از مقدمات مسلمة خود که پیش

صاحب این دیدنعت یقینے مقرر است آری ابان علوم ضم کرده است خطا این  
 راہ آمدہ والا خطارا اور صرف علوم ملہمہ کہ نما کے علما کے علوم عفت کیہ کہ  
 مراعات قوانین منطقیہ نے مانید گا کہ خطا و رفت کر شان راہ می باید کہ شش  
 بہانست کہ مقدمات مقررہ خود را یقینے خیال کر وہ دوران دخل و اوہ آمدہ الا  
 منطق علمی ست کہ رعایت او ذہن را از خطا و رفت فکر نگاہ میدار و اگر استعمال  
 صرف منطق نے بود بے ضم مقدمات خود ہر کہ خطا نے خورد و انگاہ فرمودہ  
 کہ بہتو جہان الی اللہ کشف بیج در کار نیست کہ کشف و نو عست و نبوی آن  
 خود اصلا بکار می نمی آید و کشف اخروی و آن در کتاب و سنت میں شدہ  
 برای عمل کافی است و بیج کشفے بان برابر نہ سبب میفرمودہ اند شایع ہر اہل  
 بر تربیت و ارشاد و خلق لیے آرزوہ چیز است و میشود الہام حق سبحانہ یا حکم و امر  
 یا شفقت بر خلق اللہ یعنی چون خلق را بر ضلالت می بنید و ضلالت را  
 موجب عذاب و ضرر انہا میداند از غایت ترحم و دفع عذاب ایشان میخواہند  
 پس مقتضای شفقت است کہ ترویج شریعت را لازم گرفتہ خلق ابو عبط  
 و نصیحت ب حفظ آداب و اقامت شرایع امر کنند مثل تعلیم و تعلم فقہ و حدیث  
 و عمل کردن بموجب آن اما آنکہ اینہا را و اصل سازند و شفقت شرط  
 نیست امر زاند می ست و در شفقت و باین تقریب فرمودہ اند کہ حاصل این  
 طریقہ تربیت انجذاب ایمانی ست کہ دعوت تہامت انبیا و رسل بدان  
 واقع ست سبب میفرمودہ اند کہ نہایت قرب بندہ و اتصال او نسبت  
 بذات حق سبحانہ زیادہ بران نیست کہ دوام آگاہی و آرام کہ بہ فنا کشد  
 حاصل شود و چون این نسبت حاصل شد سالک بحصول این نسبت  
 مشرف بہ مرتبہ ولایت شد و کمالاتی کہ در حصول مقامات و تجلیات ہسا و

صفات سالکان طرق دیگر را به تفصیل حاصل میشود و دیگر است این حصول نسبت  
 قرب و اتصال که بذات حق سبحانه حاصل میشود بر مرتبه ولایت خاصه میرساند  
 اول در آمد طلاب این طریق در سر حد فناست و معنی اندراج نهایت و ریتا  
 که کبرک سلسله نا اشاره بدان کرده اند اینجاست **کامل** بتقرب ترقی بعد الموت  
 فرموده اند که حضرت شیخ ابن عربی رضی اللہ عنہ گفته اند اگر کسی نسبت صحیح  
 و اعتقاد درست در راه حق سبحانه در آید و آداب شریعت و اکماحقه کما آورد  
 و او را از اذواق و مواجید این طائفه در حین حیات نصیب نباشد البته بعد  
 از موت احوال و اذواق این طائفه اش بدیند حضرت خواجہ روق العید روح  
 بعد ازین نقل تا تلی کرده فرموده اند بلکه این چنین کس را ہمدین عالم وقت  
 اختصار باین دولت مشرف سازند بعد از ان بہ زبان مبارک آورده اند  
 کہ اعتقاد درست و رعایت احکام شریعت و اخلاص و دوام توجہ بہ جناب  
 حق سبحانہ بزرگترین دولتی است بیج ذوق و وجدان برابر این نعمت عظیم  
 نیست ع این داشته باش گو در بیج مباحش **کامل** فرموده اند طریقہ  
 انجذاب و محبت الہیہ موصل است و او را روی جبر نسومی ذات حق سبحانہ  
 نیست بخلاف طرق دیگر کہ روی بجانب انوار نیز و از مدلاجرم بعضی همان  
 انوار باز میمانند و این انجذاب و محبت و جمیع افراد انسانی است اما پیشینہ  
 اہل این سلسلہ عالیہ نقشبندیہ تربیت همان انجذاب میکنند **کامل** فرموده اند  
 رویتہ بالبصر بعد از موت است یہ رویت انکشاف تام است و تاروی بتعلق این  
 بدن است انکشاف تام صورت نمی بندد و یہ ہر چند بے تعلق کرد و لا اقل سلاوق  
 حیات باقی خواهد بود اگر چہ بصرفت اصلی بنامد تعلق خود باقی است **کامل**  
 بتقرب سماع فرموده اند انہامی کہ از صوفیہ صافیہ سماع نغمہ قائل شدہ اند

حکمت درین آن دیده اند که در وقت استماع نغمه طبیعت ساکن و بر جای خود  
میباشند لاجرم روح و را در اک معانی بیشتر میرسد محبوب آنها معنی است نغمه را  
مثل زیور آن میدانند و الا نفس نغمه مبتلا نیستند یکی از حاضران این بیت شیخ  
سعدی را بر خوانده است که آواز خوش بهتر از روی خوش است که آن حفظ نفس است  
این قوت روح فرموده اند هر دو یکیت یعنی اگر رانی و مستمع از اهل نفس آمد  
آن دیده و شنیده هر دو نفسانی است و اگر از اصحاب روح اند بر دور و جان  
ست و فرموده اند که در ملفوظات شیخ نظام الدین مسطور است که از اثر نغمه  
یکی آنست که بر مستمع محبت حق سبحانه غالب باشد یکی از مخلصان معروض شد  
که محبت حق سبحانه را چه علامتی است فرمودند اتباع تمام آن مخلص عرض کرد و آنست  
که صاحب اتباع را مطلب بهشت باشد یا رستن از عذاب و فرخ فرمودند چنین  
کسی صاحب اتباع تمام نیست و او را از اهل نغمه نمیتوان شمرد این اتباع ظاهری  
است و اتباع باطنی آنکه در باطنش حرق سبحانه مطایبه نباشد است روزی  
فرمود و طریق سلف مشایخ آن بود که اول به تزکیه نفس تحصیل مقامات  
مشغول میشدند چون موانع قرب الهی که خواطر و هوا حس است تزکیه دور میشد  
بقدر تزکیه نور ایمانی قوت می یافت تا بجای میرسیدند که حرق سبحانه نزد  
بصیرت ایشان نمی ماند و جمیع اوصاف و افعال را از او میدیدند و صورت  
اجسام عالم در رنگ سرابی کے نمودشان و مظاہر را مخلوق و معدوم بیافتند  
و توحید صورتی بعضی را بعد از فرو آمدن حاصل می شد و بعضی را نه آنگاه  
فرموده اند طریق علمیه نقشبندیہ قدس اشرف را با لیا همان طریق سلف  
است لیکن در ابتدا تحصیل مقامات مقید نمیشوند و نیز فرموده اند آنها که  
از راه توحید صورتی میروند خطر بسیار دارند و نیز فرموده اند که شخصی بجز

حق سبحانہ اقرب باشد یعنی سہلک و اضمحلال و ہشتہ باشد و اگر مہر و چنانچہ کے  
تخصیل مقامات کردہ است و نتیجہ مقامات را کہ سہلک و اضمحلال است وین  
عالم نیافتہ این اگر مست نزوح سبحانہ و کریمہ ان اگر کم عند اللہ اتقانہ ناطق برین  
ست سکتا فرمودہ اند کہ ولایت بفتح و او قرب بندہ را گویند کہ بحق سبحانہ وارد  
و بالکسر آن معنی را کہ موجب قبول خلق میشود و اہل عالم بدان میگردند این تکوینات  
تعلق دارد و خوارق و تصرفات و داخل قسم ثانی است شخصی از حاضران سوال  
کرده کہ بر کانی کہ مستعدان میرسد اثر کہ ام قسم است فرمودہ اند کہ اثر ولایت  
بالفتح است و در اثناے آن بیان بقرب الکتفادہ طالبان شد فرمودند  
کہ ہر گاہ آئینہ طالب محاذی آئینہ فرشد میشود ہر صورت ان آئینہ است بقدر  
مناسب پر تومی اندازد و انگاہ فرمودہ اند کہ کسی باشد کہ ازان دو قسم ولایت  
اور ایلی حاصل باشد و دیگرے بود کہ از ہر دو نصیب وافر و اشتمتہ باشد  
یا شخص کے ازان دو بیشتر بود و دیگرے کمتر مشایخ نقشبندیہ رحمہ اللہ را  
ہمیشہ ولایت بفتح بر ولایت بکسر غالب بودہ است و فرمودند کہ اگر مقتدا می  
ازین عالم انتقال نماید ولایت بکسر را بیکے از مخلصان میگزارد و ولایت  
بفتح را با خودے برد و نیز فرمودند گاہ بکلم زلتی ولایت بکسر را از ولی بازمی ستا  
چنانچہ ابن فارض رحمہ اللہ ازان سپر بقال می آرد و ان در کفحات مسطو  
است شب روزی فرمودند کہ معاملہ بزرخ و عشر خوش معاملہ دور و دراز  
انگاہ سکونے و تاملے کردہ فرمودند سبب سعادت برابری نیست کہ کسی  
را نسیے بحضرت حق سبحانہ حاصل شود بعد ازانکہ دوام انش حاصل شد بفتح  
انتظاری نمی باشد و فرمودند کہ سبحان اللہ آدمی مامور با خلاص و محبت  
است و خاصیت محبت سوختن غیر محبوب خود است با این ہمہ پندین

تکالیف شرعیہ برو نما وہ ملک روزی بتقریباً عمر اخص بعض منکران بہ فقر اراقتہ  
 فرمودند اولیا از کبار محفوظ نمسیند اگر از ایشان امرے ازین باب ناگاہ ظاہر شود  
 احوال ایشان را حکم بر بطلان کردن جمالت است ملاحظہ باید کرد کہ منزل ایشان  
 کہ دائم یا اکثر در اندک است و درین میان اگر احیاناً بکلم شہرت چیزی صفا و شود  
 ایشان را در آن معذور باید داشت و باین تقریب فرمودند اکثر مشایخ کبار را  
 در زمان حیات مردمان زندیق میگفتند چنانچہ ذوالنون مصری را حمد شد  
 اما ذوالنون را بعد از موت قبول میدادند چہ از دنیا مطلق منزه بود اگر در کسوت  
 و نیامی بودند بحکس بعد از موت ہم قبول نمیکرد و از طعن مردم خلاص نمیشدند  
 این کہ بتبدغان بہ بعضی اصحاب رضی اللہ عنہم اجمعین طعن میکنند بسبب  
 همان است کہ ابن بزرگواران بنابر حکمتی منصب خلافت در دنیا بودند و الا  
 چندین تن از صحابہ کہ با وہا خوراک شیدند و بوضع فقر و تجرید زندگانی نمودند  
 بحکس از آنها حرف نمیکوید و سخن از اصحاب گفتن از شراط وین ایمان  
 نیست بسیاری از سونمان باشند کہ خرد خدا و رسول را نمیدانند و در ایمان

ایشان بیج شبہ نہ فصل چهارم در ذکر احوال فرزندان و خلفای  
 حضرت خواجہ ماقدس اللہ سرہ العالی خواجہ عبید اللہ سلمہ اللہ نخستین  
 فرزند و بلند حضرت خواجہ مااند وقت و روز و ماہ و سال ولادت ایشان  
 ازین ابیات شریفہ والد ماجد ایشان هویدا گردود ۵ او کشته و رین  
 خرابہ منزل + روز یکم از بیج اول + بود آخر عصر کان یگانہ + افتاد و رین  
 سیاہ خانہ + طبع غزل نشاط میگفت + دیدم ناگہ بہار شکفت + تا ریح  
 شناس تیز بہن کرد + بشکفت بہار و رخط آورد + و چون یکی از درویشان  
 در واقعہ دیدہ بود کہ در خانہ ایشان پسر حمیدہ سیر خواہد شد باید کہ



اور اسے بنام نامی خواجہ احرار عبید اللہ قدس سرہ گروا نند جنین کرو و اندر چنانکہ  
 درہمان ششوی آن خواجہ معنوی اشارہ باین معنی نموده اندا نجا کہ فرمودہ اندے  
 درخانہ کتربن غلامی + شد بندہ کی بزرگ نامی + این نام محبتہ ملک اور + انشاء اللہ تعالیٰ  
 دورین منظومہ تقریب اذان و اقامت بسبح این طفل کثیر السعادت ابیات  
 بدیعہ و قیقہ کہ متضمن تعطش ایشان بوده بقلم آورده اند ما بہ نسبت و وسیت  
 ازان ایجا اکتفا نایم سے بر خیز ہلا موذن غلیب + درگوش من آربانگ  
 لاریب + این خستہ کبے نیاز مند است + یک شہدم از لبست بسند است  
 گر یکدم اللہ از تو گیرم + واللہ کہ ہمان زمان بیرم + یک شعلہ نور و پرواز  
 تا خانہ ناسومی بسوزم + خورا بہ تو بازے سپارم + کے بیرم و شعلہ کے گزارم +  
 درخور نیم ازین سپیر روز + خود شعلہ خوشی تن برافروز + اسے دوست بحق  
 دوستداری + خواہان توام بجان سپاری + ہجران تو وصل جاودانی است  
 و رہش تو مرگ زندگانی است + کرتے علی الصلوٰۃ کوئی + ہم خود و یصلوٰۃ  
 بیوئی + وزیر کفن شوم فراہم + رشک ہمہ زندگان عالم + من مردہ و دوست  
 در نمازم + سبحان اللہ بخوبی بنازم + افتادہ بصعقہ تجلی + گویم و ہوالہ  
 یصلی + کروند و و کون مع خوانم + قد افلح آیتے بشانم + ہان اللہ گوئی تا  
 بجوشم + اینک جو صدق تمام کوشم + در ہمزہ اللہ ار شوم نیست + حاجت  
 بسامع اکبرم نیست + در چشم من آن الف عظیم است + دانم کہ صراط مستقیم  
 است + من یکدم ہر و نام دارم + یک رشمہ حیات کام دارم + از شمع کفایت  
 است این کار + چون من بروم حکم چہ بسیار + چون در نگری غرض کام است +  
 سر شمعہ رشمہ ہم انجام است + گر بجز رسد بہ تشنہ کامی + سیرالی دوست  
 ہم بکامی + بی نی غلظم مقام درویش + عالی ست زحرت اندک و بیش +

در یامی ازل بسی شکر فرست + سبحانک ثبت این چه حرفست + و ایام طفولیت  
 این فرزند و برادر ارجمند ایشان مدظلها که عنقریب ذکر ایشان نیست بیاید  
 والد بزرگوار خود منظر رسید و بود و نیز در آن ایام حیات حضرت وال  
 ایشان طالب تریب حضرت ایشان ما را قدس اندک سر و امر متوجه و دعا  
 در حق این دو نور و دیده نموده بودند و آثار آن را نیز بنظر غیب بین ملاحظه  
 فرموده چنانکه حضرت ایشان خود در مکتوبی که باین دو پسر زاده گرامی مرسل  
 داشته اند تصریح باین معنی نموده اند بنامه سله مرتبه فقیر دولت علیّه بود  
 حضرت ایشان شرف گشت مرتبه اخیر فقیر را فرمودند که ضعف بدن برین  
 غالب آمد و هست امید حیات کم مانده از احوال طفلان خبر دار خواهی بود  
 و در حضور خود شما را طلبیدند و شما در حور مضعات بودید و بفقیر امر کردند  
 که بایشان توجه بکن با مرا ایشان در حضور ایشان بشما توجه کرده بیکه ظاهر  
 اثر آن توجه نیز ظاهر شده امید است که برکت حضور ایشان آن توجه شمر  
 نتایج باشد انتی کلامه الشریف چون این دو برادر والا که بحسن شفقت و  
 اهتمام خدمت خواجہ حسام الدین احمد سلمه اند تقالی از فضل و صلاح  
 بهره ور گشتند این مخدوم زاده بزرگ باشاره آنجناب شغل این طریق علیّه  
 از شیخ المدا و دامت حیاته که عنقریب ذکر حال ایشان بیاید انشاء الله  
 بجانہ گرفتند و برکت آن نظرات که سابقاً ذکر یافت و نیز همین همت و  
 صحبت این دو عزیز از صفات نسبت بزرگان خود با نصیب شدند با جمله  
 فرشته خصال اند و صاحب احوال و صاحب خلق و تمکین بر کمال و همواره  
 در آرزوی صحبت و خدمت حضرت ایشان مامی بودند و در عرض رض بنیازند  
 تمام در یوزه انظار عنایت ازان حضرت می نمودند یکی از عرض ایشان

اين عريضة عليه ست كما اذا نجا كمال عقيدت بل يوفور فضيلت ايشان راه  
 توان بر و هوا هذه عريضة محتوية على سريرا الاخلاص و مكامنت  
 الاختصاص من الملوك المفلوك احقر عبدا لله عبدا لله الى اسوة  
 اهل المحو قد و آريا ب السلواك شيخ الاسلام مصباح الظلام امام  
 الاقار و منبه النيام الاجل الاكمل البارع الا و سرع النحر ير اليه المنير  
 مشيدار كان الملة و المتظهر من الماثم و الذلة و الناطق بالحق و الصواب  
 و للعلق كنف اللوح و الايا بقائمة الدين و قاية احكام المتين و المتكمن  
 على مسند الافادة و المتصاعد مرجض العادة الى افق السعادة  
 قلا و نزل كبان الطريقة و حارن عمران الحقيقية نو حدافة الاكوار و انوار  
 حقيقة الاعيان فارس مضمار الخطاب و حارس سرار الكتاب المتعين  
 على وسأورة و راحة المصطفى و المتصف على جادة خلافة النبوي  
 واقديران المحبة لقاءه و منهل عطش المهج سقاءه حلال عقود الاشراقية  
 و ادلال و فوج الاشرافيه ليس مكرمة من الله الا له فيها حظ كامل و لا  
 موهبة الا نصيبا فل لصفوة شعشة من يتر قلبه الوافي و العطف  
 شعبة مزد و حة كرمه الوافي له التقدير على مشائخ الزمان و التقوى  
 على مشاهير الديران تسخير بملاحظة طوارره من طوى الولاية و  
 يتطلع بمشاهدة اعماله على اسرار اهل لنهاية من استند بعروة  
 ارادة فهو الذي ارتقى على مدارج الكمال و من اعتم مجبل خلاصه  
 فهو الذي استعد ببيل الاماني و فاز لحصول الكمال فهلوا يا ايها  
 المتردين في نيا في الطلب و تعالوا ايها المتشربن الى عبادة و وصول  
 الرب و اقرعوا باب و اسرة التي يعلم بمبنيح البركات و عاكفوا على حضرة

التي تسمى بجمعان الخيرات وترقبوا من تلطفه حصول المقاصد والمرادات  
وترصدوا وامن تصرفه نيل لمكارمهم والسعادات هو الشيخ المكمل سيدنا  
ومولانا ملاك الدين الفاروقى النسب بالمحمدى بحسب السرى عند  
المولد القدوسى المحتد بلاندى فى حقه غبطة وللمنانى فامره  
عبرة طرد الطوسى عند ظهوره وفر الفارابى من سطوة طلوعه ومقر  
فضله الغزالي ومثبت تفوقه الرازى اللهم تبيّرآ ماله وضاعف كماله  
واحفظه من طوارق الايام وموجبات الاكزاز والاولى ما هم غلام  
وهذا رحمة بجمرة النبي واله الكرام وصحبه العظام واتباعه الاخيار  
الى يوم القيامة عليه وعليهم الصلوة والسلام واسيدى ليس لى  
طوال لبضاعة ولا حول الاستطاعة الا مكر متكم ومرحمتكم قلبى  
قاسية باصناف الذنوب والاثم ونوادى مظلمة باصناف اللذائم  
والجرائم ارحموا على حوالى وانظروا على سريرتى وبالى حتى استخلص  
منها بقية الجهالة والضلالة وارتقى على معارج السعادة والكمال اليوم  
ليس اب مشفق الا انت ومهرب وما رب الا حاضر تكمل كل زمنه عمرى  
وجل وقاى وعمامة شهورى وسنواى مصر وفة بمدحك العاليم  
ومحمد تكمل الهنيه واقتصر على لقائك ان كان لى الاربية والمنية  
سيدى لسانى كليل وبيانى عليل لا يطيق فى العربى على مقتضى  
اقتضى فابين المقصود بلسان الفرس بتوفيق الله ذوالقدس  
عز شأنه وجل سلطانه انتهى وعرائض بزبان فارسى ورعاية فضاحت  
وبلاغت تيز بيار مرسل واشتمت اذكرة اكثر بشخط ايشان نزور اقمست ليكن  
ازخون تطويل عثمان توسن خامه راكشيد و سيدار وحق سبحانه ايشان رازنه

میراث منوی پدربزرگوار بهره فراوان بخشا و بالنبی والاله ماجا و حواجه محمد عبدالقده  
 سلمه القده فرزند دوم حضرت حواجه مانند طاب تربته التلاف و زاد وقت را خلفت  
 بر او بزرگ از ما و دیگرانند و ایشان از والده دیگر و واسطه میان ولادت این  
 دو کرامی بر او چهار ماه اکثر چنانچه همدران منوی والده ماجد ایشان قدس سره  
 اشاره بوقت و ماه و سال ظهور این فرزند نیز فرموده اند و آن اینست سه  
 تا پنج یکی چو شد نمودار + هنگام تولد و گران + افتاده بجزر تلماطم + ماه ربیع پگاه  
 ششم + مابین ظهور این دو گوهر بگذشته چهار ماه اکثر + چون صبح رسید  
 از شب + چون روز روشن لبالب + چون ماه تمام منشرح صدر + و ظلمت  
 شب چو ساعت قدر + بعد ازین بیان والا چند بیت زیاده و عای این نور  
 حد و سعادت بزبان قلم لازم المینت داده اند و در ضمن آن از تشنگی خود  
 حرفی بمیان نهاده بذا هو که یارب که طلسم خود کشتائی + این طفلک مابا و  
 نمائی + خود را تمام خود گذارد + چون نخل زوانه سر بر آرد + چندین همه آفتاب  
 رفتند + در بحر تو چون جناب رفتند + این قطره هم از شمار ایشان + در موج  
 خودش مکن پریشان + باشد کامم از او بر آید + چون منبش از تو یادم آید + پس  
 تشنه و لبم خرابم آید و دست + در حسرت یکدم آیم آید و دست + هر که شرح تو بینم +  
 در تعشش آیم و نشینم + اسے بحر طرب بکام من شو + امر وزیر ملی بجام من شو +  
 من جام چپے کنم گدایم + مشتاق تو ام و من کشایم + اکنون و منم کشا و بهتر  
 بحر سخن ایستاده بهتر + زمین گفت و شنود حاصل نیست + حیران و خموش  
 بایدم زلیست + این مخدوم زاوه آزاده در صورت شباهت و سیرت مشاب  
 تمام بپدربزرگوار خود و از حفظ قرآن مجید نموده اند و از علوم عقلیه و نقلیه  
 بهره کامل حاصل فرموده چنانکه بعضی کتب متداوله بقطره و قوت تمام

ورس مینمایند و از اصطلاح و عاموم این طائفه عالی نصیب فراوان یافته اند و  
 در آن علم و حال و مقامی نظر مینمایند تعلیم ذکر و مراقبه این اکابر از حضرت  
 ایشان ما قدس الله تعالی سر و گرفته اند و چندین بار و پوانه و از اولی پیاوه  
 و سوار توجه شستمان ایشان شده و در هر بند روزها در خدمت علیه سپرده اند  
 و الطاف و نظرات خاصه دید و اند و بعض کتب کلامیه را چون شرح موفقت  
 و غیره و بعض رسائل صوفیه در خدمت حضرت ایشان گذرانید و اند و از علوم  
 و اسرار خاصه حضرت ایشان نیز بهره های لانهایته برداشته راقم الحروف چندین  
 بار در خلوات از زبان مبارک حضرت ایشان رحمت و منقبت این مجدد مزاوله  
 عالیشان استماع نمود و روزی فرمودند که او از محمد می المشرک است و از محبوبان  
 و از مخلوبان نسبت توحید و از خداوندان آزادگی و تفرید وقت دیگر فرمودند  
 که اگر آن نبود می که این خواجہ زاوہ ما در کمال وسعت مشرب و شورید و حالی و  
 بی تقدیر و تعین بودند که ایشانرا اجازت تعلیم طریقت میدادیم تا بر سجاده  
 والد بزرگوار خود نشسته با فادہ و افاضه طلاب می برداختند انتہی الحق این  
 مجدد مزاوله در غایت بی تعین اند و از آنجا که منسوب نسبت توحید وجود کشته  
 از نظار و نظایر جمعیه حفظ فراوان دارند و از استماع سرود و آغای نیر لذت  
 بی پایان اکثر شورید و حال و فارغ البال با نظر راست و کلاه کج به کوچها و  
 بیابانها سیر مینمایند و اشعار پر سوز میخوانند و آه گرم و سر از اول پرور می آرند  
 و خود نیز اشعار زیبا میفرمایند و بلاخط انستاب خود و حضرت ایشان تخلص در آن  
 احمدی مینمایند روزی راقم در خدمت ایشان بود این بیت را بدیدم فرمودند  
 س کشت گلستان بهانه ایست گارا + بوی تو آواره کرده با و صبارا + اشاره  
 به فقیر نمودند که تو نیز خندیت برین ملحق گردان این بنده این دو بیت معروف

داشتند و راز نهانی بلبس زدند و در شب بخوی کبوتر که او بلبل مارا خالق بجزا  
 ابروت بسجود پیشتره دل بشکند قبله نما را حضرت ایشان مارا قدس القدره  
 در کتب بات قدسی آیات سکا تیب عالیہ بنام نامی این مخدوم را وہ گرامی است  
 مکتوبیکہ در جواب عرضیہ ایشان بودہ رقم فرمودہ اند کہ صحیفہ شریفہ رسید از مولی  
 آن فرست فرادان بحصول انجامید از شمول نسبت حضور و استیلائی آنکہ اندراج  
 یافتہ بود نمک و مبارک است این دولت کہ شمار اورستہ چهار ماہ میسر شدہ است  
 سلاسل دیگر اگر در وہ سال میسر گرد و نعمت عظمی شمرند و امر عظیم تصور نمایند شکر  
 این نعمت بجا باید آورد چون میدانند کہ فطرت شما بلند است و تحسین این قسم  
 احوال از شانہ عجب بر اظہار این نعمت نموده آمد لکن شکر تم لازید نکتہ  
 قاطع است نوشتہ بودند کہ مشکاکہ توحید ظهور کردن گرفته است این دولت  
 نیز مبارک باشد باوب تمام قبول این وارون نمایند اما در غلبہ این حال آداب  
 شرعیہ را نیک مراعات فرمایند و حقوق بندگی کما فیغیبہ بجا آرند استی علی  
 الا یجاز و این مکتوب مکتوب سی و چهارم است از جلد ثانی و محتویست بر فوائد  
 ارحمند و معارف بلند من اراد الاطلاع بتفصیلہ فلیرجع الیہ فینیرن قرۃ این  
 ولایت عراق رض نمکین بر شورشستانہ باستان حضرت ایشان مرسل آشتہ  
 کہ از انہا بنقل دو عرضیہ اکتفا میرود و عرضیہ اولی عرضداشت بندہ معجز  
 بر تقصیر محمد عبداللہ آنکہ اوقات گرامی بدعاس سلامت آنحضرت میگزد  
 وندامت و شیمانی کہ بر دوری از خدا و مان حضور و آفتقد است کہ گفت  
 و نوشت ننگین چندین شوریدگی و سرگردانی روی و اوہ کہ بشرہ از ان شمار  
 نتوان کرد سراپا و رواند و ہاست و باین خداوند کریم را شکر کہ در نسبت و  
 رابطہ باطن کہ حاصل آن فناؤیتی است ذاتا و صفتا و عینا و اثر افقوری نیست

و چگونه فتور راه یابد که بعد از رجوع بوطن اصلی هوای غربت در سرش ماند و نسها  
 غریبه رو سیدهد و اسرار عجیب جلوه گر میسازند و باطن را با هیچ از نهما التفات نیست  
 بدریای عدم آب از سرگذرانده اند انبوه لطیف خدشگاری تو بندگی آنحضرت است  
 ذات والای آنحضرت تا قیام قیامت بر مفارق طلاب و سلاک باقی باو عرض  
 ثانیه عرض داشت که من خدام والاد و گاه محمد عبداللہ بعضی قدس باریان  
 و راه بروگان محفل خلد مشاکل حضرت خداوندی قباہ گاہی دام ارشاد و میرسانم  
 که احوال بدان گونه میگذرد که بیان آن فرصت دراز میطلبد تا امر انجام کار صحت  
 و آخر کجا کشد شورشی شکر سر ابا پیچید و دریای حقیقت متواج است هر لحظه  
 موج دیگر برومی کار دارد و قطر را با موج نودون شریعت عشق بهیات بهیات  
 چه میزیم در حضرت قطب دایره ظهور و یوانگی شریک و یوانگی بخشند که گرم  
 و گه بندم و گه افتم و گه خیزم + آموخته امستی از دلبرستانه + اسی قبله خدایرتاران  
 کرمی نمایند تا از گرداب جنون بساحل هوش افتم زیاده برین گستاخی است  
 العبودیت است و از اینجا که این نوز دیده مخلصان حقیقی را با این خدشگار تحقیق  
 التفاتهای فراوانست عنایت نامهای زیبا شمله انفاس نفیسه باین منده  
 مرسل داشته اند لیکن چون ایراد آنها موجب تطویل بود بدعای ایشان تم  
 می نماید حق سبحانه دعای حضرت والا ایشانرا که در آن منظومه سابقه و حق  
 ایشان نموده اند با جابت قرن گرداناد و ایشانرا بنهایت مراتب تکمیل و اکمال  
 برساناد و بحق اهل الرشا و اکنون بعد از ذکر حال این دو فرزند زخورد و آنحضرت خواج  
 بزرگوار قدس ستره زبان قلم نذر خلفای کبار ایشان کو یا میگردود و از آن جا که  
 اعلم و اعلم و اکمل و عظیم خلفای خواجہ عالیشان حضرت ایشان بودند و  
 اللہ بسره الا قدس ستره و از آن بود که نخست زبان خامه را بذر ایشان شیرین



سازیم بعد از ان به بیان حال دیگر خلفا پر وازیم لیکن چون احوال حضرت ایشان  
متضمن بسط و تطویل بود و مثل ذکر احوال فرزندان و خلفای کثیر لاجرم ذکر دیگر  
خلفاے حضرت خواجہ را تقدیم دادہ مسکے بتمام این کتاب ذکر حال ان و ہم حکم  
ریشان و فرزندان و خلفاے ایشان کردیم شیخ تاج الدین سلمہ اللہ تعالیٰ  
آن جناب از بزرگ زاوہای دیار ہند و تالنت و از اجلہ صحاب حضرت خواجہ  
ماقدس اللہ تعالیٰ سرہ الاقدس پیش از شرف وصول بایستان ایشان در خدمت  
حضرت شیخ الہ بخش کہ از خلفاے حضرت مجدد و سید علی قوام بودند قدس  
اللہ سرہماے بودہ و جناب شیخ بوے الطاف و اعطاف کثیرہ می نمودہ و در  
ایام طلب کہ حضرت خواجہ ما بخدمت مشائخ بلا ترو و میفرمودہ اند و در تریاز  
قرامی سنبل کہ از بلا و تابعہ و ہلی ست صحبت شیخ الہ بخش نیز رسیدہ بودند خدمت  
شیخ تاج ایشان از اولالت بارادت و صحبت شیخ خود کردہ بود و حضرت خواجہ ماوراء  
باب استخارہ نمودہ بودہ اند و از اکابر خواجگان نقشبندیہ روح اللہ روم  
رخصت آن انتساب نیافتہ از انجا عنان سیر بصوب دیگر منصرف داشتہ  
اما شیوہ فقر و نیستی و حال شیخ الہ بخش را متقدّم بودہ اند چنانچہ از بعض  
مرقومات ایشان ہویدا است چون حضرت خواجہ از سفر میامین اثر ماوراء النہر  
بہند مراجعت نمودہ بارشا و طلاب توجہ فرمودہ اند و شیخ الہ بخش نیز سفر  
آخرت اختیار کردہ بودہ است شیخ تاج با وجود آنکہ از شیخ خود مجاز بودہ بل  
نائب مناب او شوق و ریافت شرف صحبت و تربیت حضرت خواجہ را قدم  
از سر ساختہ بلازمست شریفیہ شتافتہ حضرت خواجہ این طلب و تواضع  
و انصاف اورا پسندیدہ نظر عنایات و برکات شامل حال مال و داشتہ  
چلیس خلوت خاص و انیس محفل انمصاص کروانیدہ چنانکہ گویند و میان

مستفیضان حضرت خواجہ بکثرت صحبت شیخ تاج و دیگرے نبودہ و نیز دستفشار  
 احوال و پریشانی ہر بار بیا روی لیری کے نمودہ و اگر ایشان را کا و مخلوب  
 می و ریافتہ بحکایات و لطائف کلمات ایشان را بشعور این عالم کے کشیدہ  
 چنانکہ در ذکر حضرت خواجہ ایامی برین معنی نمودہ اند با جملہ بعد از انکہ حضرت  
 خواجہ ماسیح را آشنای نسبتہامی علیہ اکابر نقشبندیہ گردانیدہ اند اجازت تعلیم  
 طریقہ داوہ اند کو بند اول کسیکہ از حضرت خواجہ مجاز گردید شیخ تاج بود انہم  
 از زبان خدمت شیخ شنود کہ گفت چون حضرت خواجہ با قدس سرہ نامور  
 شدہ اند کہ مرا اجازت دہند و ضمیر حقایق پذیر ایشان گذشتہ کہ اگر تم  
 در معاملہ امر کے بنید کہ از اکابر نقشبندیہ اورا مشیر با اجازت باشد میشود  
 مقارن ان سن در معاملہ دیدم کہ بخطہ فاخرہ بخارا در خدمت حضرت عزیز  
 خواجہ علی رامینے قدس سرہ ہستم حضرت عزیزان طاقتیہ مبارک خود را  
 بر سر سن نہاد و عنایات بنیایات نمودند چون بحضرت خود این واقعہ را  
 معروض داشتہم بسم فرمودند و آنچه در خاطر ایشان خطور نمودہ بود بیان  
 نمودند گویند چون حضرت خواجہ شیخ را اجازت داوہ اند و نفس و نظر  
 آن جناب اثر کے پیدا گشت ہرگز انہم این طریقہ تلقین فرمودے  
 ویرا جذبات و غلبات ازوے ربوے و احوالات روے نمودے  
 در ان ایام شیخ از حضرت خواجہ رخصت سنبل یافت کہ امشب و کنار  
 وہلی ہنزل یکی از دوستان خود را شیخ اللہ بنام کہ از مریدان حضرت خواجہ  
 بود فرود آمد ان عزیز را اہلیہ بود ویرا طلب ان پیدا شد کہ از شیخ تعلیم ذکر  
 این سلسلہ علیہ بردار و با جابت رسیدہ ہمان شب ان صاحبہ را حالات و  
 جذبات کثیرہ روے داو و کشف ملکیت وارواح و امثالہا پیشتر گشت ان

احوال حاصلہ را بزوح خویش در میان نہادہ تا بشیخ رفتہ معروض و از زوج  
 را از استماع احوال زوجہ شور و جنونے بر سر و دید و حال آن کہ پیش ازین بچند  
 روز از شیخ التماس نمودہ بود کہ در وقت رخصت برای او از حضرت خواجہ  
 قدس سرہ در یوزہ نظر عنایت خاص نماید شیخ معروض داشتہ بودہ است  
 حضرت خواجہ بنا بر حکمتے جواب دادہ بودند کہ اورا از ما نصیبہ کیست رہنماید  
 شیخ آن خبر وحشت اثر را بان درویش گفتن مصلحت ندیدہ تا آن  
 شب آن درویش از سفر طاجون بشیخ گفتہ کہ ما التماس کردہ بودیم ہاں  
 تاچہ جواب گرفتہ آید چون بسیار مبالغہ نمودہ است ما چارہ نخب شیخ  
 شنودہ بودند مذکور ساختہ بجزر و استماع آن سخن آن درویش نمٹن کریا  
 چاک زدہ بر سر خاک ریختہ گریان و نعرہ زنان و اقامان و خیران روسے  
 باستان حضرت خواجہ نہادہ و در راہ چندین جابر لاسے و وصل افتادہ و  
 دستار جامی و پایی افزار جامی و بیان حالش سے در ہمہ شہر حوسن نیست  
 یکی شیدائی + خرقتہ جامی کرد و ساغزو و فتر جامی + تا ہمچنان شوریدہ و پریشان  
 بسجد خواجہ عالی شان در آمد چون نظر او بر حضرت خواجہ افتادہ با اضطراب  
 و ہیج و تاب تمام دویدہ آن تنگ گل را در آغوش کشیدہ و بز زمین افتادہ است  
 اصحاب حضرت خواجہ خواستہ اند کہ ویراہ جبر از ایشان جدا سازند حضرت  
 خواجہ اصحاب را منع فرمودہ اند و خود را بوسے و روادہ چون چند بار  
 با ایشان ہر طرف غلطیدہ ایشان از روی شفقت با و فرمودہ اند کہ امی  
 فلان با ہیج کاری ہم داری وی بشویش تمام گفتہ ہر کاریکہ وارم با تو  
 وارم ہمہ کنان فرمودہ اند کہ ما را خود ہلاک میکنی انگاہ فرمودہ اند کہ ہاں سو  
 پیشانی ما بنگر بجزر و یکہ نظر رجبہ ایشان کشادہ پیش گشتہ و بر خاک افتادہ

حضرت خواجہ برخواستہ اندوکی را بنگاہ داشت او گذارشته تا بعد از چندین ساعت بافاق آمدہ است و چون یاران سرہوشی از دستش برنمودہ اند می گفتہ میرسید کہ اندم در حین ہمین ایشان پیرے دیدم کہ بگفت و میان در کجند و اویدین ہمان بود و از خود رفتن ہمان سے لوح محفوظ است پیشانی یارہ سرہ کونین ست دروستے آشکارہ چون حضرت خواجہ واقعہ زوجہ آن عزیز را شہودہ اند پریش او فرستند احوال او را استماع نمودہ اورا بخوار خود آوردہ اند و ہر روز از و خبر کے گرفتہ اند و عنایات خاصہ شامل حال و رسیدہ تا از زمین نظرات کثیر الہ برکات ایشان بدرجات بلند رسیدہ اند و از ان حضرت اجازت تعلیم طریقت نیز یافتہ امر و زور قلمہ سلطان فیروز شاہ ذالرات بوسے رجوع دازند و از برکات صحبت و خدمت اولہ بی بی دولت نامور است بدولت صفای سر و ذکر دل و جذبہ و حضور میرسید و صدیقان زکیہ و رحبالہ جناب خواجہ حسام الدین احمد است سلمہ اللہ تعالیٰ باز کردیم بہ شرح احوال شیخ تاج الدین در ہمان ایام کہ شیخ بسنبل ز قندہ بدست ارباب طلب توجہ کے نمودہ اند بعضی حاسدان زبان بملازمت انجناب کشودہ بودہ اند و نیز دیوانہ ابا بکر نام از جملہ ہم میرہا می شیخ بشیخ در شوریدہ بودہ آن دیوانہ را شیخ تاویب نمودہ از ملاست نشنا و بیگانہ و از پر خاش آن دیوانہ در عریضہ حضرت خواجہ عرس و لشکرکی ظاہر کردہ اند حضرت خواجہ پاک نظر قدس اللہ سرہ الاظہارین رقیمہ والارابہ شیخ مرسل و شہدہ اند و دماغ خشکے شمار کہ در باب شیخ ابا بکر نمودہ بودید خواندیم این نوع چیزہا مناسب مقام شفقت و کارشناسی نیست اولیا از کبار محفوظ نمیشند نامراد ہی پارہ کہ روزے چند سلوک طریق تصفیہ کردہ باشد از کجا

محموقا هستند و محصوم شده تا خلافت چشیده داشت از وظایف هر فرد و خصوصاً که در اصل  
 دیوانه و منحرف العقل باشد استقامت صفات از او نمی باید چشیده داشت اگر چه  
 بولایت برسد خداوند در آن وقت چه نامعقول معقول او شده باشد و صورت  
 صواب را از نظرش پوشیده باشند کارخانه دیوانه با دیگر است نمی بیند  
 که تکالیف شرعی مربوط به عقل است با جمله همه را در مرتبه اش میزد و باید داشت  
 و نظر بر فاعل حقیقی کرد بل نیست وجود را و دیدار و شناخت نیست نفوس  
 مختلف اند بعضی اماره و بعضی مطمئنه و بعضی در میان که آن را الوامه گویند انهم  
 اگر از ذوی العقول باشد مطمئنه نفوس اولیا است ارباب نفوس اماره را نیز  
 میزد و باید داشت بل بنظر لطف و دید در هر کاری مطالبه های جمیل کار باید بود  
 طمن اهل سنبل نیز انکار نمی باید کرد بل بنظر رحم و ایشان دید که از استقامت  
 عقل بر آمده اند و شیوه نفوس را فراموش کرده اگر عاجزی یک گناه بکنند  
 حکم بر بطلان او چرا کنند و مجموع امور او را نیز تلبیس چرا حکم فرمایند آنچه  
 و البته که ملاست نصیب اولیا راست ما خود در ظهور این امور طریق دیگر  
 و ایم هر گاه ملاستی میرسد و خود می نگریم و یک بد صفتی در خود می یابیم  
 و این اشارت را موعظه غیر میدانم چنانچه درین ماده نیز در خود نفقته و  
 تلبیسات یا نیتیم و التجا بکرم الله کردیم انشا الله مرگش شود باری بگوید  
 که از ملاست سنبلیان چه چیز لاحق خواهد شد عبادت را قبول نخواهد بود یا  
 صفای توجه بر طرف خواهد شد یا در گاه خداوندی خواهد شد ع  
 مشوقه ترا و بر سر عالم خاک + والسلام این مکتوب را نیز پیش از آن باید  
 بعد از آن تقریری که مفهوم کرد و پیشی تاج نوشته اند که کاری بمن  
 که دشت ز شکر فروان شود + سعیدی چون زو ام و فایت برون شود +

مرغ دست آموز شما فرج نازکی دارد و الله که بدست این مسکین نیست کم ریواسیست  
 که در دست و این بیابان ندیده و با جمله نیازش می باید داشت ستم الله تعالی برین  
 جاریست که اغوا و واسطه و تعظیم او مورث فیض لایقناهیست سه چون زمانی  
 بغیر ما منکره اسرار کج ز غیبت ما زیاده گستاختیست انشاء الله تعالی درین  
 پنج و شش روز متوجه شما خواهیم شد پیش ازین بیکروز نوعی اشاره شد تا آنکه  
 اقبال در توجه بجانب شما نکنم و از همین جا غایبانه هست برتری شما بر بندیم توفیق  
 الله تعالی تقصیر نخواهم کرد دیگر ظاهر شد که فی الجمله شما را جنک و نزاعی در میان  
 است اینها در چنین وقتی چه مناسب است اتهام نمایند که از عین الیقین بحور  
 الیقین رسیده در اوج بقا با الله نزول فرمایند تا آثار سیر معشوق بحق  
 الیقین در معشوق مشاهده افتد و معنی ماریت اذرمیت و لکن اندر معنی  
 ذوقی شود و هر کل شیء بالک الا وجه تحقیق رسد خلافت الهیه خردین مطن  
 صورت نمی بندد سلطان مملکت تحقیق خواجہ احرار می فرموده اند آن که  
 سایر تو ماریت اذرمیت در باطن نیفتد و اصل نمی توان گفت کسی را لکان  
 نه شود که این معنی در ظهور انوار توحید بدست می آید که همه را بنعت همگی دیدن  
 دیگر است و همه را با نعت یگانگی دیدن دیگر فهم من فهم این معنی ظهور کان  
 و لم یکن معنی است چنانچه در ازل بود باز نیز الا ان کما کان دیگرست و قیود  
 است کناییش تقبیر و تحریر ندارد و السلام و الا کرام هم این فقره عالی  
 بشیخ نگارش فرموده اند غرض من هدایت مطلق در ریویازاع البصر و ما طوع  
 است که باطن سالک گرفتار ذوات بحث باشد نشانش آنکه با وجود درود  
 جمیع مقامات و مشاهدات و مراتب ظهور پیش همتش حقیر نماید سه زند  
 چندند کس نداند چندند برسد و نقد هر دو عالم خندند اگر صاحب این حاکم

را بشرط کشتش ازین حالت سر بمقام بندگی رسیده منظر اسم الغنی شود و رفتش  
 بنہامت رسد الفقر اذاتم ہوا اللہ انست این معنی بی استغراق و کشتش الہی و  
 در یافتن آنکہ این کشتش از دست و پا و صدور کائنات و شہاب عالم سربالی  
 پیش نیست پیر نیست انتہی کلامہ الشریف چون حضرت خواجہ قدس سدرہ  
 مدار البقا شتافتند خدمت شیخ تاج سلمہ اللہ از آوارہ ولی طریق سیر بلا در  
 پیش گرفت اکثر ممالک ہندوستان و کشمیر را سیر نموده متوجہ زیارت حرمین  
 محترمین زاد ہما اللہ تعالی شرفا و کرامتہ گردید چون بان دولت رسید سکنہ آن  
 اکنہ متبرکہ را بشیخ اخلاص تمام بدیدار کشت شیخ محمد علان کہ از اکابر حرم  
 بود و بوع و علم و عمل و ریاضت و قناعت از اعلام آن دیار منبع الانوار  
 از مستفیدان آن جناب شد و شیخ محمد را پیش از وصول بصحبت شیخ تاج الدین  
 اعتقاد و اخلاص فراوان بسلسلہ عالیہ نقشبندیہ قدس اللہ اسرارہا لہما کانتا  
 بود و کتاب رشحات عین احیاء را بتازی زبان ترجمہ کردہ بود تا اہل عرب نیز  
 بر حسن اطوار و لطافت اقوال و علو احوال این اکابر مطلع گردند و خود ہمیشہ  
 جویان آن می بود کہ حق سبحانیہ یکی از خلفای این شکر و سلسلہ را آنجا رساند  
 تا از وی اخذ طریقہ این اکابر نماید چون شیخ تاج الدین آنجا رسید بعض  
 اکابر این سلسلہ و رسانم آن عزیز را بہ شیخ دلالت نمودند تا با اخلاص تمام  
 بخدست شیخ رسید و اطوار و اذکار ایشان گرفت و متواضع و انکسار بلازست  
 آمد شدی نمود و فوراً ارتباط و اعتقاد و این غریب فرید اخلاص مردم آنجا  
 شد بشیخ تاج الدین را تم از زبان شیخ شنود کہ بطیبت فرمودند کہ ما را در بلاد  
 عرب شیخ محمد علان میگویند شیخ محمد در سنہ احدی و ثلثین بعد الالف باختر  
 شافقت رحمہ اللہ شیخ تاج الدین سلمہ اللہ مکررا از ویار حجاز بہندوستان آمدہ

بازبان بلا و شرفیه رفت و در مرتبه اخیر بولایت لمبیه و بصره رفت بم غنیمت لسلک  
 اراده پیوستند حاکم آن دیار از مخلصان شد و اثنای کثرت صحبت و اجتماع  
 ارباب ارادت ایام عرفات نزدیک رسید و قافله حرمین طبل رحیل فروگذاشت  
 شیخ مضمون سے یک طرف بانگ حدی یک جانب آواز داری + از گران حالی  
 بود آنرا که ماند دل بجای بیخنت و صحبت تعلیم طریقہ را یکسو نهاد و ہم از ان جا  
 بالباس احرام با یک ناکه و یک دو خادم فقیر و فاقه متوجه بیتا اعرام و روضہ  
 سیدالانام شدیے از دوستان این فقیر که فاضل و صالح است و صالح نام و  
 از مقبولان بزرگان کاتب این ارقام گفت در حج آن سال که ہزاروسی ہشت  
 باشد در یاد یہ متبرکہ عرفات شیخ را دیدم همچنان با جامہای احرام حیدرین و زور  
 کہ شوخلین گردیدہ بود و آن جناب غبار آلود و زولیدہ سوی با محاسن سفید  
 و چشمہای از تاب سفر بل از نشانی مستی دیگر سرخ شدہ چنانکہ از دیدنش  
 سخت متاثر شدم و اعتقادم افزون شد و من گفت کہ سالہا شہرہا و میا باہنا  
 چہودم و این و آنرا از مودم اکنون جاروب کشتی خانہ صاحب خود میکنم تا ہین  
 جا خاک شوم و خوش آن سر کیہ بران آستان خاک شود و حق سبحانہ ان  
 یادگار باقی را در املکہ مکرمہ سالہا باقی و اراد بحق اکرمین و زوارہا و سایر العباد  
 آن جناب را در اطوار و اقوال ارباب ذوق و حال رسائل نیکوست و جہت  
 افادہ اہل عرب بعض رسائل خواجگان نقشبندیہ را رضی اللہ عنہم کہ بفارسی  
 بودہ عربی کردہ و نیز چون از بعض علماء نظامہر حر فیکہ مشعر باشد بر آنکہ پیری  
 و مریدی بدعت است شنوہہ در اثبات سنت آن رسالہ زیبارقم نمودہ اینجا  
 و دشمہ تبرگاز رسالہ کہ در تعلیم اذکار نوشتہ تخریری آید یک و بقریب آن  
 کلام خواجہ عبداللہ امام اصفہانی رحمہ اللہ کہ در نفحات الانس مذکور است



اولاً صورت آن شخص را که این نسبت از ویافته و خیال آورد آنچه شیخ میگوید  
 که فی نفسی ان تجعل صورت الشیخ علی کتفک الایمن فی خیالک و تعتبر عن  
 کتفک الی قلبک امر امتداد و ناتی بالشیخ علی ذلک الامر الممتد و تجعله  
 فی قلبک فانه یرجی لک بذلك حصول الغیبة **ث** اثر الذکرانک فی  
 زمان النفس یعنی عنک و جود البشریة و فی زمان الاثبات یتظهر فیک  
 اثر من آثار تصرفات المجدبات الالهیة و الاثر متفاوتہ بحسب الاستعداد  
 فمنها اول ما یحصل الغیبة عما سوا الحق و بعضها اول ما یحصل له  
 الشکر و الغیبة و بعد ذلک یتحقق له و جود العدم و بعد ذلک یتشرف بالفناء  
 کما قال الشیخ عبداللہ انصاری فی تفسیر هذه الایة و اذکر لک ان اذا  
 نسبت ای نسبت غیره ث نسبت نفس ذکرتک ث نسبت و ذکرک ث الحق ای پاک  
**خواجہ حسام الدین احمد سلمہ اللہ ان جناب نیز از خلاص اصحاب اجل اجابہ**  
**حضرت خواجہ باقی بابند است والد ماجد ان مجموعہ علوم سخیانہ فی قاضی نظام**  
**بدخشان بورد کہ از وسے تواضع زیبا و زکرمولانا ربانی سعید کرستانی سبق ذکر**  
**یافت و وسے از اجلہ تلامذہ مولانا مذکور بود و ہم از شاگردان مولانا المدقق**  
**احمد حبیب رحمہما اللہ از وسے تیر بالفتات پسندیدہ و شاگردان گزیدہ و روزگار**  
**بماند و در سنہ اثنی و تسعین و تسعمایہ و امن ازین دار طلال بر افشانند چون**  
**ان علامہ و را و اخر حال بقدر ذوالجلال و زرمرہ امر او کبار سلطان ہند سخر ط**  
**بود بعد از وی این فرزند سعادتمندش نیز چند گاہ تقید امارت و جاہ مبتلا**  
**بود اما ہمدان حال از و نور مناسبتی کہ او را بطائفہ علیہ اولیا بود ہمیشہ دلش**  
**مائل صحبت و خدمت فقرا بود و جو بیان کنج مسکنت و انزو او دوران ایام صحبت**  
**شریف خواجہ باقی طاب شراہ نیز رسید ازین و برکت آن صحبت آنشوق انزوا**

و مسکنت بروی استیلا نمود حضرت خواجہ قدس سرہ باورار النہر رفتہ بودند  
 کہ جذب الہی صاحب ترجمہ را دریافت تا پروہ غنارہ ایکسو نماودہ ابراہیم اوہم وار  
 یلاس نشن در پوشید و از سر موالی و اموال و جاہ و جلال برخاست از آنجا کہ  
 سلطان وقت را بروی شفقے بود شیخ ابو الفضل رکن السلطنت اورا باین  
 خواجہ نسبت مصابرت و شاہ و این وزیر اہلبت احمدی و اہل ان کمال خصوتہ  
 در اینکہ خواجہ از فقر لغنا رحمت نماید تصدیعات بسیار از ان بان سعادت آما  
 رسید اما وی توفیق و تاید الہی با پی ہمت بر جاودہ استقامت پیشرو و  
 ع سعی بیوہ اختیار بجای رسید۔ لاجرم کنج مسکنت و تخریر گردیدہ تظاہر  
 مراجعت حضرت خواجہ از سفر ماورا النہر بدجون آنحضرت از ان سفر باگشتند  
 بخدمت لازم البرکت رسیدہ تعلیم از کار و مرقبات خواجگان بزرگوار گرفت  
 و ان از کاروی را از کار عالم در بود گویند درین ایام نیز ابو الفضل مذکور  
 مزاحم وقت ان جناب میشد وی از غلبہ آزار آمد و حضرت پیر بزرگوار اظہار  
 دلشکی نمود فرمودند خاطر جمع دار کہ کار او درین چند روز بر ہم شود و چنانکہ  
 فرمودہ بودند بظہور آمد او در همان ایام مقبول گشت نشیندہ ام کہ حضرت خواجہ  
 باقی آمد خواجہ حسام الدین را بشیوہ جلال تربیت میفرمودند بظاہر عت بہا  
 می نمودہ میراندہ و بہ باطن خطا بہا فرمودہ می خواندہ اند چنانکہ در جواب  
 حضرت خواجہ قفیفہ کہ مشعر بدین معنی است مرقوم گردیدہ چه خوش نازیت ناز  
 خوب رویان + زویدہ راندہ را در ویدہ جویان + بچشمی نازبے اندازہ کردن + بدیکر  
 چشم عذری تازہ کردن + با کلمہ سالہامی بسیار بصدق و انکسار خدمات  
 شاکستہ بجای آورد و نظرات خاصہ و احوالات نخستہ دیدتار سید کجائیکہ  
 رسید و از حضرت خواجہ اجازت تعلیم طلاب یافت اما از فرط آزادی و لطف

نقصدی آن امر را بر خویش نتوانست قرار داد و ناچار امتثالاً الامر الشریف  
یک تن را تعلیم ذکر و اوده التماس آن نمود که وی را در آن معذور و از خدمت  
خواجه چون وی را درین تباعد محقق و صادق دیدند عذرش پذیرفتند  
بلکه آه نمر و از دل غم برود بر آورده فرموده اند خوب کرد و خود را خلاص  
ساخت و در مرض موت حضرت خواجه از کمال اصحاب جزا بجناب و مکر می حاضر  
نمود بیدار یها و بیمار یها که متضمن افاضات کثیره بود بوی تعلق گرفت  
و خدمات تکفین و تمهیز و تدفین از وی بوقوع انجامید و پس از سپهر  
بزرگوار و در آن جایگاه و خانقاه بخدمات هم پیرها و پیرزاده سعی فراوان  
مبذول داشت و سعیش مشکو گشت که مخدوم زادها از زمین سعی او بفضل و  
صلاح رسیدند حضرت ایشان ما قدس سره در مکتوبیکه بجناب پیرزادهای  
خود مرسل داشته شکرانه آن جناب را باین عبارت بزرگداشتند معارف  
اگاهه خواجه حسام الدین احمد راجع سبحانه از ما جزای خیر و با و که مودت ما مقصر  
را بر خود التزام نموده که همیشه را در خدمت عتبه علیه السلام اند ما دور افتادگان  
را فارغ ساخته که اگر بر تن من زبان شود هر موی یک شکر تو از هر از تو نام کرد  
انتهی کلامه الشریف از آن جناب قیاس بحضرت خواجه بزرگوار قدس سره عشق  
و محبت عظیم مشهور میگردد و دیدارها میفرمود که حضرت خواجه ما همان حضرت احوار  
بودند که باین کسوت ظهور نموده بودند را تم این حروف عفی الله عنه گوید که این  
فقیر از تقریر و تحریر پیر بزرگوار خود قدس سره نیز دریافته که حضرت خواجه  
احرار طاب شراه کم نسبتی بوده از نسبتهای مخصوصه علیه خود که بحضرت خواجه  
ما القاد اعطای نموده بوده اند و نیز فرموده اند که یکی از ان نسبتهای صحیح  
نسبت عظیم بوده که آنحضرت خواجه ما بعد از انتقال خویش روزیکه بزیارت

روضہ منورہ رسیدہ شدہ بود اور اعطا فرمودند انتہی کلامہ الشریفین جناب  
 خواجہ حسام الدین آنتست کہ چون نماز بامداد اور مسجد فیروز آباد ادا می نماید  
 ساعتی چند مستقبل مراقبہ می نشیند انگاہ او اسی صلوة اشراق فرمودہ شود  
 مزار فائض الانوار پیر بزرگوار خود قدس سرہ کہ قرب دو میل بیرون شہر واقع  
 میشود تمام روز آنجا بتلاوت و عبادت و مراقبہ میگذرانند ہر روز پانزودہ بندہ از  
 قرآن تلاوت میکند و چند حدیث از تہذیب مشکوٰۃ المعانی مطالعہ می نماید تا عصر  
 آنجا ادا نمود و بہ تفقد خیال و اطفال بشہر بمیزل خود مراجعت میفرماید با وجود  
 این خمی از او در غربت سکونت صحرا لرغوزی مہمان بمنزل او وارد میشود اورا  
 خیر میکنند خود بمنزل آمدہ اورا در آن روز و رات مختصر گرفتہ بہ ریاضت دل ضعیف  
 و سبب صحبت میگذرانند نیز در امثال غیر متبر الشفقتہ علی خلق اللہ ان باید دارد  
 کہ با وجود نظری کہ اورا است از رجوع و مخالطہ ارباب عنما ہمیشہ سفارش نامہای  
 او برای رفع حاجات فقرا دادند با او ملوک جاہلیست با وجود کہ بعضی مخلصان  
 کہ است بعضی توانگران را از سفارش او دیدہ ہ بالتماس تمام معروض داشتند  
 کہ در آن باب خود را کشیدہ دارد اما چون حاجتمندی میرسد و مسالت مینمایند  
 و فور شفتت عنان صبر اورا از کف میر باید و زبان حالش ناخوش است بمقولہ  
 آن بزرگوار دین کہ از غیر رفع حاجات مسلمین بملوک مے کردہ و از آن راہ  
 تذللے با و میرسد فرزندانش معروض داشتند کہ حفظ آب و زین ضرور  
 است فرمودہ کہ ما باین آب و خود شمایا گردان نخواہم کرد چہ سعادت آن  
 آب رو کہ بشادابی کشت و لہامی مسلمانان مصروف گرد و بعد از انتقال  
 حضرت خواجہ روزی چند میان آن جناب و حضرت ایشان ما قدس اللہ  
 سرہ بسبب مقالی یک گونہ ملالی بود بعنایت اللہ سبحانہ آخر عبار آن ملال

برخواست و صفایا و اخلاصها و میان آمد تا بجاییکه فرزند بزرگ خود را حجت  
 تربیت باستان حضرت ایشان فرستاد و حضرت ایشان نیز نظر عنایت  
 شامل حال قرۃ العین او داشتند چنانکه این نوشته شریف خدمت خواجہ  
 کہ در جواب رقیمہ شیخ تاج مرسل و نوشته بیان این معنی نماید ملاحظہ فرمای  
 ارشاد پناہ کہ از سورت پیش از توجه بر ہانپور نوشته بودند و آثار لطیف  
 بیش از کتابتہای پیش در آن خواندہ میشود و روز پیش از تحریر این رقیمہ رسید  
 آنچه از معارف بقلم آمدہ بود پندار و وقت شریف بروفق وقت صاحب  
 این رباعی بودہ کہ ہر جا قدمی زدیم در کوئی تو بود + ہر گوشہ کہ رفتیم ہیا ہو  
 تو بود + گفتم مگر سوی و گراہی نیست + ہر راہ کہ رفتیم ہمہ سوی تو بود + ازین  
 جہت کہ از قلم اہل تقاصد و کنا میزند چیز ہا درین مکتوب خواہد بود اما چون  
 وار عمل است و دیوانگان این مسجد بواسطہ ظہور بعضی احوال از حول وقت  
 خود بسیار دوری جستہ اند ہر چہ مقنونی عمل و رعایت اصول دین باشد  
 برای اینہا نافع ترے نماید و از حقائق کہ در نوشته شریف بود مقدار حوصلہ  
 انجام ہم بسیار روی میدہد اما آنچه از صحت حال و ذوق سلیم ایشان شنیدہ  
 کہ بسبب خدمت حدیث نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وصحبہ وسلم است این حقیر  
 خوابان آنست و گاہ بفقیرے دہند خیلے این سعادت را عظیم نمودہ اند  
 بتخصیص فانیان باقی بحق رازی با تر است بلکہ بدگیران این خلعت زیبا  
 نیست و تواند کہ از بس عظمت ضرر بنا اہل رساند غرض ازین گستاخی  
 بیان حاجت خود است و التماس و واسع موافق مرضا کہ معنی دیگر فہم شود  
 مراد این کاتب نیست بحد شد کہ فقیر زادگان را با سعادت ہای دیگر طلب  
 در رسیدہ و با تصور و نقص خود معلوم این حقیر کردید کہ سفر و جدائی از

پدرو اولی نافع باشد و باین اشارت و بشارت خدا و مان استاوی ارشاد و پناهی  
 سلفان تعالی در فرستادن فقیر زاوه مذکور آمد بجا زت و خصمت ملازمت  
 استاوی شیخ الحداد و او که تلقین ذکر این سلسله از ایشان بروی شما بود بر  
 رفته و از کتابها آثار فرید سعادت و مدوهای کتب ارشاد و پناهی و نسبت با و  
 معلوم می شود امید که در وقتیکه مناسب است بایش بدعا و توجه و استغناء  
 و هر وجه ممد و معاون باشند و از صفای با نسبت بیاران و اظهار اخلاص نسبت  
 بنمندان نورالاکرم و سرالاعظم حضرت پیر و ستمگیر علیه الرحمه پیر از ارشاد و پناهی  
 خدمت ممد و شیخ احمد بقا و الحداد و دید و میشود باعث چندین شکرست  
 و از لطافت الهی و ترقیات عظیم تر از آنکه بقلم آید و را ایشان مشهور و میگرد  
 و خوب تر اینکه این الطاق و جماعت شریعت و مقدمات آن بظهور میرسد  
 و در رعایت ظاهرین آنقدر توفیق یافته اند که دشمنان و منکران ایشان  
 اعتراض نیابند و از متشنان چه گوید که بسیارند و خوب اند و خوب تر میشوند  
 و بعد از رعایت شرح از طریق غیر این طریق سموع نمیشود که مذکور و ممول  
 میشود و باشد و السلام را تم گوید یعنی اندر عتده آن سال که این نور مستقام  
 بعد شورش احوال از بر با نیور بقصد آستان بونی حضرت ایشان قدس  
 الله سره الغرر میباید بر مندر شده بود و در وی بخدمت لازم السعادت  
 حضرت خواجہ حسام الدین سلمه اندر نیز رسید و بود در میان مواعظ و مش  
 باین حقیر خطاب نمود و فرمودند که نیکو کردی که روی نیازی بقبله عقبه خدا  
 ارشاد و پناهی و روی انصاف اینست که امر و زبر برای تربیت طالبان حوز  
 چون ایشان نیست زیرا که در علوم دین رتبه بلند دارند و در اتباع و عمل  
 درجه ارجمند و معاملات این راه را بجز با و بجز با دیده اند و بعرفت هر یک

بروجه اتم رسید و حوصله و دماغ تربیت اهل تدریس از ایشان بسیار مشاهده  
 میشود و اگر چه بعضی دیگر از خادمان نزدیک حضرت خواجہ قدس اللہ سرہ <sup>تفضل</sup>  
 آن حضرت از نسبت این بزرگان بهره ور شد و باشند و نیز مکرم اللہ سبحانہ  
 تو اند کہ طالبی را بفائدہ رسانند اما در آن اوصاف نخستہ کہ مذکور شد آن ارشاد  
 و شگاہ سلمہ اللہ را امتیاز تمامست ہتی ما اخذت من کلامہ الشریف مدظلہ فاکملہ  
 و نیز در آن ایام کہ حضرت ایشان مارحمہ اللہ سبحانہ در قید رفاقت عسکر سلطان  
 وقت بودند و حرف خلاص از آن بلیہ در میان بود و حضرت ایشان دو کلمہ  
 بحضرت خواجہ از آن خبر رقم نموده بودند خواجہ در جواب آن این نیاز نامہ مہرسل  
 داشتند ہوا را فاضلت و برکات افادت آن مستد آرمی ارشاد و بدایت  
 روز افزون باو بعد از او اسے لوازم نیاز مندی مشہور و خاطر ملکوت مناظر میگردد  
 کہ عنایت نامہ نامی کہ ارسال فرمود و بودند بطالعہ آن مہر خوش و مشون کشت  
 و آنکہ از حرف رخصت نوشتہ اند چہ گوید و چہ نویسید کہ چہ خوشحالیہا و انشاء  
 روسے و اوہ اگر درین ضمن این ارادہ و نیت خادمان ایشان را دست و پیر  
 کہ این ویرانہ و بلی را برکات وجود آگاہی صفات خود مسنور و مہمور گردانند  
 کا بلان و باز ماندگان اینچار اور کار آورہ گرمی ذوق و چاشنی طلب کشند  
 و خوشیہاے تازہ و شگفتگیہاے بے اندازہ خواہد رسید چہ حال شد غ  
 خادمان ایشان ازین تشویشہاے صورتی مامول مخلصان و نیاز مندان  
 است خداوند سبحانہ بزودی محتمان و خیر خواہان را بیدار فیض آثار ایشان  
 مظلون و شادان گرداند و چنانچہ گوش بشنیدن حفظ گرفت ویدہ نیز نصیب  
 نمودر سد زیادہ چہ تواند نوشت ظلم ممد و و بعد از انتقال حضرت ایشان  
 طالب تربیت خدمت خواجہ و است برکہ عنایت نامہ باین مخلص خود کہ رقم

این حرفست و در حدیث پرتی مرسل داشته بودند که از آن نیز فرط اخلاص و ووداد  
 ایشان بان حضرت تصریح میگردد و آن اینست موجد او در جانشان آنجموده فضائل  
 و کمالات صوری و معنوی را در یکجا با آرام بخش دل و دیده دوستان و اروا از آنکه  
 بندگان عفران بنیاد ولایت و شفا و مخدومی عالیہ الرحمۃ و افرودیه تواند نوشت  
 که انوس و درین این واقع منحصراً مخصوص خاصان و نجبان نیست هر که بخواهد  
 اسلام در دمی بیدار نماید و دریافت ازین حادثه جگر سوز ملول و اندوخته  
 باشند آن محبوب القلوب آگاسی و دانش اسلوب را شکرهای بیکران  
 بجای بیاورد که شرف ملازمت و سعادت صحبت آن ابوالوقت را در  
 برکات و کمالات باستانی اند و نهند بد بخواد و دوستان انوار قبول و صحبت  
 ایشان روز بروز مستقیم و متزاید با دانستی در خدمت خواجہ از راه الطافی  
 که باین خادم خود دارند محبت نامهای کثیر البرکت بسیار مرسل داشته اند  
 و در آن ایام که بند دور آستان حضرت ایشان قدس سمره می بود در هر جناب  
 از وزیر و اعانت نامه از آن جناب باین تراب اعتماد میرسید که در آن  
 تحریض و اغوا بود بر استقامت خدمت و مراعات لوازم آداب صحبت حضرت  
 ایشان و بعضی اوقات در خواب و واقع نیز آمد و اندوخته صلح می نوشت  
 و نیز با شمار این محب سری دارند و اکثر نامه که اشعار نماید بطلب اشعار  
 مرسل میدارند این حقیر وقتی در سفری بملازمت ایشان رسید پرسید  
 که هیچ نظمی بتمازگے ترارومی داده این رباعی را بسمع ایشان رسانید  
 شعر منطلومی بخت ما با دومی نرسید + این اخگر با فرو با دومی نرسید +  
 فرو غار بگذر با کردیم + یکبار بدمان مراد می نرسید + موافق وقت ایشان  
 آمد بغایت پسندیدند و چون اشتیاق ایشان را بسفر حجاز بنده میدانستند



این رباعی خود را نیز مرسل داشت شعر تا شیشہ دل قبلہ نمائی ننگند تن جانب  
 کعبہ گرانی ننگند ای کاوتن از خویش نیاری بر خاست + تا خاک حجاز  
 کہ با بی ننگند + قبول فتاد و حمد شد و المنہ روزی در خدمت ایشان بودی  
 از حاضران شکوہ اغنیا و امرای این روزگار آغاز نمود کہ بفقرا سری ندازند  
 و دست این طائفہ بجائی آرند چنانکہ امرای سابق بجای می آوردند حضرت خواجہ  
 فرمودند کہ ای برادر این را از حکمتہای الہی دان و در حق فقرای این عہد  
 زیرا کہ فقرای زمانہ پیش را آنقدر از دنیا و اہل آن اجتناب بود کہ بہر جنب  
 اغنیا با ایشان راہ ارتباط و اعتقاد می گشودند ایشانان بیشتر از صحبت ہنما  
 احقر از می فرمودند و فقرای این وقت ما اکثرشان چنان اند کہ اگر اموال اغنیا  
 بجانب ایشان آیند و راہ مخالفت و مودت گشایند ناچار این درویشان را  
 در وضع فقر و انزوای ایشان نمودن خواهد روی و ادیس کرم الہی قلت عقیدتہ  
 و تندخوی اغنیای این وقت را باین فقر احواس و حافظ این فقر ساخت  
 یکی از خلص ہم پیربای جناب خواجہ بفقیر گفت کہ در عشرہ آخر شہر رمضان  
 خدمت خواجہ سلمہ اللہ معتکف بودند روز بست و نیم بعد از عصر فرمودند کہ ما بعد  
 از شام بمنزل میرویم کہ فردا عید است و داشتن روزہ مکروہ چون شام درآمد  
 از می برآمدہ باستہلال و آمدند بانکہ جمع کثیر از جوانان نیز نظر مدست  
 نظارگی داشتند و ماہ را نمیدیدند بجز روی کہ ایشان رسیدند ماہ نمایان شد  
 ما ہذا الامن کراماتہ الشریفیہ امروز کہ سال ہزار و چہل ہجرت و عمر شریف  
 ایشان بہ شصت و اندر رسیدہ بر مفارق مخلصان سایہ رحمت ایشان محدود  
 است ویرسال بر مفارق دوستان خواجہ باقی باشد باقی تا و شیخ الہمداد  
 سلمہ اللہ تعالی وی نیز از یاران مخصوص و اصحاب اجازت یافتہ حضرت

و ظات خواجہ حسام الدین احمد در سنہ ۱۰۳۰ ہجری

خواجہ ماست پیش از آنکہ حضرت خواجہ نازلاہور متوجہ ولایت ماوراءالنہر شوند  
 بخیرت ایشان رسیدہ بودہ و نظرات عنایات دیدہ و اقتباس و برہنہ طریقت  
 و مراقبہ از ایشان نمودہ و ماوراوران سفر باشارہ حضرت خواجہ ماسبب مانع و مگر  
 مراقت آن حضرت میسر نشد لیکن جمعی از مخلصان حضرت خواجہ کہ در مہند  
 بودند حضرت خواجہ آنوقت آنہما را ولایت بہلازمت شیخ مذکور نمودہ رفتہ بودند  
 چنانکہ ازین نوشتہ شریف ایشان کہ قبل ماہ سفر کی از مخلصان مرسل  
 نوشتہ اند معلوم کردہ و مورین روز باواعینہ سیر ولایت قومی گشتہ امید است  
 کہ بعد از چند روز دیگر متوجہ شویم و خدمت شیخ الہدای خویشین داری کردہ خود را  
 بدین و ماندن قرار دادند طوبی لمن یؤمن معہ و فاز فوزاً عظیماً شعر داغ بی بار  
 و در و میدلی - انیمہ بر خو و پسندیدیم و رفت + باری ہر گراملازمت ایشان میسر  
 شود غنیمت است تقا و بفرست اللہ کہ تکلف نمیگویم شعر داریم ترا گنج مقصود نشانی  
 کہ ما رسیدیم تو شاید برسی + انہی کلامہ الشریف و نیزوران سفر از راہ این کتابیا  
 شیخ مذکور مرسل نوشتہ بودہ اند در جواب التماس شیخ تحریر بعضی قائل و حقائق  
 را در از ایشان ہو و اورا شدہ شیخ الہدای دعا گوئی معتقد خود را متوجہ فاتحہ امداد  
 مینمودہ باشند با انیمہ پریشانی اوضاع و بی استقامتی کمال عیانیت کہ سخن  
 تصوف در میان آریم و از وقائق طریق انجذاب و حقائق منہامی کشف تحریر  
 نماید مع از خود بطلب ہر آنچه خواہی کہ توفی بہر حال یک وصیت میکنم بر شما باو کہ  
 آرا از دست نہیدہ و آن اینست کہ چون ما ہرزہ کرد و بیابان پیمانہ باشند خود را  
 بر نسبت خود بدوزند و آنرا غیر وارید کہ اغرض من کہ برت الاحمر است والسلام  
 انہی بعد از آنکہ حضرت خواجہ از ان سفر مہینت اثر مراجعت نمودند شیخ کمال  
 عقیدت و شکستگی و غربت ملتزم خدمت شد و خبر داری ب و طعام مسافران

و خدمتگاری لوازم خانقاه ملائک اشیان باو بود و باین خدمات ظاهر از کار  
 او کار و احوال باطن المرحه ذاهل نبود تا از توجهات خاصه سر بزرگوار به نسبتهای  
 شایسته رسید چنانکه بخود و بیاورفتگیها از و مشاهد حاضران پیش از خدمت سید  
 و مرشد شیر محمد نعمان البقاه الله شنودم یکبار شیخ مذکور بر بام مسجد منیر و آباد  
 با چندین از یاران نشسته بود که ناگاه دیرا کیفیت و بخود می غالب شد از سکر و  
 جوش لغزه خروشی زود و روان شد نزدیک بود که از لب بازم سجد که از آنجا تا زمین  
 قریب پهل کز باشد بقتد که یکی از حاضران دست و کمر او را گرفت محکم با جمله  
 شیخ از خوبان روزگار است و از ارباب فنا و نیستی و انکسار و از غیبت خیر و شیر  
 و عیب جوی غنی و فقیر کینار و از مجاوران فرار فایض الا لوا پر بزرگوار اگر  
 طالبی بخدمت خواجہ حسام الدین احمد سلیمان رسید و التماس ذکر و مراقبت این  
 سلسله می نماید آن جناب در آن بخدمت شیخ میفرستد و محبت و داد کثیر و میان  
 این دو عزیز کائنات نظرها ممد و دو عاقبتها بحر مشه اولیا را اندر و طلا محمود  
 مقصود دوم که علت غائی بر تالیف این کتاب این مقصد بوده و این مثل  
 است بر یازده فصل که رأیت آنده عشر گویند و صفت حال آنست فصل اول

در میان احوال بعضی جدا و کبار حضرت ایشان و والد بزرگوار ایشان  
 شهاب الدین علی الملقب به فرخ شاه الفاروقی الکابلی جد  
 یازدهم حضرت ایشان است و او بیازوه و واسطه بخدمت عبدالقدیر بن عمر الخطیب  
 رضی الله تعالی عنهما می پیوندد زیرا که از فرزندان نصیر الدین بن محمود بن  
 سلیمان بن مسعود بن عبداللہ الواعظ الا صغیر بن عبداللہ الواعظ الا کبر  
 بن ابوالفتح بن اسحاق بن ابراهیم بن ناصر بن عبداللہ بن عمر بن الخطاب  
 رضی الله عنه و وی از اجله امراء و اعظم وزراء سلاطین کابل بوده نخستین

تریل بن عثمان اوست که از غزنه و کابل بدیاز بند آمده و همین وجه امر و قبیل را  
 که بوسی مشهور است کابلی خوانند گویند وی با و صفان نجسته موصوف بوده و به ترویج  
 اسلام و توپین عبده و احسنه معروف و نسب عارف اکبر شیخ فرید الدین گنج شکر  
 قدس سره الا نورینز لوبی القصداں میگردد امام رفیع الدین رحمہ اللہ جد ششم  
 حضرت ایشا است زیرا که والد حضرت ایشان که شیخ عبدالاحد اند قدس سرہما فرزند  
 شیخ زین العابدین اند و او فرزند شیخ عبدالحیومی فرزند شیخ محمد و فرزند  
 شیخ حبیب اللہ و فرزند امام رفیع الدین و نسب امام رفیع الدین بهشت و اسط  
 بفرخ شاو مذکور می یونید زیرا که والد آنجناب شیخ نصیر الدین است که او فرزند  
 سلیمان بن یوسف بن اسحاق بن عبداللہ بن شعیب بن احمد بن یوسف  
 بن فرخ شاو مذکور است امام مذکور جامع بود و میان علم باطن و ظاہر اقتباس  
 انوار باطن از شمع صحبت و چراغ نسبت حضرت سید جلال الدین البخاری المعروف  
 بمخدوم بہانیاں نموده که ذکر حال آن سید عارف در مقالہ سابقہ سایدانشا اللہ  
 سبحانہ و موجب اقامت او بدیاز ہمینست آثار سر ہند آن بودہ کہ جای آبادی آن  
 شہر بیشہ بود و موحش مسکن سباع رعایای اطراف آن سرزمین علی الخصوص  
 اہل قریہ سرائس کہ شش و ہفت کردہ است از شہر سہرند بنا بر عشر رساندن  
 خزانه از سامانہ کہ بعد مسافت بود و شہری دیگر در میان داشت و رخصت  
 قطب الزمان سید جلال مخدوم بہانیاں کہ سلطان فیروز شاہ مریدی بود  
 با چہ رفتہ التماس نمودند کہ بدار اختلافت وہلی رسیدہ از سلطان استدعای  
 آبادی شہری در آن نزدیکی نماید حضرت سید مسؤل آن جماعت را مقبول  
 و ہشتہ متوجہ دارا اختلافت گشت سلطان تالکونور کہ دو منزل است از وہلی  
 استقبال وی کرد و در اول ملاقات استدعای آنحضرت را اجابت نمود و

حکم فرمود که در آن سرزمین شهری آباد سازند و خواجہ فتح اللہ برادر کلان امام  
رفیع الدین که از مقر بان سرخیلافت بود تعیین نمود خواجہ با دو ہزار سوار آمدہ  
در انصرام این مهم اقدام نمود چون شروع در تعمیر قلعہ نمود ہر روز با تمام تمام  
انچہ بنامی یافت صاحب شہدم نمیدید چون این مقدمہ بعرض خلیفہ رسید  
علیج متوجہ حضرت سید حوالہ گردانیدند آنحضرت اشارت با امام رفیع الدین  
کہ خلیفہ و امام نماز حضرت سید بود و در سننام اقامت داشت فرمود کہ آید و  
خشت قلعہ نہد تا بہ سیمت او از دست خلل محفوظ ماند و در آن بلدہ سکونت  
نماید کہ وی صاحب ولایت آنجاست حضرت امام بنا بر امتثال سرزیر کو ا  
آمدہ در آن متوطن گشت تا دہشتہ ہر روز در آن عمارت بیکار میگرفتند  
از تصرف شیخ ہر روز عمارت منہدم میشد و باعث تحیر متصدیان بود حضرت  
امام بطریق کشف این معنی را دریافتند و آگاہ ساختند و منع فرمودند  
بدست مبارک خود خشت بنامی قلعہ نہادند کہ الی یومنا ہذا آن قلعہ  
بر همان بنا بر پاست از آن روز آن بلدہ فیروز آباد از برکت سکونت  
آن جناب رونق دیگر یافته و اہل آن از برکات صحبت و خدمت شہسواد  
کثیرہ رسیدہ اند والی یومنا ہذا ملجای سکنہ آن بقعہ شریف از قومی ضعیف  
ترت اوست کہ در قدیم الا تائم از شہر ہرون بود و دورین روزگار از آباد  
بسیار میان آن بلدہ واقع گردیدہ منقول است کہ سبب انہدام بنامی قلعہ  
آن بود کہ شیخ شرف الدین بوعلی قلندر قدس سرہ الغریر را فرزند ہستی  
حضرت ایشان با نمودم زاوہای عالیشان و برخی از ورایشان بزیارت  
قشرفین برودہ بودند مدت تمام محاذی صدر امام مراقب برامی بماندند بعضی  
معرضد استند کہ نشینند چون باشد پیشستن توجہ نمودند و زمان سپہ

بر سر تربت والد و معصومہ مرحومہ خویش رحمہما اللہ کہ در ان مقبرہ و منورہ است  
نیز خاموش ایستادند این مند و را کہ کمی از منتسبان و امان و ترک ایشان بود  
بر دل اخلاص منزل ریخت کہ تا زحمتها کہ بوسیله سرور ایشان ازین مقبرہ بر اہل  
ان رسیدہ باشد و چہ برکتا کہ منزل گر ویدہ بود و فر وای انشب سعادت از دم  
مخدوم زاد و مخزن الاسرار و العلوم خواجہ محمد معصوم بقاہ اللہ و اوصدائے  
نحیۃ ہائینا و سری شرف از زیارت دوش بر گوش ہوش زوند و مجمل ان راز  
این بود کہ حضرت ایشان بعد از مراجعت از ان زیارت فرمودند کہ چون می شود  
روضہ امام ایستادم از حق تعالی ملتسم ان شدم کہ الہی از جمیع اموات این  
اورستان عذاب را بکرم تو بردارند او از رسید کہ تا ہفتہ عذاب از ایشان بردارند  
باز بھی شدم و گفتم رحمت ترا نہایتی نیست بر مغفرت بیغزائے حکم شد کہ ما ہی  
عذاب مرفوع گرد و باز پیش از پیش تضرع نمودم بکرم خاص نوازش نمودہ  
بجلی بخشیدند فر وای آنروز بمقبرہ کہ والد ماجد آنحضرت مدفون اند ناخا حاضر  
شدند و بخاطر عاظر آنحضرت قدس سرہ مضمون حدیث معروف گذشت کہ  
جون عالمی بر مقبرہ بگذرد تا چہل روز عذاب از ان مقبرہ بردارند بجز و این  
خطور ملہم شدند کہ بقدم تو تا قیامت عذاب ازین مقبرہ برداشتم و آنجا نیز ان  
التماس در میان آمد و بغیر اجابت رسیدہ تو از ہر در کہ بازاری بدین خوبی  
در میانی ووری باشد کہ از رحمت روی خلق بکشالی + اما والد شریف ایشان  
العالم العارف الامجد الشیخ عبد الاحد رحمہ اللہ کہ درین کتاب تبیین ایشان  
حضرت مخدوم سیر و قدس سرہ آنجناب را در عنقوان جوانی و آوان تحصیل  
علوم ربانی بنا گاہ طویلای شوق این راہ گریبان دل بگرفتہ بخیرت  
مظہر النفوس الشیخ عبد القدوس قدس سرہ برد آنجا بکند ارادت او در آہ

تلقین انوکار و تعیین اطوار قرار گرفت چون از شیخ التماس سکونت بران آستان  
و طلب مصاحبت بان در ویشان و خداپرستان نمود خدمت شیخ رضایان  
نماد و فرمود قدم غنیمت بر تحصیل علوم دین و شریعت نهاد و باز کرد و آنرا  
با تمام و اختتام رسان آن گاه بیا و تحصیل این معاملہ کمر بست بند کرد و روشی معیار  
چندان نگذشت چون حضرت مخدوم این تشریف و ملاحظہ کبر سن شیخ نمود  
زبان مسالت بگشود و گفت ترسم کہ چون ایس از تمام و انصرام علوم و ینیبین  
علیہ علیہ شتابم این گرامی صحبت را در نیایم شیخ فرمود چون مرا نیالی بفرزندم  
رکن الدین شو و از بوجو آنچه میجویی حسب الامر ع صبری کنیم تا گرم او چما  
کند گو بان بر سر تحصیل علم مراجعت فرمود و قضایا پیش از تمام تحصیل حضرت  
مخدوم عمر گرامی شیخ او رفت تمامی کشید ع آن نامہ سوز دل بانجام رسید  
پس حضرت مخدوم بعد از فراغ کتاب فنون علوم از منقول از مفهوم و پس  
از مراجعت سیر و سیاحت بعضی بلاد و کہ عنقریب مذکور خواهد شد اشارت سبب  
بکلم آن اشارت ہمگی اشارت نزد شیخ رکن الدین شد او با اشارت والد خویش  
و ملاحظہ علا و طالب و فاکیش طریق رحمت و عنایت سپرد و نظرات بر  
در بارہ آن جناب بکار برد چون از فرامہ فوائد خویش بهره ور کرد و امید خرقہ خلافت  
پوشانید از تقا و ریه و حشمتیہ و ب تلقین و تربیت طلاب امر فرمود و اجازت نامہ  
تعمایت عالی و بلاغت معانی و فصاحت الفاظ نوشت و آن نامہ گرامی کہ  
بگارش نموده انیسست کہ گذارش می باید بسم اللہ الرحمن الرحیم بشیرے  
لقد انجز الاقبال ما وعدا و کوب المجد من الافق العلی صلیا کے بشری ترا  
کہ دولت و اقبال رو نمود + انجاز و عده کرد نقاب زرخ کشور و در آستان  
رفعت شمس برآمده + نوری اوان بتافتہ اندر جهان نمود + الحمد للہ الذی

مخلوق آدم على صلاته وكرمه بخلافته واجري تلك السنة بين أنبيائه وأوليائه وقد  
 احسانه على منتهى واخر شكره على نعمه هو الاول وهو الاخر والظاهر والباطن  
 لا دور لما قدم ولا مقدّم لما اُخِر ولا معلن لما اُبطن ولا مُخفّ لما اُظهِر سميت بصحة  
 اويائه عن الركون الى الاكوان غاراً واعتقدت الجنان باراً فدارت عليهم بركتها  
 وعشيه كأس حنينة من كوثر محبوب بهوداراً كلما جزّ عليهم الليل جعل قلوبهم  
 من شوق لقاء الخليل زراً وتفيض عينهم من الدمع مدراً ايللاً ونهاراً و  
 تشتغلون بذكره سراً وجمهاراً ويتمتعون بفضائله المحبوا اعلاناً واسباباً ويطوفون  
 حول سر دقات الوحدانية انكاراً لا يزال منهم في كل زمان من يعرف في وجهه  
 نضارة العرفان وهو عطشان وحيرته في فضاء العشق والى طيران غايته  
 مطاوعة لقاء الرحمن ونهايته مقصود رضاء المذاق فيظهر في اقطار الارض آثاره  
 ويظهر في الافاق وانوار لسانه ناطق بالحق وهو داعي الى الترتب للخلق ليخرجهم من  
 الضلمات الى النور ويقربهم ويحبهم الى الله العفو والصلوة والسلام على من  
 هو خير خلق واحبابه وخاتم انبيائه وخاتم اصفياؤه وهو رسول الرحمة و  
 صاحب الشريعة الغراء والطريقة الزهراء والحقيقة البيضاء ود على خلفائه  
 الاربعة واحباب الكرام البررة اما بعد فان الدعوة الى الله العلاء من اوثق  
 دعوى الاسلام ولايمان اكرم منها حج العمل والاحسان على ما ورد في الخبر  
 عنده عليه الصلوة والسلام والذي نفس محمد بيده ان احب عباد الله الى  
 الله الذين يحبون الله الى عبادة ويحبون عباد الله الى الله ويمشون في الارض  
 بالوعظ والنصيحة كما قال الله تعالى قل هذه سبيلي ادعوا الى الله على  
 بصيرة انا ومن اتبعني واتباعه انما يكون برعاية اقواله واحواله تفرق الاخ  
 الاغراض والصاحب المرضي المتوجه الى رحمة رب العالمين المتوكل على مال الله



يوم الدين اخانا العالم شيخ عبد الاحد بن زين العابدين لما صح قصدنا و  
 لبس الخرقه منا وتفقه بالعلم واشتغل بالذكر والفكر شغلا كاملا اجزنا له  
 اجازة بالباس الخرقه للطالبين كما اجاز لنا شيخنا وابونا شيخنا لاسلام قطب  
 الاقطاب الشيخ عبد القدوس قدس الله سره العزيز وهو من شيوخه شيخنا  
 الاسلام الشيخ محمد عارف وهو من شيوخه شيخنا لاسلام الشيخ احمد عبد الحق  
 وهو من شيوخه الشيخ جلال ياني تقي وهو من شيوخه الشيخ الشمس الدين  
 ترك ياني تقي وهو من شيوخه الشيخ علاء الدين علي حمد صابر وهو من شيوخه  
 الشيخ فريدي الحق والدين مسعود اجري هني وهو من شيوخه قطب الملك والدين  
 خواجه قطب الدين مختيار اوشى وهو من شيوخه خواجه معين الدين بن سنجري  
 وهو من شيوخه الشيخ عثمان الهرفرنى وهو من شيوخه حاجى شريف زندنى  
 وهو من شيوخه الشيخ مؤدود چشتى وهو من شيوخه الشيخ ابى يوسف الجشتى  
 وهو من شيوخه الشيخ ابى محمد الجشتى وهو من شيوخه الشيخ ابى سحاق الشامى  
 وهو من شيوخه الشيخ حديفة المرعشى وهو من شيوخه الشيخ سلطان البلخ  
 ابراهيم ادهو وهو من شيوخه الشيخ فضيل بن عياض وهو من شيوخه  
 الشيخ عبدالواحد بن زيد وهو من شيوخه الشيخ حسن بصرى وهو من شيوخه  
 حضرت امير المؤمنين مامو المسلمين على المرتضى وهو من حضرة رسالة  
 الرفيعة القدسية محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو من الله تعالى  
 عز وجل وايضا اجزنا له دامت بركاته وزريعات درجانه بالباس الخرقه  
 المباركة القادرية المحمدية لمن يطلبها ويراها اهلا و مستحقا لها كما اجازنا  
 بالباس الخرقه للطالبين استاذ علماء المشرق والمغرب علامته القارى علم  
 الهدى المحقق المدقق الكامل لمكمل السادات امير سيد ابراهيم معين

الحسين الحسين لا يرجى لقادري وهو من السيد السند الشيخ احمد الجلي القادري  
 وهو من شيخه ووالده سيد السادات سيد موسى القادري وهو من شيخه  
 ووالده سيد عبد القادر وهو من والده وشيخه سيد السادات سيد حسن  
 وهو من شيخه ووالده سيد السادات محي الملة والدين ابي نصر هو من شيخه  
 ووالده السيد لحبيب النسب بصرى وهو من والده السيد لجيد المستند  
 عبد الرزاق وهو من والده سيد السادات قبلة ارباب الكرامات قطب  
 الكونين غوث الثقلين محي الحق والشرعية والطريقة والحقيقة ابو محمد عبد  
 الحسين والحسين والجيلاني قدس الله روحه وهو من شيخه الشيخ ابو سعيد  
 الخزومي وهو من شيخه شيخ الاسلام ابي الحسن علي القرشي الهكاري وهو  
 من شيخه شيخ الاسلام ابي الفرح يوسف الطر صوسي وهو من شيخه شيخ  
 الاسلام عبد الواحد بن عبد العزيز التميمي هو من شيخه شيخ الاسلام ابي بكر  
 الشبل وهو من شيخه شيخ الاسلام سيد لطيفة الصوفية جنيد البغدادي  
 وهو من شيخه شيخ الاسلام سري لفلس السقطي وهو من شيخه شيخ الاسلام  
 معروف الكرخي وهو من شيخه شيخ الاسلام ابي سليمان جواد الطائي وهو من  
 الامام علي بن موسى رضي الله عنه وهو من ابيه الامام جعفر الصادق وهو  
 من ابيه الامام علي محمد الباقر وهو من ابيه الامام السعيد الشهيد حسين  
 هو من ابيه امام المسلمين امير المؤمنين اسد الله الغالب علي بن ابي طالب  
 رضي الله عنه وعن اولاده واحفاده وانصاره وهو من سيد المرسلين امام  
 المتقين ونحات النبيين خاتم المرسلين المبعوث رحمة للعالمين محمد النبي العربي  
 محمد صلى الله عليه وبارك عليه واله الطيبين الطاهرين ووصيناك  
 بركاتك ان يشتغل بالعلوم الصوفية واوراد المشايخ واعمالهم مراعيًا حقوق

الشرع من الأصل والفرع ممثلاً كما وأمر الله ومجتنباً نواهيه ومؤدباً بأداب  
 الصوفية حق الأدب وإن لا يترد إلى رباب الدنيا وأصحابها ويحضر في مجلسهم  
 فطلب الدنيا وإن نجب وكاد الشيخ وأقربائه ويراعى حقوق أديبهم كما قال  
 الله تعالى لحبيبه صلى الله عليه وسلم قل لا أسئلكم عليه اجراً إلا المودة في  
 القربى وإن شئت بالله اشتغاله باطناً معرضاً عن غير الله كما قال الله لحبيبه صلى  
 الله عليه وسلم واذكر اسم ربك وتبتل إليه تبتيلاً زاهداً في الدنيا راعياً  
 العقبة ثابتاً على السعادة والسياسة من غير التفات إلى رسوم أهل البطالة وإن  
 يجعل لوحدة والغزلة رأس ماله فانهما تمسك رباب الصدق والصفافان  
 استطاع أن يستمر وقاة على الملازمة بالخلوة فهو أولى وأخبرى وإن لم  
 يتسیر له ذلك فليجعل نفسه نصيباً منها وينبغي أن لا يكون سنته خالية عن  
 خلوة أو خلواتين فإن كان هكذا فبداة الغزوة نائمة عن بدنا وبيد الناس  
 خليفتنا فرحم الله من أكرم وعظم من أكرماناه وعظماناه وأهان من أهانه  
 فاسأل الله العظيم المنان أن يكن الأخ المثار إليه مرضينا عند الله ومحبو  
 عند الناس اللهم بلغه المنتهى مطالب الصديقين وادصله إلى أعلى درجات  
 العارفين الكاملين الملكيين مجرمة النبي وآله وصلى الله على خير خلقه  
 محمد وآله أجمعين من الفقير الحقير المخبر المرخص ركن الدين بزعم القديس  
 اسمعيل الحنفى كتبه وحركة في سنة تسع وسبعين وتسعمائة والسلام على  
 من اتبع الهدى محفى كما ذكره سبباً منساب حضرت مخدوم به حضرت شيخ  
 عبد القدوس وفرزندش مجمل حوال این دو غزورین کتاب ضروری است  
 معرض بیان میرسد بتوفیق اللہ الصمد شیخ عبد القدوس قدس سره از  
 شیوخ مشہورہ ہندوستان است واز کبار ایشان از فرزندان شیخ صفی الدین

کہ در اصول و فروع علوم از محول محققین بود و صاحب تصانیف مفیدہ  
 مشہورہ سکر و شورش قوی داشت و وجد و سماع کثیر با وجود کثرت جذبات  
 و وفور غلبات و راتباع سنتہ سنیہ بنہایت متیقن بود و در التزم غنائم امور  
 دینیہ سخت مشکن اور کتاب ست سُمی با نوار العیون مرتب علی سببہ فنون کہ  
 در ہر فن اسرار و الابر صحائف املا آورده و در فن نخستین بزکاشته کہ اگر چه  
 ارادت من بجدوم شیخ محمدت لیکن بیشتر اخذ فیوض مرا از باطن جہاد و  
 شیخ احمدت قدس سرہما و ستایش او در ان فن بسیار فرمودہ و نیز انجناب  
 از درویش قاسم اودھی کہ از بزرگان سلسلہ سہروردیست است اجازت  
 خلافت داشت و جزان کتاب مذکور اورا رسائل و مکاتیب نیز بہت در عا  
 زیبائی و دلربائی بہ در مکتوبی مینویسد کہ شیخ ماسید محمود محمد کیسود از زبان  
 دراز کرد و از حیرانی گفت او تعالی و رار الورا است اگر چه این سخن نیز باشد اما  
 چون بندہ را چنان نیز باشد کہ در طلب او طالب را از ہر و رار الورا باید شد  
 رفیقان گفتہ اند نہایت رجوع بسوی ہدایت است و چون ہدایت را ہدایت  
 نیست نہایت را نہایت نہ بود کہ خدا را سبحانہ نہایت نبود طالب در نہایت  
 بی نہایت باید تا در نہایت رجوع بسوی ہدایت آید مومنان خدای غوجل را  
 در بہشت بینند نہ آنکہ خدای در بہشت باشد تعالی اللہ عن ذلک علوا لیرا  
 اما طالب را در بہشت باید شد و از بہشت باید شد چون مانی اجنہ سوی اللہ  
 روی نماید و رار الورا و تحت الشری یکجا آید چہ جانے و رار الورا است انہی  
 و بسا اسرار سکر یہ در ان صحیفہ علیہ ابرا و فرمودہ کہ بر خوانندگان ہوشیار  
 ہوید است ب و ہم در مکتوبی رقم نمودہ کہ کو نواع الصادقین فرمانیست کہ  
 در حضرت سلطان بے اعانت صاحبان و بے مصاحبہت آشنایان بار و شوار

اگر چه کردار حسن صد ہزار ستاپ کی حضرت اور از خواطر فاسدہ پر سیدہ  
 در جواب نوشتہ بہیات پر سیدہ بوذمد از بلا می سخت و ابتلا می عام کہ بیج  
 ولی و نبی نبودہ کہ مبتلا بدان نبودہ از آنجا کہ شہر بوذند و گذر بدین چیز مجازت  
 داشتند اما فرق آنست کہ یکے را گاہ گاہ بطریق ابتلا و امتحان باشد و او  
 بدان ما خورد نکرد و بلکہ سبب قرب و علو ہست او بود و یکی را از راہ خسران غرق  
 آن گردانند و او بدان ما خورد کرد و بلکہ سبب بعد و حرمان ابدی او باشد چنانکہ  
 حال ما بدان ست اینجا قیمت مردان و نامردان ظاہر کرد و دل خلیق للحواب  
 رجال و للطعن و الشہادۃ رجال و للقصۃ رجال آنکہ تیغ زند و تیغ خورد و دیگر  
 ست و آنکہ کاسہ لیسید و شریذ خورد و دیگر در اکثر سکا تمبیش از آنکسار و اقمقار و  
 خون خاتمہ کار سخن کردہ خاتمہ مینویسد حضرت ایشان قدس اللہ سرہ العالی  
 از جناب او نقل کردند با وجود غلبات احوال در رعایت غزایم امور و نیبہ  
 آن پایہ داشت کہ وقتی امام مسی او پیدا بود و برادر زاوہ او شیخ عبد النبی  
 فراموش آمد و امامت نمود میان الذین انعمت از و وقفہ ظاہر کرد و پیش شیخ  
 نماز را باز گردانید و بخشہ تمام گفت احداث را کہ امامت نکنند و نماز مردم  
 را فاسد نسازند اندکہ موصول با صلد حکم یک کلمہ وار و کہ قطع آن  
 درست نیست و وقفہ میان آن روانہ بہ بہیات تا عقبہ اسہام فریق نے  
 الجنتہ و فریق فی السعیر و ریش ست کجا خواب و خورد و قرار و آرام و کیش  
 ست کس می ندہد نشان آب و گل من + حل می نشود و درین جہان  
 مشکل من + از ہست آن و و راہ خون شد دل من + تا خود بلکہ امر ہ بود  
 منزل من + جایی دیگرے نگار و در کوی بتان رفت ہمہ عمر در نیاید  
 چون بر زمین پیر بہ تہخانہ بماندیم + عمر با فرساید مرگ و سفر آخت و پیش آمد

وراوان کہ علم و عمل بر متابعت سید الاولین و الاخرین است بہت نیامد  
 و خوف و حشرت آن فرود گرفت کہ امام مسلمانان ابوحنیفہؒ کو ان رضی اللہ عنہ  
 میفرماید اکثر ما لیسلب الایمان عند النزع ندانم دوران وقت و شواری و زمان  
 بقیاری بہ پیش آید و جاتی دیگر بہ نخستین فرزند خویش شیخ حمید الدین  
 نوشتہ ہے اسی فرزند فرصت غمراست روز و شب در تحصیل علوم مجہد  
 و جہد کوشش بیغ نمائی کہ وقت تحصیل علوم مہین است و دوام طہارت  
 و ادائے فرایض و سنن و رواتب با تعدیل رکان و با حضور و خشوع بروحی  
 کہ صاحب شرع خبر کرده است لازم گیر کہ در استقامت این کار سعادت  
 و وجہائی و دوست جاودانی و برکات و رحمت بیشمار است و بدانکہ مقصود از  
 عدم عمل است کہ فردا از عمل برسند نہ از بسیاری علم و مقصود از غسل  
 اخلاص و محبت حق تعالی است پس لیسئل الصادقین عن صدقہم کہ شکل خاص  
 و عام است و مقصود از اخلاص محبت محبوب است کہ محبوب بر حق است و موجود  
 مطابق آن صلواتی و نسکی و محیامی و ممانی شہ رب العالمین انتہی کلمات  
 الشریفہ انتقال شیخ ازین واپر ملال بسالی است کہ شیخ اجل مبین آنست و  
 تربت شریفش در قریم گنگونہ است کہ بر ساحل دریای <sup>۹۴۴</sup> جہنم قریب کز مال است  
 رحمہ اللہ سبحانہ حضرت ایشان قدس اللہ سرہ العالی از او افر حال شیخ  
 حکایت میگردند کہ ساعت بساعت غیبت و پیخودی بر آنجناب مستولی میشد  
 و استغراق غلبہ داشت یکی دوران از <sup>حال</sup> و ستر آن رسید فرمود دل بند کہ بسیار  
 کو فتم اکون سلطان ذکر زمان زمان بر من علیکمے نماید و بر از من میر باید  
 شیخ را بہت پسند بودہ کہ ہر یک در حال و قال ہمیشہ بودہ از شیخ احمد کہ  
 فرزند ثالث شیخ بودی آزند کہ میگفتہ کہ این نسبت خانوادہ ماست کہ نخست

فرزندان را بہمالات صوری آراستہ سازند و آن گاہ بجاہدات و ریاضات انداختہ  
 بیایہ قطبیت رسانند از زبان دُریشان حضرت ایشان قدس متزہ شہودم کہ  
 در آن ایام کہ فرزندان شیخ در وہلی گرم تحصیل بودند اکثر ایشان را اشتیاق  
 دیدار پدر بزرگوار غالبہ کردی بجد منتش نوشتندی کہ اگر امر عالی ورود  
 یابد تقبیل ہستان مستسد کردیم شیخ گفتی آمدن ایشانان نزد ما موجب  
 تسولیت و تعطیل تحصیل علوم ست ما را نزد ایشان باید شد و با این ہمہ  
 کہ سن و ناتوانی خود بدہلی آمدی و ایضاً حضرت ایشان قدس سرہ از  
 والد ماجد خود روایت کردند فرمود کہ چون شیخ ماعبدالقدوس قدس سترہ  
 از وطن خود بدہلی آمدی خبر با کابرا بخارسیدی پذیرہ راہ شدند می  
 گذرک قوالان و مطربان نیز او را استقبال نمودندی و شیخ کثیر السماع بود  
 و سماعش در غایت شورش و سکر و ضمن سماع سخنان مستانہ از وس  
 سر نیز دو وقتے در وہلی در محفل عظیم کہ علیہا حاضر بودند تواجید بر خاست  
 در میان تواجید گفت منصور رانا و انا ان گشتند چون این کلمہ را در قص  
 بکرات بر زبان راندیکی از مخول علمای حاضر بی آرام شدہ نامیک  
 از اعظم علمای آن وقت را بروہ گفت چون آن جماعت رانا دان  
 توان گفت کہ چون اوئی در میان ایشان بود شیخ ہمچنان لشورش گفت  
 من ہمان را میگویم باز آن عالم گفت شیخا چون مثل اوئی رانا دان توان گفت  
 کہ چون آن عالم خبر رسید کہ از قطرات خون منصور نقش انا الحق ظاہر  
 شد آن بزرگ دوات خود را بر زمین زد و گفت اگر آن حق ست این چیست  
 سیاہی کہ از دوات اور نخت نقش اللہ ظاہر گشت شیخ باز گرم تر از پیشتر  
 بچوشید و گفت کہ زہی نادان کہ سرمان حق و جہادی ظاہر شود و در آن

نہ وہم حضرت ایشان قدس سرہ العزیز میں تقریب فرمودند یک بار شیخ  
 بدلی آمد و بود شیخ حاجی عبدالوہاب بخاری کہ از اولاد سید جلال الدین  
 بخاری بود و صاحب علم و تفسیرے نوشتہ بود نیز و شیخ فرستاد و شیخ جون  
 کشت و آیت تطہیر اہلبیت سرور کائنات علیہ والہ و علیہم الصلوٰۃ و الخیات  
 برآمد کہ شیخ عبدالوہاب درین مقام نوشتہ بود اولاد نبی ہمدامون الخاتمہ  
 و عاقبت شان علی یقین باخیر شیخ عبدالقدوس برکنار ان نوشت کہ  
 بذخلاف مذہب اہل السننہ و اجماعہ و کتاب را باز فرستاد و برین سخن روز با  
 میان علمای ان بداد مذاکرات ہو قوع ہوست بالآخر مقرر ان شد کہ شیخ  
 عبدالقدوس گفتی قدس سرہ شیخ رکن الدین فرزند دوم و خلیفہ  
 اول شیخ عبدالقدوس است کہ بعد از و بر سجا و وارثا و او نوشت و از  
 سید ابراہیم الایریجی القادر کے کہ در نامہ اجازت ذکر یافت و این  
 سید نیز طریقہ قادریہ را اخذ نمود و خرقہ خلافت یافت و این سید  
 ابراہیم مروے بود از اعلام و دانشمندان علوم عقلی و نقلی چنانکہ در عمد  
 او بہ شہر دہلی کسے بدانش او ہو و و با اشتغال علوم التزام او کار و اولاد  
 و تربیت وارثا و را نیز جمع نمود و کے مرید شیخ بہاؤ الدین قادر کے  
 شطاری ست و شیخ بہاؤ الدین را رسالہ الیت در طریقہ شطاریہ برامی و  
 گویند و معاملہ از شیخ نظام الدین خالد می نیز خرقہ یافتہ است و در سنہ  
 ثلث و خمین و ستمائے بعالم بانی شتافنہ و در پایان روضہ امیر خسرو  
 سرور نقاب تراب کشیدہ رحمہ اللہ سبحانہ شیخ رکن الدین گوید روزی  
 کہ عرس خواجہ قطب الدین بوہر و ضہ شریفیہ او جمعے گرم رقص و سماع  
 بسید معروض و شتم چہ بود کہ خدمت ایشان نیز بدان مجلس شریف



حضور ارزانی دارند فرمود باید که شما زیارت رفته متوجه روحانیت ایشان  
باشید تا چه فرمایند من چنان کردم در اثناے جوش و خروش قوالان  
ورقا صان حضرت خواجہ برین ظاہر گشته فرمودند این بد بختان چند وقت را  
بر ما مشوش گردانند من بخدست سید آمدہ معروض و ششم تیسرہ نمود و  
فرمود آیا اکنون مارا معذور و ارید یا نہ شیخ رکن الدین صاحب حوالہ الطوار  
علیہ لو و تصانیف ثنائیہ دار و از انجملہ است مرج البحرین محتوی بر سر  
علم و نبی و یقینی و نیز اورا کماتوبات کثیر البرکات است نور یکی از مکاتیب او  
بخط کثیر لطف حضرت مخدوم علیہ الرحمہ دیدم کہ بیت از محرمان راز نوشتہ  
و انا بنعمتہ ربک فی ذلک لک الحمد والمنة کہ در دیدہ شہود نماندہ بخبر خدای مع بد  
جزا فلاس و عجز بیش نہ و جز نیرت و در ماندگی کیش نہ انتہی سے تشنہ از دریا  
جدائی میکنم بر سر گنجے گدائی میکنم + شیخ رکن الدین را در حل بعضی کلمات  
سکریہ والدرا خویش تحقیقات ست از انجملہ است آنکہ والد ماجدش را روزی  
در اثناے سماع بر زبان رفته بودہ کہ خداے و اند ما کجا ایم و باز فرمودہ  
اگر گوئے خداے نداند شاید شیخ رکن الدین مینویسد مرا و از علم الے  
تعیین علمی است اجمالی یا تفصیلی کہ بوحثت و واحدیہ معتبرند سیر شیخ مالوران  
وقت فوق تعین علمی بودہ عزیزے این میان را در محفل حضرت ایشان  
قدس سہ ذکور ساخت می فرمودند این حل از شیخ رکن الدین عالی از  
تکلفی نیست زیرا کہ شیخ ابن عربی و تابعان او رحمہم اللہ بہ سیر فوق تعین  
علمی قائل نمید و شیخ عبدالقدوس رحمہ اللہ از تابعان شیخ عربی بودند و  
سیر شان سیر فوق این تعین ذات ست کہ سکر از حال و قال کے نیز و شیخ  
رکن الدین در سہ مثلث و ثمانین و تسعماتہ ازین جہان رخت بان جہان

سنتہ مضیح او و سائر اخوانش در جنب والد بزرگوار است الا شیخ احمد پیر  
 شیخ عبد الباقی شہید صاحب کتاب سنن الہدی رحمہ اللہ کہ در شاہ آباد  
 آسودہ انتقال شیخ احمد در سنہ ۱۰۳۱ قمری و شعمایہ بود و سعادت  
 فرزند کورش در سنہ ۱۰۳۱ قمری و شعمایہ و چون حضرت مخدوم  
 را بحضرت شیخ فانی نے اند شیخ جلال تانیسری رحمہ اللہ کجبت محبت  
 ہم پیر کی صحبت سے شایستہ و مجالس شکر رومی دادہ و مجلسی از احوال  
 این بزرگ نیند لازم است شیخ جلال تانیسری کی از اعظم خلفائے  
 حضرت شیخ عبد القدوس بود و جمہما اللہ و از علم ظاہر نیز بہرہ تمام داشت  
 و استغراق و استلاک تمام تا گویند بسیار بود کہ بر اسے افاقش جبت  
 او اسے نماز قریب آن آمد و با و از بند حق حق می گفتہ اند تا از سکر بہ صحو  
 مے آمدہ عمر و از یافت بعد از نو و پنج سالگی در سنہ تسع و ثمانین و شعمایہ  
 با حضرت شت تمانت و در بلدہ خود مضیح یافت حضرت ایشان از والد ماجد  
 خود نقل کردند کہ سے فرمودند ایام اختصار حضرت جلال بروز ہا کشید از ان  
 جبت اضطراب و شورش عظیم از خلافت بر خاست گویند چون بعد از  
 شانزوہ روز اند کے بہ ہوش آئے نظام کہ از اعظم خلفائے سے بودہ  
 از ان حال تنگدل شدہ گفت مخدوم این چہ حال است شیخ دوران  
 حالت بکوش و در تمام این بیت بر خواند سے قومی ز وجود خویش فانی بہ  
 رفتہ ز حروف و معانی حضرت ایشان چون این حکایت را این جا  
 رسانیدند کہ یہ در گلو سے مبارک گرہ شدہ و قطرات بر رخسار مبارک  
 روان گشت و ہتے بانگسار تمام سد فرو برد حضرت شیخ جلال را  
 رسائل مفیدہ است تبرکاً بیک نمہ از سالہ ارشاد و اظہار البین او الکفایہ دو

نشمه مینویسد که عشاق بر منازل کشف و کرامات توقف رواندازند و از آن  
مترقی شوند و مقید بجزئی نگردند بریده و در پیده از همه جان باز و جهان تاز  
باشند و آن انیست که ایشان از عبادت و زهد و تقوی و ریاضت  
احراز کنند و اینها را همیشه دانند بلکه جان کنند و خون خورند و گرم شوند و  
پیش از مرگ بمیزند و بحق رسند این جا اکثر عیان اهل سلوک جمال  
صوفیه را و خطا کردند و گمراه شدند العیاذ باللہ من ذلک و روی عن

السلف رضی اللہ عنہم اجمعین انما حرمان الوصول لتضییع الاصول و الاصول  
رعاية الشریعہ و الطریقہ و اسخیم کفۃ اند تلاوۃ القرآن و الاشتغال بالعلوم  
الشرعیۃ امور حسنہ لکن شان الطالب شان آخر نسبت به زواید نوافل  
گفته اند که کار طالب حق بعد از اوامی فراغت و سنن روایت مخصوص

بشغل باطن است نه بکثرت نوافل و اعمال حواری انتهی بیان ملاقات

حضرت مخدوم حضرت شیخ کمال رحمہم اللہ حضرت مخدوم را  
در خلال مجالس شیخ اجلال حضرت شاه کمال ملاقات روی داد و بسالما  
کشید و فوائد با بظهور رسید صورت این قضیہ آنکہ روزی حضرت مخدوم  
در خدمت شیخ جلال نشسته بودند کہ مروی بصورت اہل سپاہ بان  
خانقاہ درآمد و حضرت شیخ معانقہ نموده در حلقہ انجمن نشست شیخ او را  
از عسکر باین دانستہ اخبار شاہ و سپاہ رسیدن رفت وین ازین پرسش  
بشورش درآمد و گفت شیخا اگر مسکنی از مساکین این را بہت اقتباس  
الوار اللہ باین خانقاہ آید شمار الائق نیست از و اخبار شاہ و سپاہ  
رسیدن اگر خواہش این اخبار و اریدہ بر را بگذارنشینید و از روندگان  
بجوئید شیخ از غایت حلم و پروباری راہ خموشی و طریق معذرت پیش گرفت

حضرت مخدوم کہ از حاضران آن مجلس بودند چون آثار جذبہ بی تعلقی ازان  
 مرویدند بران آمدند کہ آن ہنگام کہ او از محفل شیخ برون آید ما و ملاقات  
 فرمائید و آشنائی نام و شناسائی مقام او گردید چنان گردید آن عزیز  
 نیز بعد ملاقی و معاشرت ایشان بکلمہ خیر القلوب پشاد ہرگز موافقت بکنید و  
 جہہ الفت بکشا و نام خویش اظہار کرد و گفت مرا کمال نام است و از مسکن  
 و موطن خود ایشان را اخبار کرد و فرمود مرا بیشتر بہ پابل اندر نشست  
 مقام است اگر صحبت ما باشد آن جا باید شد تا با ہم آئین صحبت  
 برانگیریم و پابل وہیمہ است از توابع بلدہ سرہند قریب چہار یا پنج  
 فرسخ دور از و چون حضرت مخدوم سرہند شد ازان جا بہ پابل رفتند و  
 خدمت شیخ کمال ذوالکمال والاکمال را آن جا دریافتند صحبتا گرم گشت  
 و الفتا بدیدار آمد تا بجائی کہ شیخ کمال اکثر مع عیال و اطفال بہت ازل  
 جنت مماثل ایشان آمدے و روز ہا آن جا گذرانید می و باز بسکن جنت  
 فرمود می با بکلمہ حضرت اورا فواند بی شمار از مجالست و مصاحبت شیخ  
 کمال نصب روزگار آمد و غرائب معاملات و خارق عادات از و معانیہ  
 نمود این جا بان قدر کہ از لسان گوہر بار حضرت ایشان قدس ارشد سرہ  
 و مخدوم زاد ہا می کبار عالی شان و است بر کاتہم سموع گردیدہ قلم رازبان  
 اظہار کشودہ مے آید آن جناب اگر چہ از محبوبان و مرادان بود اولیے  
 المشرب می نمود اما بنظر انتساب و ارتباط بہ شیخ فضیل داشت کہ بہ  
 واسطہ بہ شیخ الرحمن والانس عبدالقادر حبیبیے پیوند وزیر اکہ شیخ فضیل  
 را راوت بسید گدار حرم ثانی بود اورا بسید شمس الدین عارف و را  
 بسید گدار حرم اول اورا بسید شمس الدین صحرائی اورا بسید عقیل اورا

سید بہار الدین اور السید عبدالوہاب اور السید شرف الدین اور  
 السید عبدالرزاق اور ابوالد ماجد خود غوث الثقلین قدسنا اللہ تعالیٰ  
 بسرہ الاقدس شیخ کمال از شوزیدہ برمی و آشفتہ سری بیشتر بہ جزائر و  
 مفاوز بسر روی و دوران بو اومی کہ مصداق بو او غیر ذمی ذریع بود چون  
 احتیاجش بشراب و طعام و مضجع و مقام او فتاویٰ بنا گاہ دوران بید  
 شہرے پیدا شدے و ساکنان شہر اور اہل تکریم و تعظیم ہر جہ تمام تر بنازل  
 خویش بر روندے و ضیافتہا نمودندے و شیخ از طعام و کثرت با ایشان  
 تناول فرمودے و شب ہنگام کہ مصدوقہ بیت عند ربی بود بامگنہ  
 ایشان تناول فرمودے و شب ہنگام کہ مصدوقہ بیت عند ربی بود  
 بامگنہ ایشان غنودے بامداد کہ بامداد الہی سر از جیب سحر گاہے چون  
 آفتاب بر آوردے نہ ازان شہر نامی ویدی و نہ ازان مردم نشانی گویند  
 نماز جماعت کہ حاضر میشد روزی میان آوان اقامت یکی از مردمان  
 اورا احتیاجی بجلار افتاد چون بہ طہارت جامی درآمد وید کہ از جا کے  
 درمی کشودہ کردید و بوستانی دوران در نمودار گشت آن درویش  
 بدان بوستان شد حوضی دید سر شار آب بر کنار آن جمعی بہ نماز صفت  
 بستہ کا ہم نبیان مرصوص و امام ایشان شیخ کمال رحمہ اللہ المتعال  
 میرتش بر حیرت افزود دوران تحیر بنا گاہ چون نظر بکشد و خویش را بدان  
 مکان سابق دید کہ ازان جا قصد جلا نمودہ بود ہم حضرت ایشان  
 قدس باللہ سرہ العالی بہ تقریبی از شیخ نقل فرمودند کہ روزی در خرابہ  
 بر کوری بول میگرد با آنکہ آن مدفن یکے از اولیا بود ازان گوری آواز  
 احمی بیرون آمد کہ اشارت بود بکراہت آن امر و منع ازان شیخ کمال

چون آن بشتنود و بچنان بشورش تمام بر صاحب اُح با ناک برزو و گفت  
ای بنین و چنان چندین سال برآمده کہ از جهان درگذشته و خاک کیمیا  
گشته هنوز اُح خود نمی گذاری و از ان جا بگاہ برخواست و بر رفت و ہم  
حضرت ایشان قدس اللہ سرہ الا انوار فرمودند با این ہمہ ظهور خوارق از شیخ  
اگر نزد او کسی بہ نیت مشاہدہ خوارق رفتی از ان سخت دربار شدی و تے  
مولانا فلان صالونی کہ از اعظم علمائے عصر بود مع تلامذہ خویش غالباً  
بدین نیت متوجہ دریافت شیخ گردیدہ چون بحوالی منزل شیخ رسیدہ شیخ  
از مقصود او آگاہی یافتہ بخشونت و غضب ہر چہ تا مترسگما و شہاب شدہ  
متوجہ مولانا گردیدہ مولانا ناچار مع شاگردان فرار برقرار اختیار فرمودہ  
و شیخ قدسے چند دن بال او حملہ نمودہ می فرمودہ اسی صالونی فلان فلان  
آمدہ کہ از کمال کرامات بینی و ہم حضرت ایشان قدس اللہ سرہ از شیخ  
حکایت کردند کہ روزی فرمودہ این مردمان گنج شکر و سلطان المشائخ  
و این و آن میگویند و از فلان و بہمان با بخیرانند کہ مرتبہ اینان از انہا کہ نیت  
و مرادش از فلان و بہمان فرزندان کبار عالی مقدار خویش بود و ہم حضرت  
ایشان اسکند اللہ بحبوحہ اجنان از والد شریف خود نقل کردند کہ می فرمودند  
کہ شیخ چون در بیان معارف و یقین اسرارے درآمد بعضے اوقات  
و قائل آن اسرارے بانکہ مہارت علمی مستمان را کامل بود بعد از تفکر و  
تأمل بسیار بر و رایام حل می شد و بفہمے درآمدے از باب بہت  
زند و بجان دگرند + بیرون زد و کون در جہانی دگرند + کسی زبان حال  
ایشان نہر و + این طائفہ گویا زبان دگرند + روزی بتقریب احوال  
شگرت خواجہ محمد معشوق طوسی قدس سرہا فرمودند کہ تو ان گفت کہ حضرت

شیخ کمال نیز از ان عالم بود و نیز یکے از یاران قبول یافتہ حضرت ایشان از زبان مبارک نقل کرد کہ روزی بتقریبی فرمودند چون نظر کشفی سر و اوہ مشہور بعد از حضرت غوث الثقلین از مشائخ سلسلہ علیہ تقاوریہ چون شیخ کمال اقل قلیل نظرے درآمدہ اند چون عمر شریف شیخ از ثمانین تجاوز نمود و در تمام عشر از جمادی الآخر سنہ احدی و ثمانین و تسعماتہ راہ وصال رفیق اعلیٰ گرفت و در تشریح کتب نقل کرد کہ از قرآن تا بقرآن ہند است خواب گاہ یافت رحمہ اللہ سبحانہ رحمۃ واسعہ بعد از ونیسہ او شاہ سکندر است و ارث مواریث احوال و مواجید خوارق عادات او بود و وہ تہا بہ جذبات و حالات عظیمہ فیض رسان سلسلہ آباء خودے بود حضرت ایشان نے فرمودہ اند کہ جانب آفتاب می توان بہ فراغت نظر کرد و اما بر دل شاہ اسکندر از عنابہ نور نظر را راہ نیست شاہ مذکور در حد و سنہ ثلث و عشرین بعد از الف از جہان رفت رحمہ اللہ سبحانہ چمن را ترو تازہ آراستند + چو شبنم نشستند و برخاستند + بتقریب این دو بزرگ کثیرا یکذ بہ حضرت ایشان حرف مجاویب در میان آوردند و درین ضمن نقل کردند کہ وقتے حضرت والد ما علیہ الرحمہ بلاہور تشریف بردہ بودند و من در ان سفر از حاضران خدمت بودم روزی یکے از صلیانزو ایشان آمدہ از شاہ رزق اللہ کہ در ان دیار از مغلوبان و مجذوبان روزگار بود حکایت کرد کہ امر و شاہ را در فلان شاہ راہ بنایت خندان و مقصدہ زنان یافتم طلب کشف ستر ان نمودم فرمود در فلان موضع نشستہ بودم بنا گاہ یکے از اہل روستا پشتوارہ گاہ برسرو و اسی ورگم باید ان پشتہ گاہ را بجایے واکذا شستہ بجاحت انسانی شد از حاجت خویش فارغ گردیدہ بود کہ برخی از فرشتگان ان سامان بر و فرود آمدند

واورا پچنان برداشته و در جگر رجال الغیب لمحق ساختند من در ان اثنا  
 باوے و بدان واسے کہ در کمر داشت میدیدم و کربا میں شمر عورت اور کہ  
 اندر بود می گمرستیم این خند و من ازان ست لک گاہ فروش آنجا در کماست  
 و بد اس محتاج اند محضی نماند سابقا و عندہ بیان سیر و سیاحت حضرت مخدوم  
 بعضے بلا درار رفتہ بود اکنون آنجا زود و نمودہ می آید آنجا ب چون از التماس  
 علوم فارغ شد بشوق دریافت اس القہ و استفادہ و استفادہ لازم  
 سیر الی القہ و بسیر بعضے بلدان ممالک ہندوستان قدم نہادہ و درین سفر  
 ما خود عمد کرد کہ جائے بحر فے کہ شوہر باشد تفضیلش لب انک شاید و از ہر کہ  
 آثار بدست بیند بارادت بل بصحت او نیر و از دور در ان سفر سابعلمای  
 عامل و عرفا کے کامل را دریافت حضرت ایشان قدس اللہ سرہ العالی  
 یہ تقریبی فرمودند در ان ایام کہ حضرت والد مارا برتھاس گذار افتادہ بود  
 شیخ الہد اور کہ مرہے بود بغایت معروغ و غریزہ غریزان دیدہ آنجا دریافتہ بودند  
 از وحکایت کردند کہ کے گفت بہ راہ را نہایت نیست الا راہ حق و حل  
 کہ آنرا نہایتیں ست والد ما زین کلام لغایت متعجب بودند و در معنی آن متفکر  
 چہ آن خلاف صرحت بقول جمہور محققین کہ منازل الوصول لا یقطع ابدا بدین  
 پس حضرت ایشان قدس سرہ فرمودند کہ آنچہ درین ایام در حل معنی آن  
 کلام افاضہ نمودہ اند آنست کہ بیچ چیز اذات نیست چہ حقائق ہمہ اشیا  
 جز وجوہ و اعتبارات نیند و وجوہ و اعتبارات را غایات نیست بخلاف راہ  
 وصول با و سبحانہ کہ منتہی بذات اقدس او گرد و وزیرا کہ عارف را چون سیر  
 محبوبے و طے اجماعے بعض عنایات از سیر صفات و شیونات بلذرائد آنجا  
 ہمہ وجوہ و اعتبارات مفقود گردند و سیر او بذات بحت منتہی گرد و بعد ازان



سیر و راہ ماند و دست او را کز او مان آن کوتاہ پس آن سیر کہ لا ینقطع  
ابدالاً بدین گفته اند سیر اسما و صفات ست کہ سیر تفصیلاً ست و غایت ندارد  
و ہم حضرت ایشان مدظلہ از والد شریف خود نقل کردند کہ من فرمودہ  
شیخ الہدای مذکور روزے و در مجلس کہ جمعے ذکر اترہ کے کشیدند حاضر ہوئے بعد  
فراغ آن امر اصحاب ذکر را فرمود ذکر بر اسے تصفیہ دل و انجلاسی آنت  
و دل نیست مگر آمینہ کہ رنگے برو نشستہ اور اصیقلے باید کرد تا روشنی پذیرد  
و آن خود بذکر خفیہ است نہ آنت کہ دل آہنی باشد کہ مار ایتک برو  
باید روینے بدین ضربت و شدت ذکر باید گفت را تم حرفت نصر اللہ مذکورہ  
مے گوید جمع از مشائخ کہ ذکر جہر خستیا رنمودہ اند بطریق اترہ یا الغیب آن  
ایشان بحکم کریمہ او اشد قسود دل را از سنگ و آہن سخت تر دانت اند  
و نیز خواستہ اند کہ از حرارت شدت ذکر قالب غلیظ و جوارح کثیفہ متاثر  
گرد و و ایضاً آنہا ذکر خفیہ خستیا رنمودہ اند نیز وجوہ معتبرہ مشہورہ و از  
کہ وجوہ شیخ مذکور یکے ازان وجوہ است بر اثبات ذکر خفیہ و جہر حدیثے کہ  
مبتین حال صدیق و فاروق است رضی اللہ عنہما باندہ است با جملہ  
لکل وجہ ہو مولیہا بیان طریق اکابر مے نماید وہم در بلدہ رہتاس حضرت  
مخدوم بجزوہ درس مولانا راللبیہ النخیری محمد بن فخر کہ صاحب موضع احوالے  
و غیر آنت و از دانشمندان معروف و مقبولی و زہد موصوف رسیدہ  
روزیکہ آنجناب درین حاشیہ فاضل ہندی علامہ فنارہ قاضی شہاب الدین  
دولت آبادی علیہ الرحمہ کہ بر مصباح واقع ست می فرمود دوران ضمن از  
زوائد فوائد طبع خویش مذکور می ساخت حاشیہ طویل الذیل کہ در یکے  
از مواضع آن اظہار نمودہ بود و ہنگے بننے بر جرح کلام قاضی بو تلمینہ او قرات

نمود چون حضرت مخدوم آن را بشنود و تدبیر فرمود و دریافت که آن اعتراض  
 مولانا بیچوجه و رودنی یا بدایا بر حفظ عمدی که با خود بسته بود کما رب  
 خاموشی چار و نیافت چون شرات آن عاشق و افاد و مولانا به آخر  
 رسید تا گاه از برکات حفظ پیمان حضرت مخدوم مولانا موصف  
 بر خطای خویش آگاه گشت و گفت ما آن کلام قاضی را بر زبان دیگر فرسا  
 گرفته بودیم و این همه بروحمید و نه چنان بود و بل حقیقت آن آنکه است  
 و بیان که حق آن بود بیان نمود و خط شیخ بر آن عاشق مرقوم خود کشید حضرت  
 مخدوم شکرانه اصلاح و انصاف او و کمین و ثبات خویش بجای آورده از آن

مجلس بروان شد سمعت من بعض الفضل را بعد و حق ان مولانا محمد المذکور

رجل بیان جم غفیر من العلماء فی حدیثه کانت واقعه فی نظامه بلده فاذا  
 غاب عن بن العظیم فتم مسوه ایا ما و ما وجد و و التدا علم بحقیقه حاله و هم  
 حضرت ایشان علیہ الرحمۃ وارضوا ان بتقریب آن معرفت اعظمه خاصه که  
 ذات اقدس او سجانہ بر حیدر سیط است اما اور ایک و سنی ستی چون کہ تیز  
 چن را آنجا باز است از حضرت والد خویش حکایت کردند کہ من فرمودند  
 در سیاحت بلا و شنگالہ بشری رسیدم کہ آنجا درویشی بود شیخ برهان نام  
 کہ در یکی از مساجد آن شهر ماجیای لیالی بسر برد و شبها از فرط بقراری  
 بگریه و زاری مے بود و او دهر بانی بسیار بن اظهار نمودہ گفتی بیایا چند گاه  
 با ہم بگذرانیم اما بجهت آنکہ امری از امور بدعت را مرتکب بودم نذر امری  
 صحبت او نگشت آن درویش اکثر شعری را از اشعار ہندی مے خواندی  
 و اشک اخزان از دیدگان بر افشاندی کہ مضمون آن شعرا این بود کہ  
 حیرتی وارم از لطافت معشوق کہ اگر گوئی از بس نزاگتس موی را آنجا

گنجامی نیست شاید و اگر از بس انسا و اتساع آن گوی عالمها و روکم است  
 نیز درست آید سے تمکدانی به تنگی چون دل مور + نمک چندان که در عالم فتنه  
 شور + وہم حضرت مخدوم را ورین سفر گذاری بشهر جوپورا فتا و آسما فواکد  
 صحبت حضرت سید علی قوام را قدس سره دریافت و او بزرگی بود صاحب  
 السکر والوجد والسمع وذو التوکل والتبطل والافتقار در سلسلہ خواجہ  
 معین الدین سنجرمی و مرید شیخ بہار الدین جوپوری کہ لبتہ واسطہ شیخ  
 نصیر الدین محمودی میوند در جمہم اللہ سبحانہ از و آرند کہ سید الانام را عالیہ الصلوٰۃ  
 والسلام در منام دید کہ فرمود علی دینی بر در خود میزنی و از خلق اللہ حیرت  
 نے گیرے گفت یا رسول اللہ اگر دینی ست ازان نشست و اگر درست ہم ازان  
 تو علی بیچارہ در میانہ کیست فرمود بر اسے خلق دعا کن کہ دعای تو در بارہ  
 ایشان مقبول ست تو فی رحمہ اللہ سنہ خمین و تسعۃ تا با بجد حضرت مخدوم  
 چون صحبت بسیار از ارباب معرفت و علوم را در ان سفر دریافت عنان  
 مراجعت بوطن مالوف بر تافت تا زمان انتقال ازین دایرہ طلال و ربلدہ  
 سر بند بودہ ہموارہ کتب متہ اولہ را از معقول و منقول بی تطبیح و فتور بر سبیل  
 تحقیق و تدقیق و افہام حقیق بیان سے فرمود کہ در جمیع علوم تحریر بود لایسا  
 و رفقہ و اصول آن کہ بے نظیر بودے فرمود کہ در ان ایام کہ در وقایق  
 بزروی غور نمودہ سے آمد محسوس می گشت کہ در جنب علو اجہتا و وقت  
 استنباط سراج الملۃ امام ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ سائر مجتہدین کا تلامذہ  
 و نیز حضرتش ازان جا کہ با علوم رسمی و صورتی معنوی و حضوری راجع  
 فرمودہ بودند مدام بر سجادہ افاضت بمصداق خبر لان ہیدی اللہ یک  
 رجا و ا خدا خیرک من الدنیا و ما فیہا سایلان برکات یقینی را از حساب

رحمت و تربیت خویش شاوواب داشت و شاو روان درس بیان کتب  
صوفیہ علیہ را چون تعرف و عوارف المعارف و فصوص الحکم و غیرہ چنان  
نهایت بلند کے ہمے افزاشت بسا ارباب شوق و اصحاب ذوق کہ قرات  
و استماع این کتب را از دوا و از دور نیز و یک طرف بستند کے از مہمیت  
افادہ او بمقاصد خویش پیوستند کے قدوۃ المشائخ جناب شیخ میر کہ  
امروز در بلدہ لاہور است و در حالت و غزلت مشہور از تلامذہ فصوص  
ادست با بجمہ حضرت او در آگاہی از اسرار ارباب توحید و وجود مرتبہ  
علیہ داشت و در حل و قائل شیخ اکبر محی الدین بالعربی قدس اللہ سرہ  
الانوار از فطر علم و غلبہ حال بد طولی و بر مشرب او بود و با آنکہ مقضیات  
بحوم این علوم و حالات بیشتر کربایت و شطیبات است اما از علو فطر  
و فطر تمکین و بلند می ہمت بل بخص صیانت حضرت عزت عنہ اسمہ  
و جل ذکرہ بر طبق آن کلام ثمرۃ الالہام شیخ ربانی ابوسلیمان دارانی  
کہ رہا یقع فی قلبی النکتۃ من نکت القوم ایا ما سئلوا قبل منہ الالباب  
علین الکتاب و السنۃ حالی کہ مخالف کتاب و سنت بود کے خواہ از  
خویشتن دید کے خواہ از غیر شنید کے اعتبار نہاد کے و اعتراف  
نہ فرمود کے انیسٹ نشان صحت احوال و صداقت اقوال و خلوص  
اعمال رحمہم اللہ سبحانہ اربابہا رحمۃ واسعہ و رحم عبد اقبال آمینا وزیران  
کلام حضرت امجد دم کہ بعد از ملاقات شیخ عبد العزیز و استماع راز سیر مہر  
او فرمودہ دو شاہد عدل اند بران مدعا قصہ راز شیخ عبد العزیز است  
کہ حضرت ایشان قدس اللہ سرہ روزی بتقریب مسئلہ توحید و وجود  
و مشرب والد خویش خود حکایت کردند کہ مدتی جو بیان بودند

ملاقات شیخ عبدالغنی را کہ در ویستے بود از شهر سون پتہ بس معمور و بزرگ  
 بہمت استماع راز کے کہ از وہاں ایشان رسیدہ بود و آن راز این بود  
 کہ گفتے پیر من کہ جد ما ورثے من بود تشریب ہنگام احتضار و ابا کے  
 از ور و ایشان شوریدہ کار بہ نزد خویش خواند تا القاسے کہتے نماید و اعطای  
 نعمتے فرماید چون بہ خدمتش حاضر گشتیم سرے از حقیقت این معسالہ بر  
 زبان راند کہ بہ مجروح استماع آن در ویش دوم دست از جان بر افشانند و  
 من ہچنان حیران و اسیمہ جان بر جا کے مانند لکھنوی چہ راز بود کہ شب  
 از تو بزبان بگذشت + کہ روز عمر بسا مان ترجمان بگذشت + بگوش صید  
 ندانم زبان تیغ چہ گفت + کہ در سماع و راقا دو ہمدان بگذشت +  
 پس حضرت ایشان قدس اللہ سرہ فرمودند حضرت والد با شوق  
 استماع این سخن از و کے خواستند کہ بدیار او شوند بنا گاہ  
 شیخ مذکور را بہمت مئے از سر ہند عبور فرمایند آمد چون سر ہند رسید  
 بکاروان سراسے نزل نمود و والد مانیر وارد آن جانشند بعد از  
 معالفت و مجالست خلوتے و درخواستہ والتماس اظہار و ابراز  
 سرسبتہ راز نمودند شیخ آن را بیان منہ نمود چون والد ما از نزد شیخ  
 بیرون آمدند شیخ جمیل الدین کہ فاضلے صاحب کے بود کہ از خانہ نامی  
 والد ما از ایشان پرسید کہ استفسار آن نمودند فرمودند بلے مسالت  
 نمود کہ آن چہ بود منہ نمودند ہمین سکہ کہ ما برانیم و حال و مشرب  
 ماست یعنی این ہمہ کہے نماید واحد حقیقے است کہ لغتوان کثرت نمودار  
 گشتے لیکن چون آن در ویش را لوحے بود ساوہ و این راز صفا جاہ  
 بگوش اوس نہادہ حوصلہ اش تحمل آن را بر تافتہ و براہ ہلاکت شستہ

و شیخ عبد الفتی چون عالم بود و صاحب تمکین و آشنای این راز خانہ  
 براند از برجائے بماند پس حضرت ایشان قدس سرہ بتقریب نسبت  
 توحید معارف علیہ بر زبان راندند درین آشنای فرمودند گاہ باشد کہ پیش  
 از ظہور حقیقت توحید کہا ہو بعض معتبدیان و متوسطان را از استیلائی  
 محبت کہ از اقتضائے آن استیلا نیست کہ غیر محبوب نیز در نظر محب  
 محبوب سے و آید کثرت موہومہ منفیہ بکسوت و عدت ہو یا کرد و  
 مثل این در عشق مجاز نیز واقع است چنانچہ حضرت والدہ ماقدم سرہ  
 از روایت حکایت کردند کہ گفت وقت در شہری برای میرنم  
 نظرم بنا گاہ بریک از نشائے جمیلہ افتاد کہ بطرف بام خویش خرامش  
 سے نمود بجز رویدن او از خود شدم او خود مخفی و مستور گشت من در آن  
 حالت چون بر خود نگریتم لباس او را بہمان رنگ و صورت و کیفیت  
 کیفیت در بر خویش یا شدم بے چنانکہ از نظر گیان شرمگین گشتم و  
 خویش را کنارہ بستم بے وع در عشق چنین بوالعجب باشد پس حضرت  
 ایشان قدس سرہ العالی فرمودند چگونہ آشیای متکثرہ عین  
 واحد حقیقی بود کہ کثرت موہوم است یعنی حضرت حق سبحانہ ظلال اسما  
 و صفات خود را از مرتبہ حس و وہم بقدرت کاملہ نمودی و القابی بخشیدہ  
 و عالم نامیدہ و اما در خارج بحقیقت موجود سے نیست جزوات و صفات  
 حقیقیہ او سبحانہ و موہوم چگونہ عین موجود حقیقی بود و تحقیق این محبت در  
 مکتوبات منبع البرکات در مواضع متعددہ بتدقیقات عالیہ و تمثیلات  
 واضحہ نگارش شد موہوم را اول الاطباع بہا تفصیلاً و اجمالاً تلیخ  
 ایما علیاً و حالاً باجملہ حضرت مخدوم گرامی حیات را بہ افادت و افاضت

با انجام رسانیدند و از کمال بے نفسی و تفرید با وجود کثرت تلامذہ هیچ کس کے  
 را بنحائے خود قبول نہ کر و نہ اکثر حوائج خانہ از بازار خود می آوردند و دیگر کسی  
 تجویز نمی فرمودند و مرحلہ زندگی را چنان با اتباع رسول سبحانی علیہ افضل  
 الصلوات والتسلیمات بسر بردند کہ سنتی از سنن را نیز مسترد و ک  
 نگذاشتند تا بجای کہ گویند مہما ممکن از ازار پوشیدند کہ نہ سراویل و  
 تعلیم و ذوق بالین بر پائے کردند کہ نہ پائے ازار با وجود اتیان طاعات  
 مسنونہ و دعوات ماثورہ بعضی وظائف اوراد مشائخ طریقت اگر منافی  
 غریمت نبود کہ از بس شوق عمل از دست ندادند کہ حضرت ایشان را  
 قدس اللہ سرہ العالی توفیق عبادات نافلہ از والد ماجد بود و چنان کہ  
 بعد ازین در منقصد گذارش آید از بس کہ بہت ایشان ہمگی بر التزام غریمت  
 واجتناب رخصت بودہ با آنکہ سلوک این راہ در سلاسل دیگر گروہ بودند  
 و بزرگات آن طرق نسبتہا می علیہ رسیدہ کما مر لیکن غایت اخلاص  
 و نہایت اشتیاق سلسلہ شریفہ عالیہ نقشبندیہ قدس اللہ سرہ را با لہیا  
 ظاہر می یافتند حضرت ایشان از زبان مبارک حضرت مخدوم قدس  
 سرہ نقل میگردند کہ فرمودند چنان معلوم ما گردیدہ کہ مرکز این واثرہ  
 و شاہراہ این باو یہ بدست این طائفہ علیہ نقشبندیہ افتادہ و نسبت  
 ایشان فوق ہمہ نسبتہا ظاہرے کرد و نیزے فرمودند با وجود کہ از مسائل  
 اکابر آن طرق سینہ بر او ضاع و اطوار و اسرار ایشان بہرہ یافتہ اما ہموارہ  
 از خواہان انیم کہ یکے از کار شناسان و راہ نمایان این سلسلہ را حق سبحانہ  
 بدیاری رساند یا مارا بدیاری او برد تا از بزرگات صحبت او اقتباس انوار  
 ایشان نمایم پس حضرت ایشان قدس اللہ سرہ العالی فرمودند کہ من

فرط آرزو مند می ایشان را به حضرت نواجذ خود و رضی اللہ والہدین محمد الباقی  
 قدس اللہ سرہ والا قدس معروض و ہاشتم فرمودند ما را نیز شوق دیدن  
 ایشان بود چون بسد بند رسیدیم چیرے از ایشان گرفتیم مانا کہ سیکے  
 از دست راست آن حدود شریفین برو و بود در اہم حروف گوید چون  
 این حکایت مذکور ہوا از حضرت ایشان قدس سرہ ششتم با خود میگفتیم  
 ایام برویگرے از کبار مشائخ سلاسل آخر از حضرت ایشان جمال نسبت  
 نقشبندیہ جاوہ گر شد و باشد یا خود آن مخصوص حضرت مخدوم بود چون  
 از عتبہ علیہ حضرت ایشان قدس اللہ سرہ بشہر برہان پور آمدیم  
 حضرت شیخ عیسیٰ سندھی کہ از اعظم مشائخ آن دیار بود و جامع علوم  
 حال و حال و صاحب تفسیر الانوار و خلیفہ شیخ لشکر محمد کہ وے خلیفہ  
 شیخ محمد غوث بود کہ بحمل احوال این عہدہ در مقالہ زاہدہ انشاء اللہ کثیر  
 خواہد یافت قبل از رسیدن فقیر بسالے در سنہ احدی و ہاشمین بعد  
 الالف از بہان رفتہ بود بہ تقریب نزد فرزندانش رفتیم فرزند بزرگ  
 او شیخ عبد الستار کہ صاحب سجاوہ اوست و جوان و قابل و فاضل  
 و صاحب دل گفت والد و شیخ ما در آخر عمرے گفت چنان معلوم باشد  
 کہ خلاصہ نسبتہاے مشائخ طرق نسبت نقشبندیہ است و اسکاں  
 خود را بران نسبتے و اریم گفتیم انک گواہ عدل و یگر بیدار آمد  
 درین مدعا شاہدین عدلین بروے کار آمد اکھد اللہ والہدین حضرت  
 مخدوم را و علوم و نبی کتب شایستہ است و در اسرار یقینی رسالت نخستہ  
 ازان جملہ است کتاب کنوز الحقائق و رسالہ اسرار التمشید کہ بسا نکات  
 عالیہ و ران تعلیم بیان آمدہ نفع اللہ سبحانہ الطالبین بہا و پرشناسندگان



جو ہر سخن ہو پیداست کہ آنہم مفاضل از حضرت و اہب العطا یا است و جناب  
 مامور بدان نگارش و املاست چنانکہ خود در عنوان آن رسالہ شریفیہ این  
 معنی را اظہارے نماید آنجا کہ فرماید ہذا اسرار التمشہد فی معراج النبی  
 صلی اللہ علیہ وسلم افاضہ اللہ سبحانہ علی بفیضہ القدیور و فضلہ العیم  
 نابزہ تھا امتثالاً بأمر المفیض المحکم این فقیر نکتہ ہامی چند ازان ایراد مینماید  
 و اگرچہ آن رسالہ تباری زبان ست اما این جا برنے ازان ترجمہ فارسی سینہ  
 بعرضہ تحریرے آید ب طلب معراج کہ متضمن رویتہ است بلسان استعداد  
 آن حضرت است علیہ الصلوٰۃ والسلام از غیر سوال لفظی زیر کہ دعا بلسان  
 استعداد و الزم و اتم است مراستجابت را و الذم موسی علیہ السلام ممنوع  
 گشت از رویت با سوال لفظی زیر کہ پیش از استعداد و آن طلب نمود  
 فی معنی لتغیبات اللہ و الصلوٰۃ و الطیبات ہی ظہار الکمال بصفات  
 الجمال و نعوات الجلال مجبوع الانواع و بمجمیع الاعتبارات للذات المبتجع  
 لمجمیع الکمال المنزک عن النقص و الزوال فانہ باعتبار قوالی و فعلی عالی  
 اما القوالی فکا ظہار الانسان عظمۃ الحق سبحانہ و کمالہ باللسان و اما  
 الفعلی فکا مثال الامس واجتناب النواہی بایتان الاعمال لبدنواک افعلوا  
 الجسمی من العبادات و انواع الخیرات و استعمال کل عضو فیما خلق لہ  
 ابتغاء لوجه اللہ سبحانہ و تعالی و اما الحالی فکا اشتغال القلب الروح  
 بکسب الکمالات العلیہ و العلمیہ و التخلق باخلاق الالہیہ فان الانسان  
 مامور بلیصیر الکمالات مملکۃ نفسه کما ورد فی الحدیث تخلقوا  
 باخلاق اللہ ہذا بالنسبۃ الی مقام الفرق اما بنسبۃ مقام الجسم  
 فالقول کذکرہ سبحانہ تعریفات ذاته بکمالات صفاتہ فی ضمن

الحروف والكلمات في الكتب المنزلة والفعل فكما ظهر جماله وجلاله من  
 الغيب إلى الشهادة ومن الباطن إلى الظاهرة من العلم إلى العين والحال  
 كتجليه سبحانه وظهوره على نفسه بالفيض الاقدس وباعتبار ذاتي  
 وصفاتي وفعالي فالذاتي كذا الحق سبحانه بصفة وجوب الوجود وانه  
 منزوع عن الكل وسائر في لكل بالكل اي ماجدية جميع كما لانه واسمائه  
 وصفاته بحيث لا مفاصلة في الاشياء كلها اعلاها واسفلها من هذه  
 المثبوتة اصلا والصفات كذا سبحانه بصفة العلم وبصفة القدرة  
 والافعال لتعظيمه سبحانه باللسان او بالجنان بصفة الخالق والراشدة  
 او غير ذلك من الاسماء والصفات الفعلية والمعتبر عند العرفاء المحققين  
 والثناء الذاتي فانه شامل لجميع وجوه التعظيم واصناف الكمال بخلاف  
 الثناء الاسمائية الوصفية والفعلية فانه يوجب التقدير والتقييد  
 ونحو ذلك من مواضع اين كتاب قلمي ينما يدركه من اراست كراين  
 شمار كه التحيات لله الخ بواجب ان حضرت صلى الله عليه وسلم بر قرب بر  
 محمول وايم كه حق سبحانه فاعل بود وبنده الت نه بر قرب نوافل كه بنده فاعل  
 بود وحق سبحانه الت لانه لما تفرقة عليه الصلوة والسلام وارتفع من  
 البين استحال ان يستند اليه شئ فيما يظهر منه فانما هو من الله  
 سبحانه وتعالى لا كالة كقوله عليه الصلوة والسلام لا اخصى ثناء عليك  
 الخ وان الحق ينطق بلسان عمرو يمكن ان يجعله من قرب النوافل ينزله  
 اليه وارضاؤه نفسه في لبين انكسار له واظهار اللعجز تمام نجا كس  
 وان كز تامي كند با خواجگي كار غلامی + او يجعل لوجوه الموهوب له من  
 الحق سبحانه بدل وجوده مضافا اليه وان كان من الحق سبحانه مبالغة

فی الترتیب او باعتبار مقام الدورات فی المقامات الثلث من قرب النوافل  
والفرائض والجميع منها من غیر تقید بواحد منهما وهذا هو مقام ادا  
المختص نبینا محمد صلی الله علیه وسلم ورفا تمیز این رساله شریفه بر قلم  
محترم آورده که مراد اول بعون الله سبحانه چنان می آید که امر لقرآه تشهد و  
آخر نماز تذکیر و ایدان است بر آنکه نماز معراج است مومنین را پس نماز او  
آنست که معراج مومنان نیز مشتمل باشد چیزی را که در معراج او صلی الله

علیه وآله وسلم بطهور پیوسته از احوالات عظیمه و تشریفات عظیمه زینت الله

سبحانه تعالی جرقه من کاسه صلی الله علیه وآله وسلم بلطفه و امر بصلاه و بعد از  
تشهد بر آن سرور رسید البشر اعلام است بر آنکه معراج مومنین بتبایعت محمد  
صلی الله علیه وآله وسلم وادای حق نعمت است که رسید و مسلمین ابرین  
هدایت و متابعت او صلی الله علیه وآله وسلم و تنبیه است بر آنکه چون حضرت

شکرک بخشید است راه تشریفات معراج فینت لمران یصلا و اعلیه فی معراج  
و نیز ایاست بر آنکه اگر چند کمال است بنهایت مرتبه کمال عروج نماید و  
نمیرودند از رتبه متابعت او علیه الصلوة والسلام و نیز سد نهایت ایشان بتبایعت  
مقام او و سر ایشان تحت اقدام او ایضا اشاره الی ان منتهی معراجهم الی النبی  
علیه الصلوة والسلام و منتهی معراجهم صلی الله علیه وآله وسلم الی الله

سبحانه و تعالی و تعظم الاثری انه علیه الصلوة والسلام اثنی علی الله سبحانه  
فی لا ابتداء لقوله التحیات لله الخ و المؤمنون امر و ابا الصلوة علیه

التحیات و التسلیمات فی منتهایهم بعض فوائد که حضرت ایشان از

والد شریف خود نقل کرده اند حضرت ایشان قدس سره العالی حکایت

کردند از حضرت والد که فرمودند یک بار شیخ جلال بدین شیخ رکن الدین فتمه بود

شیخ رکن الدین آن کلام صاحب تعریف را که عارف از رویت و مشاهده  
 او سبحانه تعالی درین نشانی چه چشم سر و چه چشم بر خرقایان بهره ندارد و در میان  
 نهاد شیخ جلال گفت این سخن مبتنی بر سراسر راست است این توجیه شیخ  
 رکن الدین را خاطر نشین نگشت حضرت ایشان قدس سره فرمودند که  
 من از حضرت والد پیر سیدم آخر شما و شیخ رکن الدین آن را چگونه توفیق  
 دادید و بر چه تقرر بنهادید فرمودند سالها می بسیار گذشته بخاطر نمانده اما  
 آنچه الحال بر دل می آید آنست که در مقام اتحاد همین یقین است پس چنانچه  
 هر کس را بخود می باشد چه مشهور و اثنینت می طلبد و مشاهده معارفت میجو  
 منها حضرت ایشان قدس سره در مکتوبی نگارش فرموده اند که از اول  
 بزرگوار خود شنیده ام قدس سره که می فرمودند اکثر از گروه های بهتاد و دولت  
 که به ضلالت رفته اند و راه راست کم کرده نشای آن دخول در طریق  
 صوفیه است که کار را با انجام نارسانیده غلطها کرده اند و بضلالت رفته  
 منها هم حضرت ایشان در مکتوبی بقلم شریف آورده اند حضرت والد بزرگوار  
 قدس سره می فرمودند که در علم سلوک رساله دیده ام که در آنجا نوشته که  
 در ماکولات مراعات اعتدال نمودن و حد وسط نگاه داشتن در وصول  
 بطلوب کافیست باین مراعات هیچ احتیاج بذکر و فکر نیست من خواهم  
 از زبان صداقت نشان مخدوم زاهدانی عالی شان و همین بزرگوار ایشان  
 شنودم که فرمودند روزی یکی از مخلصان صادق حضرت مخدوم محمده انول  
 وزاویة جمول ایشان در آمده می بیند که آنجناب مقبول و مقطوع الاخر افتاده  
 چنانکه بر عضوی از اعضای شریفه جایی سر نهاده آن درویش بعقیده آنکه  
 از روزی یاد شمینی این معامله با ایشان ظهور یافته هر اسان و نوحه کنان و

خاک مصیبت بر سر ریزان برون آمده و یکی را خبر کرده چون آن هر دو یار  
 بان حجره و آمده اند حضرت مخدوم راحتی و سالم و جالس و مراقب یافته اند حیران  
 و گریان و در قدم ایشان سر نهاده اند پس حضرت گریه با آنها فرموده تا با بحیات  
 عاریت دین همان با شرم افشای این راز غمی نماید چون از آن پرسیده اند فرمود  
 امری بود که بیان را پیرامون آن راه نیست ولیکن زبان حال مخدوم مترجم  
 بوده باین ابیات عارف روم سه دشمن خویشیم و یار آنکه ما را می کشد + عراق  
 در یاتیم ما را موع و ریامی کشد + نیست غزایمیل را بر عاشقان اورهی + عاشقان  
 دوست را هم عشق سودا می کشد + تشنگان نعره زنان یالیت قومی بعلیون + خفیه  
 صد جان میدهد و دلدار پیدای می کشد + بس کنم من چون بگویم سیر قتل عاشقان +  
 ز آنکه منکر خویش را از خشم و صفرا می کشد + چون قلم بچون شهادت کبری رسید  
 اکنون سزاوار آنست که زبان قلم را از ذکر موت و شهادت کبری بذر موت  
 صغری آریم چون حضرت مخدوم مجازه حیات را بدروازه حد و ثمانین رسانید  
 که انبای آن بلسان نبوی عتقار الله اند نفس نفیس ندای ارجی را اجابت  
 فرمود و کان ذلک فی السابح سنة بعد الالف بیرون شهر سر رسید  
 جانب غربی بمغرب تراب چون آفتاب سرد کشید رحمه الله علیه رحمه و سعة  
 فقیر تاریخ انتقال ایشان را چنین یافته و نظم نموده تراجمیه آن شیخ که بود  
 اعلم اندر هر فن + جانش گهر ستر ازل را معدن + چون شیخ زمانه بود و علم و عمل  
 تاریخ وصال او بگو شیخ زمین + حضرت ایشان میفرمودند زمان احتضار و اله  
 بزرگوار حاضر بودم در آن سکرات و غمات ناگاه بر زبان مبارک رانند که  
 سخن همانست که شیخ بزرگوار فرموده من مراد ایشان از شیخ حضرت شیخ  
 ابن العزلی و نهسته با ستفهام معروض داشتیم که شیخ ابن العزلی فرمودند شیخ ما

شیخ عبدالقدوس گفتیم آن کلام کدام است بعد از ساعتی خاموشی فرمودند آن سخن  
 اینست که گفت حقیقت او سبحانه بستی مطلق است اما کسوت کونیه خاک و پریم  
 محبوبان می اندازد و دور و دور میسازد و بعد از آن معروض داشتیم که مراد امری  
 دلالت نمایند و وصیت فرمایند که بران باشیم فرمودند ترا بر همین سخن وصیت  
 میکنم و هر حضرت ایشان فرمودند که چون بارها حضرت والد ماجد ما را بر زبان  
 شریفه میگویند که محبت اهل بیت حضرت خاتمت علیہ وعلیہم الصلوٰۃ و التحیۃ  
 اور در زبان حسن خاتمه مدخلتی عظیم است هنگام نزع ایشان من آنرا فرمایم  
 ایشان را و فرمودند احمد تہ و المنة کہ سرشاران محبت و غرق آن دریا می  
 سے الہی بحق نبی فاطمہ کہ بر قول بیان کنیم خاتمه حضرت حق سبحانه جناب  
 نغمہ و مراد مطابقاً بشیخ عبدالقدوس رحمہما اللہ ہفت پیر عطا فرمودہ بود و حضرت  
 ایشان فرزند چهارم اند و مرکز آن دائرہ اینجا فرمی توان گفت کہ از آن آلاء  
 حضرت رابع آمد کہ در مراتب حساب مرتبہ رابع مرتبہ الف است و آن حضرت  
 مجد و الالف و آنحضرت آفتاب فلک ولایت اند شمس کہ انور و عظیم نجوم  
 مقام او فلک رابع و ہمہ برادران ایشان مردم فاضل و صالح و مستند رضی  
 بہرہ و ربودہ اند چنانکہ آن فقرہ شریفہ حضرت خواجہ کہ در ذکر احوال حضرت ایشان  
 قدس سرہ بیاید بر حسن استدرا و برادران و فرزندان ایشان دلالت نماید کہ  
 از اخوان آنحضرت شیخ شاہ محمد بود لبال از ایشان بزرگتر تربیت از والد  
 شریف خویش یافته بود و از علم ظاہر و نسبت باطن پدید بزرگوار حفظ فرار گرفته  
 زبان در نشان حضرت ایشان قدس سرہ شنووم کہ فرمودند والد ماجد ما  
 فرمودند می شاہ محمد و قال و حال تلمیذ رشید ماست ہم حضرت ایشان روح  
 روح الغریب فرمودند هنگام احتضار این برادر من بر سر او حاضر بودم ناگاہ

کہ موجب آن پرسیدم گفت حقیقت محمدی علیہ السلام بر من منکشف گردید و شاہد  
 اتم اکم شد علی الاحسان و دیگر از برادران آنحضرت شیخ محمد مسعود بود کہ تلقین ذکر از  
 حضرت خواجہ بابی باشد طاب تربتہ گرفته بود و از برکات نظر کیمیا اثر آن حضرت  
 بحالات و مکاشفات رسید چنانکہ از آن فقرہ کہ حضرت خواجہ قدس سرہ در  
 عنایت نامہ کہ بجناب محمد و مزاوہ بزرگ خواجہ محمد صادق علیہ الرحمۃ ارسال  
 فرمودہ اند و نصیحت شیخ محمد مسعود ثبت نمودہ اند مہوید است و آن فقرہ ایست  
 مولانا محمد مسعود از کشف قبور اعتباری نگیر و کشف صورتی محل خطا و لغزش است  
 سی کند کہ حضور مع اللہ طور یا بدو دوام پذیرد ہر چند کہ عالم صاف شدہ باشد و  
 معنی نورانیت نیز از نظر بصیرت اسقاط یافته در کاروسی باشد کہ جذبہ حضور  
 ایشان و بگرد است در آن موطن از ماسوی نامی و نشانی نیست گاہی بالکلیہ  
 و اکثر بالاصالہ بوجہی است از شش جہت معرک گاہی فوق بہت خصوصیت کہ  
 عرض مجید راست در وہم می آید و گاہی ہمہ جہات را فرود میگرد معنی و دانش  
 در اتم محیط بظہور میرسد و اگر صورت معنویہ و اشکال صورتیہ محو نشدہ اند و بچوہرہ  
 خیالی بے اعتبار افتادہ و در ہمین وقت نزو و ریافت صورت خیالیہ ہوالا اول  
 والاخر در میان می آید و اگر در وقت فرود رفتن آن توجہ ہمہ جہات را یا اکثر را  
 محو و اشکال بالکلیہ محو شود و صفای اتم بظہور رسد و معنی لیس فی الداعیہ  
 بیار و در جلوہ آید ہوش باید بود کہ کسوت معنویہ در میان است لا اقل صفۃ حیوۃ  
 ہستی اکنون یک دقیقه دیگر شناسند کہ در وقت ظہور دانش و راہسم محیط  
 می تواند بود کہ ہمچنین کسوتی در میان می تواند بود کہ بالکلیہ نظر محبتش مجرد  
 شدہ باشد باری حقیقہ مقصود و ریافت و ادراک نمی آید آنجا عشق و محبت است  
 تصنیف نیز از ماسوی الی آخر المکتوب الشریف و برادران و دیگر حضرت ایشان

که از آنحضرت کمتر اند و خدمت ایشان نموده اند و از نظرات عنایات بهره ور شده  
 و از فضائل صوری نیز با نصیب اندکی شیخ غلام محمد و دیگر شیخ مودود است و در  
 دفاتر مکتوبات قدسی آیات بنام مشارالیهما مکتوب شده اند از جمله است این  
 مکتوبات که شیخ مودود مرسل داشته اند آنقدر که بحسب حصول اسباب نبویه  
 با رباب غنا محشور بوده هوای برادر و فقنا اللہ سبحانہ وایاک فرصت حیوۃ بسیار  
 قلیل است و عذاب بدی متفرع بران حیث باشد که کسی این فرصت را در  
 تحصیل امور لا طائل صرف نماید و ملتزم الالام نخلد گردد و ای برادر مردم از اطر  
 و جوانب در رنگ مودود منع میریزید و شما قدر دولت خانگی را ناشناخته و طلب  
 دنیای دنیہ بذوق میدوید و بشوق خواهان حصول آئیند اجبار شعبه من الایمان  
 حدیث نبوی است علیہ من الصلوٰۃ افضلها و من التسلیمات اکملها ای برادر  
 این نوع اجتماع اهل تقدر این قسم جمعیت شدنی اند که امروز در سر بند میر  
 است اگر گرد عالم گردید معلوم نیست که عشر عشر این دولت پیدا آید شمه از آن  
 ماجرا حاصل کنید و شما این چنین دولت را مفت از دست دادید و از جو آ  
 نفیس بجز و مویز در رنگ طفلان اکتفا نمودید و پیش عشرت با دانه شربت باو  
 ای برادر تا وقت دیگر شاید فرصت ندهند و اگر دهند این اجتماع را بر پا نکلد از نا  
 آن زمان علاج چیست و تدارک بچه بود و ملا فی چه چیز حاصل آید غلط کرده ا  
 خطا نمیده اید به لغت‌های چرب و شیرین مفتون نشوید و بلباس‌های نفیس  
 فریب فریب نخورید که نتایج آنها غیر از حسرت و ندامت چه در دنیا و چه  
 در آخرت هیچ نیست بواسطه رضا طلبی اهل و عیال خود را و بلا انداختن  
 و اختیار عذاب اخروی نمودن از عقل دور اندیش دور است حق سبحانہ  
 تعالی عقل و باور مستنبه کنایه برادر دنیا که در بیوفانی مثل است اهل دنیا



کہ در وزارت نخست مشہور حیف باشد کہ کسی عمر گرامی خود را از پی ہونفا و خلیس  
صرف نماید و ما علی الرسول الا البلاغ فصل دوم در بیان ولادت صوری  
حضرت ایشان قدس اللہ سرہ الاقدس و بدایت حال آن حضرت از تحصیل  
علوم دینی و استفادات یقینی از پدربزرگوار خود رحمہ اللہ وغیرہ تا ذکر وصول  
ایشان بشرف صحبت خواجہ عالیشان طاب ثراہ منقول است کہ حضرت مخدوم  
چون ہوارہ بسیاحت و القطار میل ہشتند و ہاجرت وطن میکردند اکثر دور  
بلا و بقیاع بسری برزند چنانکہ چند گاہ در سکندریہ کہ قریب اثنا و ہست کہ از  
قصبات مشہورہ ہندوستان است بطریق نشر علوم شرعیہ و ادای عبادت  
سنیہ اشتغال ہشتند چون انوار صلاح و آثار معرفت بر جبین مہین ایشان  
لاخ و لامع بود روزی عورتی صالحہ کہ از قبائل شراف آن دیار بود بجزا  
صادقہ اتصاف داشت مشاہدہ جمال و کمال ایشان کردہ التماس نمود کہ  
من در کنار تربیت خود خواہری دارم کہ کان جواہر عفت و دوح عصمت است  
میخواہم کہ در جبالہ عقد شما منتظم گردوامید دارم کہ این التماس پذیرای قبول شود  
چون حلاوت تفرید و ذوق تجرید بر باطن عالی ایشان غالب بود فی الحال  
بقبول لب نکشاند و عذر خواستند التماس با ہتمام پیوست و چون موافق تقدیر  
و رضای خداوندی بودہ بر منصفہ قبول رسید اورا اور عقد خود منتظم ساخت  
و چند گاہی آنجا بسر بردند فلا جرم حق سبحانہ و تعالی از برکت نیکوگمانی و نجستہ  
نیتی آن مخدرہ صبیئہ مخدرہ اورا مطلع بیضا و صدف و ریکیتا گردانید  
یعنی چون حضرت ایشان بزرگی را از ان صما کہ بظہور آوردہ این قصہ  
شما بہت تمام دار و بقصہ ثابت والد امام انام ابو حنیفہ کوفی رضی اللہ عنہما  
کہ بزرگی از اتقیاسے کوفہ صبیئہ طاہرہ خود را بلا غلطہ کثرت و رع حضرت شاست

بعقد و آورو چنانکہ در حیرۃ الفیقا و دیگر کتب معتبرہ مذکورست تا حق سبحانہ انجا  
 ہمیں آن گمان نیک شمرہ چون امام الائمہ سراج الاممہ رضی اللہ عنہم بوجہ و  
 آورد و اینجا بعنایت او تعالیٰ چون این قطب ربانی منور الف شامی قدس اللہ  
 سرہ ظهور یافت طلوع این آفتاب ولایت بداییمہ از تقریر شریف حضرت  
 ایشان کہ تخمین میفرمودند و نیز این بندہ از بعضی معمران اقربا ہی ایشان  
 شنو و چون ولادت پیر بزرگوار ایشان در حد و وسع احدی و سبعین و  
 تسعمائے و وقوع یانتمہ کہ کلمہ خاشع بیان آن سال سعادت قرین نماید و این در  
 بلد و شریفہ شمرہ ہند بودہ کہ از اماکن معمورہ مشہورہ روح افزای مملکت ہندوستان  
 و مرکز آن دیار برگت آثار و ہم در ایام طفولیت بہر کہ ایشانرا میدیدہ بہ مضمون  
 کریمہ یکا و زیتہایست و لم تسمہ نازبان حال و قال مے کشودہ و حضرت  
 شاہ کمال قادری کہ ذکر شریفش سبق ذکر بایست انظار خاصہ و حق ایشان  
 مرعی پیدا شستہ تا گویند در ایام کودکی حضرت ایشان را ضعف رو  
 دادہ چنانکہ والدہ ماجدہ ایشان از غمایت بے آرامی ایشان را بخدمت  
 شاہ برودہ التماس و عای صحت نمودہ حضرت او علیہ الرحمہ جب مذہب و  
 شورش تمام بر زبان مبارک راندہ کہ خاطر جمع دارید کہ این طفل عمر و راز  
 خواہد یافت و عالم عامل و عارف کامل خواہد شد و مثل من و تو از  
 دامن این بسیار خواہند برآمد و نیز بکرات آن شیخ بزرگوار بوالہ حضرت  
 ایشان رحمہ اللہ انفاس بشارت اساس و حق حضرت ایشان فرمودہ  
 حضرت ایشان ہفت ہشت سالہ بودہ اند کہ شیخ کمال از جہان انتقال  
 نمودہ حلیہ مبارکہ شیخ را بخصوصہا بنجا طر عاظر داشتند و آن خانہ کہ  
 مصحوب والد بزرگوار خود در خدمت شیخ آنجا شستہ بودند نیز بپاد ایشان

بود با بکلمه چون حضرت ایشان بدستان شده اند باندک روز حفظ قرآن  
 نموده تحصیل علوم نزد والد خویش مشغول گشته اند و بکند روزہ توجه نفعی  
 تمام روی داده چنانکہ سخنان دقیق را علمای تحقیق می فرموده اند و بعض  
 مواضع کتب و تفسیر عبارات دلکش کشا و مشکلات را تحریر می فرموده بیشتر  
 علوم را نزد پدر بزرگوار خود و اندکے را پیش بعضی علمای کبار آن روزگار  
 گذرانده اند و بسیار لکوت نیز رفته نزد مولانا سی محقق مولانا کمال کشمیری  
 رحمہ اللہ کہ از مخول و انشوران متورع بود بعضی کتب مشککہ را چون عضدی  
 و امثالہ خوانده اند و بعض کتب احادیث را نزد شیخ یعقوب کشمیری علیہ الرحمۃ  
 گذرانده بودند و این شیخ یعقوب از خلفای بزرگ شیخ معظم و قطب مکرم  
 شیخ حسین خوارزمی کبروی قدس سرہا بود و در حریم محترمین زاوہما اللہ  
 شرفا نزد کبار محدثین آنجا تصحیح حدیث نموده بود و نیز حضرت ایشان اجازت  
 تفسیر واحدی را با جمیع مؤلفاتش چون بسیط و وسیط و اسباب نزول و تفسیر  
 تفسیر مضاوی را با جمیع مصنفاتش چون منهاج الوصول و غایۃ القصدی و غیرہما  
 و صحیح بخاری را با جمیع مؤلفات او چون تلمذات و ادب مفرد و افعال العباد  
 و تاریخ و غیر ذلک و مشکوٰۃ تبریزی و شمائل ترمذی و جامع حنفی و طی و  
 قصیدہ ہرودہ شیخ سعید بصری و حدیث مسلسلے را کہ عنقریب مع الاسناد  
 بیاید از عالم ربانی قاضی بہلول بدخشانی رحمہ اللہ کہ روایت و اجازت  
 یافتہ بودند و قاضی ندکورا اجازت این کتب فرمودہ را با آن حدیث مسلسل  
 از شیخ معظم عبد الرحمن بن نمدہ مشہور کہ او ابامی او دوران بلا و معظم از کبار  
 محدثین بودہ اند و خانہ ایشان اباعبیدیت حدیث چون بیان اسناد بہ کتب  
 و پرین اوراق بہ تطویل می انجامد ازین میان اسناد اجازت مشکوٰۃ را با سند

نے کہ بیان از مختصان و سروران حفظ ایشان بود

حدیث مسلسل تجریدی آر واما الحدیث المسلسل بالاولیة قال الشیخ عبدالرحمن  
 بن فهد سمعته من لفظ سیدی والدی عبد القادر بن عبد الغزیز بن فهد  
 وهو اول حدیث سمعته منه قال حدثنی به جدی الحافظ الرحلة نعم الدین محمد  
 بن فهد الهاشمی العلوی وهو اول حدیث سمعته منه قال حدثنی به  
 جمع من المشائخ الاعلام اجلهم العلامة برهان الدین الانباسی سماعاً من  
 لفظ قاضی القضاة ابو الحامد المطری بقرائتی علیه بالحرم الشریف المکة و  
 اول حدیث سمعته منهما قال اخبارنا به الخطیب صدر الدین ابو الفتح محمد بن المبرک  
 قال لانباسی وهو اول حدیث سمعته منه وقال المطری وهو اول حدیث  
 رویة عنه قال اخبارنا به الشیخ نجیب الدین عبد اللطیف الحرانی وهو اول حدیث  
 سمعته منه قال اخبارنا به الحافظ ابو الفرج ابن الجوزی وهو اول حدیث  
 سمعته منه قال اخبارنا به ابو سعید اسماعیل بن ابی صالح النیشاپوری و  
 هو اول حدیث سمعته منه قال اخبارنا به ابو صالح احمد بن عبد الملك  
 المؤذن وهو اول حدیث سمعته منه قال حدثنا به ابو طاهر محمد بن  
 محسن الزمادلی وهو اول حدیث سمعته منه قال حدثنا به ابو حامد احمد  
 البرزازی وهو اول حدیث سمعته منه قال حدثنا به عبد الرحمان بن بشیر  
 ابن الحکیم الصدري وهو اول حدیث سمعته منه قال حدثنا به  
 سفیان بن عیسی وهو اول حدیث سمعته من سفیان بن عمرو بن دینار  
 عن ابی قابوس موالی عبد الله بن عمرو بن العیاص عن عبد الله بن عمرو  
 بن العیاص رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم  
 قال للراحمون یرحمهم الرحمن تبارک وتعالی ارحموا من فی الارض  
 یرحمکم من فی السماء اما اسنا و مشکوة المصابیح کہ کتابت قیاس بدیکر کتب

من لفظ شقیقه سیدی عمی الحافظ جابر الله بن فهد

حدیث مذکورہ متداول و مشہور و باجائز و اسناد محتاج ترازو دیگر کتب حدیث  
 و وسایط اسناد بہ مؤلفش کمتر از وسایط کتب دیگر نیست کہ ذکر می یابد از  
 حضرت ایشان ما قدس سرہ تا شیخ غزالدین بن فہد ہمان شدت کہ در حدیث  
 گذشتہ محرگشت لیکن شیخ غزالدین بن فہد مشکوٰۃ را ہم از شیخ تقی الدین بن  
 فہد الهاشمی جازہ وارد و ہم از شیخ الاسلام بن حجر العسقلانی رحمہما اللہ قال  
 الشیخ تقی الدین اخبرنا بہ عالیاً الشیخ الامام اشرف الدین عبدالرحیم بن  
 عبدالکریم الحرمی قال اخبرنا بہ العلامة امام الدین علی بن مبارک شاہ  
 الصدیقی الساجی عرف بخواجه و قال الشیخ الاسلام بن حجر اخبرنا بہ العلامة  
 البغوی قاضی الاقضیہ المجد بن محمد بن یعقوب الفیروزی ابا دی الشیرازی الصدیقی  
 الشافعی قال اخبرنا بہ الحافظ جلال الدین حسین والجمعة الہمام شمس الدین  
 المقدسی قال والصدیقی الساجی اخبرنا بہ مؤلفہ ناصر السنۃ ابو عبد اللہ محمد  
 بن عبد اللہ الخطیب قال الساجی قرأہ واجازہ قال الاخران اذا فقط بعد از اخذ  
 این اجازت حضرت ایشان فرمودند کہ محسوس گردید کہ مرا داخل طبقہ مؤمنین  
 کردند و حضرت ایشان قدس سرہ از غایت کرم باین راقم محمد الهاشمی بن  
 محمد القاسم البغوی البغدادی عفی عنہما اجازت دادند این کتب مذکورہ را با حدیث  
 مسطور در اول شہر جب سنہ ہزاروسی و ستہ و ربیعہ دوم سنہ اربعہ و ثمان  
 فلک بعد از اشتماع بندہ حدیث مسلسل مذکورہ از حضرت ایشان جناب  
 محمد و فرزادہ جامع الفنون حدیث قویون خواجہ محمد سعید سلمہ قدس سرہ بکلمت زیبا  
 اشارہ نمودند و آن این بود کہ فرمودند در وصول حدیث رحم و یرحم مسلسل  
 با لاویۃ بحضرت ایشان ایامی ست بانچہ آنحضرت در کتابوں از کتابتیب  
 در فرہاتیب و وحشی از مرتبہ و معاملہ خود اشارہ نموده اند ہم من ہم چون حضرت

ایشان از استغناء و معلوم معقول و منقول و فروع و اصول فارغ شده اند  
 رخت بمسند افاد و کشیده اند و در تمام طلبه علوم را از برکات خویش بهره ور  
 گردانید و بعضی رسائل شریفه تباری و بفارسی در عنایت بلاغت و فصاحت  
 تصنیف فرموده که از آن جمله است رساله تمهیدیه و رساله رد مذہب شیخ شنیع  
 با آنکه در آن اوقات ارباب تشیع در آن بلاد در عنایت شمت و جاه بودند و  
 سلطان تقرب تا و دستشند و سلطان نیز بدین و ارباب دین در نهایت  
 عداوت بودند لیکن از جوش غیرت اسلام که حضرت ایشان را حضرت حق سبحانه  
 عطا فرمود و بود ملاحظه این و آن در خاطرشان خطور نمی بود و از آن راه که  
 ابو الفضل مشهور را باہل فضل سری بود و فضلا را بضورات لازمہ بوسے  
 آمد شد می شد حضرت ایشان ہمدان وقت مکرر مجلس او در آمدہ بودند  
 و وی بر وفور فضائل کثیرہ ایشان اطلاع یافته رعایتہا می نمودہ چنانکہ  
 یکی از تلامذہ او با این فقیر گفت وقتیکہ از آشنایان خود کلمہ چند فرستم  
 می نمود آن جا بہ تقریب نقلی کہ از حضرت شیخ شنودہ بود فقرات کثیرہ در توصیف  
 شیخ تو تقیام آورد دیگر می از مصاحبان او گفت روزی کہ حضور شیخ تو در  
 مجلس وی حاضر بود وی زبان بتوصیف فلاسفہ و علوم ایشان کشود و در آن  
 سبائتہ فراوان نمود چنانکہ عائد می شد بتوہین علمای دین حضرت شیخ تو  
 سلمہ اللہ از جنون اسلام تحمل نہایست نمود و فرمود کہ امام غزالی قدس اللہ  
 سرہ العالی در رسالہ شریفہ منقذ عن الضلال بزکاشتہ است کہ از علومی کہ  
 فلاسفہ خود را واضح آن میدانند آنچه بجاری می آید چون ہیئت و نجوم و  
 حکمت و طب آنرا از کتب انبیاء ما تقدم و کلام ایشانان سرقرہ نمودہ اند  
 و آنچه زادہ طبع ایشان است چون ریاضی و امثالہ کہ کار دین می آید

ابوالفضل چون این لشبند و متغیر شد و گفت غزالی نام مقبول گفت حضرت شیخ  
 تو نیز از استماع این حروف او متغیر شده از مجلس او برخاستند و وقت بر خان  
 فرمودند اگر ذوق صحبت ما اهل علم داری ازین حرفهای دور از ادب زبان  
 باز دار و بر رفتند و چند روز مجلس او حاضر نشدند تا او خود کس فرستاده و  
 معذرت خواسته طلب نمود و نیز روزی حضرت ایشان بمنزل ابوالفیض  
 بر او در آمده اند که در تخریر تفسیر غیر معجمه بوده چون ایشان را دیده خوش  
 گشته و گفته خوب رسیدید موقعی از تفسیر پیش آمده که آن را به حروف  
 غیر معجمه تاویل و تفسیر نمودن متعسر شده من و ماغ بسیار سوختم اما عبارات  
 و نحوه بدست نیامد حضرت ایشان بانکه عبارات بی نقطه و زبیده بودند در  
 ساعت مطالب کثیره صفحه در کمال بلاغت بزرگداشتند که فیضی در حیرت رفت  
 و مطلب از تخریر این حکایت آنست که آثار حمیت و غیرت ایشان همدران  
 ایام که بسلوک طریقه صوفیانه در آمده بودند بر این قسم مردم چنان بود و صحبت و  
 همیت ایشان بر آنها چنین در عنوان رساله روشیعه که در آن ایام مرقوم شده  
 نگارش نموده اند که چون در آن آثار رساله که شیعه در وقت محاصره مشهد که  
 عبداللہ خان اوزبک نموده بود بعلمای ما در آن شهر نوشته بودند در جواب  
 رساله آنها که در باب تکفیر شیعه و اباحت قتل اخذ اموال ایشان مومنانا  
 بود باین حقیر قلیل البضاعت رسید که حاصلش بعد طی مقدمات بلذوق  
 تکفیر خلفائے ثلث است رضی اللہ عنہم و ذم و تشنیع حضرت عایشہ صدیقہ  
 رضی اللہ تعالیٰ عنہا سه ترسم این قوم که بر درویشان می خندند و سرکار  
 فریاد کنند ایمان را + بخاطر فائز قرار یافت که در حل شبهات و آہستہ  
 اینها و تحقیق مذہب فرقه ناجیه رساله نوشته آید تا سادہ لوحی از مقدمات

فرخرفہ آن در غلط نیفتد و از صراط مستقیم منحرف نگردد و فخر عن نجس توفیقہ  
 سبحانہ واللہ المستعان و علیہ التکلان و بعضی از طالبہ شیعہ کہ متروک دین حد و  
 بودند باین مقدمات افتخار و مباہات می نمودند و در مجالس امر و سلاطین این  
 مخالطات شہرت می دادند و این حقیر در ہر مجلس و معرکہ مشافہت بمقدمات  
 معقولہ و منقولہ روانہ می کرد و بر غلطیہا کے صریحہ ایشان را اطلاع میداد  
 اما حمیت اسلام و رک فاروقیم باین قدر و الزام کفایت نکرد و سوزش  
 سینہ بے کینہ تشفی نیافت و بخاطر فائر قرار یافت کہ اظہار مفاسد  
 ایشان و ابطال متاع عام بہ بحث شد انتہی کلامہ در ان ایام کہ ایشان باگرہ  
 تشریف برودہ بودہ اند چون مدسے بران گذشتہ والد ماجد ایشان  
 از شوق دیدار این فرزند فرشتہ مانند با وجود کبر سن و بطن مسافت باگرہ  
 آمد و اندکی از فضلا کے آن یار زیارت ایشان آمدہ پرسید کہ باعث  
 این تصدیع چه بود فرمودند شوق ملاقات فرزند و لبند شیخ احمد سلمہ  
 چون وی را بنا بر بعضی ضروریات نزد ما آمدن میسر نہ بود ما آمدیم ع  
 یوسف نزد و کنعان یعقوب برون آید چون والد ماجد ایشان از ایشان  
 الفت تمام بودہ و از جان عزیز خود عزیز ترے داشتہ اند و ہمیشہ  
 صحبت ایشان مشغول بودہ اند و قایل علوم دینی و اسرار  
 یقینی در میان سے آوردہ اند حضرت ایشان نیز بعد از ان سفر مذکور  
 بوطن مراجعت نمودہ ملتزم خدمت و صحبت والد بزرگوار شدہ اند و ہر  
 اقتباس انوار آن بزرگوار عالی مقدار کردیدہ و فوائد باطنیہ کثیرہ از  
 ایشان دیدہ چنانکہ خود در رسائل و مکاتیب تصریح بان نمودہ اند  
 از ان جملہ است آنکہ در فقرہ نخستین از رسالہ مبدؤ و معاد نوشتہ اند کہ

یا مولانا قاضی کہ در فتد کلمات نیاید و در حیز تحریر نہ در آید قائمہ نام و تقع



این درویش را پای نسبت فرویت از پیر بزرگوار خود حاصل شده بود و پیر  
 بزرگوار او را از غزنی که جذبہ قومی داشتند و بہ خوارق مشہور بودند  
 بدست آمدہ بود و نیز این درویش را توفیق عبادت نافلہ خصوصاً  
 ادای صلوٰۃ نافلہ مدومی از پیر رومی ست و پیر بزرگوار او را این  
 سعادت از شیخ خود کہ در سلسلہ چشتیہ بودہ اند حاصل شدہ بود انتہی  
 مراد حضرت ایشان از ان غزنی کثیر الجذبہ و اسخوارق شیخ کمال قادری  
 مذکور است و از غزنی دیگر کہ در سلسلہ چشتیہ فرمودہ اند شیخ عبدالقدوس  
 مذکور جمعاً اللہ سبحانہ و حضرت ایشان بی واسطہ والد بزرگوار ازین  
 آن انظار حضرت شاہ کمال کہ در طفولیت دیدہ کردہ اند بہر بار نسبت  
 قادریہ یافتہ بودند و بعد از مراجعت از خدمت شریف حضرت خواجہ  
 بانی تبار شد قدس سرہ و ایشان خرقہ و نسبت کاملہ اجازہ از روحانیت  
 حضرت شیخ کمال مذکور نیز رسیدہ و بیان این قضیہ یعنی حصول  
 خرقہ و نسبت تمام و اجازت آنکہ خدمت شاہ سکندریہ حضرت  
 شیخ کمال بود و نائب مناب ذوالکمال آن بزرگ دین روزیکہ حضرت  
 ایشان در حلقہ مراقبہ با یاران نشستہ بودند از کھنل آمدہ خرقہ متبرکہ کہ  
 حضرت شاہ کمال را بردوش حضرت ایشان نہادہ چون حضرت ایشان  
 چشم کشادہ اند شاہ را دیدہ اند بہ تواضع معانقہ نمودہ اند شاہ گفت چند  
 مرتبہ می شود کہ در معاملہ از حضرت جد خود شاہ کمال ماسور می شوم کہ  
 خرقہ مرا بہ سلطان کہ حضرت شما باشید برسان بان کہ مرا مشکل بود  
 خرقہ متبرکہ کہ ایشان را از خانہ بر آوردن باز بکے و اودن لیکن چون تباکید  
 ماسور شدم ناچار امتثال امر نمودم حضرت ایشان آن خرقہ را پوشیدہ

بحرہ میں ڈوب کر رونے لگے اور بعد ازیں کہ بیرون آمدند بعضے محرابان اسرار  
 گفتند کہ بعد از پوشیدن خرقہ حضرت شاہ کمال قضیہ عجیب رو داوہ  
 و آن نیست کہ خون خرقہ را پوشیدم حضرت شیخ ابن والانس سید عبد القادر  
 جیلانی راضی اللہ عنہ دیدم کہ با خلفای کبار خود تا حضرت شیخ کمال رحمہ اللہ  
 حاضر شد دعوت ربانی دل مراد حضرت خود آوردند بانوار واسرار نسبتہا کے  
 خاصہ خود منور گردانیدند و من غرق بحجہ آن انوار و احوال گشتم و در غواصی  
 آن دریا در آمدم خون چند ساعت برین معاملہ رفت ہسم در غلبات آن  
 احوال ناگاہ بروم خطور نمود کہ تو مر باے اکابر نقشبندیہ بودے و ملاک  
 امر تو نسبتہا سی آن بزرگان بود اکنون این صورت گرفت بجزو این  
 خطور دیدم کہ مشائخ سلسلہ شریفہ نقشبندیہ و خواجہ جہان خواجہ عبدالحق  
 تا حضرت شیخ ما خواجہ باقی باقی اللہ اسرار ہم در رسیدند بر کار  
 من در شاگرد افتادند اکابر نقشبندیہ قدس اللہ اسرار ہم فرمودند  
 کہ این مرتبے ماست و از تربیت ما بذوق و حال و کمال و اکمال رسیدہ  
 شمارا باوچہ دخل ست اکابر قادیان رحمہم اللہ گفتند و طفولیت ما را با او  
 نظرے بودہ و چاشنی از جوان نعمت ما بودہ و اکنون نیز خرقہ ما پوشیدہ  
 سے بہر آن بت چون شمع و چون گل + گرفتہ جنگ با پروانہ طبل و درین  
 مباحثہ بودند کہ جماعت از مشائخ کہر و یہ چشم پیر رحمہم اللہ در رسیدند  
 و مصالک نمودند بعد ازان حظ وافر و نصیب کامل از نسبتین شریفین  
 در باطن خود یافتیم لاجرم حضرت ایشان بطریق ندرت از سلسلہ قادیان  
 نیز مریدے گرفتند و شجرہ آن مشائخ نے واؤند و کلاہ و دامنی نیز  
 و اگر طالبے ازان سلسلہ ذکر طلبے نمود تعلیمش سیکر و ندوبہ نسبت

آنها تربیت می نمودند روزی یکی از طالبان صادق از ایشان التماس ذوق و  
 نسبت طریقه شریفه قادریه نمود ایشان فرمودند که اکثر به صحبت و خدمت حاضر  
 می شده باش آن طالب حاضر شد حضرت ایشان خود را به نسبت  
 آن بزرگان داشته افاضه احوال برومی نمودند چون دو سه روز برین  
 گذشت اجله اصحاب ایشان که ریزه چینیان خوان لغت نقشبندی بودند  
 در احوال خود بستگی دیدند و یکی از ایشان ناچار از دل تنگی آمده قبض احوال  
 را بعرض رسانید که خود را درین دو سه روز نسبت خود بیگانه می یابم تا چه تقصیر  
 از ما رفته باشد دیگر کسی نیز آمده مثل او معروض داشت حضرت ایشان تبسم  
 نمودند و فرمودند هیچ تقصیر از شما بوقوع نیامده بل سزا این بستگی است  
 که شما از ما اقتباس انوار نسبت اکابر نقشبندیه رضی اللہ عنہم نمیاید و ما  
 درین دو سه روز خود را به نسبت افاضت طالبی از طالبان نسبت و تادیه  
 بران نسبت میداریم و در چیه القای آن دراکشوده ایم ناچار شما که بان سبب  
 ندارید معطل مانده اید و متخلل گشته باز چون سیر ما به نسبت اکابر خواجگان  
 رجوع نماید بستگی شما بکشاید و همچنان بود که فرمودند و نیز حضرت ایشان  
 در سلسله شریفه حشمتیه اجازت ارشاد از پدربزرگوار خود داشتند و از  
 راه کمال تقوی و التزام متابعت سنت سنیہ علی مصدرها الصلوٰۃ  
 والتحیة از سر و دو تو اجد و غیرها که مرسوم این سلسله عالیہ است است از  
 می فرمودند با جمله از پدربزرگوار خود استفاضهای کثیره نموده و پیش  
 از آنکه به خدمت حضرت خواجہ باقی باشد قدس ستره مشرف گردند  
 در خدمت والد ماجد همواره در وطن بکار باطن و درس علوم ظاہری  
 می گذرانیده و با وجود آن که خاطر عاظر ایشان مانع سفر جاز بود رعایت

نداشت حضرت والد را از وطن بھیج جانمی رفته اند ہم درین ایام وقتے  
 ایشان را ضعف قوی روی و اودہ بودہ از مشاہدہ غلبات ضعف ایشان  
 والدہ مخدوم زادہ ہامی عالی شان را بے آرامی روی نمودہ است و صبر  
 کردہ اند و در رکعت نماز حاجت گزاروہ بگیر روی نیاز بزحاک نہاودہ بود  
 در ان گریہ ایشان را خواب در رہودہ دوران خواب دیدہ اند کہ قائلے میگویہ  
 خاطر جمع وار کہ ما را باین مرد کار ہای عظیم فرا پیش است کہ ہنوز از ہزار کیے  
 انظور نیامد و لاجرم حضرت ایشان بزودی از ان بیماری شفا یافتہ اند و بعد  
 از چند گا و از ان قضیہ سجدت حضرت خواجہ شتافتہ و ان علم اتم را باحوال  
 اکمل ہم آغوش گردانیدہ اند و ان جدول احوال سابق را بقاظم کمال و  
 و اکمال رسانیدہ ناوردہ زمان و قطب دوران و پناہ جہانیان گشتہ اند چہ  
 و فصل خطاب حضرت قدوۃ الاولیاء خواجہ محمد باسا و کذک و کتب دیگر  
 اکابر محققین رضی اللہ عنہم اجمعین در بیان کریمہ انما یخشے اللہ من عبادہ العلماء  
 ذکر یافتہ کہ علماء گروہ اند بعضے بعلم ظاہر عالم اند و بعضے بعلم باطن و برخی ہم  
 بعلم باطن و ہم بعلم ظاہر و این قسم ثالث کبس نامور بود اگر در ہر قرآنے یکے ہم باشد  
 برکت او بمشرق و مغرب رسد و قطب وقت او بود و عالمیان و پناہ دولت  
 او باشند انتی کلام الشریف فصل سوم در بیان وصول حضرت ایشان  
 بمشرق صحبت پیر نزرگوار ایشان خواجہ باقی باللہ رحمہما اللہ و ازین تربیت  
 و انظار آن قدوۃ الاخبار بذروہ کمال و اکمال رسیدن قبل بن سطویا جمال  
 ایامی رفت کہ حضرت ایشانرا ہمیشہ شوق طواف بیت اللہ و زیارت  
 روضہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بے آرام میداشت لیکن چون  
 والد متبرک ایشان با کبر سن برسند حیات بودند ایشانرا از خدمت والد

و دوری گزیدن پسندید و نمی نمود تا آنکه در سنه سبع بعد الالف الهجری آن بزرگوار  
 سال و حال و قال بسرا کے باقی انتقال فرمود بعد از انتقال بزرگوار بہ  
 بہشت حضرت ایشان در سال ہزار و بہشت متوجہ سفر سعادت اثر بیثرب و بطحا  
 شدند چون بدار الاولیاء کے وہلی رسیدند یکے از فضلاء مولانا حسن کشمیری  
 کہ آشنا کے ایشان و از مخلصان حضرت باقی بالند بودہ حضرت ایشان را  
 دلالت بدریافت نمودہ و گفتہ امروز از سلسلہ علیہ نقشبندیہ اچھین گوہر کے بچہ  
 سو کے این دیار آمدہ کہ طلاب از یک نظرش آن یابند کہ از اربعینات سکاڑ  
 و ریاضات متواترہ نیابند سہ آنکہ تیرہ دید یک نظر شمس دین پسخرہ کند  
 برد بہ طعنہ زند بر چلہ چنانکہ آن عالی حضرت بان عزیز بعد از جلوس بر سر سر  
 احوال و ارشاد و شکر دلالت باین نعمت عظمی و ضمن مکتوب نگارش فرمودہ  
 نیست فقیر و ادائے شکر نعمت دلالت شما اعتراف بقصود و اردو در مکافات  
 ان احسان شما مقرون بعجز این ہمہ کار و بار مبنی بر آن نعمت است و این  
 دید و ادومر بوط بان احسان بحسب توسط شما آن دادہ اند کہ کم کے دیدہ است  
 و بین تو سل شما آن بخشیدہ اند کہ کم کے چٹ پیدہ از خواص عطا یا آنقدر  
 عطا فرمودہ اند کہ اکثر کے را از عموم عطا یا آن مقدار میر نشدہ است  
 احوال و مقامات و اذواق و مواجید و علوم و معارف و تجلیات و ظہور  
 ہمہ از بہتے راہ خروج ساختہ بنازل وصول رسانیدہ اند لفظ قرب و وصول  
 از تنگ میدان عبارت اختیار کردہ است و الا فلا قرب ثمة و لا وصول و لا عبارۃ  
 و لا اشارۃ و لا شہود و لا حلول و لا اتحاد و لا کیف و لا این و لا نہمان و لا مکان و لا  
 احاطہ و لا سر بیان و لا علم و لا معرفتہ و لا جہل و لا حیرتہ سہ جاویم من ازان مرغ نشا  
 کہ باعنا بود ہم آشیانہ غنقاہست نامی پیش مردم ہر مرغ من بود آن نام ہم کہ تم

چون انظار این احسانہاے خداوندی جل سلطانہ کہ در عالم اسباب ظہور آن  
مرتب بر آن نسبت تھا بودہ متضمن شکر نعمت تھا بودہ است در ضمن چند فقرہ مندرج  
ساختہ بقید کتابت در آورده بود کہ لختہ از شکر آن نعمت تھا ادا یابد و چون حضرت  
ایشان از والد ماجد خود نیز وصافی سلسلہ نقشبندیہ و اہل آن شنیدہ بودند  
و ہوارہ مشاہدہ اشواق والد بزرگوار خود باین طریقہ و اہل آن می نمودند و خود  
ہم در رسائل ایشان شیوہ نازنین ایشان را دیدہ و ایضاً آنحضرت را مناسبت  
و مجاہست باین نسبت و علو استعداد و قابلیت بروجہ اکمل بود بشوق تمام  
متوجہ دریافت حضرت خواجہ شدند گفتند توشہ این راہ حجاز بہ از ان  
چہ باشد کہ ازین مقتدا ذکر و مراقبہ این عزیزان را اخذ نمودہ بران باشم  
سہ بگیرم ز ادرہ این سراغ ہزار شورابہ اشک و زرق قرص داغ ہنچون رفتہ  
بدستہوس حضرت خواجہ شرف شدہ اند حضرت خواجہ بشاشت و مہربانی  
بسیار نمودہ از ارادہ و قصد ایشان پرسیدہ اند عنہ کہ در پیش دا  
اند بصرین رسانیدہ اند با آنکہ شیوہ مرضیہ حضرت خواجہ بنودہ کہ  
کے را از طلاب بنفس نفیس دلالت بر اخذ طریقہ از خود و التزام صحبت  
نویش نمایند یا از مثل ابن سفر تبرک بسکونت خانقاہ خود اشارت  
فرمایند اما از آنجا کہ نظر عالی بر استعداد بلند و قابلیت ارجمند این  
شاہباز بلند پر و از افتادہ بودن آرام شدہ از عادت خویش تجاوز  
نمودہ فرمودہ اند ہر چند ارادہ سفر مبارک در پیش دارید اما چند روز  
میتوان بقصر صحبت داشت لا اقل ماہی یا ہفتہ چہ مانع است حسب  
الامر اختیار بودن ہفتہ نمودہ در ان ہفتہ بلا زمت آن ماہ دو ہفتہ  
بیرسیدہ اند و روزے نرفتہ بود کہ از آثار صرف و کشت حضرت

خواجہ عالی مقدر شوق انابت و اخذ طریقیہ حضرت خواجگان بزرگوار حضرت  
ایشان استیلا نموده آنرا بحضرت خواجہ معروض داشتہ اند چون حضرت  
خواجہ شنیدہ اندے آنکہ استخارہ جانبین بوقوع انجامد یا چنانکہ شیوہ  
نازنین حضرت خواجہ بودہ نازسے و تاملی در میان آید ایشان را در خلوتے  
طلبیدہ بند کردل دلالت نموده اند و توجہات عالیہ بکار بردہ کہ ہمدران  
لحظہ دل حق منزل ایشان بند کرد یا شدہ و آرام و صلاوت و التذاد  
تمام روے نموده و یوگایوگابل انا فانا ترقیبات عالیہ و عروجات متعالیہ  
بظہورے پوست نادیدہ اند آنچه دیدہ اند کہ ماتیجے بیانہ من کلامہ شوق  
طواف خانہ کعبہ میشدند در اثناء راہ وصول بصاحب خانہ میسر شد  
براسے در یوزہ ضیاء از روضہ منورہ مصطفیٰ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم  
میرفتند در میان سفر اقباس النوار ساکن آن روضہ مطہرہ محصل گشت  
بعد از چند گاہ و زازین معاملہ چون حضرت خواجہ قدس سرہ آثار شد  
ورشاد مہتر شد بلند استعداد دیدہ اند دریکے از خلوات باظہار  
وقائے کہ پیش ازان بچند سال مبشر بعلو حال و بکمال و اکمال حضرت  
ایشان معاینہ کردہ بودند زبان کشودہ اند ویکے از انہا این بودہ کہ  
فرمودہ اند چون حضرت مخدوم مامولانا سے بزرگ خواجگے املکنکے  
قدس سرہ مارا امر کردند کہ بہند و ستان شو تا این سلسلہ شریفہ را ابنا  
از تور و ابے پدیدار کرد و ما خود را شایان این معنی ندیدہ تو وضع نمودیم  
ایشان امر با استخارہ کردند در ان استخارہ دیدیم کہ کو با طوطی بر سر شاخی  
نشستہ و ما در دل خود نیت کردیم کہ اگر ان طوطے ازان شاخ آمدہ بر دست  
مانش بند پس مارا کشا ایشہا در ان سفر روے خواہد نمود بجز این خطور ان

طوطی پرواز نموده آمده بر دست ما بنشست و ما آب و بان خود در سفار او میگویم  
 و آن طوطی در زبان من شکر رحمت و فرود آمد آن شب این واقعه را چون  
 بعضی حضرت مولانا خواجگی قدس سرور رساندم فرمودند که طوطی جانور هندی است  
 در هندوستان از دامن شما عزیز است بوجود آید که خالص از و سنور گردد و شمارا  
 نیز از روی به و رسد و این را اشارت بحال ایشان داشته اند و واقعه  
 دیگر آن بود که فرموده اند که چون بشهر سرهند شمار رسیدیم در واقعه نمودند  
 که تو در جوار قطب فرود آید و از جایه آن قطب نیز آگاه گردانیدند صبح  
 آن روز بدریافت در ایشان دو گوشه نشینان آن بلده رفتیم جماعه را که دیدیم  
 نه ایشان را بر آن جایه یافتیم و نه آثار و حالت قطبیت از هیچ یک معاینه  
 نمودیم گفتیم شاید از این شبح قابلیت اینست داشته باشد که بعد ازین  
 بظهور آید همان روز که شمار دیدیم همه حلیه شمارا موافق یافتیم و هم نشان آن  
 قابلیت در شما مشهود گشت و نیز دیده شد که ما چراغ عظیم افروخته و مشاهد  
 میشد که ساعت بساعت نور آن چراغ افزون میگشت نیز مشهود میگردد که  
 مردم از آن چراغ پاکیزه افروخته اند که چون بنواحی سرهند رسیدیم و شست  
 و صحرای آنجا را پر از مشعل دیدیم این را نیز اشارت بهمانه شما میدانیم با جمله  
 آنچه در دو سه ماه بعنایت اللہ ازین نظر و تربیت خواجہ باقی باللہ در حق حضرت  
 ایشان بظهور رسیده فلم زبان و زبان فسلم از تقریر و تحریر آن قاصر  
 است مجله ازان که هم حضرت ایشان خود تقریر تحریر طالع بوبے  
 بر نگاشته اند تبرگایر ادا نموده مے آید القلیل يدل على الكثير و آن نسبت  
 این در ویش را چون موس این راه پیدا شد عنایت خداوندی جل  
 و علا باد می کار او گشته بخدمت ولایت پناه حقیقت آگاه باد می طریق



اندرج النہایت فی البدایت والے السبیل الموصل الی درجات الولاية <sup>الدين</sup> موید  
 الرضی شیخنا و امامنا محمد الباقی قدس اللہ تعالیٰ سرہ کہ یکے از خلفائے کبار  
 خانوادہ حضرات اکابر نقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرار ہم بودہ اندر سائید  
 و ایشان این درویش را ذکر اسم ذات جل سلطانہ تعلیم نمودند و بطریق معهود  
 توجہ نمودند تا التذاد تمام در من پیدا شد و از کمال شوق گیر دست داد و بعد از یک  
 روز کیفیت بنجودی یک دریا می دیدیم و صور و اشکال عالم را در رنگ  
 سایہ در ان دریا می یافتیم و این بنجودی رفتہ رفتہ استیلا پیدا کرد و بہ  
 امتداد کشید و گاہے تا یک پہر روز می کشید گاہے تا دو پہر و در بعضی  
 اوقات استیعاب شب مینمود و چون این قضیہ را بحضرت ایشان رسانیدم  
 فرمودند نحوے از فنا حاصل شدہ است و از ذکر گفتن منع فرمودند و بگاہے  
 ان آگاہی اُم نمودند بعد از دو روز مرافقائے مصطلح حاصل شد بعضی رسانیدم  
 فرمودند بکار خود مشغول باش بعد از ان فنا حاصل شد چون بعضی  
 رسانیدم فرمودند کہ تمام عالم را یکے می بینی و متصل و اح میانی غرض کردم  
 کہ بے فرمودند کہ معتبر در فناے فنا نیست کہ با وجود و بدان اتصال بیخورد  
 حاصل شود در ہمان شب فنا بین صفت حاصل شد بعضی رسانیدم  
 و حالتی کہ بعد از فنا حاصل شدہ بود نیز بعضی رسانیدم و گفتیم کہ من علم خود  
 را نسبت بحق سبحانہ حضور می سے یا ہم بعد از ان نورے کہ محیط ہمہ اشیا  
 ظاہر گشت و من آنرا حق دانستم جل و علا و آن نور رنگ سیاہ داشت  
 بعضی رسانیدم فرمودند کہ این انبساط کہ در ان نور می نماید در علم است  
 بواسطہ تعلق ذات جل شانہ با شیا کے متعددہ کہ در بالا و پست واقع  
 شدہ اند منبسط می نماید نفی انبساط باید کرد بعد از ان ان نور سیاہ منبسط و

بالتیاج

۱۰ کہ نزد این اکابر معتبر است و عسی بغیبت رود و در ان بنجودی

پانقباض آورد و تنگ شدن گرفت تا آنکه نقطه کشید فرمودند آن نقطه را ہم  
 باید نفی کرد و بحیرت آمد همچنان کردم آن نقطه موهوم ہم از میان زایل شد و  
 بحیرت انجامید که در آن موطن شهود حق سبحانه خود بخود است چون بعرض رسانید  
 فرمودند کہ ہمین حضور حضور نقش بندہ است و نسبت نقش بندہ عبارت ازین  
 حضور است و این حضور ب غیبت نیز میگویند و اندراج نہایت  
 و ربانیت و بیچ موطن صورت مے بند و حصول این نسبت مر طالب درین  
 طریق در رنگ اخذ کردن طالب است و سلاسل دیگر افکار و او را از پیر تا  
 بر آن عمل نماید و پے مقصود بروع قیاس کن رنگستان من بہار و  
 و این در ویش را این نسبت عزیز الوجود بعد از دو ماہ و چہند روز از  
 ابتدا سے زمان تعلیم نوکر حاصل شدہ بود و بعد از تحقق شدن این  
 نسبت فنا کے دیگر کہ آنرا فنا کے حقیقی میگویند حاصل گشت اول را  
 القدر و سمت پیدا شد کہ تمام عالم را از غرضش تا مرکز زمین در جنب  
 آن و سمت مقدار خرد لہ قدر کے بود بعد از ان خود را و ہر فرد عالم بلکہ  
 ہر ذرہ را حق میدیدم جل و علا بعد از ان ہر ذرہ عالم را فردی فردی ہمین  
 خود دیدم و خود را بلکہ ہر ذرہ را القدر منبسط و وسیع دیدم کہ تمام عالم را  
 بلکہ اصناف عالم را در ان کنجایش باشد بلکہ خود را و ہر ذرہ را نور  
 یافتہ منبسط کہ در ہر ذرہ ساریست و صورت و اشکال عالم در ان نور مضمحل و متلا  
 بعد از ان خود را بلکہ ہر ذرہ را مقوم تمام عالم یافتہ چون بعرض رسانیدم  
 فرمودند کہ مرتبہ حق یقین در توحید ہمین است و جمع الجمع عبارت  
 ازین مقام است بعد از ان صورت و اشکال عالم را چنانکہ اول حق بیافتم  
 این زمان موهوم یافتہ بنہایت حیرت دست داد درین اشاعہ عبارت حضور

سے دیدم وہ ذرہ را حق یافتہ بتفاوت و بی تفرقہ از ذرہ را موم

کہ از پدر بزرگوار علیہ الرحمۃ شنبہ بودم بیاؤ آمد کہ فرمودہ است ان شئت  
قلت انه اے العالم حق ان شئت انه خلق وان شئت قلت انه حق <sup>قلت</sup> من وجه  
وخلق من وجه وان شئت قلت بالحیۃ بعدہ التمییز بینہما این عبارت اجملاً  
سکن آن اضطراب گشت بعد از ان در ملازمت ایشان رفتہ عرض  
حال خود کردم فرمودند کہ ہنوز حضور تو صاف نشدہ است بکار خود مشغول باش  
تا تمیز موجود از مہوم ظاہر شود عبارت فصوص را کہ شعر بعد تمیز بود و خواندم  
فرمودند کہ شیخ بیان حال کامل نکرده است عدم تمیز نسبت بہ بعضی ثابت  
است حسب الامر بکار خود مشغول گشتم حضرت حق سبحانہ تعالیٰ بعضی توجہ  
شریف حضرت ایشان بعد از دو روز تمیز در موجود و مہوم ظاہر بگردانید  
تا وجود حقیقی را از مہوم متخیل ممتاز یافتیم و صفات و افعال را نیز مہوم  
محض یافتیم و در خارج جز یک ذات موجود ندیدم چون این حالت را برین  
اشرف رسانیدم فرمودند کہ مرتبہ فرق بعد الجمع ہمین است و نہایت ستا  
اینجا است پیش ازین انچہ در نہاد استعداد ہر کس نہادہ اند ظاہر میشود این  
مرتبہ را مشایخ طریقت مقام تکمیل گفتہ اند انتہی کلامہ الشریف و بعد ازین  
بیان دقایق علیہ از واردات احوال شریفیہ بقلم محترم آورده اند کہ بخواہند گمان  
مخفی نخواہد بود و این معاملات مذکورہ عالیہ کہ سالکان ہر یک نسبت را در سالیان  
بدست آرند حضرت ایشانرا بسر محبوبی و مرادی در اندک فرصت بمشغول پیوستہ  
و حضرت خواجہ قدس سرہ بارہا میفرمودہ اند کہ ایشان از محبوبان و مرادان  
اند و این سرعت سیر ایشان از ان است روزی چند از صحبت حضرت  
ایشان بآن خواجہ عالیشان زرفتنہ بود کہ حضرت خواجہ سیکے از مخلصان  
مکتونے نوشتہ اند و اینجا نقل فرمودہ کہ ہوشیخ احمد نام مروی است از

سہ ہند کثیر العلم و قوی العمل روزے چند فقیر باہم نشست و خاست کردہ عجب  
بسیار از روزگار اوقات او مشاہدہ نمودہ بآن ماند کہ چراغی شود کہ عالمها  
از روشن کردن کرد و الحمد للہ تعالیٰ احوال کاملہ او مرا یقین پیوستہ و این شیخ  
مشار الیہ برادران واقربا دار وہم مردم صالح و از طبقہ علما چندے را دعا گو  
ملازمت کردہ از جو اہر عالیہ دانستہ استعدا دہاے عجب دارند فرزندان  
آن شیخ کہ اطفال اند اسرار الہی اند با بکلمہ شجرہ طییبہ اند انبتہ اللہ نباتا حسنا  
و فقراے باب اللہ دلہاے عجب دارند انتہی کلامہ الصادق اللطیف  
این فقیر از زبان مبارک حضرت ایشان قدس اللہ سرہ شنودم کہ فرمودند  
از ان روز کہ در خدمت علیہ حضرت خواجہ خود قدس اللہ سرہ تعلیم طریقت  
گرفتم مرا یقین پیوست کہ عنقریب اللہ سبحانہ بخص کرم مرا بہنامہ این راہ  
خواہد رسانید ہر چند از راہ دید مقصور حال و اعمال نفسی این یقین می نمود  
صورت منی بہت و اکثر این بیت و روز بانم بودہ ازین نورے کہ از تو  
بر دم تافت ہا یقین دانم کہ آخر خواہمت یافت ہا بعد از طے اداے این  
بیان حضرت ایشان بانکار و نیاز مندے و استغراق تمام آب دیدہ  
کلمہ تجمید بر زبان شریف آوردند یکے از مخلصان حضرت ایشان  
از زبان مبارک ایشان نقل کرد کہ فرمودند در ابتدا سے احوال کہ مارا  
در خدمت خواجہ خود قدس سرہ رنگبہا و نبتہما بظہور رسیدہ بود  
حضرت خواجہ ما برادر طریقت ما شیخ تاج را فرمودہ بودند کہ احوال و وقایع  
بعضے پاران را شنودہ بعرض ایشان رساند لیکن احوال مرا از ان سستی  
گردانیدہ خودے پرسیدند لاجرم من نزد شیخ رفتہ چیزے نہ بگفتم تا روز  
شیخ بمن گفت کہ اے فلان ترا چیست کہ از احوال خود چیزے نہ بگوئی

من بتواضع رستم و لغتم احوال من شایان استماع ایشان نیست شیخ ابرام نمود  
و گفت لا اقل واقعہ اگر دیدہ باشی بگو اتفاقاً دوران نزدیک در یکے از  
وقایع دیدہ بودم کہ من متوجہ شیخ تاج شدم و شیخ را تصرف نمودم چنانکہ  
بخود شدہ افتاد چون الحاج شیخ را بہ تندی تمام در اظہار واقعہ دیدم  
لاجرم از روی جذبہ این واقعہ مذکورہ را بیان نمودم شیخ متغیر شدہ  
و ہر دو خاموش ماندیم غرض از تحریر این حکایت ایمان بہمت والای  
حضرت ایشان است از ہدایت تا نہایت از بلندی بہمت و سہو فطرت  
و علو استعداد و قابلیت و کثرۃ علم و عبادت و فور رعایت آداب پیر  
رفیع المرتبہ قدس سرہ بانکہ ایام و فرصت رسیدہ اند بجائے کہ  
رسیدہ اند و حضرت خواجہ قدس سرہ بشکرانہ آنکہ حضرت حق سبحانہ  
انجبین مقرر شدی والا قابلیتے و افر الفیصلتے را کہ بصحبت ایشان رسانید  
و ازین نظر تربیت و برکات ہدایت ایشان بحال و تکمیل و اصل گردانید  
مخامد قوے و فعلے و حالے بجا آوردہ در ساعتے کہ مشتری از و کسب سعادت  
ناید حضرت ایشان را خلعت اجازۃ کاملہ پوشا بندند و بسر بہند کہ وطن  
مالوف آنحضرت بود و رخصت فرمودند و جمعے از طالبان صادق خود را در  
خدمت ایشان تعیین نمودند پس حضرت ایشان بانعتہائے فراوان  
بوطن بازگشتند چون بازگشتن شاہباز بلند سیر ابو سعید ابوالخیر از خدمت  
شیخ الاقطاب ابوالعباس قصاب قدس سرہما چنانکہ خود فرمودہ باز آمدیم  
با صد ہزار خلعت و فتوح انتہی و بامر حضرت خواجہ دوران بلدہ بہ تربیت طالبان  
حق پرداختند و در اندک مدت جم غفیر از سر چہمہ فیوضات خویش شاداب  
ساختند و راثنائے این افاضات ناگاہ از آنجا کہ بہمت والای آنحضرت

مطلبه را جوایان بود که در وهم و فم اقل علیل از غار فان آید آن کثیر را قلیل از حکمت  
 و از غلبه اندوه یافت آن مقصد والا مستر شد از او و داع نمود صحبت را نخواهند  
 که بعزالت مبدل گردانند بعضی اصحاب غرض و از باب غبطه آنز شیوه دیگر عرض  
 حضرت خواجه قدس سره رسانیدند چون این معنی معلوم حضرت ایشان شد این عرضیه  
 را به پیر بزرگوار مرسل داشتند هو از آن روز که از ملازمت برآمده بود بواسطه  
 میل بفقو الفوق بمقام ارشاد چندانی مناسبت ندارد چندگاه خود است  
 آن بود که در گوشه خنیده شود و مردم در صحبت بچو بر و شیر و نظر آمدند عزم عز  
 مصمم شده بود اما استخاره موافق نمی آید عروج در مدارج قرب بنهایت اتقا  
 هر چند غایت ندارد میسر شد و میشود و می آرد کل بود هونی نشان  
 بر مقامات جمیع مشایخ الی ماشا الله تعالی گذرانیدند سه گله بر و نازین  
 دلبیره پست به بدان درگاه والادست بردست به درین میان اگر توسط  
 روحانیات مشایخ را تعداد نامیم بطول انجامد با بجمه از جمیع مقامات اصل در  
 رنگ مقامات ظل گذرانیدند از عنایات چه نویسد قبل من قبل بلا عله  
 چندان وجوه ولایت و کمالات آنرا نمودند که چه در تحریر آرد و در شهر ذمی الحجه در  
 مدارج نزول تا مقام قلب فرود آوردند و این مقام مقام تکمیل و ارشاد است  
 اما هنوز چیزها از ستم و مکمل از براس این مقام در کار است تا که میسر شود  
 آسان نیست با وجود مرادیت چندان قطع منازل کرده میشود که مریدان اینجا  
 قدمگاه ندارند نهایت عروج افراد تا بدایت مقام اصل است بیشتر افراد هم  
 گذرند از نذک فضل الله بؤتبه من بشاء والله ذوالفضل العظیم وجه تو  
 در مراتب تکمیل و ارشاد اینست مردم در تخیلات خود چیزهای برندا اعتبار نباید کرد  
 و در نیاید حال بچته بیج خام به بس سخن کوتاه باید و السلام به در اندیشه این قسم

نه رادر عروج معلوم نیست که میسر شود بلکه وجوه مخصوص برادران است که مریدان

ظنیات احتمال ضرر غالب است آنجائے را فرمایند که از احوال این خسته بال نظر  
خیال خود پوشند مجال نظر را مجال دیگر بسیار است <sup>س</sup> من گم شده ام مرا <sup>بند</sup>  
از گم شده گان خبر گویند از عزت خداوندی جل سلطانہ باید اندیشد امری  
که حق سبحانہ و تعالیٰ کمال او بخواید در تنقیص او سخن گفتن بسیار نامناسب  
و فی الحقیقہ معارضہ است با و تعالیٰ انتہی کلامہ الشریف تا آنکہ حضرت حق سبحانہ  
مطلبے را کہ درین عزت میبستند محض کرم عطا فرمود آنگاہ با فاضلہ طلاب باز  
گشتند چنانکہ خود در یکی از مکاتیب نگارش نموده اند کہ حاصلش اینست کہ چون  
خواجہ من مرا بحال مصطلح این طایفہ علیہ رسانیدہ اجازت دادند مرا فی الجملہ آنوقت  
در آن کمال و اکمال حاصل خود ترودی بود آنرا بکرامت دریافتند فرمودند کہ  
ترود را در آن راه نباید داد کہ از آن ترودی در کمالیت مشایخ لازم آید  
حسب الامر شریف شروع در تعلیم طریقت رفت و در مستر شدن کار سین  
بسات محسوس گشت درین میان باز علم نقض خود پدیدار شد آنرا کہ پرامون  
من می نمیدند جمع کرده حدیث نقض خود گفتم و داع خواستم اما طالبان اینمغنی را  
محمول بر تو اضع داشته از آنچه داشتند برگشتند بعد از چند گاہ حضرت حق سبحانہ  
و تعالیٰ احوال منتظره را محصل گردانیدانتہی ما اخذنا من کلامہ مفصل المکمل  
باز حضرت ایشان بشوق دریافت ملازمت خواجہ عالیشان از سرسند بدلی  
شده اند و مدتہا در خدمت پیر بگوار بسر برده و صحبتہاے سگوف گذرانده  
و معاملہ را بچندین درجہ از پیش بیشتر رسانیدہ اند و با اینہمہ الطواف کثیرہ حضرت  
خواجہ و حصول معاملات بلند و فضائل ارجمند نوعی رعایت ادب پیر بگوار  
بینمودہ اند کہ فوق آن متصور نباشد فقیر از زبان شریف خدمت خواجہ  
حسام الدین احمد سلمہ اللہ تعالیٰ شنودم کہ بعد از مدح و ثنای حضرت ایشان

فرمودند که با وجود غلو مرتبه و کثرت فضیلت که ایشان را بود در کمال عایت ادب  
 حضرت پیر و شکیبای چکاس از میان اصحاب حضرت خواجہ ما چون ایشان نبود و لند  
 بیش از دیگران برکات نصیب روزگار ایشان شد شاید عدل این فرموده خواجہ  
 حسام الدین آنکه یکی از مقبولان حضرت باقی بالله قدس سره باین فقیر گفت که  
 در آن ایام که حضرت خواجہ ما نهایت اتفادات باین خلیفہ عالیہ درجات یعنی شیخ تو  
 داشتند و در توقیر و احترام ایشان مبالغہ میفرمودند و روزی به تقرب مرا بطلب  
 ایشان فرستادند من که بخدمت ایشان آمدم گفتم که حضرت پیر و شکیبای ما را طلبید  
 بجز استماع این خبر رنگ رخسار ایشان متغیر شد چون تغییر چهره خائفان و از غایت  
 خشیت آنحضرتی قریب ریشہ در ایشان پدیدار گشت من با خود گفتم سبحان الله  
 آنکه می شنودیم نزد بگازایش بود تیرانی بچشم خود دیدیم حضرت ایشان قدس  
 سره نیز در رساله مبداء و معاد رقم نموده اند که ما چهار کس بودیم در ملازمت حضرت  
 خواجہ خود که پیش مردم در میان سائریاران امتیازی داشتیم و هر کد ام مارا  
 نسبت بحضرت خواجہ قدس سره اعتقاد علیحدہ بود و معاند جدا بود این فقیر  
 بقین میدانست که مثل این صحبت اجتماع و مانند آن تربیت و ارشاد بعد از  
 زمان آنسرور علیہ و علی آلہ الصلوٰات و التسلیمات هرگز بوجود نیامده است  
 و شکر این نعمت بجا بیاید آورد که اگر چه بشری صحبت خیر البشر علیہ و علی آلہ  
 الصلوٰات و السلام مشرف نشدیم باری از سعادت این صحبت محروم نمائیم و  
 هر کد ام را باندازه اعتقاد بهره رسید انچه کلامه فلا جرم ازین عیایات دیگر  
 اسباب اخذ برکات دیدند آنچه دیدند تا بجائی که حضرت خواجہ ایشان نمودند  
 هر چه از خواجہ عالیہ نسبتہای متعالیہ داشتند و لو امی صدقہ این کلام بشارت  
 اساس شیخ ابوالعباس را در حق شیخ ابوسعید فرمود که دوش ایشان را رفت همه نصیب



این جوان منکے آمد مبارکش باد انتھے برفرق فرقدان سایہ این فاروقی ترازو افرا  
 و کارخانہ ارشاد خود را بحضرت ایشان حوالہ نموده تربیت طالبان را با ایشان واکہ  
 و این رقمہ والا را با حضرت بزرگداشتند ہر جمعہ در دوستان کہ گرفتار بار و جو و  
 بودند چون در مصیق و مامنا اکلہ مقام معلوم در بند مصلحت فکر و عقل اقتضا  
 آن نمود کہ درین برشکال از مقابلہ ہو قلمون دور افتادہ در تحت آفتاب مشہود  
 زندگانی نمایند انشا اللہ بیکے و باکی با آخر رسد فوائد صحبت و جماعہ امری است  
 محقق چہ حاجت با ظہار سہ ما گرفتاریم پرانا و ک بید اور نیزہ سوسن و گل بر  
 کنار مردم آزاد نیزہ انتھے مکتوبہ الشریفین باز حضرت ایشان بوطن مالوٹہ امر است  
 نموده مدتی با فائنات سالکان لے اللہ در آن بلکہ اشتغال فرمودند و احوال  
 عظیمہ حاصل خود و ترقیات یاران و ہم پیروگان بزبان قلم عرضہ داشتند تا بہ  
 بزرگوار نمودند کہ بعضے ازان عرایض بعد از تمامی این فصل در فصل علیحدہ  
 خواہد یافت انشا اللہ تعالیٰ آنرا کہ شوق دل خواہان آن باشد کہ تفصیل  
 آن اطلاع یابد کہ بمطالعہ آن عرایض کہ در عنوان دفتر اول مکتوبات قدسی آیا  
 ثبت یافتہ بشما بدو چہین حضرت خواجہ بزرگوار احوال بارانی کہ بچہ است شریفین  
 ایشان در وہلی می بودہ اند غایبانہ از حضرت ایشان می پرسیدہ اند کہ توجہ  
 نموده ترقیات و قابلیتات ہر یک را معلوم فرمودہ از سر بند با ایشان رقم نہایت  
 روزی یکی از خلص اصحاب ایشان تبصرع تمام التماس نظرات عنایات خاصہ  
 نموده فرمودہ اند کہ انشا اللہ چون جناب ایشان از سر بند اینجا بیاند التماس کنیم  
 کہ در حق تو توجہات خاصہ نمایند و در اندک فرصت ترا بمقامات عالیہ رسانند  
 و کذلک و قایق علوم طریق و درجات مقامات بعض ارباب معرفت و تحقیق  
 را نیز ایشان استفسار میفرمودہ اند و انچہ درین ابواب حضرت ایشان

معروض میباشند موجب اطمینان خاطر خاطر ایشان گردیده محامد کثیر و بزرگان  
می آورده اند این مکتوب بشرح نواجذ عالی ایشان که بحضرت ایشان ارسال  
فرموده اند و واسطه از خط شریف منقول میگردد و شاهد آن مطالب است  
بوسندار شاد و اسخ و انور باد مسوده رساله که در طریقہ خواجگان تمام شده خواهد  
بربان کحل البصر مشتاقان گردانیدند حمد الله سبحانه و المنة بغایت عالی است  
و لطیف لیکن بنظر میرسد که التماس نموده آید که قدری در احوال حضرت خواهد  
احراز قدس سره گفتیش فرمایند شاید که امور دیگر هم ظاهر شود همان روز که  
برطالع آن لطیفه غیبیه مشرف شد در اثنا نفاس خاطر آید که دست چپ  
یعنی عالم ارواح با ایشان تعلق دارد چون حاضر شد بحیث ضعف حافظه تشریح  
گشت که مشارالیه که بود لیکن ظن غالب آن بود که اشاره بحضرت خواهد بود یکی  
و طبقه آنکه دیده شود بکن که چیز ظاهر گردد دیگر از سخنان ایشان معنی عصمت  
مفهوم میشود و این نیز از بعضی خواها در یافته شده که ایشان بحسب خلقت  
منایت در بدایت مندرج مخلوق شده اند چه عجب اگر فوق نقطه علم دیزیر  
مقام وحدت علیها که قابلیت مطلقه است مخلوق باشند بجز گرم نموده آنجا  
هم دیده شود ایضا در مقام حضرت فاروق رضی الله عنه نظر بیند از اند  
که داخل آن مقام شده بنزول آمده اند یا از راه دیگر بکنار آمده اند شاید  
البته که مخلوقیه فوق نقطه بسبب عدم تقرر در آن مقام شده باشد باری البته  
عنایت نمایند و نیک گفتیش نمایند که خیل خاطر نگران است التماس دیگر آنکه  
در باب فنای بشریت نیز توجه فرمایند که از غیر مقام فنای فی التدرج  
مقامی دارد یا منحصر است در داخل شدن بهمین مقام از جمله جماعتی که در  
فوق این مقام مخلوق شده اند ظاهر نیست که همچنان محفوظ باشند و

حاجت بکسب و ظهور فتامی بشریت نداشتند باشند و ایضا جماعتی که در زیر همان  
 مقام و عدت محو شده باشد و اگر چه از راه جذبہ قیومیت یا غیر آن رفته باشند نیز از عود  
 بوجود بشریت محفوظ باشند ایضا یک نظری در خانہ خجروت که مقام انبیا است  
 صلوة الرحمن علی نبیا و علیہم نیز بکنید که در اینجا نیز مقامی خواهد بود که از عود و ندر  
 این گرداند ایضا در مقام فتامی فی اللہ نیز نظر سے بفرمایند که شاید غیر ازین  
 راه ظاہر تفصیل راه دیگرے ہم داشتہ باشد و بعضی ازین عزیزان از ان راه  
 داخل شده باشند باقی احوال آن موقف ایشان را بہتر معلوم است چه توہم  
 چند ان اسامی و علامات مقامات ما را معلوم نیست تغییرات را چه نوع توان  
 نوشت انشا اللہ آنچه مرضی است همان شود محمد صاوق و جمیع برادران و غیر  
 نیاز مندی قبول نمایند انتہی مکتوبہ العاسی این پرستشہا و نوازشہا از ان  
 خواجہ والا مرتبہ ہا میں خلیفہ عالی منزلہ بجای رسید و استماع احوالات  
 بلند تازہ حضرت ایشان با سجاک شید کہ خود نیز و فور تعطشہ کہ داشتند چنانکہ  
 این دو بیت شریف ایشان دو گواہ این مدعا تواند بود سے بس تشذ و نس  
 خرابم ایدوست و حسرت یکدم ایم ایدوست ہجر جا کہ ترشح تو بہینہ  
 و العطش آیم و نشینم ہر ان آمدند کہ احوالات تازہ کہ از خصایص مقتضات  
 استمداد حضرت ایشان بظہور رسیدہ بطریق روایت عاسی از سال  
 کہ بعضی اساتذہ از محدثین از تلامذہ خود اخذ حدیث نموده اند حضرت خواجہ  
 بزرگوار آن احوالات را ازین ناسب عالی مقدار خود اخذ فرمایند حضرت  
 ایشان اطہار رافی الضمیر المنیر فرمودند حضرت ایشان بیکے تو اضع وانکسار  
 گردیدہ براہ سعادت رفتند کہ مبادا آن امتحانے بود و ترق  
 ایشان و مورث ترک اوسنے کرد و لیکن چون الحاح حضرت خواجہ بجا رسید

عدم امتثال امر واجب الاطاعة نتیجہ میسر شد ترک ادب لاجرم حضرت ایشان با  
 و تواضع و احترام تمام بعرض رسانیدند کہ احوالات حاصلہ حاضر اند و دعا و صلوات  
 تمام بحصول آنچه پیر بزرگوار ایشان میخواست گماشتند تا بتایید اللہ سبحانہ  
 آن مطلب بحصول پیوست و حضرت خواجہ بخلص اصحاب رزمی ازین ماجرا  
 در میان نہادہ بودہ اند چنانکہ بندہ این قضیہ را بدو نے تفاوتی از زبان شریف  
 شیخ تاج الدین سلمہ اللہ شنود کہ مشارالہ از زبان مبارک حضرت خواجہ نقل می نمود و آنکہ  
 در بعضی عرایض حضرت ایشان مرقوم است کہ عزیز متوقف چنان و چنین اشارہ  
 بحال آن قدوہ لرباب کمال است کہ با مر ایشان از حال ایشان بایشان خبر میدادند  
 با بملہ معاملت حضرت خواجہ بحضرت ایشان رضی اللہ عنہما بر حاضران گواہ این ماجرا  
 بود کہ آن شیوہ نیاز مندی کہ مریدان را بہ پیران باید آنحضرت باین خلیفہ بزرگوار خود  
 در میان آورده بودند چنانکہ در حضور خود سر حلقہ اصحاب خود ایشان را داشتہ و مقتدا  
 حلقہ سائے مراقبہ صباح و رواح ہم ایشان را گردانیدہ بودند و خود چون سائے ستر شدن  
 خود بان حلقہ داخل می شدند و چون از حلقہ یا آنجلس کہ حضرت ایشان آنجا بودند  
 باز می گشتند چندین گام بشیوہ قمری می نهادند رعایت غایت ادب را و بارانرا  
 نیز تا کبدرہ بودند کہ استقبال و متابعتی را کہ با ایشان می نمودند بحضرت ایشان نمایند  
 و با ایشان بارانہ سلوک پیش گیرند باین اصحاب خود فرمودہ بودند کہ باطن خود را نیز در حضور  
 حضرت ایشان توجہ ماندارید از زبان جناب سیدی مرشدی میر محمد نعمان سلمہ اللہ تعالیٰ  
 تو اصغرات حضرت خواجہ عالیشان بحضرت ایشان شنووم کہ حکایت کردند کہ وزی  
 حضرت ایشان در حجرہ خود بر عرش خود غنودہ بودند ناگاہ حضرت خواجہ ہاتھی بآئند نہایت  
 سائے در ایشان بقصد دریافت ایشان بہ در حجرہ رسیدند خادم حضرت ایشان  
 خواست کہ حضرت ایشان را بیدار کند حضرت خواجہ بہ بالظہ تمام او را از بیدار کردن

منع فرمودند همچنان بنیاز و ادب تمام بیرون در نزد یک آستانه انتظار بیداری  
 حضرت ایشان میگشایدند لکن بگذشته بود که حضرت ایشان بیدار شده آواز دادند  
 که بیرون در کسبت حضرت خواجہ بادب تمام گفتند کہ فقیر محمد باقی حضرت ایشان  
 از عیش خود با اضطراب بر حسب بیرون آیدہ بافتقار و انکسار تمام در خدمت نشسته  
 و نیز مکاتب شریفہ حضرت خواجہ بزرگوار کہ قبیل آن ایام بحضرت ایشان نگارش  
 فرمودہ اند مجرایں مقولہ است از انجملہ است این دور قیمہ کہ دو شاہ عدل اند بر  
 مدعا قیمہ اولی حق سبحانہ باعلی مرتبہ اکمال برساند و لا مرض من کأس الکرام  
 نصیب ہیکلفے نیست آنچه حقیقت حال است نوشته میشود پیر انصاری قدس سرہ  
 میفرمودہ من مرید خرقانی ام لیکن اگر خرقانی در نوبت بود با وجود پیرش مریدی  
 من میکرد ہر گاہ صفت آن بی صفتان این باشد گرفتاران آثار صفات چرا جان  
 فدای لوازم طلبگاری نکنند و از ہر کجا بوی بشام ایشان رسد درشے آن نروند  
 اکنون تامل و اہمال مانہ از استغنا و شے نیازی است موقوف باشا نیست  
 سے کر طبع خواہد ز من سلطان دین ہذا خاک ہر فرق قناعت بعد ازین ہا بار  
 نسخہ حال و ارادہ ما نیست خدای عزوجل بر آنچه بیاید مہندی گرداناد و از  
 عجب و بندار مخلص بخشاد و بقیہ المقصود جناب سیادت باب امیر صالح  
 نیشاپوری سلمہ اللہ اطہار طلب نمودند چون وقت مقتضی این بود تشریح  
 اوقات ایشان و ادن از مسلمانے نمود و لا جرم بصحبت شما فرستادہ شد  
 انشا اللہ بقدر استعداد بہرہ مند گردند و توجہ لطف کامل یا بند والدعا  
 رقمہ ثانیہ اللہ تعالیٰ فقر او مساکین در مانندہ را از برکات برگزیدگان  
 بدرمانی برساناد و بد نیست کہ عرض بنیاز مندی بدرگاہ ولایت نکرودہ ام  
 آری این یک کلمہ را قاصدان صادق حال بنواند شد الحمد للہ این قسم نمود

۴  
 ج  
 ۱۰  
 ۱۰  
 ۱۰

۱۰

صورت می بندد و دیگر چه نویسم سخن در و ایشان بحضرت عثمان نوشتن بنایت بیشتر  
است حکایت اوضاع صوری بسیار بی الغرض ما را در خود می باید دانست  
و از فضول احترام باید کرد و والد عانتی مکتوبه الشریفین بالجماع این صحبت معامله  
که میان این پیر و این مرید قدس سرها بظهور رسیده کم کسی شنیده و از عجایب  
روزگار است و موجب حیرت اولوالابصار و هم شاید فنا می اتم و نعلش اتم  
خواجہ بزرگوار و گواہ علم و شایستگی که زبده مقررین است و قدوة اختیار و همچنین  
حضرت خواجہ بزرگوار در آخر کار میفرموده اند که در او اثر بار از اثر صحبت فلان  
و اشاره بحضرت ایشان نموده اند معلوم شد که توحید کوچه تنگ بوده و نو  
آن شاه راه وسیع و الله اعلم بحقیقه کلامه در سفر سوم که حضرت ایشان از سر  
بلا مرت آن خواجہ صفا کیشار سیده اند فرموده اند آثار ضعف بدن بسیار  
نظاره می شود و امید حیات کمتر مانده و فرزندان بر خور و خود خواجہ عبید الله و خواجہ  
محمد عبید الله را که آن دم شیر خواره بوده اند طلب فرموده از حضرت ایشان التماس  
توجه و حق آن دو نور دیده نموده اند و حضرت ایشان در حضور پیر بزرگوار بام  
ایشان توجهات علیه در حق پیرزاد با فرموده اند چنانکه اثر آن توجه حضرت خواجہ  
نیز ظاہر شده است و نیز بفرموده آن حضرت در حق والدات آنها غائبانه توجه نموده اند  
چنانکه در ذکر حضرات مخدوم زادا با منقولاً عن مکتوبه الشریفین اشاره بآن رفت  
و نیز فقرات مدحیه که از زبان درفشان حضرت خواجہ در و ایشان در حق حضرت  
ایشان بظهور پیوسته پیش از آنست که تحریر گنج چند می از ان بر نگاشته می آن  
روزی فرموده اند که ایشان از کمال مردان و محبوبان اند وقت دیگر فرموده اند  
که امروز وزیر فلک ازین طائفه علیه چون ایشان نیست وقتی دیگر بزبان  
مبارک رانده اند بعد از صحابه و کمل تابعین و مجتهدین چون ایشان معدودند

از اخص الخواص منظرے آئند و نیز فرمودہ اند کہ ماورین ستم چہار سال شبینی نکر ویم  
 چند روز بازی کردیم الحمد للہ والنتہ کہ این بازی ماورین و کان پیرازی مسا  
 بیفادہ نشدہ کہ چون ایشان نے بروی کار آمد و نیز فرمود فقیر از زبان مبارک  
 حضرت ایشان شنود کہ فرمودند سرگرمی حضرت خواجہ ماقدرس سرہ بہ تربیت طالبان  
 تازمانی بود کہ معاملہ ماہانہما نرسیدہ بود چون از کار من فارغ شدند مری گردید  
 کہ خود را از کار شیخت کشیدند و طلاب را بماحوالہ نمودہ فرمودند کہ این تخم را از  
 بخارا و سمرقند آوردیم و در زمین برکت آئین ہند کشتیم و تیز بعد از وصیت آن  
 خواجہ ذوالبرکات از میان مسوات مکاشف خاصہ مستورہ مسودہ برآمدہ کہ آنجا  
 چہار دائرہ کشیدہ بودہ اند در یک دائرہ ولایت لفتح و اورقم نمودہ و در دائرہ  
 چہارم کمال مطلق و در باب از دو دائرہ ربعہ را از اخص الخواص بعد الصحابہ و التائبین  
 رضی اللہ عنہم اجمعین در جواشی آن دائرہ موافق مرتبہ آنان بنوعی کہ در غیب  
 از کشف بلاریب معاینہ گردیدہ رقم فرمودہ در میان ہمہ آنہادہ دو از دہ تن  
 را از رؤسای ایشان در ہر دائرہ وجہ اکمل داخل دیدہ اند حضرت ایشان ما را  
 نیز داخل این دو از دہ یافتہ و نیز آن خواجہ عالیہ نشان مکرر اشارہ بقطبیت حضرت  
 ایشان فرمودہ اند و از بعض رسائل و مکاتیب حضرت ایشان ما نیز جامع  
 ایشان میان قطب ارشاد و قطب افراد لاج میگردد کہ از آنہاست دو فقرہ  
 از نخستین فقرات رسالہ مبداء و معاد فقرہ اولی از ان متضمن افاضات روحانیت  
 اکابر است بر حضرت ایشان و آن دو فقرہ بعد از تحریر فقرات عرالیض در  
 آخر فصل آئیندہ خواهد آمد انشاء اللہ سبحانہ بعد از مخص شدن حضرت ایشان  
 در مفسوم از پیر بزرگوار خود کہ بعد از ان ایشان ملاقات اینجہا نے میں گشت چون  
 حضرت ایشان از دہلی بسر ہند شدند روزی چند آنجا گذرانیدہ با مر و اشارہ

متوجه بلده معظمه لاہور گردیدند کا بروا صاغر آن بلده مقدم محترم ایشانرا عینت  
 شمرند و بسا از خواص عوام در سلک ارادہ آن عوٹ الا نام درآمدند و صحبت گرم  
 و حلقہ و شغل و مراقبہ اتساعی پذیرفت فاضلی از تلامذہ عالم عامل مستوی مولانا جمال  
 تلوی رحمہ اللہ بقیہ گفت در آن سفر اکثر استاد ما کہ مولانا می مذکور باشند بنیازمند  
 و اخلاص تمام بلا زمت شیخ بزرگوار تو میر رسیدند تا روزی وقت برخاستن مولانا  
 از آن صحبت گرمی شیخ خواستند کہ چند قدم مشایعت مولانا نمایند مولانا پامی از  
 ایشان برداشتمہ پیش پامی ایشان نهاد و تا شاگردانرا آن افراط تو وضع مولانا گران  
 نموده جدا اعتقاد با دحق مولانا از روی علم بیش از ایشان بود و از روی ورع  
 و صفای باطن نیز از ایشان کم نمیدانستیم چون بیرون آمدیم گستاخی نمود معروین  
 و اشتم کہ این ہمہ تو وضع و تدلل از مثل شمای وجہی ندارد و فرمود اینها علمای  
 باللہ اند و از محرمان اسرارلی مع اللہ احترام ایشان بر ما یان لازم است ما را  
 درین باب معذور بل ما جور دانید و نیز یکی از مخلصان حضرت ایشان کہ مولانا  
 مذکور نسبت شاگردی و ہمسائی داشت باین حقیر گفت در آن ایام کہ حضرت  
 ایشان بلاہور تشریف برده بودند و مولانا جمال بصحبت آن قدوہ ارباب  
 کمال میرسید روزی در خلوتی مولانا از حضرت ایشان پرسید کہ شما امروز جامع  
 اید میان علم احکام و علم اسرار و از حال و عرفان سرشار مسند و حدت وجود  
 کہ بظاہر شرع چندان موافقت ندارد و بسیاری از کمل اولیا برانند حل آن  
 نزد شما چیست حضرت ایشان سرگوش مولانا برده کلہ چند فرمودند کہ اشک  
 از دیدہ مولانا فرو ریخت و تغیر در بشیرہ او چون تغیر ارباب حال میکردیدت  
 بزائوی ایشان برده همچنان بانگسار تمام مرض شد کس ندانست کہ لسان  
 گوہر نشان حضرت ایشان چه گفت و گوشش ہوشش مولانا چہ شنفت



سزا نهم چه گفتی چه انگیزته؛ که گفته و از دیده خون رنختی؛ بتقریب این قضیه  
 و نسبت توحیدیکه از خلص اصحاب حضرت ایشان از زبان مبارک آنحضرت  
 باین حقیر نقل کرد که فرمودند در اوایل غلبات نسبت احاطت و سربان و معیت  
 روزی یکروز حضور من بر قلم قطع زواگشت من بریده شد با بجله درین اثنا  
 این گرمی صحبت حضرت ایشان در لاهور با ارباب فضل و اصحاب حضور ناگهان  
 خبر انتقال خواجه بزرگوار بدارالقرار بسع ایشان رسید آرام دلها به ناله آرائی مبدل  
 گشت و شربت شیرین آن صحبتها رنگین بذاق همه تلخ شد حضرت ایشان بجز  
 استماع این خبر متوجه و پل شدند چون بزیارت روضه منوره مشرف گشتند و  
 عزای پرستی محذوم زادها و هم پیرها نمودند اصحاب حضرت خواجه شکسته دل را مویها  
 از برکت تربیت و صحبت ایشان طلب نمودند ایشان نیز بحکم امر و وصیت پیر بزرگوار  
 و التماس یاران دل افکار آنجا مانده بتفقد احوال آنها پرداختن چنانچه بارضا  
 ارشاد و طراوت افاضه و سرگرمی حلقه بمشابه که در حیات بابرکات خواجه باقی باقی  
 قدس اند سره الاقدس بود از سر نو تازگی یافت و آثار توجیهاست و انوار جذبات  
 بر بواطن این طلاب جلوه گشت در میان سرگرمی آن افادات و افاضات  
 بعضی حاسدان مناع الخیر آن قضیه استفاد و حضرت خواجه عالی شان را از ایشان  
 کما مر شیوه های مختلف در میان آوز و خانم خالصان حضرت خواجه بنیماست انداختند  
 حضرت ایشان بران مطلع گردیده برفع آن بنصائے که موجب مزید اخلاص و اتحاد  
 آنان باشد و نواید رسان آنها بود و پرداختن چون دیدند که مفید نباشد بسلب نسبتهای  
 بعضی آنها توجه نمودند از آن هم متنبه گشتند بل اکثرشان جمع شده بروضه منوره  
 حضرت خواجه قدس سره رفته توجه و التماس نمودند درین توجهیکه از آنها را که صاحب  
 کشف بود در نظر در آید که هر یک ازین درویشان طلبتے چراسے برافروخته بودند

ناگاہ برق خاطفی در رسید و ہمہ چراغها کذا و توجہ این درویشان بود و آن برق  
توجہ عالی حضرت ایشان مع ذلک آن یاران چنانکہ استفادہ را شاید با ایشان  
رجوع نمودند و حضرت ایشان بحکم العود احد بوطن معاودت فرمودند و بعد از  
مدت ما بعضی پیر یا معذرت در میان آوردند حضرت ایشان نیز بکرم عفو نمودند و آخر  
حال صفا و صفا بود چنانکہ اشارہ ازین در ذکر حال خواجہ حسام الدین نیز گذشت  
پس حضرت ایشان در شہر جامدی الآخر کہ ماہ انتقال شیخ عالمقدار ایشانست بزیر  
روضہ منورہ پیر بزرگوار از سر بند آمدہ باز بسر بند میرفتند و دوسہ کرت با گرہ نیز شریف  
آورده باشند و بجز از سر بند هیچ جانشین نگرا و آخر عمر کہ دوسہ سال از مزاجت  
سلطان وقت مصحوب عسکری بخشے بلاد مرور ایشان روی داد و دوران نیز حکمتها  
بود کہ اہل آن بلاد باین سبب بعبت ایشان مشرف شوند و از برکات نظر ایشان  
بہرہ ور گردند چنانکہ یکی از سفر ہا کہ این بندہ در خدمت بود روزی عسکر بنوامی یکی  
از قرای معظمر رسید خادمان حضرت ایشان نزد یک بان قریہ جاے گرفته شروع  
در برافراشتن خیمہ نمودند درین میان بندہ حضرت ایشان را دید کہ تنہا پیادہ  
بکوچہ آن قریہ درآمد بندہ در قفای ایشان دوید چون مراد بدیدند فرمودند  
در خاطر افتاد کہ درین دیہ مسجدی خواہد بود آنجا رفتہ وضوے تازه کردہ  
و و گمانہ ادا نمایم چند قدم نرفتہ بودند کہ مسجدی در کمال صفا نظر ہر مشر و  
چاہے بالوازم اسباب وضو در محن آن مسجد ایشان وضو کردہ بمسجد آمدند  
یکے از فقراے کہ آنجا بود از فقیر پرسید کہ ایشان چه کس اند بندہ و پراخبر  
وادوے بذوق تمام دویدہ رفت و عزیز می را کہ مقتداے آنجا بودہ  
و در پہلوے مسجد خانہ داشتہ و اوصاف حضرت ایشان شنیدہ بودہ  
آرزو مند دیدار و ملاقات ذوالبرکات می بودہ اما از کبر سن و دیگر موانع پیش

بار  
و شازدا صلفی گردانیدہ و عمر در معطلہ بان رانی دانا بنیدند کہ این چراغ عظیم

بنوده بخندست ایشان رسیدن خبر کرد آن عزیز زاده بر اقدام ہما یوں افتاد و زین  
 بمضمون این بیت بر کشاوسہ ہمای اوج سعادت بدام ما افتدہ اگر ترا گذری بر مقام  
 ما افتدہ و ایشانرا با جمیع درویشان آنشب بمنزل خود آورد و میر باہنہا نمود و فرزند  
 انابت کردہ تعلیم زد کہ گرفت و فرزند او و چند درویشان دیگر نیز معمور و صاحب  
 حضور شدند وقت رخصت یک منزل مشایعت نیز نمودند اکنون وقت آن  
 آمد کہ انجاء وعدہ مذکورہ نمایم و آن این بود کہ گفتہ بودیم کہ فصلی علیحدہ خواہم  
 بزرگاشت کہ مشتمل باشد بر بعض عرایض شریفہ حضرت ایشان کہ در آن سفر  
 از احوالات فالقہ و اسرار و حقایق واروہ پر زبر گواری خود نوشتہ اند قدس  
 القدر سہا و روحہا و انفاض علینا بر کاتما و فتوصہا و آن فصل مخبر اسرار  
 الوصل نیست فصل چهارم در ایراد بعض عرایض حضرت ایشان و  
 بعض فقرات مانورہ از بعضی آن عرایض کترین بندگان احمد بدوہ عرض  
 میرساند و حسب الامر الشریف گستاخی بینماید و احوال پریشان را معروض  
 میدارد کہ در اثنا سہ راہ القدر بتخلی اسم الظاہر متجلی گشت کہ در جمیع اشیا  
 بتخلی خاص علیحدہ ظاہر گشت علی الخصوص در کسوت نسابلکہ در اجزای آنها  
 جدا جدا و القدر منقاد این طائفہ گشتیم کہ چہ عرض نمایم درین القیاد مضطر  
 بودم و ظہوری کہ درین کسوت بودہ در ہیج ہا بنودہ خصوصیات لطائف و  
 محسنات عجائب کہ درین لباس بینمودہ از ہیج مظهری ظاہر نمیشد پیش  
 ایشان تمام گداختہ آب شدہ میرتم و ہمچنین در بہر طعامی و شرابی و کسوتی  
 جدا جدا متجلی شد لطافت و حسنہ کہ در طعام لذیذ پر تکلف بود و در ماورای آن  
 بود و آب شیرین تا آب غیر شیرین ہمین تفاوت بود بلکہ در لذیذ و شیرین  
 یک خصوصیت کمال علی تفاوتہ الدرجات جدا جدا بود خصوصیات این تجلی

تحمیراً بعرض میتوانند رسانند اگر در ملازمت علیہ میبود شاید معروض میداشت  
اما در اشائی این تجلیات آرزوی رفیع اعلی و اتم و با بهنامها امن متوجه نمیشدم  
اما مغلوب بودم چاره نبود درین اثنا معلوم شد که این تجلیات نسبت تریب حجب  
ندارد و باطن همچنان گرفتار آن نسبت است بظاہر اصلاً ملتفت نیست و ظاہراً  
که ازان نسبت خالی و معطل بود باین تجلی مشرف ساخته اند و همچنان یافتیم که بطن  
اصلاً بربیع بصر مبتلا نیست و از جمله معلومات و ظہورات معروض است و ظاہراً متوجه  
کثرت و اثنینیت بود باین تجلی مستعد گشته است بعد ازان چند گاه این تجلیات  
رو بخفا آوردند و همان نسبت حیرت و نادانی حال خود ماند و صارت نلک التجلیات  
کان لہ یکن شبثاً مذکوراً بعد ازان یک فنا می خاص رود و همانا که آن نعین  
علی کہ بعد از خود نعین پیدا شده بود و درین فنا گم شده و اثری از مظان  
آن نمانده درین وقت آثار اسلام و علامات انہدام معالم شرک خفی بظہور  
آمدن گرفت و همچنین دید قصور اعمال و مشتم داشتند نیات و خواص تریب باجملات  
عبودیت و نیستی ازان باز ظاہر گشته اند حق سبحانہ و تعالیٰ بیکت توجہ حضرت  
ایشان ب حقیقت بندگی رسانند منہاء عنہ داشت کمترین بندگان احمد بذروه عمر  
میرسانند کہ از تفصیلات خود چه عرض نماید عاشر اللہ کان و مالہ فی شاء لہ یکن لاجول  
ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم علوئے کہ تعلق بمقام فنا فی اللہ و البقاہ داشتند حق  
سبحانہ بنیات خود منکشف ساخت و همچنین معلوم کرد کہ وجہ خاص ہر شیء نسبت  
و سیر فی التدریج معنی است و تجلی ذاتی برقی چه باشد و محمدی المشرک کیست و اشیا  
آن و در ہر مقام لوازم و ضروریات آنرا بنمایند و میگذرانند و کم چیزی مانده با  
کہ اولیاء اللہ قدس اللہ سرہم آنرا نشان دادہ اند در راہ فر و گذارند و نمایند  
قبل من قبل بلا علیہ همچنانکہ ذوات اشیا را محمول میدانند اصل قابلیت و استعداد

را بجز عول و مصنوع میداند و سبحانه محکوم قابلیات نیست و نشاید که چیزی بروی  
 حاکم باشد یا ده گستاخی نه نمود ع بن باید که حد خود داند منہب اور عینہ رقم  
 نموده اند چندین مرتبہ از برای دفع بعضی امراض توجہ کرده شد و اثر آن ظاہر گشت  
 و بچہن احوال بعضی موی که از عالم برزخیت ظاہر شدہ بود و نیز از برای دفع آلام  
 و شداید آنها توجہ کرده شدہ اما حال قدرت بر توجہ نمائندہ است کہ بر بیج جہیر خود را  
 جمع نمیتوانم ساخت بعضی شداید از مردم بر فقیر گذشت ستمها نمودند و جمع کثیر از  
 منعلقات این جانب را بناحق ویران ساختند و جلا وطن نمودند اصلاً بخاطر  
 غبار کلفت راہ نیافت چه جای آنکہ بدانها بخاطر گذرد و منہب سہمدرین عرضہ  
 است کہ چنانکہ سابقاً تعلق ارادت بمرادات بر طرف شدہ بود لیکن اصل ارادت  
 مانده بود چنانچہ معروض داشتہ بود الحال ارادت ہم از بیج بر آمد و جنبند لامراد و لا ارادۃ  
 و صورت این فتاویز در نظر آمد و بعضی علوم کہ مناسب این مقام بودہ فالیض  
 گشت چون در تحریر آن علوم بواسطہ رقت و غموض تعمیری بود لا جرم عنان قلم  
 را از تحریر آن گردانیدہ و در وقت تحقق این فنا و افاضہ علوم یک نظر خاص  
 در ماوراء وحدت پیدا شدہ ہر چند مقرر است کہ در ماورای وحدت نظری  
 نیست بلکہ بیج نسبت نیست اما آنچه میاید معروض میدارد تا زمانی کہ یقین نہ پویست  
 بر نوشتن جرات نمود و بیج مشبہ در آن راہ نئے یابد ہر چند در نظر نہ وحدت  
 ونہ وراے آن ونہ بیج مقامی کہ بعنوان حقیقت بدانند تا حق را وراے آن داند  
 حیرت و جہل بہمان صرافت ست و ازین دید بیج تفاوئے نشدہ میدانم جہ عرض  
 نماہم ہمہ تناقض در تناقض است در گفت نمی آید حال نئے مشبہ متحقق است  
 استغفر اللہ و التوب الی اللہ من جمیع ما کرہ اللہ قولاً و فعلاً جانہم و نافرماً و البصا  
 این زمان چنان معلوم گشت کہ سابقاً آنچه ازین صفات میدانستہم فی الحقیقتہ

فنامی خصوصیت صفات ماہ الا انبیا از آنها بوده که در ضمن وحدت سنج شده  
بودند و خصوصیات زائل گشته الحال اصل صفات ولو کانت علی سبیل الاندماج  
وکلاند سراج نیز بر طرف شده قهرمان احدیت بیچ چیز انگذاشته تمیز که از مرتبه  
علم اجمالی یا تفصیلی حاصل شده بود نماند و تمام نظر بر خارج آمده کان الله ذو  
یکن معه شیء کان کما کان این زمان مطابق حال گشته و سابقاً علم بمضمون  
این حدیث بوده منہما از عنایات خداوندی جل و علا که برکت توجہات علیہ  
حضرت ایشان علی التواتر و التواتر فائض دارند عرض نماید من آن  
خاکم کہ ابر نو بہار سے نکند از لطف بر من قطرہ باری ہا اگر بر روید از تن صد زیا  
جو سوسن شکر لطفش کے تو انم ہر چند اطہار این قسم احوال موجب جرات گستا  
است و شعر افتخار و سپاہات سے ولی چون شہ مرا برداشت از خاک ہنر و گر  
بگذرانم سر بر افلاک ہا ابتداء عالم صحو و بقا از او اخر ماہ ربیع الآخر است و تا حال  
بقای خاص در ہر یک مدنی مشرف بسیارند ابتدا از نجلی ذالی حضرت شیخ محمد بن  
است قدس سرہ در صحنی آرد باز بسکری برند و در نزول معروج علوم غریبہ  
و معارف عجیبہ افاضہ می فرمایند و با حسان و شہود خاص در ہر مرتبہ کہ مناسب  
بقای آن مقام است مشرف بسیارند بتاریخ ششم ماہ مبارک رمضان بقای  
مشرف ساختند و احسانی میسر شد کہ چه عرض نماید میداند کہ نہایت استعداد تا آنجا  
بودہ و وصلی کہ مناسب حال بود و ہم اینجا میسر گشت ہر چند فنا انم باشد بقای  
مرتب بران اکمل خواهد بود و ہر چند بقا اکمل باشد صحو بیشتر خواهد بود و ہر چند صحو بیشتر  
افاضہ علوم موافق شریعت غرامی افتد کہ کمال صحو انبیا را بود علیہم الصلوٰۃ والسلام  
سارنی کہ از ایشان سرزودہ شرایع است و عقایدی کہ در ذات و صفات بیان  
فرمودہ اند و مخالفت ظاہر آن از لقیہ سکر است الحال معارفی کہ باین کینہ

فائض اندک تفضیل معارف شرعیہ است و بیان آنها و علم استدلالے کشفی و جزو  
ری میگردد و مجمل مفصل میشود مگر بگویم شرح این بجد شود یعنی ترسم کہ مبادا منجر  
بگستاخی شود بندہ باید کہ حد خود و اندر شد علی الاطلاق جل شانہ ببرکت توجہات  
علیہ بہر دو طریق جذبہ و سلوک تربیت فرمودہ و بہر دو صفت جمال و جلال  
مربی ساخت حالا جمال عین جلال است و جلال عین جمال علامت این  
تربیت متحقق شدن است بحجت ذاتی پیش از تحقق آن امکان ندارد و بحجت  
ذاتیہ علامت فناست و فنا عبارت از نسیان مایوسی است پس تا زمانی  
کہ علوم تمام از ساحت سینہ رفتہ نشود و مجمل مطلق متحقق نشود از فنا بہر ندارد  
و این حیرت و جہل دائمی است امکان زوال ندارد نہ آنست کہ گاہی حاصل  
شود و گاہی زائل گردد غایت مانع الباب پیش از بقا جہالت محض است و بعد  
از بقا جہالت و علم باہم جمع و عین نادانی بشعور است و در عین حیرت بحضور کہ  
این موطن حق الیقین است کہ علم و عین حجاب بگرد بگرد نیستند و علمے کہ پیش از جہالت  
حاصل شود از جہا اعتبار خارج است با وجود آن اگر علم است در خود است و  
اگر شہود است ہم از خود اگر معرفتست با حیرت نیز در خود است تا زمانی کہ نظر  
در برون است بچاصل است اگرچہ در خود نظر داشته باشد از نظر برون  
بالکل منقطع بیاید شود کہ حضرت خواجہ بزرگ قدس اندر سہ میفرمایند کہ اہل اللہ  
بعد از فنا و بقا ہرچہ مے بیند در خود مے بیند و ہرچہ مے شناسند در خود مے شناسند  
و حیرت ایشان در وجود خود است از ہرچہ معلوم میشود کہ شہود و معرفت  
و حیرت و نفس است در برون ہرچہ درام اینہا نیست تا زمانی کہ سیکے  
ازین نشہ در برون است اگرچہ در خود ہم دارد از فنا بچہرہ ندارد  
فکیف البقاء نہایہ مرتبہ در فنا و بقا نیست و این فنا مطلق است و مطلق فنا

عام است و بقاء با اندازه فناست لهذا بعضی از اهل التذلل بعد از تحقق یقین و بقا و پروا  
 نیز مشهور دارند اما نسبت این عزیزان فوق همه نسبتها است نه هر که سر  
 تراشد قلندری و اندازه نه هر که آینه دارد و سکندری و اندازه این نسبت حضرت خواج  
 عبدالخالق است و تمام و مکمل آن حضرت خواجها حضرت خواجها بهار الحق و اولاد  
 است المعروف بنفشه قدس الله سرها منها محب کاری است اولاد بر بلا و  
 مصیبت که واقع میشد باعث سرور و فرحت میشد پس من مزید میگفت و هر چه  
 از استعد و بنویه کم میشد خوش می آمد و این قسم را آرزو میکرد و حالاکه بعالم اسباب فرود  
 آورده اند و نظر بر عجز و افتقار خود افتاد و اگر اندک ضرری لاحق میشود در اول بلد  
 نوعی از حزن رو می دهد هر چند سبب است زائل میشود و هیچ نماند و همچنین اگر پیش ازین  
 و عا میگرد از برای رفع بلا و مصیبت مقصود از و نه رفع آن میبود بلکه امثال امر  
 او دعوتی بود حال مقصود از دعا رفع بلیه و مصایب است و خوف و حیرتی که  
 زائل شده بودند باز رجوع کردند و معلوم شد که آن از سر بود و هر چه عوام الناس  
 را هست از عجز و افتقار و خوف و حزن و غم و شادی در اینند که مقصود از دعا رفع  
 بلا نبود دل را این معنی خوش نمی آید لیکن حال غالب بود بخاطر میگذشت  
 که دعای انبیا ازین قبیل نبود که حصول مراد نخواهند حالاکه بآن حالت تسبیح  
 ساختند و حقیقت کار را واضح گردانیدند معلوم شد که دعای انبیا  
 علیهم الصلوات و التسلیمات از سر عجز و افتقار و خوف و حزن بوده  
 نه مجرد امثال امر بعضی امور که رو می دهد بحسب امر گاه بعضی آن کسائی  
 بنماید منمسا هر چه از مسئله و عدت وجود و توابع آن گفتند در اوائل  
 حال بآن شرف ساختند و شهود احدیت در کثرت میسر شد از ان مقام  
 بدرجات بالا بردند و انواع علوم درین ضمن افاده فرمودند با مصداق



این مقامات و معارف از کلام قوم صریحاً یافته نمی شود و اشارات و رموز  
اجمالیه در کلام شریف بعضی از بزرگان هست لیکن گواہ عدل بر صحت آنها  
موافقت ظاہر شریعت ندارند و هیچ موافقت بحکم و اصول معقولاً آنها  
ندارند بلکه از علماء اسلام جماعه که مخالفت با اہل سنت دارند با اصول آنها نیز  
موافق نیست استطاعت مع الفعل منکشف شده است پیش از فعل  
قدرتے ندارد و قدرت بمقارنہ فعل سے بخشند و تکلیف بر سلامت اسباب  
و اعضا میدادند کما قرہ علماء اہل السنۃ و دین مقام خود را بر قدم  
حضرت خواجہ نقشبند قدس سرہ الاقدس نے یاد ایشان دین مقام  
بوده اند و حضرت خواجہ علاء الدین راقدس سرہ نیز ازین مقام نصیب  
هست و از بزرگان این سلسلہ علیہ حضرت خواجہ عبدالخالق اند قدس الت  
تعالی سرہ الاقدس در شاخ مانقدم حضرت خواجہ معروف کرنے و امام و او  
طائی و خواجہ حسن بصری و حبیب عجمی قدس الت تعالی اسرار ہم تقدیر  
حاصل اینہ کمال بعد و بیگانگی کار از معالجہ گذشتہ است تا زمانے  
کہ حجیب بندول بوده اند سے و اہتمام کنجا پیش رفع آنها داشت اکنون  
بزرگے او حجاب اوست ع فلا طیب لہا ولا راتے آہ مگر کمال بیگانگی  
ونے مناسبے را وصل و اتصال نام نہا وہ اند ہیات ہیات ہمان ہی  
یوسف زینجا موافق حالست سے در افگندہ دف این آوازہ از دست  
کز و پر دست دف گویان بود پوست بہ شہود کجاست و شاید کیست  
و شہود چہیست ع خلق را روستے کے نماید او ہا مال لہا و رب الارباب  
خود را بندہ مخلوق غیر مقدر و میداند و همچنین تمام عالم را و خالق و قادر  
حق را عزوجل میداند غیر این هیچ نسبت اثبات میکند نسبت مرآتیت کجا

خ و اجماع علمای اہل سنت است در ہر چیزی مخالفت بظاہر شریعت

ع در کدام آئینه در آید او؟ منہا مدنی است کہ از احوال خدمت غلبہ علیہ اطلاق  
 ندارد و نگارنست سے عجب نیست اگر زنده شود جان عزیز چوں از ان خضر  
 جدا مانده پیامے برسد میداند کہ شایان دولت حضور نیست ع این بسکہ  
 رسد ز دور بانگ جرم عجاب کار و بار است نہایت بعد از قرب نیامیده اند  
 و نہایت فراق را وصل گفته اند گویا فی الحقیقت در ضمن این اشارہ نفی  
 قرب و وصال کرده اند لشعر کیف الوصول الی سعادہ و نہایت قلل الجبال  
 و دونہن حتوف پس حزن ابدی و فکر دائمی لاجرم و امن آمد مراد از این نیز آخر  
 الامر بار اوہ مرید باید شد و محبوب را محبت محب میباید گشت انشراح  
 وین علیہ من الصلوٰات اکملها و من النعمات افضلها با وجود مقام مراتب  
 و محبوبیت از مجیدین آمد و از مریدین گشت لاجرم از حال او خبر دادند کہ کان  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم متواصل الحزن دائما الفکر و آنسرور فرمودہ  
 علیہ الصلوٰات و السلام ما اودے نبی مثل ما اودیت محبان بار محبت  
 توانند کشید محبوبات را تحمل این بار و شوار است این قصہ پایانی ندارد  
 ع قصۃ العشق لا انفصام لہا منہما چون حضرت حق سبحانہ تعالیٰ از برکت  
 توجہات علیہ از رقیبت احوال محرم ساخت و از تلویح بہ تکلیف مشرف گردانیدہ حاصل  
 کار جز حیرت و پریشانی بدست نیامد از وصل جز بجزیر و از قرب جز بعد حاصل نشد  
 و از معرفت جز تکلمت و از علم جز جہل نیفزود و لاجرم در عرضہ داشتہ تا توقف  
 واقع شد عجب آنست کہ حالاً بحق الیقین مشرف ساختہ اند کہ در آن موطن علم  
 و عین حجاب یکدیگر نیستند و فنا و بقا در ان جمع اند در عین حیرت و سنی  
 نشانی علم و شعور است و نفس غیبت حضور است با وجود علم و معرفت  
 جز از دیاد جہل و بگیریست ع عجب نیست کہ من و اصل و سرگردانم

اللہ تعالیٰ مجھض عنایت بیغایت خویش و در مدارج کمالات ترقیات از زانی و شایسته  
 است فوق مقام ولایت مقام شہادت است و نسبت ولایت بشہادت نسبت  
 تجلی صورتی تجلی ذاتیست بل بعد ما بینہما اکثر من بعد ہذین التجلیین و فوق  
 مقام شہادت مقام صدیقیہ است و تفاوتی کہ میان این دو مقام است  
 اجل من ان یعبر عنہ بعبارة واعظم من ان یشار الیہ باشارة و فوق ان  
 مقامی نیست الا النبوة علی اہلبہا الصلوات والتسلیمات و نشاید کہ میان  
 صدیقیہ و نبوة مقامی بودہ باشد بلکہ محالست و این حکم بحالیت و بکشف  
 صحیح صحیح معلوم گشتہ و آنچه بعضی از اہل اللہ واسطہ میان این دو مقام  
 ثابت کردہ اند و بقربت نامیدہ اند بان نیز مشرف ساختند و بر حقیقت  
 ان مقام اطلاع داوند بعد از توجہ بسیار و تضرع بیشتر اولاً همان طور کہ بعضی  
 اکابر فرمودہ اند ظاہر شد آخر الامر حقیقت را معلوم فرمودند آری حصول  
 ان مقام بعد حصول مقام صدیقیہ است در وقت عروج اما واسطہ بودن  
 محل تامل است بعد از ملازمت صورتی انشا اللہ تعالیٰ حقیقت بتفصیل  
 عرض خواہد کرد آن مقام پس عالی است و در منازل عروج فوق ان مقامی  
 معلوم نیست و زایدیت وجود بزوات جل و علا در مقام ظاہر میشود چنانکہ  
 مقرر علماء اہل حق است شکر اللہ تعالیٰ سعید و اینجا وجود ہم در راہ میماند  
 و فوق ان عروج واقع میشود ابوالککارم رکن الدین شیخ علاؤالدولہ و بعضی  
 مصنفات خود میفرمایند و فوق عالم الوجود عالم الملک الودود و مقام صدیقیہ  
 از مقامات بقاست کہ رو بہ عالم دار و پایان تر از ان مقام مقام نبوت  
 است کہ فی الحقیقہ بالاتر است و بحال صحو و بقاست مقام قربت لیاقت  
 برزخیت این دو مقام ندارد کہ رویش بہ تزییر صرف است و تمام عروج است

شان با میناسه در پس آینه بطوطی صفت داشته اند هر چه استادانزل گفت  
 بگوینگویم به علوم مشرقیہ نظریہ استدلالیہ را ضروریہ کشفیہ ساخته اند از  
 نظریہ بصورتیہ آوردند شخصی از خواجہ بزرگ قدس القدر تعالی  
 سہ الاقدس پرسید کہ مقصود از سلوک چیست فرمودہ اند تا معرفت  
 اجمالی تفصیلی شود و استدلالی کشفی کرد و فرمودند کہ علوم دیگر سوائے  
 آنها حاصل شود آری در راه علوم و معارف بسیار رو میدهند کہ از آنها  
 نے باید گذشت و تا پایتہ النہایت کہ مقام صدیقیت است نزد ازمین علوم  
 بہرہ کے یا بدقیالبت شعرے ان من اهل الله القائلین بحصول هذا المقام  
 الشریف لا نفسہ و لیس لہم مناسبہ بعلوم هذا المقام و معارفہ فواجبہ  
 و فوق کل ذی علم علیہ و بر سر سدا قضا و قدر نیز اطلاع دادند و آنرا  
 نتیجہ اعلام فرمودند کہ بہج وجہ بہ حصول ظاہر شریعت غر الخالفت الایم  
 نیاید و از نقص ایجاب و شائبہ جہر بہر او منقرہ است و ظهور بہ شائبہ  
 ایملہ البدر است عجب است کہ با وجود عدم مخالفت بہ اصول شریعت  
 این سنہ را چرا پوشیدہ داشته اند اگر شائبہ مخالفت میداشت  
 اخفا و ستر مناسب بود لایسأل عما یفعل سہ کرا از ہرہ آنکہ از ہم توبہ کشاید  
 زبان جز بہ تسلیم بود علوم و معارف و رنگت نیسان میریزند کہ قوت  
 مدرکہ از تحمل آن عاجز میشود و قوت مدرکہ مجرب و فقیر است کہ لا یحمل عطا با  
 الملک الا مطایاہ اوایل شوق آن بود کہ این علوم عزیز را در قیادت کتابت  
 آورده شود اما توفیق نے یافت و ازین مورد بار بود آخر الامر تسلی  
 فرمودند کہ مقصود از افاضتہ آن علوم حصول بلکہ است زیاد کرد  
 آن علوم چنانچہ طلبہ علوم تحصیل علوم براسے آن میکنند کہ بلکہ مولویت

ہم رسانند نہ آنکہ حفظ اصول صرف و نحو وغیرہا کنند انتم عرابضہ الشریعہ  
 روح اللہ روح صاحبها و جناب خواجہ عالیشان نیز در جواب ہر یک از  
 عرابض حضرت ایشان صحیفت گرامی بزرگداشتہ ارسال فرمودہ اند  
 و زبان ثنائی و دعائے ایشان کثورہ و بصحت و بعلو مرتبہ تہائے  
 آن احوال و اسرار حکم نمودہ چنانکہ در یکے ازان گرامی صحیفت بقلم محترم  
 آورده اند کہ اینچہ از کثوف مذکور گشتہ طریق آن بغایت مرضی و صحیح  
 و مستقیم و مستحسن است چون این طریق شمار بستہ و واقع شدہ کہ نے  
 قول و زبان چیز ہا کثوف میشوند حاجت نیست کہ بیان ہمہ وجوہ نمودہ شود  
 انشاء اللہ بعد از ملاقات اینچہ باید گفت بجنور کفایت خواہد شد انتم  
 کلامہ العالی قدس اللہ سرہ قائمہ و ایضا وعدہ ایراد و فقرہ از فقرات  
 رسالہ نمبر دوم و معا و حضرت ایشان در آخر این عرابض رفتہ بآن وعدہ  
 نیز و فال لازم است و آن دو فقرہ ایست کہ مرقوم میگردد و فقرہ اولی  
 در پیشہ را ہوس این راہ پیدا شد عنایت خداوندی جل سلطانہ اورا  
 بیکے از خاندانے خانوادہ حضرات خواجگان قدس اللہ تعالیٰ اسرار ہم  
 رسانید و از انجا طہ لقمہ بزرگواران اُخذ کردہ ملازم صحبت آن عزیز گشت  
 ہر کس توجہ آن بزرگ جذبہ خواجہا کہ از جہت استتلاک و صفت پیوستہ  
 پیچیدہ اورا حاصل گشت و از طریق اندراج النہایتی الہیہ پیچیدہ شریف  
 ہر شد بعد از تحقق این جذبہ کار او بسہولت قرار یافت و این راہ را بہ  
 روحانیت اسد اللہ الغالب کرم اللہ تعالیٰ و تقدس وجہ المقدس بہر  
 رسانید یعنی با سہی کہ رہا اوست و ازان اسم قابلست لیس کہ بکفایت  
 محمدی است علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام و التمجید بعد در روحانیت حضرت خواجہ

نقشبند قدس اللہ تعالیٰ سرہ عروج نمود و از آنجا بدستگیری روحانیت حضرت  
 فاروق رضی اللہ تعالیٰ عنہ فوق آن قابلیت استعلام میرشد و از آنجا  
 تمام مقام که فوق آن قابلیت است و آن قابلیت کا تفصیل است مر آن مقام  
 و آن مقام اجمال اوست و آن مقام مقام اقطاب محمدیہ است تہربت  
 روحانیت حضرت رسالت خاتمہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والنجیۃ ترقی  
 واقع شد و در وقت وصول باین مقام نحو کے اعداد از روحانیت حضرت  
 خواجہ علاء الدین عطار کہ خلیفہ حضرت خواجہ نقشبند قدس اللہ تعالیٰ  
 سرارہما قطب ارشاد بوده اند بآن درویش رسید نہایت عروج  
 اقطاب تا این مقام است و دائرہ ظلیت تا بہین مقام منتهی میشود بعد  
 از ان یا اصل خالص است متمیز بظلم طائفہ افراد بوصول باین دولت  
 ممتازند بعضی از اقطاب را بواسطہ مصاحبت افراد تا مقام متمیز  
 عروج واقع میشود ناظر اصل متمیز بظلم میگردند اما وصول باصل خالص  
 یا نظر بآن علی تفاوت در جہانم خاصہ افراد است ذلک فضل اللہ  
 یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم و آن درویش را خلعت  
 قطبیت ارشاد بعد از وصول تا بہ مقام کہ مقام اقطاب است از ان  
 سرور دین و دنیا علیہ الصلوٰۃ المبارکات والتحیات الناصیات عنایت  
 شدہ و باین منصب سرافراز ساختند بعد از ان عنایت خداوندی جل شانہ  
 و عم احسانہ شامل حال او گشت و از آنجا متوجہ فوق ساخت یک دفعہ تا اصل  
 متمیز برد و فنامی در آنجا میرشد چنانکہ در مقامات سابقہ و از آنجا بمقامات  
 اصل ترقی از زانی فرمودہ حاصل الاصل رسانند در عروج اخیر کہ عروج در مقامات  
 اصل است مدد از روحانیت حضرت غوث اعظم عمی الدین شیخ عبدالقادر بود

قدس اللہ تعالیٰ سرہ الاقدس و بقوت تصرف ازان مقامات گذرانیدہ  
 باصل الاصل و اصل گردانیدند و از آنجا بعالم باز گردانیدند چنانکہ از ہر مقامی  
 باز میگرددانیدند و آن در ویش را مایہ نسبت فرودیت کہ عروج اخیر مخصوص بانست  
 از پدر بزرگوار خود حاصل شدہ بود پدر بزرگوار او را از عزیزئی کہ جذبہ قویہ داشتند  
 و بخوارق مشہور بودند بدست آمدہ لیکن آن در ویش بواسطہ ضعف بصیرت  
 خویش و قلت ظہور آن نسبت آن نسبت را پیش از قطع سن ازل  
 سلوک در خود نمی یافت و اصلاً آنرا معلوم نمودند داشت و نیز آن در ویش را  
 توفیق عبادات نافلہ خصوصاً ادائے صلوٰۃ نافلہ مدو سے از پدر سے  
 است و پدر بزرگوار او را این سعادت از شیخ خود کہ در سلسلہ چشتیہ بودہ اند  
 حاصل شدہ بود و ایضاً آن در ویش را علوم لدنی از روحانیت حضرت  
 علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام و التمجیہ لیکن تا زمانیکہ از مقام اقطاب  
 نگزشتہ بود اما بعد از عبور ازان مقام و حصول ترقیات عالیہ اخذ علوم  
 از حقیقت خود است و در خود بخود از خود بیاید غیری را مجال نمادہ است تا در سیا  
 در آید و ایضاً آن در ویش را در وقت نزول کہ عبارت از سیر عن اللہ باللہ است  
 بمقام مشایخ سلاسل دیگر ہم عبوری واقع شد و از ہر مقامی نصیبے وافر فر گرفت  
 و مشایخ آن مقام مدد و معاون کار او شدند و از خلاصہای نسبتہای خویش  
 نصیبے اول بمقام اکابر چشتیہ قدس اللہ اسرار ہم عبوری واقع شد و ازان  
 مقام حظے وافر نصیبے او گشت و ازان مشایخ مقام روحانیت حضرت خواجہ  
 قطب الدین پیش از دیگران ادا و فرمود الحق ایشان در ان مقام شان عظیم  
 دارند و رئیس آن مقام اند بعد ازان مقام اکابر کبرو بہ قدس اللہ تعالیٰ سرہ  
 گذری واقع شد آن بہر دو مقام باعتبار عروج برابرند لیکن این مقام و رفعت

نزول از فوق بجانب زمین آن شاه راه است و مقام اول بجانب بسا آن طرف  
 مستقیم و این شاه راهی است که بعضی از اکابر اقطاب ارشاد ازان راه بمقام فرود  
 میروند و بنهایت نهایت میرسند افراد تنه از راه دیگر است بی طبیعت ازین راه  
 نمیتوان گذشت این مقام در میان مقام صفات و این شاه راه واقع شده است  
 گمانه برین است میان این دو مقام از هر دو جهت بهره بردار است و مقام اول فرود  
 دیگر ازان شاه راه واقع شده است که بصفت مناسب کم دارد بعد ازان  
 بمقام اکابر رسد و دیده که از شیخ شهاب الدین ابن طرف اند قدس الله امرای  
 عبور واقع شده است آن مقام متعلقه نور اتباع سنت است علی مصدر بالاص  
 والسلام والتجید و مزین است نورانیت مشاهد فوق الفوق و توفیق عبادات  
 رفیع آن مقام است بعضی سالکان سیده که بعبادات نافله مشغولند و بان آرام  
 دارند نصیب ازان مقام بواسطه مناسبت بان مقام یافته اند بالاحماله  
 عبادات نافله مناسب آن مقام است دیگرانرا از مبتدیان و مشبهان بواسطه  
 مناسبت بان مقام و آن مقام بسبب شگفتی آن نورانیت که درین مقام  
 مشهود میشود در مقامات دیگر کم است و مشایخ این مقام بواسطه کمال اتباع  
 عظیم الشان و رفیع القدر اند در انبای جنس خود امتیاز خاص دارند آنچه ایشان  
 درین مقام میسر شده است در مقامات دیگر اگر چه با نهار خروج فوق اند میسر  
 بعد ازان بمقام جذب فرود آوردند و این جامع مقامات جذبات نعل انداز  
 از انجا نیز فرود آوردند نهایت مراتب نزول تا مقام قلب است که حقیقت  
 جامع است و ارشاد و تکمیل بفرود آوردن باین مقام تعلق دارد و درین  
 مقام فرود آوردند پیش از آنکه درین مقام تکلیف پیدا شود باز عروج و آفتاب  
 این زمان حاصل را نیز در رنگ ظل و آنگذاشت ازین عروج



کہ در مقام قلب واقع شد بملین پوست و السلام فقرۃ ثانیہ قطب ارشاد  
 کہ جامع کمال فردیت نبر باشد بسیار عزیز الوجود است و بعد از قرون بسیار  
 و از سنہ بیست و نهم این قسم گوہرے بظہورے آید و عالم ظلماتے را نور ظہور او  
 میگردد و نور ارشاد و ہدایت او شامل تمام عالم است از محیط عرش تا مرکز  
 فرش ہر کسے را کہ رشدی و ہدایت و ایمان و معرفت حاصل میشود از راہ او  
 آید و از دستغاف میگردد و نئے توسط او ہیچکس باہین دولت نرسد مثلاً نور ہدایت  
 او در رنگ در پامی محیط تمام عالم را فرو گرفتہ است و آن در با گو یا ب محمد است  
 کہ اصلاح حرکت نذر و شخصے کہ متوجہ ہاں بزرگ است و با و اخلاص دارد ہاں  
 کہ آن بزرگ متوجہ حال طالب شد و در وقت توجہ گوہرے و زنی در دل طالب شدہ  
 میشود از ان راہ بقدر توجہ و اخلاص از ان در با سیراب میگردد و همچنین شخصے کہ متوجہ  
 ذکر الہی است جل شانہ و ہاں عزیز اصلاح متوجہ نیست نہ از انکار بلکہ اورا نمی شناسد  
 ہمین قسم افادہ انجام حاصل میشود لیکن در صورت اولی بیشتر از ثانیہ است اما در  
 منکر آن بزرگ است یا آن بزرگ از در بار است ہر چند بذر الہی تعالی تقدیر  
 مشغول است اما از حقیقت رشد و ہدایت محروم است ہمان انکار و آزار سدر راہ  
 فیض او میگردد و بی انگہ آن عزیز متوجہ عدم افادہ او شود و قصد خیر او نماید حقیقت ہدایت  
 از وی منقود است صورت رشد است صورت بمعنی قلیل النفع است و جماعہ کہ اخلاص  
 و محبت ہاں عزیز دارند ہر چند از توجہ فاہر و ذکر الہی تعالی شانہ خالی باشند نیز ایشانرا  
 بواسطہ محبت نور رشد و ہدایت میرسد و السلام **فصل پنجم** در بیان آن سادات  
 بزرگ مراتب شکرین کہ حضرت سبحانہ و تعالی ایشانرا بخش فضل و کرم ہاں از خصائص  
 اگرچہ ازین جملہ بعضی مراتب قلیل از اخص خواص را نیز عطا فرمودہ باشند لیکن چون  
 بندرت است آنرا نیز از خصائص حضرات ایشان شمرده اند با دیگر سادات کہ از دیگران

بجهت روشن تر شدن سبب بود و سرانجام حاصل این مراتب علیه بان فطلب البیر چنان  
 نماید که چون از دو جهان ایشانرا مجتهد و نورالفت ثانی گردانیده بود و آه تفتی را  
 بکرات با حضرت امام فرموده و بافتشای آن امر نموده چنانکه خود در چند بکتوب  
 بان ابام فرموده اند پس صاحب این مرتبه فظمی را باید که مخصوصات علیا بود  
 باین مدعا هم اشارتی از قلم محترم رفته آنجا که نگارشش نموده اند هوای فرزند  
 این آن وقت است که در اتم سابقه درین طور وقتی که بر اظلمت است بنمیبم  
 علی العزم مبعوث میباشست و بنای شریعت جدیده میگردد درین است که  
 خیر الامم است و پیغمبر ایشان خاتم الرسل علیه و علی آله الصلووات و التسلیات  
 علما را مرتبه انبیا بنی اسرائیل داده اند بوجود علیها از وجود انبیا کفایت فرموده اند  
 لهذا بر سر هر پایه از علما این است مجتهدی تعیین مینمایند که احیای شریعت فرزند  
 علی الخضر است بعد از الفت که در اتم سابقه وقت بعثت پیغمبر الو العزم است و بر  
 پیغمبر در انوقت اکتفا نموده اند درین طور وقت عالمی عارفی تام المعرفت  
 ازین است در کار است که قائم المقام الو العزم انبیا باشد صحت فیض روح القدس  
 را باز مد فرماید و دیگران هم بکنند آنچه مسجما میگردد انتمی کلامه الشریعت و بر بکتوب  
 دیگر بعد ازین این مدعا رقم نموده اند که ای برادر این سخن امروز بر اکثر خلایق  
 گران است و از افهام آنها دور اما اگر بر همه انصاف بیایند و علوم معارف  
 یکدیگر را موازنه کنند و صحت و سقم احوال را بمطابقت علوم شرعی و عدم مطابقت  
 ملاحظه نمایند و تعظیم و توقیر شریعت و نبوت را بینند که در کدام یک بیشتر است شاید  
 از استبعاد بر آیند و دیده باشند که فقیر کتب و رسائل خود نوشته است که طریقت و  
 حقیقت خادمان شریعت اند و نبوت افضل از ولایت اگر چه ولایت آن نبی باشد  
 و نوشته کمالات ولایت را بکمالات نبوت هیچ معنی داره نسبت کاشکی

عالم قطره داشته نسبت بدریای محیط و امثال این بسیار رقم نموده خصوصاً در  
 مکتوب بیان طریق که بنام فرزند می است آنجا ملاحظه نمایند مقصود از این گفتگو  
 اظهار نعمت حق است سبحانه و ترغیب طالبان این طریقت از تفصیل خود  
 برویگران معرفت خدای جل و علا بر آنکس حرام است که خود را از کاف و فرنگ  
 بشردانند کیفیت از اکابر دین سه ولی چون شه مرابرو داشت از خاک به نمودار  
 بگذرانم سرز افلاک به من آن خامم که ابرو بهاری به کند از لطافت بر من قطره و با  
 اگر بروید از تن صد زبانم به جو سوسن شک لطفش که تو انم نشسته کلامه الشریفین  
 رانم حروف گوید مرابردل خطور میکرد که اگر از اعظم علماء وقت اینست را که  
 حق سبحانه حضرت ایشان را تجد و اللف ساخته مسلم میداشت تا بید تمام بود تا  
 باین خطره بخدمت حضرت ایشان رسید باین حقیر خطاب نموده فرمودند که  
 مولانا عبدالحکیم سیال کولی که در عاوم عقاید و نقلیه و تصانیف علیه چون او  
 الحال در دیار هندست نماید کتابت به نوشت بود و تبسم نمود و فرمودند که  
 از ان فقرات مدحیه این بود که تجد و اللف الثانی مخفی نماند که این مولانا  
 مذکور شبی در واقع حضرت ایشان را دیده بود که این آیه بر خوانده اند قل الله  
 ثم فریم بعد از دید این واقعه بخدمت ایشان آمده تعالیم گرفت و از مخلصان  
 حقیقه گشت پس پیش از ملازمت صورت صورت میگفت که اویس حضرت  
 ایشانم پس خداوند این مرتبه را که آن تجدید اللف بود اگر باین  
 خصایص که مذکور گردید بنواخت باشند عجیب و غریب بود آن مخصوصاً  
 که بعضی از ان سابقات و فصل سوم ذکر یافت که باز من کرد و سبک  
 ظاهر شدن استمداد و طبیعت ایشان به پیر زبرگوار ایشان پیش  
 از رسیدن آنحضرت بخدمت آن مرشد و الامرتبه چندین سال دیگر

ح آن مجملاً به بیست و یک خاصه

نور عالم افروز ایشان را هم پیش از ظهور معامله ایشان بچندین سال  
 بصورت شمع عظیم دیدن کما قمر دیگر بزرگداشتن آن خواجہ ذوالکاشف  
 در بدایت سلوک حضرت ایشان بہ مخلصی کہ فلان بدان ماند کہ چہرا عینی  
 شود کہ عالمها از و منور گرد و دیگر فرمودن بیکی از مختصان متمسک احوال  
 و کمال کہ چون ایشان بیایند از ایشان التماس نمایم کہ در پنج شش روز بکار  
 ترا بہنایت رسانند و دیگر حصول مرتبہ مراد است و محبوبیت مر ایشان را و بشمار  
 پیر خاکی منقبت ہا آن دولت و پیر سخت سپر و سلوک ایشان در  
 خدمت پیر بزرگوار تاجحدی کہ در دو نیم ماہ بکمال رسیدہ اند و دیگر پیر  
 پیر والا مرتبہ ایشان مستفیضان خود را در حبوۃ خود با ایشان و دیگر فرمودن  
 آن پیر دستگیر ایشان را افتاب شہود و خود را بوقلمون دیگر نوشتن  
 آن پیر بزرگوار با ایشان کہ مدتیست عرض نیازی بدرگاہ ولایت نکرده ایم  
 و دیگر تحریر نمودن آن مرشد عالی قدر با ایشان کہ سخن در و ایشان بکھن  
 شما نوشتن بیشتر است و دیگر رسم نمودن آن خواجہ صفا کیستان با ایشان  
 کہ ما را حد خود باید نگاہداشت و از فضول احترام نمود و دیگر تمیق نمودن آن  
 مقتدای جہان کہ للارض من کأس الکرام نصیب دیگر نگارش نمودن  
 آن قدوۃ الاولیا با ایشان کہ شیخ الاسلام انصاری قدس سرہ فرمود  
 من مرید خرقانی ام اما اگر خرقانی درین وقت بودی با وجود پیر پیش مرید  
 من کردی یعنی حال ما با شما چنین است و نوشتن کہ اہمال ماند از ستمناست  
 موقوف اشارتیم دیگر تحقیق نمودن آن خواجہ عالی شان احوالات علیہ  
 خود را بدیدہ مکاشفہ ایشان و کذلک احوالات باران خود را غائبانہ  
 از ایشان پرسیدن و دیگر از ہمہ عجیبتر استفاضہ نمودن آن بزرگوار از ایشان کما شہر

فی الفصل الثالث دیگر آن پنج تعریفات عالیات که در آخر فصل سوم مرقوم گشت  
اما آن خصائص حضرت ایشان که ہم بر ایشان چون افق بمین ظاهر و مہوید <sup>مہوید</sup> آید  
و خود چه نجر بر وجه بتقریر صریحاً و کنایہ اشارہ بآنها فرموده اند از ان جمله است  
آنکہ بعد از افاضت پیر بزرگوار ایشان نسبتہای علیہ خود را با ایشان ہمہ مشایخ  
طرق دیگر ایشان را چون ورد احمد دست بدست تربیت گرفته بمقامات بزرگ  
برده اند و از خلص نسبتہای خویش عطا فرموده چنانچہ سابقاً در فقرہ  
کہ از رسالہ مہدار و معاد رقم یافت معلوم شد و از ان جمله است آنکہ نسبتہا  
ولایت و اقتباس <sup>کمالاً</sup> نبوت را نیز بعضی از اولیای رحمہ اللہ دون بعضی  
چلوہ گردانیدہ اند حضرت ایشان را ہمہ آن نسبتہا نواخته اند و بمعرف  
ہر یک سرافراز شدہ اند چنانکہ بارہا بزبان مبارک میفرمانند کہ از کمال  
عنایات او سبحانہ در حق این بندہ کمترین این است کہ هیچ کویہ ازین  
راہ نماند الا کہ این حقیر را بران عبور دادند و از نسبت علیہ سر بیان و نسبت  
واحاطت و وحدت و تشبہ و تمزیہ و اسرار این جهانی و آن جهانی و وجود  
و امکانی علیہ علیہ بہ محض کرم بہرہ ور گردانیدند و از ان جمله آنست  
کہ حضرت مرتضی علی کرم اللہ وجہہ المقدس ایشان را علم سموات آموخت  
چنانکہ خود اشارت نموده اند و در عرایض سابقہ رقم یافت و از ان جمله  
آنکہ حضرت خضر و الیاس علیہما السلام با ایشان ملاقات نموده از حقیقت  
حیات و ممات خود بیان فرموده اند چنانکہ آنحضرت قدس سرہ خود در  
کتوبی بآن تصریح نموده اند و از ان جمله آنست کہ ایشان را در مبادی  
سلوک روحانیت حضرت خضر علیہ السلام معلوم لدست نواخته چنانکہ  
اشارہ باین راز ہم در فقرہ مذکورہ مہداً و معاد رفت و از انجمله است

آنکه حضرت خاتمت علیہ الصلوٰۃ والتحمیۃ ایشانرا مجتهد علم کلام ساخته و بشارت  
آن فواخسته اند چنانکه خود بیان آن در مکتوبی کرده اند و بر ناظران علوم  
ایشان صدق مدعا مستور نیست را تم حروف عینی این عینیه را اوده آن وارو که  
آن مجتهدات کلامیه ایشان را از وفات مکتوبات و رسائل مبرکات برآورده  
رساله ساز و انشاء اللہ تعالیٰ سبحانه ازان جمله آنست که روزی ایشان در  
حلقه مراقبه بوده اند و بانگسار و دید فصول اعمال زرفته که ندای در رسیده  
که غَفِرَتْ لَكَ وَلِمَنْ تُوَسَّلُ بِكَ بِوَاسِطَةٍ اَوْ بِغَيْرِهَا سِطَةٌ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ  
بِاطْمَارِ اَنْ اَمْرٌ مَرْمُودٌ اَنْدَ چنانکه آنحضرت قدس اللہ سرہ خود در فقره از فقرات  
رساله مبدا و معاد این معنی را رقم نموده اند از آنجمله است آنکه با ایشان  
خطاب در رسیده که اِنَّكَ مِنَ الْمُتَّقِينَ و موجب این خطاب آن بود  
که روزی بروج کعبه از فرزندان متوفای خود طعامی کرده بوده اند درین میان  
ایشان را از غلبه انگسار بر زبان رفته که این صدقه از ما چگونه قبول افتد که او  
سبحانه در قبول صدقه میفرماید اِنَّمَا يَقْبَلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ درین گفت بوده اند  
که نداد در رسیده اِنَّكَ مِنَ الْمُتَّقِينَ ازان جمله است آنکه می فرمودند هرگز من خود  
به تجمد بر نخاستم بلکه همیشه مرا با اذان و اعلام و صدوا و امثالها در ثلث آخر شب بیدار  
کردند بلکه یکبار بی آنکه صریحاً ندای رسید بیدار شدم گفتم من کییم که بخود بر خیزم در  
بندگی طاعت او تعالی آو نیزم باز سر بخواب نهادم لمحہ زرفته بود که از هر طرف آواز  
اذان و اعلام برخاست و از آنجمله است آنکه ایشان را جشتر گردانیدند بر آن که  
بر هر جنازه که تو حاضر شوی آن میت مغفورست و ازان جمله است آنکه بر هر مقبره  
که ایشان برای اموات طلب آمرزش نمودند طعم شدند بدانکه عذاب را از اهل آن  
برداشتند چنانکه دو شاهد باین مدعا در ذکر امام رفیع الدین از اجداد ایشان سبوت

ذکر یافت ازان جمله است آنکہ ایشان را بشارت دادند بآنکہ این علوم کہ تو گفته  
 و تخریر نموده همه از ما است و گفته ما خصوصاً علومی کہ در ان نحوی تردوی داشتند  
 بخصوصه صدق و حقیقت آنرا وانموده اند و ازان جمله است آنکہ فرمودند بشری  
 را دیدم کہ در محله ما فرود آمده چنانکہ کاروانی در سرای فرود آید و ہم ازان جمله است  
 آنکہ مولانا عبدالقادر انبالی کہ از ثقات اصحاب آن حضرت است نقل کردند  
 کہ بعد از ارتحال حضرت ایشان دیدم کہ قسم فرمودند و ازان جمله است آنکہ  
 فرمودند در وہبہ آخر رمضان بعد از ادائیگی تراویح کسبے در خود یافتیم رفتیم کہ بر فرشت  
 خود تکیہ کنیم وقت اضطرار از غلبہ کسل فراموشم شد کہ پہلوی راست خود را اول  
 بر بالین نهم چنانکہ مسنون است و بر پہلوی چپ تکیہ نمودم بعد از دراز کشیدن  
 پیادم آمد کہ ترک سنت شد یکبار نفس از کاهلی چنان معقول ساخت کہ از رو  
 سہو و نسیان شدہ لیکن خوف ترک سنت نگذاشت لاجرم تمام برخاستہ  
 پہلوی راست اضطرار نمودم متعاقب آن محل از کرم الہی فیوضات انوار  
 نامتناہی بظہور رسید و نداور دادند کہ باین قدر رعایت کہ نمودی ترا در آخرت  
 از ہیج وجه عذاب نکند و بسبب این رعایت تو خادمی کہ آندم پای توئی ماسید  
 اورا نیز آرزیدم و ازان جمله است آنکہ ہم در عشرہ آخر رمضان فرمودند امر فر  
 معاملہ عجیب گذشت بر عرش خود تکیہ کرده بودم کہ چشم فرو خوابانیدہ کہ احسب  
 نمودم کہ بران عرش من دیگری آمدہ نشست چه بینم کہ سید اولین و آخرین  
 بود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند آمدہ ام تا برای تو اجازت نامہ نویسم و تا حال  
 برای کسی چنین ننوشتم ام دیدم کہ در متن آن نامہ الطواف عظیمہ کہ تعلق باین  
 جہان داشت ثبت نمودند و نظر آن عنایات کثیرہ کہ متعلق بہان عالم بودیم  
 فرمودند چنانکہ این معنی را در مکتوبی از مکاتیب دفتر ثالث نگارش نموده اند از جمله

است آن که ایشان را از آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بشارت رسید  
 که فردا چندین هزار کس را بشفاعت توبه بخشند و رقم این حروف گوید که آنروز  
 که با ایشان این مژده از سپید انس و جان رسید بشکر آن ایشان طعم  
 کردند و قصه را باز نمودند بعد از آنکه متعجب آن معرفت حضرت  
 ایشان که فرموده اند الحمد للذی جعلنی صلیت بین البحرین الخ میان ما و غیر  
 مشاجرت رفته بود که او میگفت به خداوند این چنین معالیه عظمی اشارت از  
 سرور دین و دنیا باید که بوقوع بیاید چنانکه بعد می موعود علیه الرضوان و قوع  
 یافته من با و گفته که از حجا که در احادیث اشارتی بآن وارد نه شده باشد و با را  
 علم همه احادیث ثابت آن عزیز گفت جمع البواع مع شیخ سبطی در احادیث  
 پیش منست و کم حدیثی از و بیرون رفته بیابا هم در باب فضائل این است  
 کنیم در میان حدیثی برآمد که دلالت تمام داشت بآن مدعا و آن حدیث این  
 یكون فی امتی رجل یقال له صلیة یدخل الجنة بشفاعة کذا و کذا من بآن ظاهر  
 گفته می تواند بود که این حدیث اشاره بحال ایشان باشد گفت احتمال دارد  
 و خاموش شدن از زبان قلم ایشان مصرح صلیه بودن را شنیده بودم و چشم  
 بر مقوله دوم که شفاعت بود داشتم الحمد لله که آن نوید نیز بکوشش امید رسید  
 آن حضرت تبسم نمودند و شکر آن بر زبان آورده در حق این بنده  
 التفاتها فرمودند از آن جمله است آنکه ایشان را بالوار و برکات هفت  
 درجه متابعت حضرت خاتمیت علیه الصلوة و السجدة مشرف ساخته اند  
 تحقیق آن هفت درجه با حصول آن دولت در حق ایشان در مکتوب پنجاهم  
 از دفتر ثانی ثبت یافته خوانندگان از ان جایی بعلو مرتبه ایشان خواهند  
 برود و از آن جمله است آنکه خناس و سواس را به محض کرم از سپینه



بکینه ایشان برون کرده اند چنانکه خود می فرمودند که در نماز صبحی بودم که دیدم  
 بلائی عظمی ناگهان از سینه من برون رفت از آن مرئی شد که آشیانه او را نیز از سینه  
 دور کردند و ظلمات کثیره که در نواحی آن بود آثاری از آنها نماند و انشراح  
 عجیب سینه را روی داد معلوم کردند این از صدر تو برون شد خناس بود که  
 پیغمبر علیه الصلوة والسلام با استعاذه از آن مأمور گشته بود و نیز وانمودند که  
 خطراتی که در اصول دین پیدائی شوند فشامی آن بین خناس است که در صدر  
 آشیانه دارد و هر وقت بیضا میزند و از آن جمله است آنکه به محض عنایت مطلق  
 شرک خفی را از عبادت ایشان برداشتن میفرمودند که چند روز بعد قصورهای  
 برنجی استیلا نمود که چون در نماز در فاتحه به لفظ ایاک نعبد می رسیدم حیران  
 می شدم که اگر این لفظ را بخوانم به مفهوم آن مستحق نیم بس در آشنای قرابت  
 مصداق کریمیم تقولون ما لا تفعلون باشم و اگر نخوانم نماز من آن درست  
 نیست تا آنکه حضرت حق سبحانه به محض کرم شرک را از عبادت من برداشت  
 و نعمت الایله الدین انخایص بظهور پیوست الحمد لله علی ذلک هم از انجمن است  
 آن که ایشان را از غایب اتباع آن سرور و روح علم و عمل با امام اعظم ابو حنیفه  
 کوفی رضی الله عنه و امام مکرم شافعی مطلبی با کبار تلامذه هر یک رضی الله عنهما  
 عنهم فنا و بقای بظهور رسید چنانکه میفرمودند در حلقه ذکر صبح گاهی بودم ناگاه  
 یک گونه فشامی مخصوص روی داد که تعینی که مرا بود برفت و آن نامدی کشید  
 تا بعد از نماز عصر آن روز دیدم که امام الائمة سراج الامة ابو حنیفه کوفی رضی  
 الله عنه با جمیع شاگردان و جمیع علمای مجتهد مذہب خود گرد آمدند  
 جمع اند و مرا احاطه نموده اند و بعضی اساتذہ امام مذکور چون ابراهیم نخعی  
 رحمه الله نیز بنظر در آمدند ناگاه دیدم که نور امام و نور هر یک ازین ائمه

کرام در من در آمدند و من بان انوار ایشان تعین و بقا با منم و بتمامه محسبم از ان  
 انوار شدم و نور هر واحدی را جدا جدا اجزای خود میدیدم بعد از دو سه روز  
 ازین معامله بمن قسم تسعین و بقا با امام شافعی و تلامذہ و علماء مذہب او  
 بطور رسید و بدیدم که علمای حنفیہ از من بیرون آمدند و امام شافعی با تلامذہ  
 و مجتہدان مذہب خود در من آمدند و مانند طائفہ اولی انوار ایشان اجزای من شد  
 بعد از ساعتی چند دیدم که انوار حنفیہ بسیر سائقی باز آمدند اما خود را  
 بانوار حنفیہ متحقق نمی یابم بعد فرمودند در ان وقت مشہور گردید که حق  
 ازین هر دو امام بیرون نیست آنچه از حنفی مانده شافعی گرفته و از ایشان  
 تجاوز نمانده و در حصہ با امام ابوحنیفہ مسلم است و ثلث با امام شافعی رحمہما  
 سبحانہ و ہم از انجمله است آنکہ مشایخ لفظ بندید و مشایخ قادر بہ راقدرس اللہ  
 اسرار ہم بر سر ایشان مشاجرت رفت تا آنکہ مشایخ طریقی دیگر رحمہم اندر سیدہ  
 صلح دادند کما مر فی الفصل الثانی و از ان جمله است آنکہ فرمودند ہر کہ داخل  
 طریقہ باشد و نخواہد شد تا قیامت بواسطہ او بغیر واسطہ از رجال و نسایہ را  
 بہ نظر ما در آوردند و اسم و نسب و مولد و سکن او را ہا دانانند اگر خواہم  
 ہمہ را یک یک بیان نمایم از ان جمله است آنکہ بر ایشان ظاہر گردانند  
 کہ در ہند انبیا بودہ اند علیہم السلام کہ بعضی ستر تن و بہ بعضی دو تن و یک  
 تن ایمان آورده اند و زیادہ از ستر تن کسی با ایشان نگرویدہ و ایضا  
 قبور شکر کہ منورہ بعضی ازین انبیار کہ در ان دیار آسودہ اند نیز با ایشان  
 نودہ اند و انوار آنرا مشاهده فرمودہ و از ان جمله است آنکہ احوال مال  
 شاہق جبل و مشرکان فترۃ رسل را کہ نزد ما ترید بہ این جامعہ در دوزخ  
 خواہند بود و نزد اشعریہ خلاف آن بہ حضرت ایشان چنان مکشوف

اگر دانیدند که بعد از بعثت واجباتی اخروی آنها را در مقام حساب داشته  
 باندازه جرمیه معاتب و معذب خواهند ساخت و استیفاً حقوق نموده در  
 رنگ حیوانات غیر مکلف ایشان را نیز معدوم مطابق ولاشی محض خواهند  
 فرمود تحقیق این دو امر مخصوص مذکور در مکتوب و و صد و پنجاه و نهم از دفتر  
 اول مسطور است و در آن مکتوب بعد از تحریر این مکتوب رقم نموده اند  
 که این مسئلہ غریب را چون در محضر انبیا کرام علیهم الصلوات والسلام  
 عرضه نموده آمد تصدیق فرموده اند مقبول داشتند العلم عن الله سبحانه  
 و هم ازان جمله است آنکه حکمی از احکام یک قسم قضای مبرم را باقی  
 ایشان به محض کرم پذیرفتند و به اطلاع اسرار است که متعلق بانقسام و  
 مبرم و متعلق و نحو اثبات آن بود مخصوص گردانیدند چنانکه محلی از این قضیه  
 و رد کر حال شیخ طاهر از خلفای حضرت ایشان بیاید انشاء الله سبحانه  
 و هم ازان جمله است آن که ایشان را از علمای را سخنین گردانیدند و از  
 کاشفان اسرار قشایهات قرآنی و از واقفان رموز مقطعات کلام ربانی  
 چنانکه خود فرموده اند و نگارکش نموده که این فقیر نامد تهاست قشایهات  
 مفوض بعلم حضرت حق سبحانه می ساخت و علمای را سخنین را غیر از این  
 بنشایهات نصیب نمی یافت و تا و پلانی که بعضی محققان و صوفیه بیان کرده اند  
 آنها را این شان آن قشایهات بنید است و آن تا و پلانی را از اسرار  
 که قابل استتار باشد تصور نمی کرد چنانچه علین القضاات از الف لام بسم الم  
 خواسته که به معنی در دست است که لازم عشق است و امثال آن آخر کار چون حضرت  
 حق سبحانه به محض فضل شمه از تا و پلانی قشایهات را برین فقیر ظاهر  
 ساخت و جدولی از آن در پای محیط برین استعدا این سکین کشاد

گردانید دانست که علماء را تخمین بر او تاویل تشابهات و مقطوعات نصیب  
 وافر است و همچنین آنکه بعضی از وجه ذات مراد داشته اند و از بد قدرت  
 آنهم نیست بلکه تاویل آنها از اسرار غامضه است که باخص الخواص آنرا  
 نمود و اند از حروف مقطعات چه گوید که هر حرفی از حروف بحری است موج  
 از اسرار غیبیه عاشق و معشوق در مزینست غامض از رموز و قبضه محب و محبوب  
 و حکماست هر چند مسمیات کتابها تا نتایج و ثمرات آن تشابهات اند مقاصد  
 کتاب تشابهات <sup>آنهاست</sup> تاویل پیش نیستند عالم را سخ کسی بود که این را بیان  
 حق سازد و حقیقت را تواند که بصورت آورد و آنکه بی علم محکماست و بی عمل <sup>محققان</sup>  
 آن محکماست تاویل تشابهات جوید و صورتها را گذاشته حقیقت یوید آن کس  
 بجای است و از بهل خود بخیر وصال است و از تملالت خود بی شعور و نیز فرستیم  
 نمود و اند که تاویل تشابهات مخصوص بر سل است عظیم الصلوات و تسلیما  
 و از استکان مگافل قیاس را به بهت و در اشت ازین علم شرقی از زانی دارند و  
 درین تشابهات <sup>مجاہل</sup> شان بر اینان یکشاید اما امید است که نشاء آخرت هم  
 خفیر از میزان نیز به بهت به این دولت مهتر گردند این قدر بعلم می در آید که  
 درین تشابهات بعضی دیگر در ای آن اشل رواست که باین دولت مشرف  
 سازند تا علم بحقیقه معامله نمایند و تاویل را منکشفند نه سازند با جمله جائزست  
 که تاویل تشابهات حاصل آن بعضی بود اما ندانند که چه حاصلی بر آن تشابهات  
 کنایات از سوالات است روا بود که معامله حاصل شود و علم آن معامله حاصل نگردد این  
 را در یک فردی از تشابهات خود مشاهده نموده است بدیگران تا چه رسد آنتی کلامه  
 العالی این حقیر را هم این حروف عفا الله عنه از مخدوم زاده جامع الاسرار و العلوم  
 خواجہ محمد معصوم که مشارالیه و برادر اغرابی شان <sup>مظاہر</sup> از محرمان اسرار خاصه حضرت

ایشان بودند و خلوتی بتضرع تمام مسألت نمود که آیا از اسرار حرفی ازان حروف  
مقطعات قرآنی آن مجد و الف ثانی باشایان رمز می در میان نهادند یا نه اگر  
در میان نهادند نیز امیدوار است که با شماره سرفراز شود فرمودند که  
چندین بار در خلوات از حضرت ایشان التماس آن نموده شد که ازان اسرار  
مشابهات و مقطعات رمز در میان آرند که شیطان همواره پیرامون بکاشفان  
این اسرار بزرگ میگردد که شاید او را از اول بزبان آرند تا استراق سمع نماید  
و هرگز از علمای را سخن رضی اللہ عنہم باین اسرار اطلاع بخشیده اند آنرا  
مستور داشته اند باین معروض و اشیتم که حضرت ایشان قادرند بر آنکه طرد  
شیاطین از حوالی خود نمایند و رمز فرمایند چون الحاح و زاری ما از حد شد  
آن حضرت فرمودند که ستر یک حرف ازان حروف را اشایان اظهار دیدیم  
و به بیان آن ما مورث شدیم و آن حرف ق بود آن را بیان فرمودند و ما را از ما بود  
و نیز ما را از اظهار آن به دیگرے منع بلیغ نمودند ما را مغرور دار و هم ازان جمله است  
آن که حضرت ایشان را در سیر مقامات صغری جامع گردانیده بودند میان قطبیت  
ارشاد و قطبیت افراد آن مرتبه عالیہ از نواد است چنانکه در فقرہ مذکورہ بسیار و  
معا و سبق ذکر یافت و هم از انجمله است آنکه برایشان مشارب تمیز کمالات و لایا  
انبیاء علیہم الصلوٰات و التحیات و کذلک طالبان که بر قدم پیغمبری از پیغمبران  
اندک شرف گردانیده بودند و نیز تفاوت اقدام هر یک را در ان مشارب  
و انموده چنان که می فرمودند فلان در ولایت موسوی است و نزدیک نقطه  
مرکز و فلان قریب دائره و امثالها و این از نواد درست و بس منظم فقیری  
از مخلصان ایشان گفته که مرا فرمودند که اے تو فلان از ولایت  
ابراہیمے اید علی صاحبہ السلام آن فقیر را بخاطر رسیده باشد که اگر چه

علم حضرت ایشان باین معنی بسنده است اگر مرا نیز فی الجملہ بہ توجہ حضرت  
ایشان معلوم شدی عنایتی بود همان شب در معاملہ دیدہ کہ حضرت خلیل  
علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام در غایت اہبت و نورانیت حاضر اند و حضرت  
ایشان قدس اللہ سرہ الاقدس در خدمت آن حضرت علیہ السلام باوہ  
تمام ہر باب استاودہ اند من و آن تن دیگر کہ بشر بہ ولایت ابراہیم بودیم حاضر  
شدیم حضرت ایشان دستہای ما را گرفتہ در قدم محترم خلیل انداختند  
ما قدم ایشان پوسیدہ باز گشتیم این را وی گوید بعد از دیدن واقعہ  
چون بلا زمرت شریف رسیدم تبسم نمودند و فرمودند در آنچه گفتہ ایم تردد  
کنجائے ندارد و ندانی کہ چہ طالبان را علم بہ وقایع احوال و مشرب  
و استعداد خود میدہند در قرون کثیرہ یکی از کمل خواص را بدولت این  
علوم می نوازند نمی بینی کہ چون شیخ نجم الدین کبری قدس سترہ بزرگے  
کہ قطب اولیای زمانہ خود بود و معلوم بودہ کہ بر قدم کدام نبی از انبیا  
باشد تا بہیت تحقیق این امر یکے از طالبان خود نزد بزرگوارے دیگرے  
قدس سترہ کہ اورا بہ علم این اسرار نواختہ بودہ اند فرستاد و فرستادہ آن  
بزرگ در اثناے تفتیش احوال شیخ از ان طالب فرمودہ کہ ہودک  
ما چون ست آن مرید ازین حرف دل تنگ و حیران بخد مت شیخ  
خود بازگشتہ آنچه شنیدہ بود معروض داشتہ شیخ بنواجد بر خاستہ  
فرمودند مقصد ما بوصول ہوست و معلوم شد کہ ما بر قدم کلیم اللہ  
علیہ السلام بودہ ایم ہودا مت اورا گویند و این کلام از ان بزرگ  
مارا اشارت با تباع ولایت اوست و ہم از ان جملہ آنکہ حضرت حق سبحا  
ایشان را بہ محض کرم قدرے عطا فرمودہ بودہ و تصرف بخشیدہ کی را

از ولایتی و مشرقی که در آن بود بولایتی که فوق آن بود می رسانیدند چنانکه  
 بحد و مزادۀ بزرگ قدس سره رقم نموده اند که شمارا بعد از ولایت موسوی  
 به ولایت محمدی آورده شد و بدین من اعجاب العجوبات و من اعظم  
 النصرفات و هم از آن جمله است آنکه تعیین وجودی و تعیین علمی را که تا این  
 قایه عارفی بآن لب نکشوده برایشان ظاهر گردانیده با سرار و برکات  
 آن مرتبه علیا ایشان را مشرف ساخته اند چنانکه آن حضرت قدس سره  
 تحقیق این معنی در مکتوب شتاد و نهم از جلد سوم نموده اند و از آن جمله است  
 آنکه با سرار معاملات قلوب خمسۀ نواخته اند خصوصاً بمرتبه عظمی که بقلب  
 خاص متعلق است و آن از مقامات شگرف است چنانکه خود در وقت  
 دو از دهم رساله شتاد و معاد بیان آن نموده فاذا بلغ العارف الائم معرفة  
 والاكمل شهوداً هذا المقام العزیز و وجوده الشریف رتبة یصیر ذلک العارف  
 قلباً للعوالم کلها و الظهورات جمیعها و هو المنفوق بالولاية المحمدية و المشرف  
 بالدعوة المصطفوية علی صاحبها الصلوة و التحية و الاقطاب و الابدال الاوتار  
 و اخلون تحت دائرة و لایة و الافراد و الاحاد و سائر فرق الاولیاء  
 مندرجون تحت النوار بدایة لیا هونائب مناب رسول الله و المسمی  
 بهمدی حبیب الله و هذه النسبة الشريفة العزیز و وجودها مخصوصة بأحوالها  
 لیس للمربوبین من هذا کمال نصیب هذا هو النهاية العظمی و العناية القدوسی  
 لیس موقوفة کمال و لا اکرم منه نوال لو وجد بعد الوفا سنیة مثل هذا العارف  
 لا یتم و یسری برکتی الی مدة ندية و اجال تباعده و هو النبی کلایة دوائی  
 و نظره شفاء و حضرت المهدی سبوحه علی هذه النسبة الشريفة من ذلک  
 الائمة خیرة ذلک فضل الله یؤتیہ من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و هم بقرآن

آنکه دنیا می ایشان را به محض کرم آخرت کرده اند و نموده اند و مخدوم زاوۀ عالی  
 مرتبه خواجہ محمد معصوم سلمہ اللہ و رحل این معنی رقم زودہ اند کہ بعضی تمتعات  
 این نشان فانیہ است کہ موجب تنقیص درجات اخرویہ است و حق ایشان  
 بچنین بود کہ نفیس دنیا حکم نفیس آخرت پیدا کرده و نیز هر چه در دنیا است بود گردد  
 نئے شایہ طلبت نیست و این نشاء تا ب آن کہ ملی این شایہ جلوہ گر شود نذر  
 مگر آن سرور دین و دنیا را صلی اللہ علیہ وسلم این دولت عطا فرمودہ بودند  
 حضرت ایشان را از غایبہ کمال اتباع آن سرور اگر از آلودن خوان آنحضرت  
 صلی اللہ علیہ وسلم نصیب دادہ باشد ندی شاید ہر کمال کہ بنفیس را بود  
 کمال تابعان اورا از ان بوارثت نصیب رسد حضرت ایشان نیز بآن نصیب  
 در بعضی مکاتب اشارت نموده اند و نیز می تواند بود و مراد ازین فرمودہ ایشان  
 آن بود کہ ہر چند شہود و غارف کمال باشد اما در قیام زندگانی این جهانی است  
 مقید جبل الخیال است و خلاصی بکلی از قید خیال درین نشاء محال چنانکہ مولانا  
 قدس اللہ سرہ العالی قریب احتضار میفرمودہ سے من شوم عربان ز خود داد  
 از خیال بے تاخراتم و رہنمایات الوصال بگر آنکہ فرمودی کسی را از کمال تابعان  
 انبیا علیہم السلام بظہیل ایشان بہرہ رسدہ باشد چہ خلاصی از قید خیال درین  
 نشاء و ولایت انبیا است کہ باصل الاصل متعلق است و ہم از ان جملہ است کہ  
 ایشان را از سرار و انوار حقیقت قرآنی و حقیقت کعبہ ربانی و حقیقت بیت المقدس  
 بہرہ فراوان بخشیدند گما نفیس من مکاتیب المتعد و از ان جملہ است آنکہ ایشان  
 و رای آفاق و نفس متعالہ نموده اند کہ نفس بنزد آن چون آفاق است نہ  
 نفس و بیان آن مجلا در فقرہ از فقرات مبدار و معاد نمودند و ب تفصیل  
 در مکتوب قبل و سوم از جلد دوم فرمودہ و متعالہ کاروبہ را در ان اثبات



ننوده فرستاده بود که این دولت عظمی است که بعد از زمان اصحاب رضی اللہ  
 عنہم حسین کم کسی باین دولت دسترس داشته است هر چند این سخن مستبعدی <sup>نماید</sup>  
 و مقبول اکثری نمیکرد و اما اظهار نعمت عظمی می نماید کونه اندیشان قبول کنند  
 یا نه و این نسبت فردا بر وجه احوال در حضرت مهدی علیه الرضوان ظهور خواهد یافت  
 و هم ازین جمله است آنکه حق سبحانه ایشان را بحق یقین مشرف ساخت که حق  
 یقین دیگران نزد آن علم یقین است چنانکه این معنی در ادرکتوبها چهارم  
 از جلد دوم بیان نموده اند و فرموده که ازین حق یقین چه گوید و اگر گوید که فهم  
 کند و چه دریابد این معارف از حیطه ولایت خارج است ارباب ولایت در  
 رنگ علمای طواپور ادراک آن عاجزند و در درک آن قاصر این علوم مقیم بر  
 شکوة النوار بنوت اند علی اهلها الصلوات و التسلیمات که بعد از محمد یوسف  
 ثانی به تبعیت و وراثت تازه گشته اند و از آنجمله است آنکه برایشان راهی را  
 که برون جذب بسوگ است نمودند که آن را حضرت ایشان بر اهل اقتباس  
 بنوت تعبیر فرموده اند و بیان آن در مکتوب سی صد و یکم از جلد اول کرده اند  
 و از آن جمله است آنکه ایشان را بحال متابعت سید الانبیا بمقامی که فوق  
 مقام رضا است و آن را محبت ذواتی تعبیر نموده اند مشرف گردانیده اند و آن  
 سخت شگرف است و بیان آن در مکتوب از مکاتیب جلد دوم مرقوم کرده  
 و هم از آن جمله است آنکه برایشان قدس سره درجات ولایت ثانیه صغری و کبری  
 و علیا که ولایت اولیا و ولایت انبیا و ولایت ملائکه است منکشف گردانیدند و به  
 کمالات هر یک متحقق ساختند چنانچه تفصیل این درجات در مکتوبات در  
 عالیات حسین و شروع است و هم از آن جمله است آنکه بعضی لطف ایشان  
 خرمی رحمت گردانیدند چنانکه خود در مکتوب سی صد و یازدهم از دفتر اول

بتقریب ستر بای و وجهی اشاره باین معنی نموده اند و هم ازان جمله است آنکه  
 بایشان معلوم گردانیدند که از ایشان تا ظهور مهدی آخر الزمان دیگری باین  
 کمالات باطنیه و معاملات بطور نخواهد آمد و ازان جمله است آن که در رساله  
 مبارکه و نگارش فرموده اند در اوایل حال می بینیم که در مکانی طواف  
 میکنم و جمعی دیگر نیز درین طواف با من شریک اند اما بطور سیر انجماء بدست  
 که تا من یک دور طواف را با انجام میرسانم انجماء دوسه قدم مسافت را قطع  
 مینمایند درین اثنا معلوم میگردد که این مکان فوق العرش است و جماعه طواف  
 کنندگان ملائکه کرام اند **علی نبیا وعلیم الصلوات و تسلیمات واللہ یختم**  
**بختہ من یشاکر واللہ ذو الفضل العظیم و ازان جمله است آنکه ایشان را مجدداً**  
**و منور هزار گردانیده اند چنانکه در صدر این فصل مذکور شد و این همه خصایص**  
**بنی بر آن گشت و از جماعه این خصایص علیاست این پنج خاصه عظیمه و بگریز**  
**الاولیٰ مشد رحمتی و عانہ الشریف الحمد للذی جعلنی صلیه بین البحرین و مضیاً**  
**بین البیتین و ہی مرقومه فی المکتوب السادس من الجلد الثانی و الثانیة**  
**و صوره قدس الشریفة بمقام السابقین الذین مرتبهم فوق اصحاب الیمین**  
**کما ان اصحاب الیمین تفوق اصحاب الشمال بالمرتبة العلیا و لهذا مشظور من**  
**قلبه الشریف فی المکتوب الاربعین من الجلد الثانی و الثانیة کلامه سبحانه تعالیٰ**  
**منه قدس برة شفا یا ذکرا لافراد الایثار علیهم الصلوات و الطیبات قد**  
**یکون ذلک لنبض الکلیل من مثالیهم بالشیعة و الوراثة و اذا کثر هذا القسم من**  
**الکلام مع واحد منهم ستمی فحذثا لکما کان امیر المؤمنین عشر رضی اللہ عنہ**  
**اشاره باین است آنکه محند دوم زاده خواجه محمد معصوم مدظلہ در بیاض**  
**خاص رسم نموده اند که حضرت ایشان را پوراشد جد مکرّم ایشان**

فاروق اعظم محدث بفتح وال گردانیده اند آن حدیث علی ذلک والذرا بفتح خیر  
 فی معرفتہ الہی نمقہ بالفتہ المکرّم من المکتوب التاریح والسمعون من  
 الجدل الثالث وہی انه سبحانه اعطى له قدس سرہ ذاتا قیوما للعالم الازلی  
 ہوا غراض مجتمعة وانما مسیئہ فی المعرفۃ التی تتسلل باضداد ان طینتہ لقیستہ  
 من طینتہ نبیہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کطینۃ النجمۃ من لقیۃ طینتہ اوم نطینۃ السلام  
 واز خصائص غنطسی آن است کہ قریب با یام وصال فرمودند کہ ہر کمالی کہ در نوع  
 بشر ممکن است مرا عطا فرمودند و پورا شد و تبعیت بتبذیر البشر علیہ الصلوٰۃ والسلام  
 بدان متحقق ساختند و اگر خواہیم آنرا بہ مقدمات معقولہ مقبول مستمعان  
 غایم بہ نہی بیان فرمودند کہ عقل عقیل بہ بیان شکر و ترسیب نمودند  
 ازان جملہ است آنکہ بیفرمودند کہ نسبت خاصہ ما تا انقرض من این نشاء  
 در نزدندان خواہد ماند از ہمہ عجیب تر از خصائص علیای آنحضرت  
 آنکہ حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را با وجود تبعیت و وراثت با ہم  
 از اصالت ممتاز گردانید چنانکہ تحقیق و تفصیل آن در مکاتیب شریفہ مستوفی  
 است ع و تسلیم اینچہ رسید و سر لشکست سے کہ بگویم شرح آن ہمہ مستوفی  
 مثنوی ہفتاد من کاغذ شودہ اگر عالمی عارفی بہ کاتب لطیفہ و رسائل شریفہ  
 ایشان عبور نماید بیش ازین بحصا یص آن عالی حضرت متعالی نسبت  
 بی برد اگر چه این قدر کہ ما بیان نمودیم نیز بسیار است از عان و قبول از  
 خوانندگان و شنودگان در کارست سے راز جز بار از دان انبار نسبت  
 راز اندر گوش منکر از نیست ہر رضی اللہ عن صاحب الاحوال رضی عنہ سبحانہ

فصل ششم در بیان عبادات و عادات پو مید و لیلہ آن حضرت  
 بر طبق عزیمت و غایبہ اتباع سنت ہاندر کی از شرح بعض عقاید شریفہ ایشان

از فضل سابق کہ در ان علوم مرتبه و سمو منزلت آنحضرت بوضوح پوسته خوردند  
 نصف خواهد شناخت کہ خداوند این معاملات شگرف و اتباع سنت  
 سنیه و اخلاص رضیه و طاعات کثیره علیہ چه پایه خواهد داشت مع ذلک  
 مجلی بخت دستور العمل طلاب چه مریدان بواسطه و چه بغیر واسطه ایشان  
 بعینہ بیان می آرد اگر چه وظائف یومی و لیلی آن حضرت را بتاید حضرت  
 مخدوم زاد ہای کبار بعضی از یاران سعادت یار جمع نموده اند اما اینجا باین  
 نازنین باز واید فواید بقلم می آید بکرم اللہ سبحانہ و توفیقہ این کترین از زبان  
 مبارک حضرت ایشان بکرات استماع نمود کہ فرمودند اگر چه عمل و کار ما چه  
 باشد ہر چه با عطا کرده اند بہ محض فضل و صرف کرم سید انم انا اگر مثلاً امر  
 بہمانہ کرم باشد آن متابعت سید الاولین و الآخرین صلی اللہ علیہ وسلم  
 خواهد بود کہ مدار کار خود را بر ان سید انم ہر چه با داده اند از راه این اتباع  
 داده اند جز بیا و کلیاً و ہر چه نداده اند از ان نداده اند کہ از ما در اتباع انم  
 نقصانی بحکم بشریت رفتہ باشد و بدین تقریب بر زبان مبارک رانند کہ  
 یکسار روز بسہو در آمدن بخلا پای راست نهادم آنروز چندین احوال بمن  
 بسہ شد راستم حروف گوید روزی در خدمت آن حضرت نشستم خودم  
 و ایشان در تحریر معارف بودند ناگاہ از غلبہ تقاضای بول بسرعت  
 متوجہ متوضا شدند بچنان کہ بسرعت متوضا رفتہ بودند بسرعت ہر چه  
 تمام تر بر آمدند بندہ را حیرت روسے داده کہ باین سرعت درآمدن  
 و باین تعجیل بر آمدن چه بود بجز در آمدن از حسلا ابریق آب طلبیدہ  
 ناخن ابہام بسیار را شستہ باز بخلا در آمدند چون بعد از ساعتی  
 بیرون شد فرمودند کہ تقاضای بول استیلا نمود بہ سرعت

بموتوا در آدم و نشسته بودم که نظرم بر پشت ناخن افتاد که نقطه سیاهی  
 بر او بود که برای امتحان قلم نهاده بودم بآن نقطه سیاهی که از اسباب  
 کتابت حروف قرآنی است اینجا نشستن را الایق و بر عایت اوب مطابق  
 ندیدم با وجود که از غلبه آن تقاضا محنت داشتم لیکن آن محنت پیش  
 این محنت ترک اوب پس حقیر نمود برون آمده آن نقطه سیاهی را  
 شستم و باز آدم وقت دیگر که این بنده در خدمت حاضر بود مولانا صاحب  
 ختلائی را امر نمودند که چند قمر نفل از خریطه بر آورده حاضر کن وی شش  
 قمر نفل حاضر ساخت در عتاب رفته فرمودند اینک صوفی ما آن قدر نشسته  
 که الله و تریح الوتر رعایت و تر از مستجاب است مستحب را مردم چه دانسته اند  
 مستحب دوست داشته است سبحانه و تعالی اگر دنیا و آخرت را به یک  
 عملی که دوست داشته حق عزوجل باشد بدیدم نداده باشد و فرمودند  
 که ما در رعایت استجاب تا بآن حد توجه داریم که در وقت شستن روی  
 قصد میکنم که اول آب بر خدین رسد که تیا من نیز از مستجاب است و نیز دیده  
 که چند روز توجه تمام نمودند بصوم تطوع بانکه از نجاست بدن ایشان را در آن  
 ایام روزه داشتند بغایت دشوار بود چون پرسیده شد که این چه روزهاست  
 فرمودند قضای احتیاطی روزهای این رمضان است که در آن روزها  
 روزانه استنجا کرده باشد باین تقریب فرمودند که والد ماجد علیه الرحمه  
 مها لکن در روز رمضان استنجائی کردند و اگر بضرورت واقع می شد  
 از اقصا میداشتند لنم السلف و لنم الخلف روزی بر عرش خود تکیه  
 کرده بودند بناگاه باضطراب فرود آمدند و فرمودند که زیر عرش کاغذی  
 دیدم هر چند معلوم نبود که در و چیز نوشته اند و چه نوشته اند بانکه

کسی را بگویم که برود و آن وقت در شستن را بمشورتش بی ادبی دیدم و گفت  
 دیگر دیده شده که یکی از حفاظ که زیر بالین او فرستے کستروہ بودند لقمات  
 پرداخت حضرت ایشان دیدند که آنجا که ایشان نشسته اند فی الجمله در فرشی  
 مزیتے وارو بان فرس که حافظ بران قران تلاوة میکند آن فرش  
 زیادہ را از زیر پاسے خود و زور دیده کنارہ بگذاشتند عزیزے که بخدمت  
 شریف حضرت ایشان رسیدہ بود و دیگر مشایخ وقت را نیز دیده گفت  
 بعد از شرف ملازمت ایشان وقتی بہ برہان بور بہ خدمت شیخ معظم  
 قدوة مجتہان این درگاہ محمد بن فضل اللہ قدس سرہ رسیدم شیخ  
 از من اطوار این بزرگوار پرسید کہ در سرہند بخدمت ایشان رسیدہ  
 ہاں بگو تا چہ دیدہ گفتیم از احوال باطن ایشان چون من نامرادے را  
 چہ خبر اتا بہ ظاہر در رعایت آداب سنت و وقایع آن ایشان را چنان  
 یافتیم کہ اگر مشایخ وقت جمع شوند عشر عشریر آن از دست ایشان نیاید شیخ  
 بغایت سرور شدہ فرمودہ چون این چنین است ہر چہ این بزرگوار  
 از اسرار حقیقت بگوید می نویسد ہمہ صحیح و اصل است و در ان صادق  
 بآن متحقق کہ نشان صدق مقال و علو حال اتباع بر کمال است  
 شیخ مذکور را قدس سرہ بخدمت ایشان و طاب ثراہ اخلاص و محبت  
 بود و این معنی را مکرر باین حقیر فرستیم کہ گاہ بخدمت ایشان  
 می رسید اظہار فرمودند در ان ایام کہ سلطان وقت حضرت  
 ایشان را در حبس کشیدہ بود ہر وقت کہ فقیر بخدمت شیخ میرسد  
 میفرمودند کہ بعد از ہر نماز و عا و فاتحہ برای مخلص ایشان در ساختم  
 روزی مروی از سرہند بخدمت شیخ آمدہ التماس آن نمود کہ بیعت نماید فرمود

نام مبارک حضرت ایشان را بروہ عجب کہ چون ایشان بزرگی در شہر شما  
 باشد و شما بچاسے دیگر مرید شوید و نیز بکے از امر اسے وقت کہ در کار حضرت  
 ایشان ترودے داشت روزے از اقصی القضاات وقت کہ ہمسایہ حضرت  
 ایشان بود در خلوتے برسید کہ شما مردم عالم اید و صادق القول و صاحب  
 دیانت از احوال عزیزی کہ ہمسایہ شماست بگوئید فرمود کہ احوال باطنی این  
 طائفہ از دریافت ماوراست اما این قدر میگویم کہ شاید اطوار این بزرگوار  
 ما را با طوار اولیاسے ما تقدم یقین دیگر بخشیدہ زیر آن کہ چون ریاضات عجیبہ  
 و طاعات کثیرہ کمال مستقدین را اورکتب بخواندیم بخاطر میگذشت کہ شاید  
 محبتان ایشان بہ ہمالہ نوشتہ باشند چون اوضاع این عزیز را دیدیم  
 آن ترود برخواست بلکہ نوپندگان احوال جنگ داریم کہ ہنوز کم نوشتہ اند  
 الحق چنین بود کہ این عالم نصف بدبانت نصف فرمودہ جزاہ اللہ خیراً  
 این حقیر را قسم از درویشی کہ خدمات آب و وضو و مصلے و ما يتعلق با مورالعباد  
 حوالہ بوی بود شنود کہ ہسافت من در تمام روزہاں ساعت قبل از حضرت  
 ایشان و در شب ثلثہ دوم فرصتی بکار خود می یابم و اسے این دو وقت  
 مرا از استیجاب طاعت آنحضرت فرصتی نیست بچنین اصحاب خود را کہ  
 دوام ذکر و حضور و مراقبت تحریر می نمودومی فرمودند کہ این دار و عمل است  
 و مزع کشت و کار حضور باطن را با رعایت آداب و اعمال ظاہر جمع ساختہ در کار  
 باشدومی فرمودند آنکہ برخی از بعضی رسایل حضرات خواجگان نقشبندیہ رضی اللہ  
 عنہم قلت عمل فہیدہ اندنہ آن چنان است کہ طریقہ این بزرگان در اتباع نبوی  
 اوثق و اوفق طرق است و آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم با وجود محبوبت و علو مرتبہ  
 از کثرت عبادت پایابی مبارک متورم گردیدہ بود غایۃ فی الباب چون طریقہ خود بکا

ماوربدایت بل ابتدای توسط نیز بجزبات متعلق است لاجرم حال ایشان اند  
 از کثرت سکر و استغراق مقصد کثرت اعمال جوارحی نیست بل دوام توجہ و حضور  
 با ایشان فراموشی و واجبات و سنن مؤکد و بیج کرده همان اقتضای کرده اند و مع  
 ذلک رعایت خرمیت امور را لازم شمرده که آن از ریاضات عظیمه است خصوصاً  
 با جذبات و غلبات اما چون بعضی استمال از ثنویات احوال به یکین  
 رسد لاجرم کثرت طاعات آید و بر مقداری که آن از ایشان بیشتر نظمو آید  
 ترقیات بیشتر بیند و با آنکه حضرت ایشان را بر مسائل فقه استحضار تمام بود  
 و بر اصول فقه مهارت فراوان اما بنا بر غایت احتیاط اکثر مسائل کتب معتبره  
 نقل نمی نمودند و در سفر و حضر بعضی کتب معتبره فقه را با خود می گرفتند و یکی است  
 ایشان آن بود که عمل بمقتضی به و مختار فقهای کبار نموده آید و در عملی که بعضی  
 از فقهای برجواز آن رفته بوده اند و بعضی بر کراهت آن ایشان ترجیح جاب  
 کراهت داده بران عمل نمی کردند نمی کردند و می فرمودند اگر تعارض در جواز  
 و عدم و عمل و حرمت واقع شود ترجیح جانب عدم جواز است و جانب حرمت  
 را و تا ممکن بود حضرت جمع مذاہب می نمودند و در بعضی روایات که امام  
 اعظم رضی اللہ عنہ یک جانب بود و صاحبین رضی اللہ عنہما یک جانب اگر چه  
 فتوی بقول صاحبین بود اما گاه احترام امام را عمل بقول امام هم میکردند مثل  
 آنکه در زیارت قبور اکثر قرآن میخواندند که مذہب صاحبین برجواز نیست فتوی  
 برین است و گاه ترک می کردند و بدعا کتفای نمودند که مذہب امام اعظم  
 بر کراهت قرآن خواندن است بر قبور این حقیر چون میدید که وایم حضرت  
 ایشان به نفس نفیس امامت می کردند روزی در خاطر گذشت که آیا لم  
 آن چه باشد بدین خاطر بلازم است مشرف شد تقریب جمع مذاہب بیان

نقلی

صوار

صوار



آورده فرمودند شافعیہ و مالکیہ رحمہم اللہ بر آنند کہ جز بقبر است فاتحہ نماز  
 درست نیست لهذا خلف امام فاتحہ می خوانند و احادیث صحیحہ نیز دلالت  
 برین می نماید اما امام ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ فاتحہ امام را فاتحہ مأموم  
 گفته مأموم را فاتحہ خلف امام تجویزی نماید و جمہور فقہامی حنفیہ برینند  
 مگر بعضی روایات مرجمہ از حنفیہ بر جواز فاتحہ خلف امام آمده چون ما صما  
 امکان بر جمع مذاہب می کوشم درین صورت جمع را در ان دیده ایم کہ خود  
 امامت کتم شرح گزینیم شرح آن سجد شود با بجمہ عمل حضرت ایشان درین  
 و شتار و در سفر و حضر آن بود کہ نصف اخیر غالباً و گاہ ثلث آخر شب  
 برخاستہ ادعیہ مسنونہ آنوقت را خواندہ وضوے در کمال اسبغ و احتیاط  
 می نمودند بر ان نبودند کہ دیگرے در وضو بر دست ایشان آب ریزد و در  
 آب وضو آفت در احتیاط بطور میرسد کہ فوق آن متصور نہ باشد استقبال  
 قبلہ اوران رعایت می نمودند اما در وقت شستن رجلین بسوی شمال  
 یا جنوب منحرف می شدند و سواک را در ہر وضو و وضو را بہر نماز لازم  
 داشتند الا ماشاء اللہ و ہر عضو را سه بار می شستند و ہر بار بدست آب  
 از ان چپدہ می افشانند کہ احتمال تقاطر نمی ماند نہ در عضو مغسول و نہ  
 در پدغاسلہ و ستر آن عیان می نمود کہ چون در طہارت و نجاست غسل  
 وضو اختلاف است ہر چند کہ فتوی بر طہارت است عمل بر احوط می نمودند  
 و در غسل ہر عضو کلہ شہادت را و در و در انیر با و عیہ ما ثورہ دیگر کہ در  
 کتب احادیث چون تکلیف شکوہ و بعضی کتب فقہ و عوارف آمدہ بخوانند  
 و بعد از اداس وضو گوش چشم حق بین بجانب آسمان کردہ دعائے  
 آن وقت تا ثور است خواند و متوجہ تہجد می شدند و باطلانینت و حضور جمعیت

تمام و طول قنوت تہجد ادائیگی نمودند بہ مرتبہ کہ طاقت بشری کے تائید الہی  
 جہل شانہ در اداء آن عاجز و قاصر است در اوایل احوال بیشتر در تہجد و ضعیفی  
 و فی زوال تکرار قنوت سورہ یس می فرمودند چنانکہ گاہی قنوت آن  
 سورہ ہشتاد و مرتبہ می کشید و گاہی کم و گاہی زیادہ از ان عدد در اواخر  
 بیشتر بختم قرآن مجید در نماز اشتغال می نمودند بعد از ادا کے تہجد  
 بہ شوق و استغراق تمام نماز موشش و مراقب می نشستند و پیش از  
 صبح بدو ساعست ساعتی بر طبق سنت می غنودند تا تہجد بین النومین  
 انجامد و راجعاً بہ پیش از دمیدن صبح بیدار شد و نماز فجر می برداشتند  
 و سنت بابت ادا در خانہ ادائیگی نمودند و میان سنت و فرض تکرار  
 سبحان اللہ و بحمد سبحان اللہ العظیم بہ طریق خفیہ میکردند و بعد  
 از ادا کے فرض بابت ادا وقت اشراق در مسجد با اصحاب خود حاضر و  
 مراقب می نشستند آنگاہ نماز اشراق را بطول قنوت چہار رکعت  
 بدو سلام ادا فرمودہ بتبہیات و ادعیہ ماثورہ کہ در ان وقت آیدہ می برداشتند  
 بعد از ان بحرم رفتہ لخطہ از احوال عورات و اطفال خبر می گرفتند و امور  
 را کہ بمعاشش تعلق داشتہ می فرمودند بعد از ان بخلوت می شدند  
 و بقرات قرآن مجید توجہ می نمودند و بعد از ادا کے تلاوت طالبان  
 طلب نمودہ پرسش احوال ایشان می فرمودند یا خلص اصحاب را  
 طلب نمودہ باسرار خاصہ لب می کشودند و باستماع آن سامعان  
 از خود می ربودند کہ در اسماع آن معرفت القای نسبت و اعطای  
 نسبت می نمودند ناگاہ ہر یک از یاران را موافق حال او واستعداد  
 او بامری دلالت می نمودند و بر حال وارد کے کہ برو فالض شدہ بود

اطلاعی می بخشیدند و همه را به علو همت و اتباع سنت و دوم ذکر حضور  
 و مراقبت و اخفای حال تا کسی درمی گردند و می فرمودند که اگر به تمام  
 دنیا و مافیها یک فعل مرضی او سبحانه معلوم گردد و عمل بمقتضای  
 آن میسر شود غنیمت عظیم دانند و حکم آن دارد که کسی بخد ف ریزه چند  
 جوهر نفیس خرج عالم را بخرد و بجا و لاطایل روح بدست آورد و ایضا  
 بتقریب تر غیب بر تکرار کلمه مقدس لا اله الا الله محمد رسول الله  
 فرمودند همه عالم در جنب این کلام معظم کاش حکم قطره می داشت  
 نسبت به دریای محیط این کلمه طیبه جامع کمالات و ولایت و نبوت است  
 مردم تعجب دارند که یک گفتن این کلمه چگونه دخول جنت میسر شود  
 محسوس و مشهود این فقیر شده که اگر تمام عالم را به یک گفتن این کلمه  
 بخشند و به بهشت فرستند گنجانی دارد و اگر برکات این کلمه را شست  
 کنند تمام عالم همه ابد الابد و مسرور و سیراب گردند و نیز فرمودند  
 حصول برکت و ظهور عظمت این کلمه باعتبار درجات قایلان آن است  
 هر چند گویند عظیم تر ظهور برکت و عظمت آن بیشتر و این مصرع  
 بر زبان راندند **سیریدک** وجه حسناة اذا ما زوتة نظارة و ایضا فرمودند  
 آرزوی در دنیا معلوم نیست که برابر آن باشد که کسی در گوشه خزیده  
 تکرار این کلمه طیبه ملت و محفوظ بود اما چه توان کرد جمیع آرزو با نیست  
 و ایضا اصحاب خود را بطلان کتب فقیه معتبره و لالی می نمودند  
 و می فرمودند که از علمای دین احکام شرع بسین را تحقیق می کرده باشند  
 که کدام مفتی به است و کدام سنون و معمول و کدام بدعت و مردود  
 که زمانه از عهد آن سرور صلی الله علیه و سلم پس دور افتاده و فاسد  
 شده

وظلمات بدیع و مجور ستمول یافته و درین ظلمات جز بنور چراغ سنت  
 راه نجات نتوان یافت و نیز می فرمودند که در کشف می در آید که عالم  
 را بدعت چون گرداب ظلماتی فرو گرفته و نور سنت هر جا در چون  
 گرم شجره ای نمی نماید و صحبت ایشان بیشتر به خموشی می گذشت و هرگز  
 غیبت و عیب مسلمانان مذکور نمی شد و باران ایشان را هببت  
 ایشان در غایت ادب و خشوع می داشت که زهره انبساطند اشتند  
 و مکن ایشان به مرتبه بود که با وجود دور و این احوالات عظیمه هرگز  
 آثار تلوین بر ایشان ظاهر نمی شد و خروشی و صیحه بل آه بلند  
 به ظهور نمیرسید در مدت دو سال که بنده حاضر خدمت بود  
 چهار بار دیده شد که قطرات اشک بر چهره بیا یون فرود آمد و سه  
 چهار بار دیگر در وقت بیان معارف عالی در حشیم و رخسار ایشان  
 سرخی و بر خدین شریفین عرق حرارتی مشاهده نمود روزی در آنجا  
 بیان معرفتی ساعتی خاموشی گشتند بعد از آن فرمودند که درین  
 وقفه خاموشی احوال شگرف و معالده عظیمه به ظهور رسید و در آن  
 وقت از چشمهای ایشان اثر غیبت و از بشره فی الجمله رنگ  
 حمیت ظاهر بود جز این قدر از تلوین نشانے پدیدار نه چون ضحوة  
 کبرے سے شد نماز صبحی را در خلوت ادا نموده باز بحرم شریف  
 می بردند و بان جماعه طعام تناول نموده خود بنفس نفیس توجه  
 فرموده به همه فرزندان و درویشان بیک از هر چه بچته شده بود  
 پیرسانند و اگر کسی آن وقت از فرزندان و درویشان بخادمان حاضر  
 نمی بود امر میکردند که حصه او بگذارند و بعد از تناول طعام او عیبی نثاره که در وقت

آمدہ میخوانند و در اخیر ایام که عزت کزیدند و صوم بود و طعام در میان  
خلوتخانه تناول می فرمودند قرأت فاتح بعد از طعام چنانکه بین الانام  
معروف گشته از ایشان گفته شده شد که در احادیث صحیحہ نیامده است  
هر روزی پیش از نیم روز چیزی بخورند و آن ہم بغایت قلیل مع ذلک  
می فرمودند چه توان کرد که حکم اقتضای آخر زمان در گرسنگیها کمال اتباع  
آن سرور دین و دنیا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بیستری شود و نیز می فرمودند  
از امورے که عارف را از ملکیت بہ بشریت نزدیک می سازد هیچ چیز چون  
خوردن نیست گاہ وقت تہجد صورت مشابہ کند و رات آن بنظر می در آید  
و طعام را بہ خشوع و حضور تمام تناول می نمودند و پاران را نیز آن وقت  
بجضور و خشوع تا کبدمی کردند و در وقت طعام خوردن زانومی بسیار  
توانیدہ و زانوسے بین را بران می نهادند و گاہ در غیر مجالس دیدہ می  
کہ ہر روز انور ابرداشته تناول می فرمودند و بعد از تناول لحظہ چند  
بحکم سنت قبلولہ می فرمودند و مؤذن ایشان در اول وقت ظہر  
اذان میگفت بعد از شنودن اذان بلا اہمال متوجہ وضومی شدند  
و بسنت زوال سے پرداختند و می فرمودند حضرت رسالت مآب  
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از زمان بعثت تا ایام رحلت از دنیا سنت  
زوال را ترک نہ کردہ اند قرأت در ان گاہ از طوال مفصل بود و گاہ  
از قصار و بعد از ان چهار رکعت فرض ظہر و دو رکعت سنت آن  
و چهار رکعت سنت دیگر ہم میگزارند بعد از فراغ از نماز ظہر شمشہ از  
حافظ جزوسے پاکم و پیش از ان قرآن می شنودند و اگر درسی بود می فر  
و اگر حافظ حاضر نبود خود بخلوست رفتہ تلاوت سے نمودند و نماز عصر را

در اول وقت بعد از خروج مثلین ادا می کردند و چهار رکعت سنت پیش  
 از عصر را دیده نشد که ترک کرده باشند بعد از عصر تا قریب وقت غروب  
 بپایان بسکوت و مراقبه می گذرانیدند و درین حلقه های فجر و عصر  
 باطناً متوجه احوال ستر شده ان می شدند و نماز مغرب را نیز اگر روز غنیم  
 بود در اول وقت ادا نموده بعد از ادا فریضن بهمان جلسه با  
 سر کلمه لا اله الا الله و لا شریک له را که رومی نمودند و بعد از ادا  
 دو رکعت سنت و چهار رکعت آوابین با ادعیه ماثوره که در آن وقت  
 آمده می برداختند و آوابین را گاه چهار رکعت و گاه شش رکعت  
 می گذاردند و اکثر قرات در آن سوره واقعه می بود و نماز خفتن را بعد  
 از زایل شدن بیاهن افق که نزد امام اعظم شفق عبارت از آن است  
 ادا می نمودند و چهار رکعت سنت پیش از فریضن غشا را و کذاک  
 چهار رکعت سنت بعد از دو رکعت سنت عشا را نیز اکثری گذاردند  
 و قرات در چهار رکعت سنت آخرین الم سجد و سوره تبارک و قل یا ایه  
 الکافرون و قل هو الله احدی بود و گاه در آن چهار رکعت چهار قل  
 مقرو و بیگشت و اگر در آن چهار رکعت الم سجد و سوره المملک  
 خوانده بودند بعد از ادا و تراپن دو سوره رابع سوره دخان بخوانند  
 و یا در آن را نیز بقرات این سوره با در آن وقت دلالت می نمودند  
 و در رکعت اولی از و ترا کثر سح اسم و در ثانیه قل یا ایها الکافرون و در  
 ثالثه سوره اخلاص می خواندند و با قنوت حنفی قنوت شافعی را صند  
 میکردند و بعد از ادا و ترا گاهی دو رکعت شسته ادا می فرمودند و در  
 رکعت اولی از آن دو رکعت اذ از لرزت و در ثانیه مثل یا بخوانند

و در او آخر بطریق ندرت این دو رکعت را می گذارند و می فرمودند فقہما  
 در آن قیام و قال بسیار است و دو سجده که بعد از او متر شاعران شده  
 نمی کردند و می فرمودند علما بر کراهت آن فتوی داده اند و تتر را  
 گاه اول شب ادا می نمودند و گاه بعد از تہجد و تتر را چون در اول شب  
 ادا می نمودند باز در اخیر تکرار نمی کردند چنانکہ بعضی گفتند و می فرمودند  
 کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودہ اند کہ در یک شب دو و تتر نباشد  
 و می فرمودند کہ در شبی از شبہا نمودند کہ در صورت تاخیر ادا کے و تتر  
 چون مُصلی بخواب رود و نیت دارد کہ در آخر شب و تتر را ادا خواهد نمود  
 کتبہ اعمال او تمام شب بنام او حسنات نویسد تا زمانے کہ و تتر را ادا  
 نماید پس ہر چند و تتر را تاخیر تر ادا کند بہتر باشد مع ذلک می فرمودند  
 و نیز رقم نموده اند کہ در تعجیل و تاخیر و تتر غیر از متابعت سید البشر علیہ وآلہ  
 الصلوٰات و التسلیمات هیچ چیز منظور نیست و هیچ فضیلتی را متابعت  
 عدیل سنی اندازد و حضرت رسالت مآب و تتر را گاہی اول شب  
 ادا فرمودہ اند و گاہی آخر شب سعادت خود در آن میدانند کہ در امر  
 از امور شبہ بان سرور نماید علیہ وآلہ الصلوٰات و التسلیمات اگرچہ آن  
 شبہ بحسب صورت باشد مردم در بعضی سنن نیت احیای لیل  
 و مثل آنرا دخل میدہند عجب می آید از کوتاہ اندیشی ہزار احیای  
 بہیم متابعت خرم عشرہ آخر ماہ رمضان را اعتکاف نشستم  
 یا ران را جمع کردہ گفتیم کہ غیر از متابعت نیت نہ کنید کہ بتثل و انقطاع  
 چہ خواهد بود صد گرفتاری محبول یک متابعت قبول داریم اما  
 ہزار بتثل و انقطاع نے تو سل متابعت قبول نداریم ۵ آخر کہ در

تتر

تتر

تتر

سراسر نگار سبت فارغ نست؛ از باغ و بوستان و تماشا کے لالہ زار  
 رزقنا اللہ سبحانہ کمال متابعتہ علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و التسلیما تاتمہا کلہما  
 و ایضاً باین تقرب رقم نموده اند کہ وقتی از اوقات جسم از رویشان  
 نشسته بودند این فقیر از محبت خود کہ نسبت بغلامان آن سرور است  
 علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و التسلیما تاتمہا و اکلمہما چنین گفت کہ محبت  
 آن سرور برہمی مستولی شدہ کہ حق سبحانہ و تعالیٰ را بواسطہ آن دوست  
 سیدارم کہ رب محمد است حاضران ازین سخن در تحیر ماندند اما مجال محافل  
 نداشتند این سخن نقیض سخن را بعہ بصری است کہ گفت آن سرور  
 در جواب کہ محبت حق سبحانہ و تعالیٰ برہمی استیلا یافته است کہ محبت  
 را جانمانندہ است این ہر دو سخن ہر چند از سکر خیر میدہد اما سخن من از  
 وارد آوردن سکر گفتہ است و من در ابتدا کے صحو سخن او در مرتبہ صفا  
 است و سخن من بعد از رجوع از مرتبہ ذات زیراکہ در مرتبہ ذات تعالیٰ  
 این قسم محبت را گنجایش نیست جمیع نسب را از ان مرتبہ کوہ  
 باجہل بلکہ بذوق نفسی محبت در ان مرتبہ سیکمند و بہ هیچ وجہ  
 را شایان محبت او نمیدانند محبت و معرفت در صفات است  
 و بس محبت ذاتی کہ گفتہ اند مراد از ان ذات احدیت نیست  
 بلکہ ذات با بعضی از اعتبارات ذات است پس محبت را  
 در مرتبہ صفات است و اللہ سبحانہ اعلم لنتی کلامہ الشریف و بعد  
 او اے صلوٰۃ عشا و وتر زود بہ منجیح رفتہ می غنودند و پیش از صطحا  
 ادعیہ مانورہ را بخوانند و در ستر آنکہ زود بعد از عشا می غنودند و  
 این بیداری بعد از عشا و بیداری آخر شب فتور نے اندازد و در



اگر کسی شب بیدار دور نیست کہ بہ سخنان رسمی ہم پرواز و آن دوران وقت  
 نے کراہت نیست از عمر عبدالعزیز رحمہ اللہ تعالیٰ منقولست کہ شبی  
 بعد از اداے صلوٰۃ عشا بتفقد رعایا پنهان و تنہا بر آمدہ بود ناگاہ ہم  
 عسان او اورا نا شناختہ گرفتند و بند کردہ بخانہ آوردند و در روشنائی صلح  
 چہ بنید خلیفہ است معذرت خواستند و عرض کردند کہ خلیفہ چرا گفتند  
 کہ من فلانم فرمود من صلوٰۃ عشا گزاردہ بودم و بعد از اداے آن سخن  
 دنیا کردہ است و در و نیز اکثر پیخواندند خصوصاً شب جمعہ و روز جمعہ و شب  
 و شبہ روز و شبہ روز و آخر یاران را شبہاے جمعہ جمع کردہ ہزار بار  
 و رو میفرستادند و بعد از اداے آن عدد ساعتی مراقب شدہ بانگسار  
 تمام میکردند چنان می نمود کہ بان مأمور شدہ بودند و رسالہ صلوات  
 ماثورہ کہ زیادہ از جزوے باشد یا رسالہ درودے کہ حضرت شیخ ابجن  
 و الانس سید عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنہ ترتیب دادہ اند پیخواندند  
 و نماز جمعہ بہ مسجد جامع و بعدین بمصلا حاضر می شدند و ظہر را نیز بعد  
 از اداے جمعہ احتیاطاً می گزاردند و بعد از اداے فرض جمعہ این چهار  
 سورہ را کہ فاتحہ و اخلاص و معوذتین باشد ہر یک را ہفت بار پیخواندند  
 روز عید اضحیٰ تکبیرات را در راہ بلندے گفتند و احیاناً بنا بر فتویٰ منصرات  
 بست و در عشرہ ذمی الحجہ موسے و ناخن می گرفتند جہت شبہہ حاجیان  
 چنانچہ مستحبست اما آنچه در روز عرفہ بہ شبہ اہل عرفات مردم میکنند  
 نیکر دند و در آن عشرہ ہر روز قرات سورہ والفجر و لیل عشر میفرمودند  
 و کذلک در بانی آن شہر و صلوٰۃ کسوف و خسوف میکند و در نماز  
 تراویح را در سفر و حضر بحیثیت تمام آدمی نمودند و ختمہاے قرآن مکرر

بیکروند میان ہر ترویج گاہ بہ سکوت و گاہ بدرو و گاہ باو غیبہ کہ آمدہ  
 سر آئے برداشتند و در غیر رمضان و نیز و ایم ختمها عن ظهر القلب  
 بیکروند و فرمودند ختم احزاب کہ میان مردم مشہورست و آن را  
 ہفتی بشوق مقرر کردہ اند در صحت این طریق مسنوناً سخن ست و فرمودند  
 کہ عزیزے نوشتہ کہ بخط مولانا یعقوب چرخنی قدس سرہ دیدہ شد کہ ختم  
 احزاب چہین بودہ ۵ فاتحہ انعام و یونس کیروطہ ای ہمام پے عنکبوت  
 آنگاہ زہر پس واقعہ دان و السلام پے و در وقت تلاوت از سیما ہی ایشا  
 و از شیوہ فرات ہر سامعان ہوید اے شد کہ اسرار قرآنی و برکات  
 آیات فرقانی بر نشان فالین مے گشت روزے در اثنا کے تلاوت  
 رو بجا سب فقیر کردہ فرمودند سبحان اللہ و مجدہ چہ راز ہا کہ میان او سجا  
 و حبیب او صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در قرآن اندراج یافتہ کہ ادراک  
 آن مخصوص بعلمایے را سخنین بودہ فرمودند گاہے بعضے آیات تا  
 خود را بجایے می برد کہ در فہم و وہم نیاید و در نماز و برون نماز آیات  
 خوف را بنوعے ادا مے نمودند و از تعجب تعجب را و از استفہام  
 استفہام را و مطلقاً رعایت شیعہ از شیعیات موعودہ میفرمودند  
 در سفر با دیدہ مے شد کہ در محفہ نشستہ بودند و دثارے بر روستا  
 کشیدہ قرآن مے خواندند مے شرمدم کہ گاہ چہار سیارہ و گاہ سہ  
 و گاہ کم را ان حمد تلاوت مے نمودند چون آیہ سجدہ میرسید فرود آ  
 سجدہ مے کردند و سر آنکہ دثار بر مے کشیدند آن بود کہ نظر بر عورت  
 مردم نیفتد و تسبیح رکوع و سجود و نماز را اکثر در حال انفراد بہفت و نہ  
 یازدہ میرسانیدند و فرمودند کہ شرم مے آید کہ کسے در حال انفراد

وقوت و استطاعت اقتضای بر اقل تسبیحات نماید و فرمودند  
 در نماز رعایت سنن و مندوبات و آداب کار حضور قلب می نماید  
 چه رعایتها همه ذکر است زیرا که یاد کرد او است سبحانه و توجه با و نیز منظر  
 مردم هوس ریاضتها و مجاہدہاے نماید هیچ ریاضت و مجاہدہ بر  
 رعایت آداب نماز نیست لایمان نماز ہاے فرعن و واجب و سنن  
 آدائے نماز ہونے کہ فرمودہ اند بس شکل ست و لذت حق سبحانہ  
 می فرماید انھا لکبیرۃ الایمان علی الخاشعین الآیۃ و نیز فرمودند بسیار مردم  
 مرتاض و متورع را دیدہ می شود کہ بہ رعایتها و احتیاطها مشغول اند  
 در آداب نماز مساہلتهاے نمایند و در وفات مکتوبات ازین قسم کلمات  
 نصح آئین کہ متعلق بجا فطرت نماز و اسرار آن بود بسیار رقم نموده اند  
 کہ بر خوانندگان پوشیدہ نخواہد ماند و در کتب نماز شحیہ الوضوء و تحیۃ مسجد را  
 نمی گردند و در رنگ سنن و رواتب سنن زواید را نیز در سفر و حضر  
 تکلف آداب سفر نمودند و در آنکہ زیادتی و نقصان بر فعل و عمل ماثورہ  
 نباید احتیاطهاے بلیغ بجائے آوردند و بجز تراویح هیچ نماز نفل را بجائے  
 نیکنداروند بل جماعہ را در نماز نفل مکرر و سیداشتند و جمعی بہ روز عاشور  
 و شب براءۃ و شب قدر نوافل را بجماعت میکردند منع آئیناے نمودن  
 و در ان باب کتونیے مؤید بر و آیات معتبرہ فقہیہ رقم فرمودہ اند و در آنکہ  
 بعضی متاخران این سلسلہ عالیہ نقش بند یہ تجدید جماعہ آدائی نمایند  
 تعجبهاے فرمودند کہ از اہل این سلسلہ شریفہ کہ بنامی طریقہ شان  
 و کمال متابعت است این عمل چرا باید کہ بوقوع آید و بہ نماز استخارہ  
 شروع در کار ہاے نمودند و گاہ بہمان استفتائے قلب و دعاے

سفر

مسنون اکتفا سے فرمودند کماورد اما در ہر ہم کلی و جزئی استخارہ را لازم  
 داشتند و گاہ چند ہم را در یک استخارہ جمع سے کردند و انہما را اول  
 بقداو سے نووند و اگر در اول سہی بنا گاہ استخارہ فرما موش می شد  
 در میان یا در آخر تدارک آن سے فرمودند و در تشہد اشارہ بسبب این کرد  
 و سے فرمودند اگرچہ ظاہر بعضی احادیث بر فعل آن دلالت سے نماید  
 و نیز بعضی روایات از حنفیہ ہم بر جواز آن آمدہ است اما چون نیک  
 نتیجہ نمودہ آمد احوط و مفتی بہ ترک آن معلوم شد کہ بسیار سے از علما  
 حرام و مکروہ ہم گفتہ اند چون امر سے بیان صل و حرمت دائر شود ترک  
 آن اولی است و نیز عمل حنفیہ بر روایات اصل و ظاہر الروایہ است  
 و ایام محمد اقبال آنرا در اصل ذکر کردہ بل در نوادر آوردہ و در آخر  
 جلد اول مکتوب سے نیز درین باب نگارش نمودہ اند و گاہ سے در بعضی  
 نوافل امتیاطا و احتمال سنت ادا فرمودہ اند و فاتحہ بعد از ادائی  
 فراہین بار و گزشتگان بر اسے مہم است دین و دنیا چنانکہ مشہور  
 شدہ یعنی خواندند کہ فقہا آنرا مکروہ داشتہ اند و بعد از اداسے نماز  
 فجر و عصر دست برداشتہ دعاسے کردند اما در سہ نماز دیگر نیک کردند  
 و فاتحہ خلف امام سہے خواندند و آن را مستحسن سہے شمردند و خلف  
 ہر بر و فاجر نماز را جاہل پیدا شد و ہر ہر بر و فاجر نماز سیکندار و ندو  
 عبادت مرینی سے نووند و ادعیہ ماثورہ ہر مرین بخواندند و در رفع  
 مرین بعضی بہاران توجہ باطنی نیز سے گماشتند و بسا امراض کہ بہ  
 توجہ آن منظر غیبی من مرفع گردیدہ چنانکہ بعضی از ان در بیان  
 خوارق الیقین بیاید انشاء اللہ تعالیٰ و نیز بارت قبور میرفتند

و باستغفار و دعوات با توره اعانت می نمودند و نیز بہ توجہ خاص احوال  
 موتے پیشندند اوایل چون بزیارت پیر عالی مقدار و پدر بزرگوار خود  
 قدس سرہا میرفتند دست بر قبر میرسانیدند کہ فقہما تجویز آن نمودہ اند  
 و آخر ترک آن عمل نمودند کہ منعی از فقہما در آن باب نیز آمد با بجمہ تقبیل  
 قبور را محسن بنیداشتند اما استعانت از موتی تجویز می نمودند و اجاب  
 دعوت می فرمودند مگر آنکہ در آن مجلس از منکرات می بود بسماع  
 و رقص حاضرین شدند و ذکر ہر را نیز جز در مواضع محدودہ مشرعہ  
 کہ تکبیرات التشریق و غیرہا تجویزی کردند و حالے کہ سر موس مخالف  
 شریعت و رأے اہل سنت و جماعت داشت قبول نمی کردند  
 و می فرمودند احوال تابع شریعت است نہ شریعت تابع احوال  
 کہ شریعت قطعے است بوجہ ثابت شدہ و احوال ظنی است از  
 کشف و الہام ثابت گشتہ و می فرمودند عجب است از بعضی  
 در ویشان خام نام تمام کہ کشف خود را اعتبار نمودہ با تکار و مخالفت  
 این شریعت با ہرہ اقدام می نمایند و حال آنکہ حضرت موس  
 علی بنیا و علیہ الصلوٰات و السلام بآن مرتبہ علیا کہ بعد از پیغمبر  
 اوراست اگر زندہ می بود غیر از متابعت این شریعت نمی کرد  
 این مہی دستان نے سرو برگ را چہ رسد و را کے علماء ماترید  
 را مقدم میداشتند بر را کے علماء اشعریہ میگزیدند و پیغمبر  
 کہ این بزرگواران از مداخلات فلسفیہ دور تراند و باقتباس نوربوت  
 نزدیکتر و خواص بشر را از خواص ملک و نبوت را از ولایت  
 افضل میگفتند اگرچہ ولایت آن بنی باشد و صحور ابر سکر ترجیح

میدادند ولی عشرت را از ولی عزالت بهتر میدانستند و جمیع اصحاب با  
از اعلی تا ادنی همه را بر اولیای امت هر ولی که باشد ترجیح  
مے نمودند و منازعات و مشاجرات اصحاب را بر محال نیک  
صرف مے نمودند و از اجتهاد و ورأس مے دانستند نه از هوا و هوس  
که مناسب شان ایشان نیست و رین باب مکاتیب متعدد  
رقم نمودند و طریق مشایخ نقشبندی را قدس اللہ اسرار ہم بهتر از  
طریق جمیع مشایخ مے دانستند و این طریقہ را بعینہ طریقہ اصحاب  
کرام مے گفتند بعلاقه اندراج النہایت فی الہدایت میفرمودند  
آنکہ اہل این طریقہ فرمودہ اند نسبت ما فوق جمیع نسبتہا است از ان  
کہ طریقہ ایشان در متابعت سنت و رعایت عزیمت فوق دیگر  
طریق است لاجرم نسبت ایشان نیز فوق نسبت سایر طرق باشد  
و خصمہا کہ بعضی متأخرین این طریقہ برخلاف طریق حقہ خواجہ  
بزرگ و خواجہ علاؤ الدین عطار و خواجہ محمد پارسا و خواجہ عبید اللہ  
احرار قدس اللہ اسرار ہم احداث نمودہ اند یعنی پسندیدند و شیخ  
مے الدین بن العربی قدس سرہ را بس بزرگ میدانستند و نیک یاد میکرد  
و مے گفتند با وجود این محبت کہ مراد شیخ است قدس سرہ بعضی علوم  
کشفی شیخ را نمی پسندم و حق برخلاف آن معلوم مے شود اما چون  
این خطا و خطا کشفی است از مواخذہ درست و صاحب آن  
مانند خطا مے اجتهاد مے لیکن مقلد مجتہد مخطی چون مجتہد خود  
مواخذ نیست بخلاف مقلد صاحب کشف خطا کہ او درستی  
ر مے آن کشف خطا مواخذ باشد کہ کشف یکی بر دیگری حجت نہ بود

و در بعض کتب دینی را چون بیضاوی و بخاری و مشکوٰۃ و عوارف  
 و بزدوی و ہدایہ و موافقت نے سخن و نئے مباحثہ و مشاجرت می فرمودند  
 اگرچہ در اواخر عمر تقلیل تمام پذیرفتہ بود و طلبہ را بہ تحصیل علوم  
 دینی تخریص می نمودند و تحصیل علوم را بر سلوک طریقہ صوفیہ مقدم  
 میداشتند و چون جائے سفر میکردند در ایام مسنونہ سفر میکردند و مقید  
 بساعات نجومیہ بودند و فرمودند کہ نحوست <sup>ایام</sup> العباد از ولادت آن  
 سرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مرتفع شدہ بتأیید این حدیث کہ الایام  
 ایام اللہ و العباد و اللہ و در ابتدائے سفر نماز استخارہ میگذاروند  
 و دیگر ادعیہ ماثورہ کہ در ان باب آمدہ میخوانند و همچنین در منازل و در  
 فرود آمدن ادعیہ مسنونہ را ترک نمی کردند و ایضا دعوات ماثورہ را  
 در پوشیدن لباس و نوشیدن آب و تناول طعام و دیدن ماہ  
 و آئینہ بظہورے آوروند کہ ما ازین دعوات بجز حکایت گفتا نمودیم  
 و عزیزے کہ مخالف یومے و لیلے ایشان را جمع کرده با اکثر آنها تصریح  
 نموده بآن باید رجوع نمود و ایضا آنحضرت کثیر الحمد و استغفار بودند  
 و تقلیل نعمت شکر فراوان بر زبان سے آوروند و باندک ترک  
 اولے استغفار بسیارے نمودند و اگر بلیہ سے رسیدے فرمودند کہ از  
 شامت اطوار ماست انا آن بلیہ را صابون بسیار جنایات میدیدند  
 و آن را زینہ بساع و جات می فرمودند و روزی یکی پرسید کہ با عیبت  
 کہ سلطان وقت از ادب تجاوز نموده آزار شما داد چه بود فرمودند کہ با  
 افعال بد ما بود و این آیه برخوانند ما اصابکم من مصیبتہ فہا کسبت ابدکم  
 و باہمہ کثرت عمل و بد تصور اعمال بر ایشان استیلا می تمام داشت پارازار

برایین سخن

سے سلطان سلیم جہانگیر

بر این معنی دلالت می نمودند و می فرمودند عمل صالح را حجب چنان  
 نابود می سازد که آتش هیمر را و انتشار عجب آن است که آن عمل و نظر  
 عامل فریب می در آید باید که قبائح خفیه خود را و نظر آرد و حسنات را مستم  
 دار و بل از ایشان حسنه شمرند و گرو جہمی از عالمان باشند که وید  
 تصور اعمال برنجی برایشان استیلا نموده که کاتب یمن خود را معطل  
 و بیکار میدانند و کاتب شمال را همیشه در کار دانند که اشرار جمال  
 خود می نمودند و آن ایام که بامر آن سلطان در یکی از قلاع محبوس  
 بودند<sup>(۱)</sup> که از اصحاب ایشان عریضه به ایشان نوشته از قبض حال  
 و ملاست خلق شکایت نمود ایشان در جواب این رقیبه فرسل داشتند  
 الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفیٰ صحیفه شریفه که ارسال داشتند  
 بودند رسید از جفا و ملاست خلق نوشته بودند آن خود جمال این  
 طائفه است و صیقل زنگار ایشان باعث قبض و کدورت چرا باشد  
 اوایل حال که فقیر باین قلعه رسید محسوس می شد که انوار ملاست  
 خلق از بلاد و قرے در رنگ سحابهای نورانی درستی می رسد کار  
 از حنیض باوج می برند سالها به تربیت جمالی قطع مراحل می نمودند  
 بحال تربیت جلالی قطع مسافت نمایند در مقام صبر بلکه در مقام  
 رضا باشند و جمال و جلال را مساوی دانند نوشته بودند که از  
 وقت ظهور فتنه نه ذوق مانده است و نه حال باید که ذوق و حال  
 مضاعف باشد که جفا می محبوب از وفا می او بیشتر لذت بخش است  
 چه بلا شد در رنگ عوام سخن کرده آید و دور از محبت ذاتیه رفته بر  
 خلاف گذشته جلال را پیش از جمال انکار نمود و ایلام را از پاوه از انکار

غریبا (G-walialat) مدنی و صمدی و طایف و جفا و ملاست خلق شکایت نمودند و جواب این رقیبه فرسل داشتند الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفیٰ صحیفه شریفه که ارسال داشتند بودند رسید از جفا و ملاست خلق نوشته بودند آن خود جمال این طائفه است و صیقل زنگار ایشان باعث قبض و کدورت چرا باشد اوایل حال که فقیر باین قلعه رسید محسوس می شد که انوار ملاست خلق از بلاد و قرے در رنگ سحابهای نورانی درستی می رسد کار از حنیض باوج می برند سالها به تربیت جمالی قطع مراحل می نمودند بحال تربیت جلالی قطع مسافت نمایند در مقام صبر بلکه در مقام رضا باشند و جمال و جلال را مساوی دانند نوشته بودند که از وقت ظهور فتنه نه ذوق مانده است و نه حال باید که ذوق و حال مضاعف باشد که جفا می محبوب از وفا می او بیشتر لذت بخش است چه بلا شد در رنگ عوام سخن کرده آید و دور از محبت ذاتیه رفته بر خلاف گذشته جلال را پیش از جمال انکار نمود و ایلام را از پاوه از انکار



تصور نمایند زیرا کہ در جمال و انعام مراد محبوب مشوب براد خود است  
 و در جلال و ایلام خالص مراد محبوب است و خلاف مراد خود اینجا وقت  
 و حال و در وقت و حال سابق است شتان مابینہما انتہی و ایضا  
 ازین قلعه دران ایام این رفیقہ عظیمہ را بحضرت سید مرشدی  
 میر محمد نعمان ارسال نموده بودند الحمد للہ و سلام علی عباد الذین  
 اصطفیٰ مخفی نماید کہ تا زمانے کہ بعنایت اللہ سبحانہ کہ آن عنایت  
 بصورت جلال و غضب او تعالیٰ تجلی فرمودہ بود و مجوس قفس  
 زندان نگشتم از تنگناے ایمان شہودے بالکلیہ زستم و از بس کو چہا  
 لجلال و خیال و مثال تمام نہر آدم و در شاہ راہ ایمان بغیب مطلق  
 العنان تجریر نمودم و از حضور بغیب و از عین بہ علم و از شہود با استدلال  
 پر وجہ کمال نہ پوستم و ہنر دیگران عیب و عیب دیگران را ہنر بدوت  
 کامل و وجدان بالغ نیافتم و شہتہاے خوشگوارتے شکستے ناموسے  
 و مر باہاے مزہ دار خواری و رسوائے راہنچشیدم و از جمال طعن  
 و ملامت خلق حظ نہ گرفتتم و از حسن بلا و جفاے مردم محفوظ نشدم  
 و کالمبت بین یدمی الغسال گشتہ بالکلیہ ترک ارادہ و اختیار  
 نکردم و رشتہاے تعلق آفاق و انفس را بہ تمام و کمال نگشتم و  
 حقیقت تضرع و التجا و انابت و استغفار و ذل و انکسار را بدست  
 نیاوردم و قسطاس رفیع المنزلہ استغناے حضرت حق سبحانہ را کہ  
 محفوظ بہر اوقات عظمت و کبریاے ست شاہدہ نہ نمودم و خود  
 بندہ نوار و زار و ذلیل و نلے ہنر و نلے اقم زار و با کمال احتیاج  
 و افتقار معلوم نہ ساختم و ما ابرئے نفسی ان النفس لا مالہ بالستر

آما رحمدلی ان ربی عفو رحیم اگر بعض فضل و تواتر نبوض و ارادات الهی  
 بل سلطانہ و توائی عطیات و انعامات نامنتہائی او سبحانہ درین محنت  
 گدہ شامل حال این شکستہ بال نمی شد نزدیک بود کہ معاملہ بیاس  
 رسد و رشتہ امید گسسته گردد الحمد للہ الذی عافانی فی عین البلاء و کثرنی  
 فی نفس البخار و احسن سبب فی حالہ العناء و وفقنی علی الشکر فی السراء  
 و الضراء و جعلنی من متابہی الانبیاء و من متقنی آثار الاولیاء و من محبہی

العلماء و الصالحین و عملیات التذہب و تسلیحات علی الانبیاء اولاً و علی  
 مصدقہم ثانیاً فصل ہفتم در بیان مدحت علو معارف ایشان  
 و ستر ظہور کثرت آن اسرار عالیشان با براد چند معرفت مسموعہ ناظر  
 عارف و خواستہ و شنونده منصف و ہر کہ از سیکدہ احوال علیامی  
 کمل عرفا جرعہ کشیدہ و از خوان سخنان و الای محققین اولیا و علما  
 چاشنی دیدہ چون مکاتیب شریفہ و رسائل لطیفہ حضرت ایشان را  
 قدس التدرہ الاقدس کہ ہر یک لجزہ اسرار شریعت و حقیقت است  
 بطلالعہ خواهد سپرد حکم کلام مرئوسی کرم اللہ وجہہ فائدہ کہ المرء مخفی تحت  
 لسانہ ناچار بجلو مرتبہ و سمو منزلت خداوند آن مقال را ہی نخواہد بود  
 ز در او تہ در یاش پیدا است ہا این حقیر راقم از عالمی عالمی کہ نہ از مردان  
 حضرت ایشان بود و در حق مقولات عالیات ایشان شنود کہ بیغت  
 کتب و رسائل قوم تصنیف است یا تالیف تالیف نسبت کہ سخنان مردم  
 بسباق و سیاق نیکو جمع آوری و تصنیف آنکہ علم و نکات رودادہ خود را  
 بنگاری خواہ آن نکات از مہارت علمی و علو فطرت ظہور رسیدہ باشد خواہ  
 بالہام ربانی و کثوف صادقہ جلوہ گر گردیدہ مدتها بود کہ از میان اہل ذرگاہ

تصنیف رفتہ و بہن تالیف ماندہ بود الا بندرت کہ بعضی مولفان در تالیف خویش از زائدہ علم یا ذوق خود حریفی می آرند اکنون انصاف این است کہ درین جزو زمان تصنیف متین و بسیار سائل و مکاتیب شیخ بزرگوار است کہ ہر چند بران عبور نمودیم از دیگران آنجا نقل ندیدیم الا بندرت و ضرورت بیشتر من مکتوفات و ملہات خاصہ این بزرگ دین است و ہمہ عالی و نازنین و بروفق شرع متین جزاہ المدین الطالبین خیر البحر اراستی کلام

ہذا العالم رحمہ اللہ تعالیٰ فی حق کلام شیخنا طاسب ثراہ دیگرے از فضلہ کہ بصحبت بسیار شرفا و علما رسیدہ بود و سالہا سخنان این طائفہ عالیہ دیدہ و شنیدہ چون قیل و قال اینامی روزگار اور کلمات بلند حضرت ایشان استماع نمود گفت حق این است کہ فطرت و مزاج اہل این زمانہ شایان اوراک و قایق و حقایق این بزرگوار نیست این عزیز باستی در پیشین روزگار بودی تا پایہ کلام اورا قدر دانستندی و متاخران سخنان اورا در کتب باستشہاد ایراد نمودندی و نیز گفت مزاج اہل وقت با سخنان ایشان چون آن گروہ کوتہ اندیش است و حق آن دانای حکمت کیش پرسیدہ شد کہ آن قصہ چگونه بودہ گفت دانایی در مجلس پادشاہی گفت جانوری دیدم کہ آنکر برافروختہ رانی خورد اہل مجلس کہ ہرگز آن را ندیدہ بودند و قیل ایشان بر واقعہ گنجای نبود از ہر طرف بان و ناچار بچیدند و بر جہالت و بلاہت او اتفاق نمود چون بیچارہ دید کہ ہر چند دران باب مبالغہ می نماید سوطن آن بخیران بر حجاب اومی افزاید ناچار بکوہستانی کہ آن جانور یعنی مسمی از کبک کہ آتش خوار است آنجا بود و در شد و یکی را از آنہا بدام آورد پس از مدتی مجلس این جماعہ حاضر گشت و گفت اینک آن مرغ این است ہمگی جمع شدند و آنکر برای برافروختہ ایشان

مع نهادن آن مع یک یک بنقار گرفته فرومی بر و چون آنان این بیدیدند گفتند  
 معلوم شد که عاقل تو بوده ما جاهل لیکن چون کلام تو بعقل ما نهاد حکم بر جهان  
 تو نمودیم و نیز توید این معنی است آنکه از امام عالی مقام حجة الاسلام محمد عزالی  
 قدس الله سره العالی به سلطان سنجر رسانیدند که بسا سخنان او که دور  
 از میزان عقل و نقل است سلطان را خاطر از امام منحرف گشت امام چون  
 آن بشنود به سلطان مکتوبی نوشت که فخره چند از آن مکتوب است امروز  
 سخنان می شنوم که اگر در جواب دیدی گفتی اصغیث اعلام است شک نیست  
 که در سخن این غریب بیچاره شکل بسیار است که فهم هر کس بان نرسد و آن نیز  
 اغلاق و غموض معانی نیست بلکه از تنوع خاطر و سستی مزاج اهل وزکا  
 است بشخ هر چه گفته ام از شکلات و معضلات با هر که فرمان شود از عمده  
 بیرون می آیم انشی الکلام العالی الامام العزالی را قم حروف در بطوری چند  
 که بر عنوان دفتر ثالث مکتوبات قدسی آیات حضرت ایشان بر نگاشته آنجا  
 بتقریب ثانی کلام والای پیر بزرگوار و توقف و تردد بعضی ارباب عناد و انکار  
 بینی چند رقم زده که این سه بیت از آن است سه مهین فرزند فاروق است  
 چون آب هکنون نطق از زبان او کند رتبه هر یک نقطه اش چون ناپ  
 شسیم وصل جانان میزند سره ولی آن که برودت و زکام است به چه دانند ناوا  
 گرد شام است به در ایام حیات حضرت ایشان روزی یکی از علمای متشخص با بر  
 حقیقت شنوده ام که شیخ بزرگوار را مکاتیب و رسایل است آنرا ندیده ام نه  
 مکتوبی را که در آن حقیقت و طریقت را خادمان شریعت اثبات نموده اند بسبع  
 آن عالم دین دار رسانید چون بشنید از ذوق فراوان روی نیازی بجانب  
 کرده هر دو دست بد عابرو داشت تا مدتی بصدق تمام میگفت اللهم هذا شیخ

و من گفت که درین زمانه قاسد پر بدعت از استماع کلام و رسائل اکثر مشایخ  
 وقت بر آئینه دل تنگ حزن و ملال نشسته بود کلام شیخ بلند مقام تو آنرا صقل  
 نمود الحمد للذی اذیب عنا الحزن و بسا صلی و علما زینک نهاد هر وقت  
 و بلاد چه دور و چه نزدیک که از مطالعه رسائل و مکاتیب ایشان از مخلصان  
 صادق العقیده گردیدند و بعضی بدلائل آن کلمات به ملازمت شریف نیز  
 رسیده نظرات قبول یافته فاضله معمر مردم دیده مولانا حسن غولی نام از مریدان  
 شیخ مشهور محمد غوث رحمه الله که عمرش تا روزگار حضرت ایشان با قدس اندک  
 رسیده بود اما صحبت شریف ایشان را در نیافته او صاف علیه شنیده بودند که  
 بزنگاشته در احوال جمعی که ملک و وسیع هندوستان را بنور هدایت و ارشاد منور  
 اند آنچه نسبت حضرت ایشان را چنین رقم نموده بالا نشین مسند محبوبیت و صد  
 آرای فاضل و مدانیت خدیو مقام فردیت و صاحب مرتبه قطبیت است اتنی کلام  
 جزاه الله عنا خیرا بجز اول مکتوبات ایشان را بعضی مخلصان به بلخ و ما و غیر  
 برده بوده اند با آنکه معارف و اسرار آن دفتر قیاس بد فخرین آخرین پایه فرود  
 اگر چه قیاس بکلام دیگران درین وقت و زمان رتبه اش بس عالیست سه  
 نسبت بعمرش آمد فرود و رتبه بس عالی پیش خاک توده علما را آن دیار مع  
 الاخیر از مطالعه آن کلام در زباز بان به شنای و دعای قائل آن گشوده اند  
 و راه اخلاص و عقیدت فراوان پیوده و گفته اند که همان است و بجهه در شور و  
 این چنین بزرگی قدوه حق پرستان باز هم خود افاده نموده اند که آری عجیب  
 نباشد که بتاریکی درون آب حیات است یکی از صلحا در آن ایام از قبه اسلام  
 بلخ صانف الله عزه اقبال ساکنینها عن البلیغ متوجه هندوستان شده بود اکابر آنجا  
 چه از عرفا مانند ارشاد و سپادت پناه سپید سیر کشاه و دانای گشت سوری

و منوی شیخ قدیم کبر و میر مومن بلخی رحمہما اللہ و چہ از علما مثل مولانا سید  
 ربانی حسن قباد بانی واقع فی القضاة مولانا کے تو لک سید اللہ مصوب ان  
 درویش امانات دعوات نیاز مندانه مریدانہ حضرت ایشان مرسل و اشہ بود  
 و راجحہ آن درویش بشرف و سبوس آنحضرت مشرف شد و امانات اکابر  
 ذوالبرکات را با وفور محبت و عقیدت ایشان رسانید تخصیص از کمال انجمن  
 مقتدرات خود جناب میر مومن مذکور رحمہ اللہ با ایشان بسیار مذکور مجلس اشراف  
 گردانید تا بجای رگفت فرمودند اگر بار اکبر سن و مسافت پیدہ مانع بود  
 بجازمت شریف رسیدہ بقیہ عمر خدمت سے بودیم و از انوار احوال بلبند  
 مالا عین رازت و لا اذن سمعت اقتباس می نمودیم چون این موانع دریا  
 التماس آن است کہ از مخلصان حضور دانستہ بافاضات غائبانہ متوجہ حوال  
 این مجبان بظاہر مہجور یعنی در خدمت حضور می بودہ باشند و آن درویش  
 گفت مرا فرمودہ اند کہ جانب ما مصافحہ نیز با ایشان بکن و چنان کرد وقت  
 خصمت آن درویش باین حقیر گفت کہ اغزہ آنجا معارف بلند ایشانرا  
 شنودہ اشتیاق تمام دارند خصوصاً خدمت میر مومن چہ شود کہ التماس آنجا  
 کہ مکتوبی مشتمل بر معارف کثیرہ عالیہ مرسل گردد کہ آن غایتہ گرم است چون  
 بندہ آنوقت را مقتضی تحریر معارف ایشان نمیدانست از معارف سابقہ  
 مکتوبی چند بآن درویش نوشته داد و حضرت ایشان معروض داشت فرمود  
 خوب کردی کہ وقت ما مقتضی آن نبود مع ذلک آن درویش بمبالغہ التماس  
 نمود کہ دو کلمہ دعا و سلامی بید مبارک باکا بر مذکورہ خصوصاً بحضرت میر  
 مذکور نویسند کہ اغزہ آنجا بار معانی آن از من ممنون گردند و من بہرکت آن فرمود  
 از آفات راہ مصون آن التماس بغزاجابت رسید حضرت ایشان قلم خود

برداشتہ مکتوب سجدت میری من رحمہ اللہ کا سستہ شد و بدیگر اعزہ مذکور  
 دوران رفیقہ شیمہ و عانو شتند و آن این ست الحمد لله و سلام علی عباده الذین  
 اصطفی من لم یشکر الناس لم یشکر اللہ حقوق علیا و مشایخ ما والہم شکر اللہ  
 نقالے سعید برزومہ ما واپس ماندگان و دور افتادگان بلکه بر کافہ اہل اسلام  
 ہندوستان نہ انقدر است کہ در ضمن تقریر و تہنیت پر آید و سستی اعتقاد بروفت  
 آرای صابئہ اہل سنت و جماعت کفر ہم اللہ سبحانہ فی الامصار از تحقیقات  
 این بزرگواران اکتساب ننوہ ہم و صحت عمل بموجب مذہب علیا حنفیہ  
 رضی اللہ تعالیٰ عنہم از تحقیقات ایشان حاصل کردہ و نیز سلوک طریقیہ  
 علیہ صوفیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرار ہم درین دیار از برکات آن بقوہ شکر فیض  
 مستفادست و تحقیق مقام جذبہ و سلوک و فنا و بقا و سیر الی اللہ و سیر فی  
 اللہ کہ بمرتبہ ولایت خاصہ مربوطست از فیوض اکابر آن عرصہ متبرکہ مفاہن  
 با بکلہ ظاہر و باطن اصلاح از آنجا یافته است و اگر باطن است فلاح از آنجا حاصل  
 ننوہہ شکر فیض تو جبین چون کند آے ابر بہارہ کہ اگر خار و گریہ ہمہ پروردگار

نست ہر سہا اللہ سبحانہ و ابالیہما عن الآفات و البلیات بجزمتہ سید  
 السادات علیہ و علی آلہ الصلوٰت و التسلیات مع ذلک یارانی کہ  
 بتقریبات از ان دیار علیا باین دیار سفلی می آیند الطائف حضرت ذوالک  
 البرکات آنجایی علی الخصوص اشفاق ملازمان ارشاد و ہدایت پناہ افاف  
 و افاضت دستگاہ سلمہ اللہ تعالیٰ نسبت باین حقیر اطہار می نمایند کہ علی بن  
 نجابت آیات ایشان را تو حسن ظن کاین ست و بعضی علوم و معارف  
 ترا کہ تسوید ننوہہ مطالعہ فرمودہ اند و پسندیدہ این قسم بشارت از بزرگان  
 باعث از دیار امید واری میگرد و بر تہنیت بعضی از ذواق و مواجید دلیر پیاز

و چون درین ایام بتازگی شیخ ابوالمکارم آمدہ اظہار الطاف ایشان  
 نموده و انواع مہربانی بیان فرمودہ ناچار اعتماد بر کرم ایشان نموده  
 بچند کلمہ مصدع گشت و خود را فریاد ایشان داد و چون نقل بعض مسودہ  
 این فقیر را خوب خواجہ محمد باشم کشمی کہ از دوستان مستندست  
 مصحوب صوتی مشہور الیہ مرسل داشتہ است اکتفا بآن نمود و حرفی  
 از مقولہ علوم و معارف این طائفہ علیہ درین رقبہ مندرج ساخت و از  
 عنایت و اشفاق حضرات امید آن دارد کہ در اوقات مرجمہ از دعای  
 خیر و فاتحہ سلامت خاتمہ منسی نخواہند فرمودہ بنا امتنا من لدنک رحمتہ و  
 لنا من امرنا رشد ادعوات فقیرانہ این حقیر را بحضرات عالی درجات  
 ہر کدام جناب نقابت و نجابت پناہ ملاذ اہل اللہ سپد میرک شاہ  
 و جناب افادت دستگاہ علامتہ الوری مولانا حسن و جناب ناصر  
 الشریعت حافظ الملتہ قاضی تولک ادام اللہ تعالیٰ برکاتہم تبلیغ  
 فرمایند فقیر را و پانچ عرض دعا نمودہ التماس فاتحہ منے نمایند انہی اگر  
 قصہ اخلاص بعضی فضلا و صلحاسے بلاد قریبہ و بعیدہ را در حق ایشان  
 و مضافات ایشان بیک بزرگوار و موجب تطویل کرد و مخفی نماد کہ  
 اسرار عالیہ کہ از مبدا رقیاعن بر باطن معدن المیامن حضرت ایشان  
 وارد میشد سہ قسم بود قسمی آن بود کہ ہرگز از دل ہر زبان منے آوردند  
 چہ بچرمان اسرار و چہ بغیر ایشان از اختیار چنانکہ در مکتونے کہ بخدمت  
 خواجہ حسام الدین احمد سلمہ اللہ رحمہم نمودہ اند و فقرہ چہند تصریح  
 باین مدعا فرمودہ اند و آن فقرات این است از الغامات حق  
 جل سلطانہ چہ نویسد و چہ سان شکر آن نماید علوم و معارف

من مکتوب دو صہر و مشہد و ہفتہ در جہ اول است



کہ افاضہ فی ثنود بتوفیق خداوند جل شانہ اکثر ان درمید کتابت سے آید  
و بسع اہل و ناہل میرسد اما اسرار و وقایع کے کہ ان متمیزست ثمنہ ازان  
بظہور نے تو اند اور بلکہ برمز و اشارہ نیز ازان مقولہ سخن نے تو اند کرد  
فرزند کے اعز کے کہ مجموعہ معارف فقیرست و نسخہ مقامات سلوک و نیز فرزند  
ازین اسرار دقیقہ با او در میان نے اردو بہ شرح تمام در استتار ان میکوشند  
ہا انکہ میداند کہ فرزند کے از محرمان اسرارست و از خطا و غلط محفوظ اما  
چہ کند کہ وقت معانی زبان را برگیرد و لطافت اسرار بہار امی بند  
یضیق صدر کے و لا ینطلق لسانے نقد وقتست ان اسرار نہ ازان  
قبیل اند کہ در میان نیاید بلکہ در میان نبی آرد سنہ فریاد و حافظہ بنمہ آخر نیز  
نیست ہ ہم قصہ عزیز و حدیث عجیب بہت ہ این دولت کہ مادر استتار  
ان میکوشم مقتبس از شکوۃ نبوت انبیاست علیہم الصلوٰات و التسلیمات  
و ملائکہ ملا را علی بنی و علیہم الصلوٰات و التحیات شریک این دولت اند  
و از متابعان انبیاء علیہم الصلوٰة والسلام ہر کرا این دولت مشرف سازد  
ابو ہریرہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ گفت من از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم دو  
نوع علم اخذ نمودم یکی ازان دو علم آنست کہ در میان شما منتشر ساختم و علم دیگر  
را اگر منتشر سازم مخلوق مرابرنند و ان علم دیگر علم اسرارست کہ فہم ہر کس بیان  
نرسد ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء و اللہ ذو الفضل العظیم استی  
کلام المقدس قدس اللہ سرہ الا قدس بعضے ازین اسرار کہ برمز و ایماہم  
ازان در میان نے آید اسرار حقائق حروف و مقطعات قرآنی و تشابہات  
آیت فرقاتے ہو و چنانکہ در فصل پنجم ایمانے بر ان رفت قسم دوم ان بود  
کہ بحرمان خاص و ہنشینان زاویہ اختصاص و خلوت در میان می آوردند

وقت بیان آن ضبط میفرمودند که از آن چند تن که لایق استماع و دیده  
 طلب نموده اند دیگر داخل نشود و بسیار بود که از غایت اهتمام درین  
 باب بر ابواب حاجب تعیین می نمودند بل دروازه خانه را که درویشان  
 اسرار می نمودند بسامعان امر میکردند که از درون زنجیر کشید روزی یک  
 از طلبیه علم که از مخلصان بود و صاحب ذوق و حال برون آن در مانده بود  
 خادمی برای کار ضروری در را بکشود آن فاضل مقبل در آمد از در آمدن او غایب  
 اقدس از آن اسرار مقدسه بشیوه که مذکور میشد برخاست لیکن چون بر خموشی  
 نیز نبودند آن معرفت را بائینه تشریح فرمودند که از ادراک مخرمان نیز در ادراک  
 شد فردای آن روز مخرمان را طلب نموده فرمودند هیچ راهی بآن معرفت  
 بدوشین برود پدیده معروض داشتند که معلوم ایشان است فرمودند چون با  
 در آمد لاجرم خلوت بیان راز باین شیوه بر آمد باز آن اسرار را بشیوه که  
 در آنکس سامعان بدان آن تواند رسید بیان فرمودند و شنوندگان را  
 از خود ر بوند این گرامی اسرار را همین تقسیم زبان مخرمان در میان می آورد  
 اما زبان قلم را محرم آن می ساختند تا بگوشش هر محرم و نامحرم نرسد اگر نزد  
 زادهای عالی مقدار یا دیگرے از خلفای کبار التماس می نمودند که چه پاش  
 که اسرار زنجیر برسد بحسب التماس آنان بعضی حواشی آنرا بشیوه که هر کس  
 بر در تم می نمودند و بعضی ازین معارف و اسرار از آن قبیل بود  
 که غیر از حضرات مخدوم زادهای عالی مقدار چه از محرم و چه از غیر محرم هیچکس در آن  
 محرم نبود و بغیر ایشانان دیگر بر اواقف و مطلع نمی ساختند و ششم دیگر از معارف  
 سفاخته آن بود که بالتماس سائلان یا بنیت افادۀ طالبان عموماً و شموماً  
 بتقریب و تخریب میرسد این معارف است که دفاتر مکتوبات کثیر البرکات

ورسائل معادن الفتوحات متضمن آنست و هر معرفتی از ان شفا بخش و لهما  
 رنجوران و مقرب دوران و مجوران نقل آنها نقی هر محفل آوازده شان آویز  
 گوش هر دل هر فقره از ان خاتم اسرار فخر انگینه و هر فصلی از ان جواهر اسرار  
 وصل را خزینه اقلام از مباشرت آن ارقام بیستان شکر صفحات از نفس آن  
 کلمات بوستان از هر کامها از شیرینی آن مقال بجلاوت ایمان هدایت  
 ولها از صفای آن اسرار بانوار لایزال هم آغوش جامع اسرار دین و انوار  
 یقین مظهر روز محفیه کتاب بسین مرآت جمال معانی احادیث سید المرسلین  
 حلال مشکلات کلامیه و فقهیه حاوی و فائق معارف تشبیهیه نیز بهیه ترجمان  
 غوامض کلمات متقدمین کبر و استوار احوال و اقوال متاخرین علما و عرفا  
 قدس الله سر قائلها این علوم مقال که از زبان خامه عیبزین بظهور میرسد  
 چون عین اسرار و غیر آنرا از زبان درفشان خود در خلوات بیان میفرمودند  
 صورت دیگر میگرفت گویا آن که بزبان قلم بیان می نمودند قال بود و اینکه بقتلم  
 زبان می فرمودند حال و آن بیان معرفت بود و این القای نسبت و  
 اعطای نعمت یعنی در پرده تقریر آن تصریحی مضموم پیدا شد که سامعان را سر  
 و صنوری فرود میگرفت که تجریر نیکند چون شنوندگان از مجلس بیرون می آمدند  
 چنان بود که مستی از میخانه بیرون آید و مخمدم زاد با و دیگر محرمان  
 همیشه از رومندان می بودند که آن کدام روز فرزند فرجام باشد که آنحضرت  
 بزبان مبارک معرفتی بسمع این مشتاقان رسانند سه از اول نزدت  
 حرف لب او پودر لیسیت که از گوش بیرون نتوان کرد و شبیه آن نازنین  
 آن غوث المحققین در بیان معارف آن بود که تا باخذ و منشأ این علوم  
 متحقق نمی شد زیرا چون فلق صبح در نظر بصیرت و کشف ایشان جمال آن معانی

جلوہ گزینی گشت بجز وقت علی ازان سخن میگردند بسیار سوالات بود  
 که طالبان کبریات معروض میداشتند ایشان میفرمودند که حقیقت آن  
 تحققاً و حالاً معلوم مانگشته بعلم صرف مناسب نمی نماید ازان دم زدن  
 این بنده بضرورتی روزی از معرفت خاتمه مکتوبی از دفتر ثانی که در اسرار  
 غنچه نگارش فرموده اند حل مشکل را سوال نمود فرمودند که مدتهاست که  
 ازین معامله بجای دیگر افتاده اکنون ازان سخن کردن جز بقیاسات بلکه علم  
 و معرفت نبود باین شیوه حرف کردن خوش بینی آید و آئین مانگست لیکن چون  
 الحاح بنده را در آن مشاهده نمودند روزی که بر عرش خود تکیه زده بودند و شمار  
 مبارک را بر رو کشیده مدتی فرورفتند آنگاه سر بر آورده تبسم نموده باین حقیر  
 فرمودند که چون گزینی ترا بجل آن معرفت بسیار دید و شد و بعد از سروا  
 نشدے لاجرم همین لحظه متوجه آن مقام که معرفت مسؤل تعلق بان داشت  
 گشتم این بار چون نظر و شنای وحدت دیگر یافته بود آن معامله با قیاسات  
 و وسعت دیگر جلوہ گر شد که اگر به تحریر آید بچندین درجه بیشتر و بهتر از پیشتر  
 صورت بند و مجمل آنجه بجل آن مشبه تعلق داشت و موجب تشنی سابل مشبه  
 فرمودند و تفصیل آن لب نمکشود نذر روزی در بلده اجمیر شیخ نور الحق بن  
 شیخ عبد الحق دہلوی که از علماء کبار است و شنای مقال این طائفہ علیہ از حضرت  
 ایشان از سر گرفتارے حضرت یعقوب بجزت یوسف علی بنینا و علیہا  
 الصلوات و السلام استفسار نمود حضرت ایشان ساعتی بجموشی رفته  
 فرمودند که انشاء اللہ عنقریب در کشف این سر بیان وافی در میان  
 آریم و تفصیل بزنگاریم چون شیخ مشار الیہ از مجلس برخاست باین حقیر  
 خطاب نموده فرمودند که کبریات یاران و مجہان سر این معنی را از ما سوال

گروه بودند لیکن چون کثوف نگر و دیده بود جز خاموشی جواسی نداشت  
 چنانکه شیوه ماست از روس مہارت علم و عرفان بجل آن پروا نداشتن  
 لائق نام کنون کہ این جوان پرسید توجہ بان منصرف گشت و رسد از  
 کشف این سر بر روس بصیرت کثوفند و بشیوہ خاص جلوہ از ان را  
 و نمودند بدان ماند کہ کشف این توفیق بطوریکہ روایت قلم و کاغذ  
 حاضر میداشتہ باش فرداے آن روز روایت و قلم طلبیدہ فرمودند  
 کہ امشب بعد از ادا کے بعد آن اجمال را تفصیل تمام و ادنیایک بعنایت  
 اللہ سبحانہ از دل بزبان و از زبان قلم و از قلم بہ کاغذ آید پس بہ تحریر  
 پرداختند و صحیفہ را بوجہستان رنگین ساختند چنانکہ بر نظر گریان آن  
 ہوید است چون آن صحیفہ جواب را بسائل سپردند یک از خالصان این  
 حقیر گفت کہ درین مکتوب حقائق بلند مرقوم گشتہ و نیز خاصہ از خصائص علیہ  
 حضرت ایشان بر مزوایا و دران مندرج شدہ شیخ سائل بصحبت امر او چون  
 آمد شدی و ارد بہ ادا کہ این مکتوب عظیم را بسبع آن گروه باطن تقسیم رسانند  
 در رنگ زمان سابق باز موجب قیل و قال آنجا گردید بندہ این مقولہ را  
 بعرض حضرت ایشان رسانید فرمودند آن معرفت کہ دوستان را افشا  
 آن در جہاس انداختہ کدام است کہ مرا بخاطر نیست کہ اینچنین راز است را  
 درین مکتوب رقم نمودہ باشم بندہ معروض داشت کہ قصہ بقیہ الثقات  
 تقسیم نمودہ فرمودند کہ آن اینجا مذکور شدہ است و مراقب شدہ بند  
 از ان سر بر آورده این بیت را از زبان مبارک رساندند  
 آن غنی بخندان کہ سپردے بخش ہستی سپارم بتوازشم  
 مسود چمنش ہا بجمسہ بان ما جبر توجہ نمودند و تکیہ بر حفظ الہی فرمودند

تا آنکہ آن مکتوب در آن مردم دور از کار و اثر گردید از آنچہ پاران رسیدہ بودند  
 بظہور رسید و این از جمیع خوارق آنحضرت است و بسیار بودی کہ باعث  
 بر تحریک معارف دل پذیر عمل کلام شکل و مغلوق اکابر دین بودے  
 خصوصاً کلامی کہ ظاہر بخش با حصول دین چند ان موافقت نداشت  
 و بہمانہ طلبیان و سنے ادیان آن کلام را دست آوریز تکامل و تساہل  
 ساختہ بودند از ان تاویل مستقیم زیرا بہ طبق شریعت غرامی فرمودند و اگر تاویل  
 قوسے آنرا بودے یا بعد از توجہ حضرت ایشان بکل کلام خلاف آن بقولہ  
 کہ در ان خلاف کمال مطابقت شرع بود و مکشوف شدہ ناچار تحریک  
 میفرمودند کہ این کلام او از غلبہ سکر سرزودہ یاد رکشتن آن بزرگ خطائی  
 رفتہ و ان چون خطای اجتهاد وے منفورست اما دیگران را بر ان شک  
 بستن و بر خلاف فرمودہ مجتہدین و محققین رفتن ناست ایستہ و نماز بہا  
 ست و اگر مدعیان اقصی العلم قاصر الکشف را در اثبات آن مدعیان  
 میدیدند ایشان نیز بچشونت رفتہ از راه چون حیثت دین و کمال نشا  
 سید المرسلین علیہ وآلہ وسلم بزود منع آن توجہ سے نمودند و  
 رقم سے فرمودند ازین جملہ است آنچه بقریب سیرے کہ در اے نفس  
 و آفاق معلوم مشرفین گشتہ نوشتہ اند ہم ازین جملہ است آنکہ  
 در بیان آن کلام سید الطائفہ نوشتہ اند کہ فرمودہ چون حادث  
 بقدم مقرون گردد از حادثات اثرے مانند قدیم شود و در اوقات دیگر  
 کہ از شرط جنون متابعت مشحون بافاقت آمدند از غایت محبت  
 کہ بقائلان آن کلام داشتند بافتقار تمام پان معذرت نمایند و  
 میفرمودند و فوراً شرع را نیز سکر سے ست قوسے کہ اقتضای آن

خلاف انرا بر تائب از ہر کہ باشد نہ بینی چون حضرت کلیم اللہ علیہ الصلوٰۃ  
والسلام بامر حضرت حق سبحانہ مصاحبہت خضر نمودند و نیز فرمودند  
کہ ستجد نے انشا اللہ صابراً لیکن بجز و مشاہدہ امرے کہ آن را  
بظاہر شرع موافق نیافتند عنان بمصاہبت از دست دادہ  
بر ان پھپھند تا آنکہ خضر علیہ السلام گفت ہذا فراق بینی و بینیک  
و نیز حضرت ایشان فرمودند کہ ہر چند سر ایا غرق حقوق این بزرگوارانیم  
و از خوشہ چینان خرمن و ذول ایشان اما چہ توان کرد کہ حقوق خداوندی  
جل شانہ و عز سلطانہ فوق حقوق دیگران است خصوصاً کہ سخن نداشت  
وصفات او سبحانہ متعلق باشد و بتقدیس و تنزیہ او مربوط بود و ایضاً  
چون فلق صبح مکشوف و مشہود ہم شدہ باشد آنوقت اگر اچہ موافق  
تقدیس او سبحانہ ملہم و متیقن شدہ در میان نیاید ملاحظہ دیگران نماید  
خیانت و عدم دیانت باشد کہ ستر القا و انکشاف آن معرفت ہمین  
ست و ازین باب ہم در ہمان مکتوب کہ سخن از وراے سیر النفس  
و افاقی کردہ اند بسیار رقم نمودہ اند اما اگر در مسئلہ و معاملہ از مسائل  
و معاملات این طائفہ علیہ کہ آن را نزد علمائے قشر بظاہر شرع  
موافقتی نبود و حضرت ایشان را تا ویلات قوی علماً و حالاً  
در ان عطا فرمودہ بودند مہما مکن در اثبات آن معاملہ و مسئلہ  
مختصہ صوفیہ بدلائل عقلیہ و نقلیہ و ذوقیہ نے کوشیدند و در حدت  
علو حال و مقال این خداوندان کمال و اکمال تحریرات بلند  
و تقریرات ارجمند در میان نے آوردند مثل مسئلہ وحدت وجود کہ در  
وفات مکتوبات شریفیہ بچہ تحقیقات والا و تدقیقات زیبا کہ بیان آن فرمودہ اند

و ان را بطریق شریعت غزوات با ت نمودہ مانا کہ یکے از علماء و ظاہر گفتہ باشند  
کہ این مسئلہ باطل است حضرت ایشان بجا لیت تمام گفتہ اند و نوشته  
کہ در کجا این بزرگواران باطل چه کار و در و بطلان اینجا کجا بار و در  
موطن کہ ایشان ازین مسئلہ عالی شان دم زودہ اند استیلاست حق  
ست و بطلان باطل این بزرگواران در محبت حق جل و علا خود را  
و غیر خود را در باختہ اند و از خود و غیر خود نام و نشان نگذاشته نزدیک  
کہ باطل از سایہ ایشان بگریزد و کجا بگردان ایشان او بزد اینجا ہمہ  
حق است و برائے حق است علماء و ظاہر بین از حقیقت ایشان چه دریابند  
و غیر از مخالفت صورتی کہ فہمند و از کمالات ایشان چه فرا گیرند انتہی  
و در مکتوب دیگر رقم نمودہ اند چون این بزرگواران رشتہ محبت با نجباء  
قدس قوسے دارند و محبت مانوسے را فدائے مطلوب حقیقی ساختہ اند  
ناچار حکم امر مع من احب از راه این معیت حقیقی مطلوب حقیقی میرسند  
و از تنگنای تجلیات و ظہورات کہ منسوب بظلال است و ارستہ حاصل  
الاصول سے پیوند مقامے کہ اینجا علم علماء طواہر میرسد این بزرگواران  
بقلاب محبت منجذب گشتہ خود ہا میرسند و اتصال بچونے پیدائی کنند  
این فرق از راه محبت و عدم محبت آمد ہر کہ محب است و از غیر محبوب  
گشتہ است محبوب نے پیوند و ہر کہ این محبت ندارد و بعلم کفایت  
میکند و آنرا منتقم پیدا ندہل جای کے کہ آن بزرگان خود ہا میرسند علم  
ایشان ہم اینجا رسد نہایت علم بر تقدیر صحت تا وہلیز مطلوب است  
و آنکہ حاصل بمطلوب است با مطلوب است معیت ہیج و قیقم نمیکند و  
کہ نصیب حاصل نشود انتہی و ایضا بتقریب آنکہ صوفیہ در احکام اصول



و فروع دین تابع مجتہدین اند نہ آنکہ ورین امور بر خلاف ایشان روند  
 کما ظن بعض الناصبین و نیز الہام این طائفہ علیہ مفید بسیار اسرار  
 خفیہ ماذونات و مرفیات علیہ است امانہ مثبت حل و حرمت شرعیہ  
 کما تو ہم بعض الجاہلین رقم فرمودہ اند کہ معتبر در اثبات احکام شرعیہ  
 کتاب سنت است و قباس مجتہدان و اجماع است نیز مثبت احکام  
 است بعد این چهار ادکہ هیچ دلیل مثبت احکام شرعیہ نمیتواند شد الہام مثبت  
 حل و حرمت نبود و کشف ارباب باطن اثبات فرض و سنت نہ نماید و  
 ارباب ولایت خاصہ با عامہ مومنان در تقلید مجتہدان برابرند کشف و الہام  
 ایشان را قربت نبی بخشد و از رقبہ تقلید منی برآرد ذوالنون بسطانی  
 و جنید و شبلی رحمہ اللہ بازید و عمرو دیگر و خالد کہ از عوام مومنان اند و تقلید  
 مجتہدان در احکام اجتهاد یہ متساوی اند آری فریت این بزرگواران  
 از راه دیگر است اصحاب کشف و مشاہدات ایشانند و ارباب تجاہل  
 و ظہورات ہم ایشانند کہ بواسطہ استیلائے محبت محبوب حقیقی حل  
 سلطانہ از ماسوے او تعالی گسستہ اند و از دید و دانش غیر و غیریت  
 آزاد گشتہ اند اگر حاصل دارند اورا دارند و اگر حاصل اند اورا حاصل اند  
 عالم بیعالم اند و با خود بخود اند و اگر نیز نید برای او نیز نید و بتدبان ایشان  
 مطلوب را بواسطہ غلبہ محبت در مراتب ہر ذرہ از ذرات عالم مشاہد نمایند  
 و ہر ذرہ را جامع جمیع کمالات اسمایی و صفائی اومی یا بند از منتہیان ایشان  
 چہ نشان دید کہ نشان اند قدم اول شان نسیان ماسوے است از قدم  
 ثانی ایشان چہ و انما ید کہ برون آفاق و انفس است الہام ایشان راست  
 و کلام با ایشان است اکابر الاکابر ایشان علوم و اسرار بی توسطہ حاصل کنند

مے نمایند و رنگ مجتهد کہ تابع رأس و اجتهاد خود است ایشان نیز  
 در معارف و مواجد تابع المام فرست خود اند حضرت خواجہ محمد باہر  
 قدس سرہ نوشتہ اند کہ در افاضہ علوم لدنی روحانیت حضرت خضر  
 متوسط است علی نبینا و علی جمیع الانبیاء الصلوٰت و السلام ظاہر این  
 سخن نسبت باجد او توسط خواجہ بود معاملہ غنیمی دیگر است کما الشہد الکشف  
 الصریح و موید این تخصیص است آنچه از حضرت شیخ عبد القادر جیلانی  
 قدس سرہ منقول است کہ روزی بر سر منبر بیان علوم و معارف نمودند  
 و بین اثنا کدر حضرت خضر واقع شد شیخ فرمود اے اسرایلے یا  
 کلام محمدی بشنو ازین عبارت شیخ مفہوم مے شود کہ حضرت خضر از  
 مجددان نیست از مثل سابقہ است چون چین با شد مجددان را  
 چگونه واسطہ بود پس محقق شد کہ علوم و معارف دیگر اندام و احکام  
 شرعیہ کہ اہل اللہ بان مخصوص اند چندان معارف ثمرات اوست  
 و نتائج این احکام اند مقصود از درخت نشان دادن حصول ثمرات اوست  
 و تا زمانے کہ درخت برپاست ثمرات متوقع است چون در اصل درخت  
 غلط رفت ثمرات معدوم گشتن عقلے باشد کہ درخت پر دو ثمرات  
 را توقع دارد ہر چند درخت را نیک تربیت کنند ثمرات وافر آرد  
 ثمر اگر چه مقصود است اما فرع شجرہ است ملتزم شریعت و مداہن  
 را بر این معنی قیاس باید کرد و آنکہ التزام دارد صاحب معرفت است  
 ہر چند التزام بیش معرفت بیش و آنکہ مداہن از معرفت نفع نصیب  
 بالفرض آنچه بر عسم فاسد خود دارد اگر چه ہیچ ندارد از قبیل  
 استدراج است کہ جوگیہ و براہمہ را در ان شرکت است کل حقیقہ

ردۃ الشریعہ فہو زندقہ و اکاد پس رواست کہ خواص اہل التدریس و معارف  
ذات وصفات و افعال او تعالیٰ بعضے از اسرار و دقائق فہم کنند  
کہ ظاہر شریعت از ان ساکت است و در حرکات و سکونات اذن و عدم  
اذن او تعالیٰ در پابند و مرضی و غیر مرضی دانند بسیار است کہ در بعضے  
اوقات اداے بعضے از عبادات نافلہ را غیر مرضی پابند و تبرک آن  
ماذون گردند گاہے نومی را بہ از لفظ فہمدا حکام شرعیہ با اوقات موقتہ  
و احکام الہامیہ ہمہ وقت ثابت اند و چون حرکات و سکونات این  
بزرگواران مربوط بہ اذن است ناچار نوافل دیگران نیز فرائض ایشان  
باشند مثلاً یک فعل نسبت بیک شخص حکم شریعت نقل وہمان  
فعل نسبت بشخص دیگر حکم الہام فرض پس دیگران گاہی ادا کی نوافل  
بینماید و گاہے مرتکب امور مباحہ میگردد و این بزرگواران چون کار را  
بامر و اذن مولاے جل سلطانہ کنند ہمہ از فرائض ادا می باید استجب  
و مباح دیگران فرض ایشان است از بجا علو شان این بزرگواران  
باید دریافت علماء ظواہر در امور دین اخبار غیبیہ را مخصوصاً جناب  
پنجمبران مے دانند علیہم الصلوٰات و التسلیمات و دیگران برادران  
اخبار شرکت نمیدہند این معنی منافی ثوراثت است و نفیست  
مر بسیارے از علوم و معارف صحیحہ را کہ بدین متہین تعلق دارند از  
احکام شرعیہ مربوط بہ اولیٰ اربعہ است کہ الہام برادران گنجائش نیست  
ایا امور غیبیہ ماورائے احکام شرعیہ بسیار است کہ اصل خامس در بیان  
الہام است بلکہ توان گفت کہ اصل ثالث الہام است بعد کتاب و سنت  
این اصل تا انصراف عن عالم برپاست پس دیگران را بہین بزرگواران

چه نسبت بود بسیارست که دیگران در بعضی اوقات عبادت کنند و آن  
 عبادت غیر مرضی باشد و این بزرگواران در بعضی احوال ترک عبادت  
 کنند و آن ترک مرضی بود پس نزد حق جل و علا ترک ایشان به از  
 فعل دیگران شد و عوام بخلاف این حاکم اند آن عابد میداند این را  
 بیکار می شمارند سوال چون دین به کتاب و سنت کامل کشت بعد از حال  
 بالهام چه احتیاج بود و چه نقصان مانده که بالهام کامل گردد جواب  
 الهام منظر کمالات خفیه دین است نه مثبت کمالات زائده در دین چنانچه  
 اجتهاد منظر احکام است الهام منظر وقایع و اسرار است که فهم اکثر مردم  
 از آن کوتاه است هر چند در اجتهاد و الهام فرق واضح است که آن  
 مستند بر آن است و این مستند بخالق راسه جل سلطان پس در الهام  
 یک قسم اصالت پیدا شد که در اجتهاد نیست الهام شبیه اعلام نبی است  
 که باخذ سنت است چنانچه بالا گذشت اگر الهام منظر است و آن اعلام  
 قطعاً مر بنا آتینا من لدنک مرحمة و سحی لنا من امرنا رشداً و السلام  
 علی من اتبع الهدی نتیجہ کلامه فی حق اولیاء مطلوب از ابرارین  
 فقرات رائقه و این مقدمات سابقه و لاحقہ آنست که حضرت ایشان پر  
 غرق محبت و مدحت اکابر اولیا اللہ بودند و جسم اللہ سبحانه و اگر  
 بندرت در بعضی کلمات ایشان سخن کرده اند بنا برین و حکمت و کشف  
 و مشاهدتے بوده باجمله اگر منصف علو حال و کمال و کثرت معرفت  
 و علم و عمل و رعایت اتباع سنت آن حضرت را تامل نماید دریابد  
 که حضرت ایشان را میرسد که از روی اجتهادات کشفیه و الهامات  
 لدنیہ در بعضی کلمات مشایخ توقف فرمایند یا خلاف آنرا اثبات

نمائند و از ان بیچ نفی قائل آن کلام لازم نمی آید چه امثال این در بیان  
 محل مشایخ بظهور پیوسته و بیچ از روی انکار هم نبوده از مشایخ جره که شیخ  
 ربانی علاؤالاوله سمنانی در مسئله از مسائل شیخ اکبر محی الدین العرنی  
 رضی اللہ عنہما ننوده انکار آن بزرگ لازم نیاید نه یعنی که هم شیخ سمنانی  
 و پیر عارف سجانی گفته و در مصنفات خود بعلو مرتبه ننوده اینین است  
 احوال مجتهدین میان بعد گیر و نیز تلمیذ را بعد از رسیدن بدرجه اجتهاد او  
 متابعت رأے خود است و مرضی استاوش نیز در ان است و تلامذہ با وجود  
 کمال ادب و حقیقت مسئلہ با سائده مباحثات و مناظرات ننوده اند  
 و آن محمود بوده امام ابو یوسف در یک مسئلہ شش ماه با امام اعظم مناظره  
 ننوده و در بسیار مسائل وے و امثال او برخلاف رأے استاد خود  
 فتوے داده اند کما لایحیی کذک مرتبه اکمال و ارشاد و عرفان نیز  
 این صورت دارد و اما هر ناقص معرفت پست منزلت را این مرتبه ننوده  
 و بعضی فضلاء وقت التماس آن ننودند که کتاب عوارف شری چنانکه  
 بایدندار و امروز در علم ظاہر و باطن یگانہ زمانہ ایشانند چه بود که شرع  
 بزنگارند چون الحاح اعزہ از حد شد بنده را بقراءت عوارف امر ننوده  
 بدین تقریب شروع ننودند شرعے عنے در غایت بلاغت  
 معنی و فصاحت لفظ جزوے تحریر یافته بود که فرمودند خود را ازین معنی  
 گذرانیدیم که سبب او در محلی از محال اذکار تقریب علو سخن و مدقیقات آن  
 ناگاه مشیوہ ظہور گیرد که کمال رعایت حضرت شیخ الشیوخ از دست  
 حال آنکہ من کہترین مخلصان این بزرگوارم قدس سرہ شیخ حسن برنگ  
 کہ مرد فاضل است و از ارباب حال و از مخلصان اجازت یافته حضرت ایشان

بر مسئلہ از مسائل صوفیہ صافیہ رحمہ اللہ چپیدہ بود حضرت ایشان  
بغتاب و بخش تمام بوسے نوشتند کہ این چپیدن تو غایت بیجا و ناپسند  
واقع شدہ چنانکہ در احوال مشارالیه این قصہ بیاید انشاء اللہ سبحانہ و اگر  
بعضے تصوف خوانان مقید بہ عت و ہوا یا بعضے از ارباب شوکت و غلبا  
بعضے علمائے طالب الدنیا و مجالس از اسرار این طائفہ لبوا لے لب  
میکشودند حضرت ایشان راہ نموشے پیودہ سپر نمودند تحقیق این امور  
در کتب قوم مسطورست از انجا باید طلبید و گاہ بدو کلمہ در غایت اجمال  
از سر و امیکردند روزے یکے از خواتین بزرگ در مجلس از ایشان سوال  
کرد اینکہ صوفیہ موقدہ عالم را نمودنے بود میگویند عجب سخنے سرست کہ  
باین مسئلہ دوزخ و عذاب و عقاب و جنت و لذات و ثواب او ہر نمود  
نے بود خواہند شد کہ آنہا نیز داخل عالم اند حضرت ایشان سائل را  
و اہل محفل را لائق استماع تفصیل حل این مسئلہ ندیدند و ایضا بسکوت  
مطلق آن سائل از سر و آنے شد و نیز از نحوائے سوال اور غیبت اورا  
برفع قیود شرعیہ و ریافتہ بودند در جواب فرمودند این لذات دنیویہ کہ  
فریفتہ خطوط انانیت و بشوق تمام آنرا جو بیان و از زوال آن سخت  
ہراسان و بچنین این عذابہا دنیویہ کہ می بینند و از ان خود را بصدیہ  
بکنار میکشند و بکترین المی کہ خلیدن خارے باشد چہ مقدار آزار می یابند  
بہین لذات و خطوط و بہشت وہمان رنج و آزارے در دوزخ اشد و البقی  
خواہد بود چنین لذتے را کہ انجا تمام ترست و ابدے طلب نمایند و ہر چہ  
موجب حصول آن گردد با بیان آن سے فرمایند و از چنین عذابے و  
آزارے کہ انجا سخت ترست و سردے ہر ہیزند و از ہر چہ باعث ہوا

بآن بود بگریزند خواه بحقیقت آن بود بود یا نمودن بود و کنگر مردمان از  
 دور و نزدیک بزبان قلم سوالات در میان آورده التماس جواب آن  
 مینمودند حضرت ایشان اگر سائل را لائق آن جواب نمیدیدند بجواب  
 نمی پرداختند و گاه بود که مأمور بجواب او نمی شدند و اگر لائق نمی یافتند  
 جواب آن می نگاشتند با اشارت می رسید ناچار تفصیل یا اجمال کلید  
 بنامه مشکین شامه میدادند موجب ظهور این مکاتیب کثیره با وجود کثرت  
 خاموشی و استغراق آن حضرت این بوده و ابتداء سے توجه شریف ایشان  
 به تحریر اسرار عالی ایشان امر و اشاره حضرت پیر زکوار ایشان بوده و بعضی  
 ائمه و احاطه طیبه عارفین بل در بعضی معارف تحسین از سید المرسلین  
 صلوات اللہ علیہ وآلہ واصحابہ واجبابہ اجمعین مشاهده فرمودند چنانکه در  
 عرضیه که بحضرت پیر زکوار خود نوشته اند تصریح باین معنی نموده اند  
 آنجا که رقم فرموده اند هو در کشف هر یک از مقدمه مذکوره بمقتضای  
 وقت مسوده کرده شد بعضی مسمات و کمالات آن علوم مسطورہ نیز  
 مخطور شده بود فرصت تحریر آنها نشد که حامل عرضه داشت راهی شد  
 انشاء اللہ تبارک و تعالی متعاقب بخدمت خواهد فرستاد احوال سال دیگر  
 به بیاض رسیده بود فرستاده آن رساله بالتماس بعضی پاران پسر شد  
 که التماس نمودند که نصح به نویس که در طریق نافع بود و مقتضای آن نگاشته  
 کرده شود الحق رساله غیر مکرر کثیر البرکت است بعد از تحریر آن چنان معلوم شد  
 که حضرت رسالت قائمت علیہ السلام والصلوة والسلام باجمع کثیر از مشایخ است  
 خود حاضر اند و عین رساله را در دست مبارک خود دارند و از کمال کرم خویش  
 آنرا بوسه میکنند و بشایخ مینمایند که این نوع معتقدات می باید حاصل کرد

و جماعہ کہ باین علوم مستعد گشته بودند نورانی و ممتازند و عزیز الوجود و روبرو  
 آن حضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام ایستاده اند و القصد لطولها و در همان مجلس  
 باشاعت این واقعه را امر نمودند عبا کریمان کار بادشوار نیست ہستی  
 کلامہ العالیٰ بقصد ضاکے آنکہ ایشان را بوراشت جد معظم خود فاروق  
 اعظم رضی اللہ عنہ از محیثیت بفتح دال نصیبہ فراوان داده بودند چنانکہ  
 سابقا اشارت بآن رفتہ لاجرم این ہمہ اسرار و معارف از دست بجانہ  
 کہ بزبان این بندہ برگزیدہ خود اظہار نموده ع زبانی ز ما بود و گویندہ تو  
 شاید این معنی است قصہ کہ رقم این حروف آنرا در ویجاہ دفتر ثالث  
 مکتوبات آن حضرت تفصیل نیز رقم نموده و مجلس انیسست کہ بعد از اتمام  
 دفتر اول مکتوبات و پیش از شروع دفتر ثانی حضرت ایشان از غنا  
 انکسار و دید قصور احوال و اقوال کہ این دید لازم این طائفہ است برحق  
 خاطر گذشتہ کہ آیا اینہم معارف کہ بہ تحریر آورده ایم مقبول و مرضی او  
 سبحانہ باشد یا نہ مقارن این اندیشہ نداد در سیدہ کہ این علوم کہ در تحریر  
 و تقریر تو آورده ہمہ مقبول و مرضی ما است باز درین اثنا ملتم گشتند کہ اینہم  
 کہ نوشتہ بلکہ ہرچہ در گفتگو تو آورده است ہمہ مقبول و مرضی ما است  
 بل این ہمہ را ما گفتہ ایم و بیان ما است و در ان وقت آن علوم و معارف  
 یکیک در نظر ایشان داشتہ اند و ہمہ را در ان حکم داخل یافتہ اند از نگاه  
 بہ تحریر یکا تیب جلد دوم پرداختہ شتافتہ اند و ایضا حضرت در خاتمہ مکتوبات  
 دو صدوسی و چهارم از دفتر اول بتقریب معرفت خاصہ عالیہ رقم نموده  
 کہ این معارف کہ سودہ یافتہ است امید است کہ از الہامات سارحمانہ  
 باشند کہ اصلا شائبہ و ساوس شیطانی را در انجا مجال نبود دلیل برینہم آنکہ



چون در صد و تحریر این علوم شد و ملحق بجناب قدس خداوندی جل سلطان  
 گشت و بدید که ملائکه کرام علی نبینا و علیهم الصلوٰة والسلام از نواحی آن مقام  
 وضع شیطان میکردند و نیکو داشتند که در حوالے آن مکان بگرد و چون  
 اظهار نعم جلیله از اعظم محاسن باظهار نعم عظمی جرات نموده آمد در جا  
 که از منظره عجب مبرایاست چگونه عجب را گنجایش باشد که بعنایت اللہ سبحانہ  
 نقص و شرارت ذاتی خود همه وقت نصب عین است و کمالات منسوب با  
 و ایضا نموید تحریر کثرت علوم ایشان آن دو خاصه که ذکر یافته یکی فرمودن  
 سید الانام علیہ الصلوٰة والسلام ایشان را مجتهد علم کلام دوم فرمودن  
 مرتضی کرم اللہ وجہہ ایشان را که آمده ام که ترا علم سموات پیاموزم و باعث  
 دیگر ازین بواعث عجیب تر تحریر این علوم قصه ایست عجیب که بنده آنرا  
 از زبان یکی از نزدیکان خدمت حضرت ایشان شنوده که او از زبان  
 مبارک آنحضرت استماع نموده که روزی فرموده اند بر ما چنان ظاہر  
 گردانیدند که مرقومات ما بنظر اقدس النور حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام  
 والچیہ والرضوان خواهد درآمد مقبول حضرت او خواهد شد این تکثیر تحریر  
 از آنست که بر نوح شب و روز از آن می پیچیم تا بوی که یکے ناله بگویش  
 نور سده و اگر آن قصه را داخل آن خصایص حضرت ایشان که در فضیلت  
 ذکر یافت نیز می نمودم گنجائے داشت و دیگر باعث برین تحریر تجدید نیست  
 و تشویق اهل طلب و ارادت و تحفیف بار غلبات حال و نسبت است جناب  
 در مکتوبات باین بواعث مذکور است تصریح نموده اند آنجا که فرموده اند مقصود  
 ازین گفتگو اظهار نعمت حق است سبحانه و ترغیب طالبان این طریقت  
 به تفضیل خود بر دیگران معرفت خدای عزوجل بر آنکس حرام است که خود را

از آنجا

از کافر فرنگ بہتر داند کیفیت از اکابر دین سے و کے چون شہ مرا بر دست  
 از خاک ہنہ و گر بگذرانم سر از افلاک ہ اگر بر روید از تن صد ز بانم ہ چون  
 شکر لطفش کے تو انم ہ و نیز رقم فرمودہ اند کہ طائفہ از ارباب توحید آنا نند  
 کہ استلاک و اضمحلال در مشہود خود بر وجه انم پیدا کردہ اند و بہت ایشان  
 آنست کہ در مشہود خود مضمحل و معدوم باشند و اثر کے از لوازم وجود  
 ایشان ظاہر نشود رجوع آثار بر خود کفر پیدا نند بعضے از ایشان  
 میفرمایند کہ اشقی عدلاً لا اعمد ابدأ عدمی میخوایم کہ ہرگز اور او جودی نبود  
 ایشان اند مقتول محبت و حدیث قدسی من قتلتہ فانا دیتہ در شان ایشان  
 متحقق ست ہمیشہ در زیر بار وجود اند و لمحہ آسائش نند از ندچہ آسائش در  
 غفلت ست بر تقدیر دوام استلاک غفلت را گنجائش نسبت شیخ الاسلام  
 ہروی میفرماید کسی را کہ مرا یک ساعت از حق سبحانہ غافل سازد امید  
 کہ گناہان اورا بخشند و وجود بشریت را غفلت در کارست حق سبحانہ از  
 کمال کرم خویش ہر یکے از ایشان را باندازہ استعداد او با مور کے  
 کہ مستلزم غفلت اند ظاہر ایشان را بان امور مشغول ساختہ ست  
 تا آن بار وجود نے الجملہ از ایشان تخفیف یا بد جمعے را بسامع و وقصفت  
 دادہ اند و طائفہ را تصنیف کتب و تخریر علوم معارف شعار ساختہ  
 و گروہ ہے را بہ بعضے امور مباحہ مشغول داشتہ عبد الرحیم صطربی  
 ہمراہ سگبانان بصیرت میرفت شخصی از عزیز کے سزا آن پر سید فرمود  
 تانفسے از بار وجود خلاص شود انتہی کلامہ ای عزیز بر خوانندگان معارف  
 حضرت ایشان مستور نیست کہ علوم ایشان را از علو فوت و غموض  
 و دقت پایہ دیگرست و از ناز کے سر پایہ دیگر روز کے این حقیر از

از زبان شریف شنود کہ فرمودند تا کسی را اور علوم ظاہر سے از منقول  
 و منقول مہارت تمام ہو و از خواص کلام ابن طائفہ علیہ خصوصاً دقالت  
 حقائق شیخ اکبر محی الدین العرنی قدس سرہ اطلس فرادان بنیاد  
 قدر علوم معارف ماونا زگیہا سے از اور نیاید در نیاید حال پختہ  
 بیچ خام پس سخن کوتاہ باید و السلام : از مرقومات متبرکات حضرت  
 ایشان کے فقرات عالیات مہر و معا دست و فقرات شریفہ  
 معارف لدنیہ و رسالہ جذب و سلوک و رسالہ مکاشفات غیبیہ و رسالہ  
 شرح رباعیات حضرت خواجہ باقی ہائے طاب ثراہ و رسالہ تہلیلہ و رسالہ  
 و شیعہ و تعلقات عوارف و غیر ازین رسائل و فائز ثلثہ مکتوبات  
 قدسی آیات ست اتا و فتراول شخص بیت علیہ و دو صد و نو دست  
 مکتوب ست کہ مجموع سے صد و سیزہ گرد و از خوارق حضرت ایشان  
 کہ فقیر مطالعہ ہو وہ کے نیست کہ چون بنام ہر یک از مخلصان  
 مکتوب سے مرقوم گشت این حقیر را نیز آرزو سے این دولت بر دل گذشت  
 و نیز منظور دل کسور میشد کہ اگر بنا گاہ بعنایت اللہ رقمہ شیمہ نامزد این حقیر  
 گردان رقمہ خاتمہ مکتوبات آن دفتر باشد کہ من فرود ہم مخلصان  
 این در گاہم چہ دولتی باشد اتفاقاً چون بتقریب خواستند کہ نوازش نام  
 باین غلام مہجور مترود سے بر ہان پور مرسل دارند چون برنگاشتنہ اند  
 فرمودہ اند کہ باین مکتوب کہ بنام فلان ست مکتوبات آن دفتر را  
 کہ بر طبق عدد مرسل و اصحاب جیش بدرگشتہ ختم نمایند فصل مرادی  
 بکرامت چون بندہ تاریخ اخذ تمام این مجلد را اور المعرفہ یافتہ ہو و فرمودند  
 کہ نامش نیز ہمین باشد اتا جلد ثانیہ مشتمل ست بر نو و نہ مکتوب

موافق اسماعیلی حسنی جلد سوم محتوی ست برصد و چہارودہ مکتوب بطریق سور  
قرآن کے بعد از تہائے جاہد ثالث و مجبورے بندہ از آستان بعضے مکاتیب  
دیگر کہ شروع دفتر چہارم بود بطور آمدہ بود و ہنوز چہارودہ مکتوب نرسیدہ  
کہ ان ماہ چہارودہ آسمان قطبیت رود نقاب مغرب تراب کشیدہ

قدس اللہ سرہ الانور و نور مضجعه المعطر بحرمہ سید البشر و الصلوٰۃ والسلام علیہ

و علی آلہ و اصحابہ و اجبتہ الی یوم المحشر ناچار ان مکتوبات را داخل جلد ثالث

نمودہ شد اکنون وقت آن رسید کہ بیان این مطلب مزبور را بدین

فقرہ متبرکہ از حضرت ایشان ست ختم نہائیم نگاہ زبان خامہ را بہ بیان

چند معرفت مسوعہ کہ داخل رسائل و مکتوبات آن حضرت نیست تازہ

و جدیدست بکشائیم بنایت اللہ سبحانہ و کریم فقرہ او سے در مکتوبی

بیکی از ہم پیر ہائے متردد الا خلاص طالب خوارق نوشتہ اند علوم

و معارف الہامیہ از اعظم آیات ست و ارفع خوارق لہذا معجزہ قرآ

از سایر معجزات اقوسے و ابقی آمد چشم بکشائید کہ این ہمہ علوم و معارف

کہ در رنگ ابر نیسان سے ریزد از کجاست علومے با این ہمہ کثرت ہما

موافق علوم شرعیہ و سہ موسے مخالفت سنت را در ان گنجایے

نہ این خصوصیت علامتہ صحت علوم ست حضرت خواجہ ناقدس اللہ سرہ

الاقدرس نوشتہ بودند کہ علوم شاہمہ صحیح ست الاچہ فائدہ کہ سخن حضرت

خواجہ بشماحجہ نیست ہر چند خود را پیر پرست نامیدہ اپد فقرہ ثانیہ در آخر

معارف عالیہ مکتوب بیان طریق بزرگداشتہ اند کہ این ست بیان طریق

کہ حضرت حق سبحانہ تعالیٰ این حقیر را با این طریق ممتاز ساختہ است

از ہدایت تا نہایت و بنیادش نسبت نقش بندہ است کہ متضمن اندراج

نہایت و رہدایت ست برین بنیاد و عمارتھا ساختہ اند و گو شکھا بنا فرمودہ  
اگر این بنیاد کے بود معاملہ ایجاب نے افزود تخم اواز بخارا و سمرقند  
آوردہ در زمین ہند کہ مایہ اش از خاک شرب و بطحا است کشتند و تا  
فضل سالھا آنرا سیراب داشتند و بہ تربیت احسان منے ساختند چون  
آن کشت و کار بکمال رسید این علوم و معارف ثمرات بخشید الحمد للہ الذی  
هدانا لهذا و ما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله لقد جارت رحمت رسل ربنا بحق  
فقہرہ ثالثہ در علوم و معارف کہ ترجمان احوال و مواجیدند اگر تناقض  
و تدافع مفہوم کرد و حمل بر اختلاف اوقات و تنوع اوضاع باید نمود  
چہ در ہر وقت احوال و مواجید علیحدہ است و در ہر مقام علوم و  
معارف جدا ہیں فی الحقیقت تناقض و تدافع نباشد مثل این مثل  
احکام شعیبہ است کہ بعد از نسخ و تبدیل احکام تناقضہ منے ناپند  
و چون اختلاف اوقات و اوضاع را ملاحظہ نمودہ منے شود ان تناقض  
و تدافع مرتفع میگردد و لہذا سبجانہ حکم و مصالح منے ذلک فلا یکن من المؤمنین  
انتہی کلامہ العزیز اباہ فارسی کہ این حقیر از زبان آن پیر دستگیر استماع  
نمودہ اگر چہ برائے تحریر آن نیز مرا علیحدہ کتاب منے باید پرداخت لیکن عسر  
را از ان اینجا در ضمن ہفت برکت منے نگارم و انتظار فرصت  
تحریر یقیہ آن در اوراق دیگر منے برم تا کے میسر آید پس فرخندہ شبی  
نکر را این دو بیت مولو کے معنوں کے راقدس اللہ سرہ کہ سہ عشق معشوقان  
نہان ست و تیرہ عشق عاشق باد و صد طبل و نصیرہ لیک عشق عاشقان  
تن زہ کندہ عشق معشوقان خوش و فریہ کندہ بر زبان آوردہ اند فرمودند  
عشق معشوقان را از علو مرتبہ ہیچ مناسبتہ بہ عشق عاشقان نسبت

زیرا کہ متعلق عشق معشوق بہمان ذات عاشق است نہ آنکہ صفتی از صفات  
 عاشق ملحوظ بود و عشق عاشق ملحوظ صفات معشوق است مگر آنکہ عاشق  
 مبرور تصرف استیلائے عشق از صفات معشوق بذات معشوق بردتا  
 محبتش آن وقت ذاتی گردد و محبت معشوق بعباشتی نسبت پدید آرد  
 چنانکہ در اواخر از مجنون عامرے نقل کنند و الا در ابتدا توسط عشق  
 عاشق منظور صفات معشوق است از صحبت خود و رشتاقت قد و  
 ملاحظت تبسم و لطافت تکلم و ناز گوشہ چشم و چین ابرو و شکنج زلف و گیسو  
 و امثالہما اما در عشقی کہ معشوق را بعباشق است هیچ یک ازینہا ملحوظ نیست  
 آنکہ فرمودند عشق صفات را نئے آراے و تلوین ناگزیر است از اینست  
 کہ عشق عاشق با دو صد طبل و نفیر است و عشق ذات موجب آرام وین  
 است نزارے عاشق و فرستے معشوق آثار آن و این است و آنکہ عشق  
 معشوقان نہان و شیرست نیز بعبت ذاتیہ مشیرست لان الذات  
 اخفی من الصفات و ادق منها این حقیر بعرض رسانید کہ آیا در عشقی  
 کہ معشوق را بعباشق است ملحوظ معشوق آن نخواہد بود کہ این عاشق  
 ازین محبوب من است کہ گرفتار من است فرمودند این ملاحظات نیز مقبول  
 بنمایند و محبت معشوق نے کیفیت ظاہر میشود و انتہی ما سمعت من لسان الشریف  
 و این تعبیرے بود از ان حضرت بر فرے کہ تعلق بکرمیہ بچہم و بچونہ ہا  
 داشت فہم من فہم سب روزے یکے از دریشان منظور حضرت  
 ایشان بعرض رسانید کہ در کتانے ویدہ ام کہ غوث ربانی شیخ ابوالحسن  
 خرقانے فرمودہ قدس سرہ در ہر چیز رحمت است الا در محبت کہ کشند  
 و از کثرت دیت خواہند معنی این کلام چہ باشد حضرت ایشان

بر عیش خود تکیہ کرده بودند چون آن کلام را شنودند با اضطراب از عیش  
 فرود آمده و ساعتی مراقب نشستند بعد از آن روئے بحاضران کرده  
 ازین میان این بیچاره دل آوارہ را مخاطب ساختہ فرمودند این کلام  
 از زوال عین و اثر عارف نشان میدہد صاحب آن حال کہ لب  
 بدین مقال کثودہ با آنکہ در حق او چہ از معشوق رحمت اند رحمت ظہور  
 بنماید اما این بیچارہ عاشق از فرط تعطش کہ میقا و تحقق معشوق دارد  
 آنرا رحمت نمیداند زیرا کہ اندم کہ آن کشتہ محبت از معشوق دور بود  
 شنیدن نام بل خبر مسکن و مقام محبوب اورا رحمت بود اما او کے  
 رحمت رویت معشوق را امید است مجر د آن نوید پیش او عدم رحمت  
 بود رحمت قربت را امید است چون بر رحمت محبوب از دور کسی  
 نزدیک آمد آن قربت را عدم رحمت دانستہ رحمت مشاہدت معشوق  
 امید است چون بر رحمت محبوب بمشایدہ رسیدہ لعلش او آنرا نیز عدم  
 رحمت دانستہ رحمت ہم آغوشی محبوب را امید است چون بر رحمت محبوب  
 ہم آغوش محبوب شد از بس استسقا آن کشتہ آنرا عدم رحمت دانستہ  
 عین معشوق شدن را امید است چون بر رحمت معشوق آن نیز شود  
 چندان مرتبہ دیگر درین تحقق و عینیت مندرج است کہ تعطش او رحمت  
 آنرا داند و آنچه در پوست از غلبہ شوق عدم رحمت شناسد آنکہ گفتہ از  
 کشتہ دیت خواهند او بد استگنی خود و خود را کشتہ محض یافته و مواخذہ  
 کہ بر او زنا سے بقایا سے آثار میرود و دیت فہمیدہ متحیرانہ می گوید آنچه  
 میگوید اما نمیداند کہ در ہر مرتبہ قتل او با تمام نرسیدہ بود رستہ باقی بود  
 و بعد از قتل دوم کہ از آلہ آن رستہ بود رستہ دقیق تر و نظر قابل نبود

بجای

کہ بدفع آن بیکوشید اینجا دست طلب نمودن قاتل از مقتول آنست  
 مقتول خود را بجلی با و سپارد تا سرسوسے از او با دست قاتل مواخذہ  
 دست در میان دارد و چه گویم کہ برو چہ نے رود و چہ نے بیند و چہ پیدہ  
 سخ قلم اینجا رسید و سر شکست ہو و توجیہ این کلام وجہ نیز برین وجہ  
 فرمودند کہ بکشند و از کشتہ دست خواہند یعنی بقتل کہ زوال عین  
 و اثر لازم آنست مقتول سازند و با آن از و تکالیف عبودیت خواہند  
 و وظائف شرعیہ طلب دارند پس روزے و سفرے کہ ہو اور  
 غایت رطوبت و لطافت بود و صحرادر نہایت نخارت و حضرت  
 و وقت حضرت ایشان با وجود استمرار وقت در کمال علو و رفعت  
 بخند و مزادہ عالی مشرب جامع الاسرار و العلوم شیخ محمد المعصوم سلمہ  
 و باین مسکین مغموم توجہ نموده فرمودند کہ عارف سبحانی شیخ ابوالکلام  
 علاءالدولہ سمنانی قدس سرہ میفرماید رباعیہ این وہم بود کہ ز تو دو  
 برخیزد و اسکان و حدث بر روی برخیزد و گر لطف خدا در سدا ز راه کرم  
 شاید کہ دے از تو تویی برخیزد و این رباعیہ شیخ اشارہ بزوال عین نماید  
 اگر چه قاتل آن قدس سرہ آن زوال را جز لمحہ نمی دانند زیرا کہ از ادبین  
 تزیب تجلی ذواتے یکسر نیگردد و چون تجلی ذواتے نزد قاتل نیست مگر  
 بر تے لاجرم اثر او کہ رفع تویے است و آن ایماست بازال عین  
 دے و لحظے باشد و آنکہ گفتم زوال عین جز بہ تجلی ذواتے صورت  
 نیگیرد و اگر چه بیان آن تفصیل دارد اما مجملش آنست کہ چون  
 اسے وصفی ملحوظ بود لاجرم عین ماہیت عارف در میان  
 حائل باشد پس زوال عین متحقق نگردد و انگاہ فرمودند حسب مضمون



قدس سرزوال عین مطلقاً قابل نیست و تجلی ذاتے را جز بصورت تجلی  
 له اثبات نمینماید آنجا که در فصل ششم میفرماید التجلی من الذات  
 لا یكون الا بصورت التجلی له فالنجلی له لا یرى الا صورته فی مرآة الحق  
 و نیز میفرماید عین که معلوم است از معلومات الهی الزائل گردد و انتقال  
 علم او سبحانه بجهل لازم آید و بنده محال و اعتقاد صلال و بزوال اثر  
 نیزین بزرگوار قابل نیست بیگوید چون عین زائل نگردد اثر چگونه رود  
 و در کلام بعضی صوفیه چنان مفهوم می شود که عین زائل شود و اما اثر  
 ماند اما نزد ما حق آنست که عین و اثر هر دو زوال پذیرد چنانکه  
 کلام شیخ بلند سیر ابوسعید ابوالخیر قدس الله سر العزیز مصرح این  
 مطالب است انا انما زوال عین رفته و زوال اثر را منع نموده  
 مشیر است این مقوله از وے بر آنکه زوال عین از و بکلیت نتحقق  
 نشد که اثر حکم عرض دارد و عین حکم جوهر چون جوهر رود عرض  
 چگونه ثبات یابد چون سر رود در و سر چون ماند بعد از ان آن  
 رابعه شیخ مهنه قدس الله سره را که در جواب سائل از محو اثر  
 نوشته فرستاد خوانند و مصرع چهارم او را تکرار نموده فرمودند  
 ما بزوال عین و اثر شیخ مهنه موافقیم انا چون من همه عشوق شدم  
 عاشق کیست گویم بل چون شیخ سمنانے گویم توے بر خیزد  
 اما دوسے بر خیزد ولیکن شیخ سمنانے آیرا دسے گوید و ما ستم  
 شناسم که زو ما تجلی ذاتے داتے بودند بر و نیز فرمودند زوال  
 عین و اثر را لازم نبود برخاستن دوسے بل نشاید زیرا که هستی  
 لظل را بود از اصل و دیت بود که از خود می دید چون باطل دید تو

بر نیز چہ توئی او جان ماہیت بود و اما دوسے ہر جا باشد کہ مثل  
 عمل نشود فہم من فہم و بسا تحقیق و قیوق در میان نہادند کہ حافظہ بل  
 اور اک بندہ بان کوتاہی نمود و بدین تقریبات فرمودند کہ شیخ  
 علاؤالدولہ از ان قول صاحب فتوحات کہ حق را وجود مطلق کہفہ  
 آن ہمہ غوغا از ان دارد کہ قسم کلی را منحصر در مقید و مطلق میدانند  
 و غیر خاص و عام قسمے ثانیے نیکو بدوا حق بحسب عرف و قانون منطقی  
 و کلیے این چنین است اما شیخ ابن عربی کہ مطلق کہفہ مطلق از قید  
 اطلاق نیز ورا کہفہ و این قسم ثانیے است کہ مصطط شیخ است بدین تقریب  
 شیخ نزاع نیست مگر لفظے ہم روزے بتقریب آن کلام صاحب فصول  
 قدس سرہ کہ فرمودہ ان شدت قلت انہ الی العالم حق و ان شدت  
 قلت از خلق و ان شدت قلت انہ حق من وجہ و خلق من وجہ و ان  
 شدت قلت باحیرة بعدم التمییز بینما فرمودند تمییز نمودن بیان موہوم و  
 موجود دیگر است و تمییز گشتن آن دیگر و نیز فرمودند کہ ہمچنین بیان نفی  
 و انتفا فرقی است بس شگرت کہ نفی در بدایت و توسط باشد و انتقاد  
 نہایت و ہم بدین تقریب فرمودند در طریقہ حضرت خواجگان ماقدر التتم  
 اسرار ہم ہم تعلیم و تعلم اسم ذات آید و ہم نفی اثبات انچہ مارا معلوم شدہ  
 است کہ اسم ذات را بجدہ مناسبست بیشتر است و نفی و اثبات را بسلوک  
 و چون درین طریقہ در بدایت تقدم جذبہ مناسب حال ابتدی است  
 ابتدی این طریقہ را اولے تکرار اسم ذات است و چون بسلوک قدم نہ  
 لائق حال او نفی و اثبات است بہ روزے یکے از اصحاب صاحب جہل  
 ایشان در خلوتی کہ بندہ نیز حاضر بود و عرض داشت کہ معاملہ خود را عجیب نام

در محفلها و ہنگامہا ظہور نسبت و حضور را بیشتر مے بینم و در خلوات و تنہائی  
 کمتر آیا ستر این معنی چیست فرمودند کہ یکے از اصحاب حضرت خواجہ کبیر  
 قدس سرہ از ایشان طلب کشف این سر نمود فرمودند نسبت خواجگان  
 با محبوبست چون محبوب را بخلوت خوانند در حیا رود و حضرت ایشان  
 بعد از ادائے کلام حضرت خواجہ رضی اللہ عنہما این حقیر را بخطاب سرفراز  
 کردہ فرمودند این جوان لے ہست از حضرت خواجہ بچہ بن آواز لطافت طہبت  
 آسا انا حل این دقیقه در میان بنیاد بندہ معروض داشت کہ عل آن نسبت  
 فرمودند ظاہر را با باطن انفت و نسبتی ست چون نسبت و الفت آشنا ہن  
 و ہمیشیان با ہم و ہر یک از باطن و ظاہر سالک را بکار کے کلائی او  
 داشتہ اند باطن سرگرم معاملات خودست از توجہ و مراقبہ و حضور و ظاہر نیز  
 مشغول معاملات خود از امور حسیہ سالک را در محافل کثرت بنا بر اختلاف و لغت  
 این و آن ظاہر از غایت اشتغال با امور توجہ الیہا از الفت و مصاحبہ  
 این رفیق و آشنائی خود کہ باطن ست زائل گرد باطن او ناچار بی حرج  
 و مزاحمت اختلاف او سرگرم کار خود پاشد و این غلبہ حضور و علاوت او از  
 ست و چون سالک بخلوت رود ظاہریش از شاعلی پروا نختہ متوجہ باطن  
 گردد و باطن بحکم الفت روی با اختلاف مصاحب خویش آرد و در کایہ توجہ  
 انسوی بی سوی او تخللی رود و ناچار حضور و آرامش تقلیل پذیر و بندہ بصر  
 رسانند کہ بسا باشد کہ سالک این طریقہ را در خلوت قیاس با بچہ آرام و حضور  
 نیز روی نماید و جہ آن چہ بود فرمودند باطن این سالک را قوتی میسر گشتہ کہ بر ظاہر  
 او غالب آید و او را نیز بکار خود آوردہ بل بزرگ خود بر آوردہ و ازین اتفاق نسبت نام  
 تراید پذیرفتہ بک وقت رخصت بندہ را در خلوتی طلبیدہ از بچہ دیدہ بود و و التہ پرتہ

معرضداشت بقدری که در میان بود فرمودند بدانکه چنانکه ذات او سبحانه  
 در ادراک و مراقبات مانیاید صفات او تعالی نیز چنین بیناید که هر چه از صفات  
 و احوال تعالی بدریافت سالک در آید ظلال آن صفات بوده آنچه مختار است  
 آنست که حکم او کردنی اوقات خود را بپاد و ذکر او سبحانه مستغرق در آن  
 تا او سبحانه بحکم اذکر کم ترا بگرم چگونه یاد کند که وعده پاد فرموده و نه تخمیل و  
 تکلم عن تو از و سبحانه بر توجیه ظاهر شود و ذکر بغیر من حصول احوال و مکاشفات  
 تکوینی و مطلبی در متخیل جاندی و نه غرضانه بل بجان سنت داشته بدر  
 و عبودیت پرداز می اگر قبول کند هر چه او سبحانه بآن نوازده آن طریقی  
 مستقدات اهل حق رحمهم اللہ بود بران اعتماد و ستمانی و شکر بجا آورد اهل حق  
 مزید گوئی و الا اعتباری نهی بعد از ان فرمودند سبحان اللہ و محمده مارا با وجود  
 حصول کمالات ذاتیه از بس مراعات نیز او سبحانه در مراقبات صفات و تصور  
 آنها خوف و حیرت می آید و بعضی مشایخ وقت رومی شنویم که مبتدیان مرا  
 ذات سبحانه میفرمایند و آنرا بنور نعل رنگ نعل چیز که محیط همه عالم است تعبیر  
 مینمایند و از بیان صاحبان آن مراقبه چنان مفهوم میشود که آن نور را بسط  
 و عین در تخمیل می آرند حق سبحانه ازین تخمیل ایشان منزه است بسطی  
 حقیقی که آنجا انبساط را عرض و طول و مانند آن را و این تجلیات را راه نیست  
 یک روزی در محفل شریف سکریات و سطحیات بعضی عرفا رحمهم اللہ مذکور شد  
 که خا مان و ناتمامان از دست او نیز ساخته اند و تساهلات در دین پیش گرفته  
 حضرت ایشان فرمودند اگر چه از صوفیه صافی فواید بسیار بدین محمدی و ملت  
 احمدی صلی اللہ علیہ وسلم رسیده که بسیار فاجران این است برین نظار این طائفه  
 و صحبت ایشان از صالحان گردیدند و از انوار اکثر ایشان بساطلغات بدع منفع شدند و

سر از خفیہ کتاب سنت بکشف ایشان بعرصہ بیان آمد لیکن بسیار ضرر باہم از  
 مستان این طائفہ بدین بدین لائق گشت و ناقصان بیابک را تکلیف گاہ آمد کہ کل  
 در سکر حال از ایشان سر زد کہ آن معنی ناقصان را نیز مستند باشد از و ما خود می گشت  
 اگر چه مقصد آنان از ان کلام معنی تمام بود اما چون دیدہ اورا کہ این ناقصان را  
 نوری کہ بان نور جمال معنی مستور را مشاہد نمایند و از کجی برانید نبود لاجرم روی نمود  
 آنچه نمود و حق را سبحانہ در ظهور این کلمات از ایشان حال این طائفہ حکمتها خوب  
 بلکه این طائفہ در کلمہ باین نوع کلمات متشابہ سمات بر سنت الہی رفتہ اند و این  
 رحمہ اللہ از تخلق با مخلوق الہی آن نوع سخنان متشابہ روی دادہ زیرا کہ در کلام  
 او سبحانہ متشابہات آمدہ چون پیدوستوی و جنب کہ محبہ باطلہ از اینجا بحسبم رفتہ گمراہ  
 شدہ با آنکہ او تعالی عالم بود و بفرش اقدام افہام آنها از ان عبارات مع ذلک  
 بنا بر حکمتی فرستاد و همچنین در کلام نبوی چون صحک اللہ وان اللہ خلق اوم علی صوم  
 و امثالها آمدہ با آنکہ اینیاستیما سرور ایشان علیہ و علیہم الصلوٰۃ والسلام در غایت صحو  
 و نہایت رعایت کلام حقیقت و عدالت با نظام اندیس از طائفہ اولیا اگر مثل این  
 یا زیادہ ازین سرزند و تحسب بشدار باب سعادت را از کلام ایشان معنی دیگر بدل  
 فالفن شود و اصحاب بطلان را معنی دیگر گینیل مصر مار محبوبین و ما و الحجوبین این قسم  
 کلمات ناچار از اقتضای وقت و حال این طائفہ باشند بعد از ان فرمودند  
 کہ ما کہنگی نمودیم و در او ایم و بخدمت سنت سیدہ مصطفویہ علی صاحبہا  
 الصلوٰۃ والتحیہ ہمیشہ بر پایستادہ از زبان فلم ما نیز بعضی کلمات سکر آمیز برآید  
 کہ تا دوران چه در یادانتی کلامہ الشریف اللطیف فی حق کلامہ و کلامہم را تم این  
 حروف عفی اللہ عنہ میگوید کہ این فرمودہ حضرت ایشان کہ درین عجبہ است  
 گذارش یافت رافع است تشکیکی را کہ بعضی مشککان در کلام حضرت ایشان

نیز مینمایند از جمله آن تشکیکات یا زوده معترضات که شهرت تمام یافته اعتراض بکلمات  
 عربینه یا زودیم است از عرایضی که آن حضرت به پیر بزرگوار خود با سر آن بزرگوار  
 داشته اند و حاصل اینست که رقم نموده اند که بعد از سیر مقامات مشایخ عبور و مرور  
 بمقامات اصحاب و خلفای راشدین رضی الله عنهم اجمعین دست داده است  
 تا آنکه سیر و عبور ایشان بمقام حضرت صدیق نیز روی داده است و مردم ازین  
 کلام دعوی مساوات قائل آن کلام فهم نموده اند بصاحب آن مقام الهی  
 دریافت آنان را از قلّت تدبیر کلمات این طائفه علیه بظهور رسیده زیرا که هر  
 اشنای اصطلاح و کلمات مورد الفلاح این طائفه باشد میداند که مراد ایشان  
 قدس الله سره خود نیز در دفاتر مکتوبات قدسی آیات بصریح و کنایات رفع از  
 شبهات نموده اند که بر خوانندگان منصف بصفت عرفان منصف مخفی نخواهد بود  
 از آنجمله مکتوبی است که بشیخ حمید بنگالی نوشته اند و آن مکتوب درین کتاب و  
 احوال مشارالیه خواهد آمد انشا الله یا فقره دیگر که بنده از مکتوب آخر آنجا نقل  
 کرده و نیز در عنوان مکتوب آخرین از مکاتیب جلد دوم که آن مکتوب است  
 سیدی مرشدی میر محمد نعمان سلمه الله رفع این شبهه بشیوه آسن نموده اند  
 اراد الاطلاع فلیرجع الیه آیا معترضان ندانسته اند که محیب تر ازین سخنان  
 بزرگان کمال سر بر زده پایزید که سلطان العارفین است فرموده بود ارفع  
 لوار محمد آنرا چه تاویل دارند و شیخ اکبر محی الدین العزلی که خاتم النبوة رصالی اند  
 علیه و سلم خشت فضه گفته و خاتم الولاایت را که خود باشد خشت ذهاب خواره  
 و نیز نوشته که خاتم النبوة اخذ معارف و علوم از خاتم الولاایت مینماید و  
 آن چه میفرمایند و آنکه در مقامات فدوة المتأخرین خواجه بهار الحق و الدین  
 قدس سره مرقوم است که حضرت خواجه بقرب بدایت و توسط سلوک بدو

فرموده اند که در مقام منصور و ابو یزید و جنید سیر کردم و آنجا که ایشان رسیده بودند رسیدم تا بجاییکه بارگاہی رسیدم که از آن منظم تر بارگاہی نبود و انستم که بارگاہ محمدی است علی ساکنها الصلوة والسلام گستاخی نکردم و آنچه ابو یزید کرده بود من نکردم و بعد از آن مقامات است که حضرت خواجہ فرمودند سلطان العارفين ابو یزید بسطامی قدس سرہ فرموده در مقام سیر و صفات انبیا علیہم السلام سیر میکردم بارگاہ محمدی صلی اللہ علیہ وسلم رسیدم خواستم که در صفت او سیر کنم <sup>دست</sup> در پیشانی من نهادند حضرت خواجہ بزرگ فرمودند که چون من بعناست الی در سیر مقامات باین مقام رسیدم گستاخی نکردم و سر نیاز بر آستانہ احترام آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نهادم و در بعضی رسائل اکابر این خانوادہ فرمود است که حضرت خواجہ فرموده اند چون من تواضع را سر نیاز بران آستانہ نهادم بر من کرم فرمودند و مراد اخل آن مقام گردانیدند انتہی در کلام این دو بزرگ دین چه میگویند ہر تا ویلی کہ آنجا میکنند آنجا ہمان کنند آنکہ بمقام محمدی رسیدنا چار از مقامات سائر انبیا بالا رفیہ باشند پس اگر ازین کلام این طائفہ مساوات و تفوق آنها بر انبیا مراد میدارند عیاذ باللہ منہ بکجا منجر خواهد شد پس اکابر دین و رؤسای محققین رضی اللہ عنہم جمعین را در امثال این بیان مراد است کہ ایشان دانند و آن مراد حضرت ایشان در آن مکان کہ تعیین نمودیم بوجہ حسن بیان فرموده اند با ہر جوع باید نمود و امید است کہ بیچ شہر نہاند و حضرت خواجہ منبع الاسرار شیخ فرید الدین عطار عطر اللہ ربہتم در یکی از مصنفات شریفہ خود می آرد و چنانکہ در عالم شہادت انبیا و ائمہ ای انبیا را علیہم السلام و الصلوة اماکن خاصہ است کہ مسافران و سایر زائران بزیارت آن میرسند و استغاضا می کنند و گدائی و مسئلہ مینمایند کہ ذلک

در عالم عینب نیز ایشان را مقامات است که سالک طریقت جهت در یوزره  
 فتح کار و برای یوزره نعمت احوال باین مقامات انبیاء عظام و اولیای علمای  
 نیز میرسد و بر آستانه ایشان روی نیاز نهاده مسألت کشایش مینماید بلکه  
 بساست که کشایش در کار نه بیند تا بعینه عایه مقام محمدی علی صاحب السلام  
 الابدی نرسد خدمت شیخ تاج سلمه امتد باین فقیر گفت که یکی از منکران کلام  
 شیخ تو این قضیه مذکوره را در میان آورده از من حل آن طلب نموده من  
 گفتم صاحب این سخن را فقیر میدانم که از کمال علمای عالمین است چنانچه  
 احوال بلند و معرفت از بند و از پیر و تنگی بکرات اینی را شنوده پس این قسم  
 کلام از ایشان متضمن معنی صادق و ستر لائق است گو ما را او ترا معلوم و مستور  
 نباشد و حال آنکه از سلف شکل تر ازین کلمات نشنوده ایم و هر یک را از رو  
 عقیده تا ویلات پسندیده نموده اینجا نیز همان کنیم آن شکاک خانوش گشت  
 بذا چون حقیقت بی مغزی یک شبهه اینجا بوضوح رسید که آن شبهه میان مردم  
 مشهور تر بود و از اذهان نامانمان دور تر شبهات دیگر را بران قیاس کنند  
 و خود را از سوزن با کابردین و وارثان سید المرسلین علیه و علی اتباعه افضل  
 الصلوات و التسلیمات خلاص کنند فصل هشتم در بیان بعضی خوارق  
 حضرت ایشان قدس القدره الاقدس هر چند بحکم کلام ذوالاثر  
 قطب و قته ابوالحسن نوری نور القدر مرقد که فرموده اعز العلامات فی زماننا شیا  
 عالم لعل بعلم و عارف بنطق عن حقیقتهم همان کثرت علم و عمل و معرفت احوال  
 حضرت ایشان کرامت شگرف آنحضرت بود نیز بحکم آنکه گفته اند شیخ اشرف مروج  
 قرآنست ذوقائق حقائق آن غوث الخلائق عظیم ترین خوارق است و در  
 آن خصائص علیا که در فصل نهم بزبان قلم رفت هر یک آیت استی



بر علو کرامت آن قطب الطریق مع ذلک چون عادت نویسندگان احوال  
اولیا چنان جاری است که از خارق که بعالم کون متعلق است نیز می نگارند مانند  
جد خوارق کثیره حضرت ایشان که در آل نهجه بان مذکور است کرامتی چند که از  
خلص اصحاب ایشان شنوده ایم درین کتاب بیاریم اگر چه صدق این مقام  
انکلام حضرت شیخ الاسلام است یعنی خواجه عبداللہ انصاری قدس سره که در حق  
ذوالنون قدس سره فرموده نه ذوالنون از آنست که ویرا بیار ایند بکرامات ایشانند  
بقامات که مقال و حال در دست او منخره بود انتمی یکی از خاصان حضرت  
ایشان باین تراب اقدام در و ایشان عمنی عنہ حکایت کرد که روزی بتقریب وقت  
حضرت ایشان بغایت کرم بود درین اثنای نسبتی فرمودند که حضرت حق سبحانہ  
از کمال کرم این کمترین را آنقدرت و قوت عطا فرموده که اگر باین چوب خشک  
توجه و همت گمارم عالمی از و منور شود اما درین جزو آخر زمان نه مرضی او سبحانہ در ظهور  
این امور است و نه مراد دل برین ظهور است خدمت مرحومی امیر سعد الدین محمد بر  
بزرگ حضرت سیدی مرشدی میر محمد نعمان بودند و از مخلصان منظور حضرت  
ایشان گفته چون چند روز در خانقاه اقطاب پناه حضرت ایشان بود من  
صحبت شریف ایشان بعضی احوالات غریبه روی پیدا و چنانکه بسیار بودی که  
وقت بود احوال طبقات ارحمی و مانیها و نظر آری در اثنای این احوال ناگاه  
از ہم صحبتی یکی از اشنایان کثیر الخدشه در خاطر افتاد که عجب با وجود این همه بزرگی حضرت  
ایشان و کثرت علم و عمل و عرفان آنحضرت از ایشان خارق که بعالم کون متعلق باشد  
که سزیده میشود این خطره چون غلبه نمود دران احوالات که مشاهده میشدند  
تمام راه یافت چون از غلبه قبض عاجز شدم دانستم که از شامت حدیث این خطره  
است ببنیت غدر تقصیر بخدمت حضرت ایشان آدمم و دستار خود در گردن افتادم

خود را در پای مبارک ایشان انداختم بعد از آنکه سر مبارک برداشته فرمودند از سر  
میرکرامات طلب شده اند و این از آن صحبت فلان خواهد بود معلوم یاران  
باشید هر که ششم برین قسم کرامات دار و شیخ دیگر جوید و هر که متابعت آن حضرت  
صلی اللہ علیہ وسلم واقف باشد نور فناء و بخت او دیگر کمالات از معرفت ذات  
و صفات سخواسسته باشد باین فقر چند روز بگذرانند راوست گفت برین  
عتاب ہم کرامت نمودند و ہم مرا از ان دولت بکلی خلاص بخت پذیرند پیش  
از تحریر این خوارق معارفی چیست درین معنی که از زبان حضرت ایشان  
شنیده ایم و بعضی را در مرقومات شریف ایشان نیز دیده و آن متضمن است فوائد  
جلیله را در ضمن برکات نس بیاریم و نیز یک مکتوبی را تمام کردیم باب رقم نموده  
بزرگواریم پس میفرمودند کرامات همه معجزات پیغمبر است و چنانکه معجزات پیغمبر برای پیغمبر  
و تقویہ دین بوده کذاک خوارق اولیا نیز برای عین مقصد است مطلب دیگر  
ایشان را در اظهار خوارق از حصول جاه و هنرنمای و اشتہار خود و امثالها نیست  
با وجود این نیز اکثر ایشان آخر عمر از ظهور خوارق ناوم بوده اند بعضی از ایشان فرمودند

عقوبۃ الانبیاء حبس الوحی و عقوبۃ الاولیاء اظهار الکرامات و عقوبۃ المؤمنین التخصیص  
فی الطاعات و ہر چند روزگار بقیامت نزدیکتر آید چون دین ضعف پیدا میکند و رواج  
آن فروری نشیند چنانکہ حادثات کثیره مخبرین معنی است لاجرم ظهور خوارق کہ بر تقویہ  
و ترویج دین بود نیز تغلیل پذیرد یعنی اولیاء با امور باظہار آن نگرددند لایستجا چون ہزار  
سال از انتقال حضرت سیدالابرار صلی اللہ علیہ وسلم بگذرد کہ مضمی آن شد را در تغیر امور دین و  
ملکت مدتی تمام است اولیا عشرت نیز چون اولیاء عزلت از اظهار خوارق غالباً ممنوع  
گردند کہ ظهور خوارق از مقتضیات اسم الہادی است کہ بارشاد و ہدایت متعلق است آن  
ازمان مقتضی ظهور اسم المصلح است کہ بہ بدعت و ضلالت وابستہ است کما جاز فی الحقیقہ

ان بن یومی الساعه فیما کقطع اللیل المظلم یصبح الریح فیها مونا و میسی فراد میسی مونا و یصبح کا فز  
 سب و نیز فرمودند که راستی که در باب ارشاد و انفرادی است آنست که مریدان شیدا  
 از خلق مجامعی برند و از حالی بجالی گذرانند و مرید سعادت مند هر روز از مرشد خود کرامات  
 مطالعیه بینا پدید در خود آثار تصرفات پیری بیند و اولیا را التدریج لازم نیست برای  
 نمودن دیگران اظهار خوارق در کار نیست که معادله ولایت با استتار ریح است اولیا  
 تحت قبای لا یعرفهم غیری برین مدعا گواه صادق است و تخریر نموده اند که خوارق از  
 ارکان ولایت است و نه از شرائط آن بخلاف معجزه نبی که از شرائط مقام دعوت است لیکن  
 ظهور خوارق از اولیا التدریج است تخلف کم کند اما کثرت ظهور خوارق نیز ولایت  
 افضلیت و تفاضل انجا باعتبار درجات قرب الهی است چنانچه شانه تواند بود که از ولی غیر  
 ظهور خوارق اقل باشد و از ابدا کثر خوارق که از بعضی اولیای این است بظهور آمده  
 از اصحاب کرام رضی الله عندهم عشر عشر آن نیامده با آنکه افضل اولیا بر مرتبه ادنای صحابی  
 نرسد نظر بظهور خوارق از کونه نظری است و دلیل است بر قصور استعداد تعلیمی شایان  
 قبول فیض نبوت و ولایه جماعه اند که استعداد تقلیدی در ایشان غالب باشد بر قوت نظر  
 ایشان حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه بواسطه آن قوت اصلا محتاج بلمنگشت  
 ولذا سبق سابقان این است اند و ابو جمل لعین بواسطه قصور بحین استعداد و با وجود  
 ظهور چندین آیات با بهره و معجزه قاهره بدولت تصدیق نبوت مشرف نشد سب  
 و نیز فرمودند و هم بزرگاشنه اند که شیخ الشیوخ قدس سره در عوارف بعد ذکر کرامات  
 و خوارق مشایخ فرموده کل بده سوا سب الله سبحانه و قد یکاشف بها قوم و عیالی و قد  
 یکون فوق بلور لادن لایکون لشی من بدالان بده کلها القویه للیقین و من شیخ عمر  
 الیقین لا حاجه الی شی من بد او کل بده الکرامات و من ما ذکرناه من تجوهر اند  
 فی القلب و وجود ذکر الذات خوارق عادات بر دو نوع است اول علوم و معارف

لا یفهمون  
 و یستحقون  
 ان یرزقوا  
 من الله  
 و یرزقوا  
 من الله  
 و یرزقوا  
 من الله

الهی است جل سلطانہ کہ بذات وصفات و افعال اجہی جل علا تعلق دارد و برای عقل  
عقل است و خلاف متعارف است و دست کہ بندہ ہای خاص خود را بان متعارف  
است و نوع ثانی کشف صور مخلوقا است و اخبار از غیبات کہ بعالم تعلق دارد نوع اول  
مخصوص بجل حق و ارباب معرفت است و نوع ثانی شامل بحق و بطل است بر اہل  
استدراج را نیز نوع ثانی حاصل است نوع اول نزد خدای عزوجل شرافت اعتبار و  
کہ با اولیاء خود مخصوص ساختہ است اعداد ادران شکرست ندادہ و نوع ثانی نزد عوام  
خلایق مستہرست و در انظار ایشان معزز و محترم یعنی اگر چه از اہل استدراج لظہور آید نیز وہیک  
کہ از نادانی او را پرستش نمایند و بہر طیب و یابس کہ او ایشان را تکلیف نماید مطیع و متقا  
او گردند بلکہ این محبوبان نوع اول را از خوارق نیدانند و از کرامات نبی شمرند خوارق نزد  
ایشان منحصر در نوع ثانی است و کرامات بزرگم این محبوبان مخصوص بکشف صور مخلوقات  
و اخبار از غیبات ایشان زہی بخیردان علمی کہ باحوال مخلوقات حاضر یا غائب تعلق و  
کہ ام شرافت و کرامت در وی حاصل است بلکہ این علم شایان آنست کہ بہ جہل بدل  
گردن انسیان از مخلوقات و احوال ایشان حال بد معرفت و اجہی است تعالی و تقدس  
کہ شرافت و کرامت سزاوار است و باعزاز و احترام شایان سہ پری نہفتہ رخ دیو در کشتی  
و نازہ بسوخت عقل حیرت کہ این چه بواجہی است و وقرب ما و کرنا ما قال شیخ الاسلام

الہر و اولیاء الامام الا  
نصاری فی کتابہ منازل السائرین و شارحہ حررہ علیہم السلام  
سک و ایضا میفرمودند کہ از اکثر متقدمین اولیاء جسم ات در طول عمر زیادہ از پنج شیخ خوارق  
نقل کردہ اند جنید قدس سرہ کہ سید این طائفہ است معلوم نیست کہ از وی دہ خوارق  
نقل کردہ باشند حضرت حق سبحانہ و تعالی از حال کلیم خود علی بنیاد علیہ الصلوٰۃ و السلام  
چنین خبر دادہ است چیست قال عزوجل لقد اتینا موسیٰ تسع آیات منیات و ازین شاخ اینوقت  
از ہی معلوم شد کہ امثال این خوارق لظہور نمی آید بلکہ اولیای اللہ را چه متقدم و چه متاخر

در هر ساعت ظهور خوارق است معنی آزادانند یا ندانند مصرع خورشید نه مجرم اگر کسی بنیاد  
 اکثر خوارق مشایخ را مردمان خاص و جلیسین مجلس اختصاص ببیند و بمبرور ایام به نظر آید  
 و تحریر ارقام بین الانام شهرت بگیرد و بسبب ایضا نخرینوده اند که معنی تخلوق با خلاق التدریج  
 که در ولایت مانع دست آنست که حاصل شود اولیا را التدریج صفاتی که مناسب  
 باشند صفات واجب را تعالی لیکن آن مناسب است در اسم بود و مشارکت در عموم  
 صفات در خواص معانی که آن محال است و مستلزم قلب حقائق و تحقیقات غیر محتمل  
 قدس سره بفرمایند در بیان معنی تخلوق با خلاق التدریج صفت دیگر بیک است معنی بیک  
 متصرف بود به همه چون رونده راه بر نفس خود متصرف شود او را مقهور تواند و تصرف  
 او در آنها لغاذا باید بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر سمیع است و سمیع  
 شنواست چون رونده سخن حق را از هر که باشد زنی گرامی قبول کند و اسرار غیبی حق را  
 بگوش جان فهم کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر بصیرت است معنی بصیرت  
 چون رونده راه را بصیرت او بینا شده باشد و بنور فراست همه عیوب خود بیند و  
 محال حال دیگران یعنی همه کس را به از خود بیند و نیز بصیرت است و شکر باشد تا هر چه کند و خوب  
 پسندیده حق کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر محی است و معنی محی  
 کننده بود چون رونده راه با حیا سنت متروک قیام نماید بدین صفت موصوف شده باشد  
 صفت دیگر نسبت است و معنی نسبت میراننده بود چون مالک بدعتهای که بجای سنت  
 وی شیخ آن بدعتهای نماید بدین صفت موصوف شده باشد علی بن ابی طالب و عموم معنی محی  
 رنگ دیگر فهمیده اند ناچار در تیه ضلالت فرو گشته اند و خیال کرده اند که ولی است  
 جسدی در کار است اشیا غیبی می باید که اکثر بروشکشف شود و مثال اینها کما تر من الظنون  
 الفاسدة ان بعض الظن انتم اما ان مکتوب اینست که کتابت اجسام الدین محمد سلیمان بن محمد بن  
 اندک محمد بن ابی العالی بن العلو و السلام علی سید المرسلین و آل الطاهرين و این کتابت

میرسد که چون در میان اجزاء بعد بصوری حاصل گشته است و ملاقات ظاهری عنقا  
مغرب شده اگر احياناً بعضی از علوم و معارف بایشان نوشته شود مناسب بنیاید  
بنابر علی ذلک گاه گاه ازین قسم چیز بنویسد امید است که بلال نکشد بخدوما چون  
بمست ولایت در میان است و نظر غوام بزطور خوارق ازین مقول سخنی چند مذکور  
یسا از استماع خواهد فرمود ولایت عبارت از فنا و بقاست که خوارق و کثوف  
از لوازم آنست قلت او کثرت لیکن نه هر که خوارق بیشتر دارد ولایت او تمام و اکمل  
باشد بلکه باست که خوارق کمتر ظاهر شود و ولایت اکمل بود مدار کثرت ظهور خوارق  
بر دو چیز است در وقت عروج بلند تر رفتن و در وقت نزول کمتر فرود آمدن بلکه  
اصل عظیم در ظهور کثرت خوارق قلت نزول است بجانب عروج بهر کیف که باشد  
زیرا که صاحب نزول بعالم اسباب فرود می آید و وجود اشیا را امر بوط با اسباب  
می یابد و فعل مسبب الاسباب را در پس پرده اسباب می بیند و آنکه نزول کرده  
یا نزول کرده و با اسباب زبیده و نظرش بر فعل مسبب الاسباب است و پس بر آنکه  
اسباب تمام از نظر او مرتفع گشته است لاجرم حضرت حق سبحانه و تعالی بقتضای  
ظن هر کدام با هر کدام علیحدہ معامله میفرماید و کار اسباب بین را با اسباب می اندازد  
و آنکه اسباب را نمی بیند کار او را بی توسط اسباب میانی سازد و حدیث قدسی  
انا عند ظن عبیدی بی مشاهد یعنی است تا مدت ما بخاطر می خلید که وجوبیت که اولیا  
عمل این است بسیار گذشته اند اما آنقدر که خوارق از حضرت سید محمدی الدین جیلانی  
قدس سره ظاهر گشته است از هیچکدام آنها ظهور نیافته آخر الامر حضرت حق سبحانه  
سز این معارف ظاهر ساخت و معلوم فرمود که عروج ایشان از اکثر اولیا بلند تر و ارفع  
شده است و در جانب نزول در مقام روح فرود آمده اند که از عالم اسباب بلند تر  
مناسب این مقام حکایت تواترین بصری و حبیب عجمی است قدس سره منقول

که روزی خواجه حسن بصری رضی الله عنه بر لب دریا ایستاده بود انتظار کشتی می بیند  
 که از آب بگذرد درین اثنا حبیب عجمی رسید پرسید که چرا ایستاده ای گفت انتظار کشتی  
 می برم حبیب گفت چه احتیاج کشتی است شما یقین ندارید خواجه حسن گفت تو علم  
 نداری حبیب بی اعانت کشتی از آب گذشت و خواجه در انتظار کشتی ایستاده ماند  
 و حسن بصری چون بعالم اسباب فرود آمده بود با او توسط اسباب معامله میفرمودند  
 و حبیب عجمی چون اسباب را درست از نظر انداخته بود بی توسط اسباب با او  
 زندگانی میکردند اما فضل حسن است رضی الله عنه که صاحب علم است و عبد الباقین  
 بعلم الباقین جمیع ساخته و اشیا را چنانکه هست و آنست که نفس الامر قدرت را در پس  
 پرده حکمت مستور ساخته اند و حبیب عجمی قدس سره صاحب سکرست یعنی لفظی  
 حقیقی دارد بی آنکه اسباب را مدعی بود این دید مطابق نفس امر نیست بلکه توسط  
 اسباب بحسب واقع کاین است اما معانی تجمیل و ارشاد بر عکس معامله و خوارق  
 زیرا که در مقام ارشاد هر چند نازلتر کاملتر که در ارشاد حصول مناسبت میان مرشد  
 و مسترشد در کار است که منوط به نزول است و بدانند که اغلب آنست که هر که از هم  
 بالاتر رفت از هم پیاپان تر فرود آمدند حضرت رساله خاتمیت علیه و علی آله  
 الصلوٰة والسلام و النجیة از هم بالاتر رفت و در وقت نزول از هم پیاپان تر  
 فرود آمد ازینجا است دعوة او اتم گشت و بکافه انام مرسل شد چه بواسطه نهایت  
 نزول مناسبت بهم پیدا کرده و راه افاده تمامتر گشته و بسا است که از متوسطان  
 این راه آنقدر افاده طالبان بوقوع آید که از منتهبان غیر مجموع میسر نشود زیرا که  
 متوسطان بیشتر مناسبت دارند بمنتهبان غیر مجموع ازینجا است که  
 شیخ الاسلام هر وی قدس سره که اگر خرقانی و محمد قصاب بجای بودند این  
 بسوق قصاب فرستاد بی نه بخرقانی هر وی شما سودمند تر بود از خرقانی یعنی خرقانی غشی بود

مرید از وی بهره کمتر یافتی یعنی غیر مرجوع نه منتهی مطلقاً که عدم افادۀ تمام در حق او  
 غیر واقع است زیرا که محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم منتهی تر بود از همه عالم و حال  
 آنکه افادۀ او از همه زیادہ تر بود پس مدار زیادتی افادہ کمتر آن بر رجوع و مہبوط آمد  
 نہ بر انتہا و عدم انتہا اینجا دقیقہ ایست باید دانست همچنانکہ در حصول نفس حق لا  
 مرولی را علم بولایت خود شرط نیست بحدکہ بسیار است کہ مردم از وی خوارق نقل کنند  
 و او را از ان خوارق اصلاً اطلاع نہ از اولیای کہ صاحب علم و کشف اند جائز است  
 کہ بر بعضی خوارق خود اطلاع پیدا کنند بلکہ صور مشارالیه ایشان را در امکانہ  
 متعددہ و ظاہر سازند و در مسافتات بعید کارهای عجیبہ و غریبہ از ان صور نظمو  
 آرند کہ صاحب آن صور را از انہا اصلاً اطلاع نیست ع از ما و شما بہمانہ برساختہ  
 اند حضرت مخدومی قبلہ گاہی قدس سرہ میفرمودند کہ عزیزی میگفت عجب کار و بار  
 است مردم از اطراف و جوانب می آیند بعضی میگویند کہ ترا در مکہ ملاحظہ دیدہ ایم در  
 موسم حج حاضر بودہ اید با تفاق حج کردہ ایم و بعضی دیگر میگویند کہ در بغداد دیدہ  
 بودیم و انہما را شیبانی بینا بنویس ہرگز از خانہ خود نہ برآمدہ ام و ہرگز این قسم مردم  
 را ندیدہ ام چه تہمتی است کہ بر من میکنند اللہ سبحانہ اعلم بحقائق الامور کلہا  
 زیادہ برین اظناہ است اگر تعطش ایشان را معلوم خواہد ساخت زودتر  
 بیشتر خواہد نوشت انشاء اللہ تعالی انشی مکتوبہ العالی چون این فوائد معلوم  
 شد اکنون انجا زوعدہ نمودہ درین فصل سنی و یک حارق از خوارق  
 از حضرت ایشان کہ این عدد اشارت بنصف عمرینما ید مذکور میگردد و بعضی  
 خوارق عظیمہ ایشان در فصل آیندہ کہ منضمین احوال و وفات است نیز خواہد  
 و برنے دیگر در احوال پاران ایشان بتقریبات مذکور خواہد شد انشاء اللہ  
 سبحانہ منہا از ثقات اصحاب حضرت ایشان قدس اللہ سرہ شنودم



آن حضرت را ضعیفی روی نمود و در آن ضعف ده یازده وانه مویز طلبیدند  
تا تناول نمایند چون خادم این مویزها پیش ایشان نهاد و در مراقبه فرستند  
بعد از ساعتی سر بر آورده فرمودند امر عجیب بطور رسید چون این مویزها  
پیش من نهادند مرئی و محسوس گشت که همه مناجات درآمدند و از حضرت  
حق سبحانه صحت و شفا کمال خود داشتند و معلوم گردید که حق سبحانه مویز  
ایشان را اجابت فرمود و صحت کمال آنها را در کمال آنها و نیت نهاد خود چند  
مویز از آن تناول فرمودند و صحت یافتند و مخدوم زاده خرد ایشان که او  
نیز مرصع بود و معامله بیائس رسیده از تناول آن بشفا رسید و کذا لک دوست  
تن دیگر حضرت ایشان فرمودند کاش مویز بیشتر بودی تا بسیار بیمار آن را  
موجب صحت شدی منهما سیدی صاحب دلی رحمة اللہ نام که از مریدان حضرت  
ایشان هست اما آن سال که در ایام حیات خواجہ باقی بالله طاب ثراه حضرت  
ایشان بلا ہو رتشریف برده بودند گاه گاه بلا زمت ایشان میرسیده و حسن  
عقیده بنخا و مان آن در گاه داشته باین حقیر حکایت کرد که در اقصای  
ملک و کن من بادوسه درویشی دیگر بصحرائی میرفتیم بتجانہ دیدیم چون روزی  
از حضرت شیخ توشنوده بودم هر مقدار که از تو همین اصنام و عبده آن از دست  
مسلمانی آید خود را معاف ندارد که ثواب غازیان سمیل اللہی یا بد تکبیرین  
نصیحت ایشان کرده بیمار آن گفتم که درین صحرائی حامی این بتجانہ نمی نماید  
باید هر مقدار که تو انیم ازین بتجانہ ویران کنیم بی شکستیم و کمزوریم بعضی دیوار  
بستیم درین میان یکی از مزارغان بنود از دور در آن صحرائی تخریب مارادیده  
دویدہ باہل قریہ کہ عابدان بتجانہ بوده اند خبر کرده ناگاہ چه کنیم کہ قریب ہزار کس بعضی  
سنگ و بعضی چوب و بعضی حریر بردست بخشیم تمام متوجہ باشند مارا و پاران را حیرت و دست

فر گرفت و فرار نیز دشوار دیدیم دل بر شهادت نهادیم درین حال من  
متوجه باطن حضرت شیخ تو شدم و گفتم ای بزرگ دین تکیه بر نصیحت شما کرده  
این کار را پیش گرفته بودیم ما را از دست کفر و فخرزبانی و درین تضرع و نیایش  
آواز سے بگو شدم رسید کہ مخصوصہ آواز ایشان بودہ ع تو بودی من آواز  
رامی شناسم کہ میگفت خاطر جمع دار کہ اینک براس حمایت تو لشکری  
از اسلام میفرستیم من بیاران خود گفتم کہ عجب معاملہ ایست کہ در گوش  
از حضرت شیخ این آواز رسید شکر کے خواہد آمد اینان خود رسیدند قریب  
یک تیر پرتاب کفرہ مرتاب ہما نزدیک شدہ بودند کہ ناگاہ از فرار بلندی  
سوار سے چند کہ قریب بسی و چہل تن باشند نمایان شدند کہ سبغت تمام  
اسپان را بدین جانب میراندند چون کفرہ آن سواران را دیدند قدم واپ  
کشیدند انجماء رسیدہ بعضے را ازین کفرہ تازیانہ زدہ و برستے را شتم نمودہ  
ما را حمایت کردہ ہمراہ بردند معلوم شد کہ اینہا سپاہیان مسلمانان بودہ اند  
کہ تقریباً بیکی از فرامی آن لواحق آمدہ بودہ اند چون آن کفرہ بقصد قتل  
کاروان شدہ اند سلمانی از قریب این کفار سبغت رفتہ بآن دیکہ این  
سپاہیان بودہ اند خبر کردہ آنها بالفور خود را رسانیدند و ما را ہانیدند  
و این نبود الا محض تصرف حضرت شیخ تو قدس سرہ اللہ سرہ العزیز منہا  
سید جمال کہ از باب ذوق و حال است و خداوند صدق مقال از بقول  
حضرت ایشان باین حقیر گفت در یکی از ہواد می ناگاہ شیری مرا پیش آمد  
از دہشت تنہائی و بیدت آن درندہ سخت ہراسان و لرزان شدم  
و از آن ہمیشہ فرار را ممکن ندیدم ناچار التجا بحایت حضرت ایشان بردم  
تضرع و توجہ بجانب آنحضرت در نظر آمد کہ حضرت ایشان عصا بر کف شتابان

رسیدند و به نیروی هر چه تمامتر عصای مبارک بردبان آن شیر دلیر فرو گرفتند  
 چون ازین معامله چشم گرم کردم نه حضرت ایشان را دیدم و نه از آن شیر در آن  
 نشان یافتیم منها خدمت شیخ بدیع الدین سلمه اللہ از خلفای بزرگ حضرت ب  
 ایشان اند و عنقریب ذکر ایشان بیاید حکایت کردند که روزی با کجاک یکی از  
 دوستان بزیارت قبر شیخی که حضرت ایشان بنا بر صد و بعضی سخنان و بعضی  
 شرح از آن شیخ ناخوش بودند رفتم اما ازین رفتن بآن ملاحظه اندیشه داشتم  
 لیکن در مرافقت آن یار ناچار بودم چون بر سر تربت آن شیخ مراقب شدم  
 در نظرم آمد که شیر غزائی خشم آلوده بآن خطیره درون شد و من بجانب آن  
 بدبخت تمام می نگریستم دیدم که چشمهای آن شیر بصورت چشمان حضرت  
 ایشان ظاهر شدن گرفت همچنین تمام روی انسان از روی آن شیر  
 گشت در حال غضب چنانکه از سبب آن سر از مراقبه کشیدم و زود برنگشتم  
 نمودم منها بعضی ثقات اصحاب حضرت ایشان نقل کردند که بعد از موت  
 کابلی که از اجله مخلصان حضرت ایشان بود علت جذام اعادنا لند منہ بر  
 غلبه کرد از مجالست و مشارکت او در اکل و شرب اجتناب نمودن گرفتند  
 تا روزی در مجلسی یکی از یاران مخصوص او صریحاً از ہم کاسگے او تنزه نمود و خوا  
 از عار آن یار بغایت منفعل و تنگدل شد و البتہ بسبب او در پوزه  
 توجه و عنایت نمود حضرت ایشان از وفور شفقت و رحمت مغفوم شدند  
 و در دفع آن مرض توجه نموده آن مرض را بر خود کشیدند چنانکه اثر آن از بدن او  
 مبارک ایشان منتقل شده بود و یاران اعضای سولانا را نیز دیدند که از آن بیاض  
 نمانده بود و او را مشاهده آن اگر چه مخلصان اخلاص و عقیدت در جبهه گرفت اما از آن مرض  
 بکفرت ایشان منتقل گشت همه آرام و تمکین شدند چون جزع و فزع فرزندان یاران

حضرت ایشان در آن باب مشایده کردند باز بلغمی و متصرع شدند که از ایشان نیز  
 مرتفع کرد و بنایست که سجانہ مرتفع گشت مژده آن بفرزندان و یاران رسانیدند  
 و آن اعضا نمودند که شرمی از آن مرض در آنها مانده همه شکر از بجا آوردند و این  
 خارجی بود از آن حضرت ایشان پس شکرین ع قدس الشکر منظره به منہما ہم  
 از عدول اصحاب ایشان شنودم که وقتی آن حضرت بقصد سیر و گشت بیابان و در  
 آنجا دستوجه شدند روزی در میان راه آفتاب گرمی کرد و از حرارت هوا و کرد  
 و غبار آلودگی و ماندگی بر مخدوم مزاده بزرگ رحمة اللہ و دیگران که پیاده در میان  
 می رفتند غلبه نمود اما از غایت اول جرات عرض نداشتند درین میان حضرت  
 ایشان بجزونی مولانا محمد یوسف سمرقندی که از قدام اصحاب آن حضرت بل از ہم  
 پیرامی ایشان بود خطاب نموده فرمودند بهمانا حرارت آفتاب ترا کم غبار باران را  
 از رسیدن بد مولانا مسر و خدا شست چون معلوم و لکشوف حضرت ایشان است چه حاجت  
 بعرض مخلصان است حضرت ایشان تبسم نموده گوشه چشم حق بین جانب آسمان  
 کرد و چیزی در زیر لب گفت قدمی چند نرفته بودند که قطعه ابرو ظاهر گردید و مجازی ایشان  
 و اصحاب ایشان آمده سایه افکند و بهمان مقدار که غباری فرو نشیند و بوجل ناخاید  
 متقاطر شد و شمالی بنحایت اعتدال وزیدن گرفت و حال آنکه آنوقت وقت باران  
 نبود یاران را بمشاید این سایه و باران موجب مزید عقیدت گشت منہما برنامی  
 از سادات که از طلب علم بود و آشنائی را تم روزی بیدیده گریان آمده باین حقیر  
 عجیب بیان نهاد که خارجی بود عظیم از حضرت ایشان و آن این بود که گفت مرا بحاربان  
 حضرت امیر کرم اللہ و جہ خصوصاً معاویہ نقاری بود و بسور عقیدت شی مطالعہ مکتوبات  
 حضرت شیخ بزرگوار تومی نمودم آنجا دیدم که نوشته اند که امام مالک شکرتم ابو بکر و عمر رضی اللہ عنہم  
 پیداست همان حد که شکرتم آنها میفرمودند شکرتم معاویہ میفرمودن ازین ان شکرتم و شکرتم

این چهل و شش روز است که این مرد اینجا بر او نموده است این بضم و مکتوبات از زمین انداخته  
 بالین سر بخواب نهادم در خواب بیدم که حضرت شیخ بزرگوار تو بغضب تمام در رسیدند و هر دو گو  
 ماید و دست مبارک که فتنه فرمودند که می لطفل تاوان تو هم بنوشته ما اعتراض میکنی و قیام را بزرگ  
 افکنی اگر از من آن سخن بیا که از او آشنه گشته باور میکنی بیات را پیش کسی برم که خوش آمد حضرت  
 او داشته برادران او را که صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عثمان داشته اما  
 غلط پنداشته و همچنان مرا کشان کشان بر ما سخن بردند و کنار آن باغ مرا باز داشته خود  
 تنها شده بجانب یوانی که در آن باغ بنمود رفتند اینجا دیدم که عزیز بی عظیم نورانی  
 نشسته بود تو اضع تمام بآن عزیز آداب سلام بجا آوردند و آن نیز به شاشت و هم  
 تمام بایشان ملائی شدند بعد از آن حضرت شیخ بزرگوار تو بدو زانومی ادب پیش آن  
 بزرگ گشته حرفی معروض میداشتند و ایشان و آن عزیز جانب من از دور نگاه  
 و اشارت های میکردند بنشین و آمم که جانب من حرفی میگردد و بعد از ساعتی حضرت شیخ بزرگوار  
 برخاسته مرا نزد یک طلبیدند و فرمودند که ایشان گزشتند اند حضرت امیر اند کرم الله وجهه  
 المقدس بشنو که چه میفرمایند من سلام کردم بزبان گوهر نشان فرمودند که زنهار با محبا  
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم نقاری و رد دل نداری و علامت این بزرگواران بزبان بنا  
 که ما داریم و برادران ما که چه نیات خیر صورت منازقی در میان آمده بود و نام شریف  
 پیر بزرگوار ترا برده فرمودند از گفته ایشان نیز زنهار سر پیچی را دی گوید با وجود این  
 ایشان چون بدل جوع نمودم دل خود را همچنان بر تقار و دشمنی آنچه یافته ایشان  
 را آن معلوم شده و غضب رفتند حضرت شیخ معظم تو فرمودند که دلش بنور همان شد و دست  
 و اشارت کردند بغیر سبلی حضرت شیخ بقوت تمام سبلی بر فضای من و بعد از خوردن این خودم  
 عدوت آنها را بر محبت و رضا ایشان اختیار کرده بودی چون تا این حد ایشان ازین نقار  
 و عدوت از تو ناخوش نمودی شده اند و برقع آن یعنی همین باشد چون نظر کردم این هم دل خود

عارف دیدم و درین میان از خواب برآمدم و همچنان سینه النون از آن کینه پاک  
 می یابم و از لذت این جواب و خطاب بکی حضور گشته تمام و شیخ بزرگوار تو و معارف  
 و گفتار این بزرگ اعتقاد می صد شده است منهایلی از ارباب سپاه و اصحاب جاه  
 که از فریدان حضرت ایشان بود روزی شنو و که آنحضرت بمنزل فلان وزیر رفته اند  
 و تنگ شده گفت ایشان را مناسب نیست که تهنیت بنیاداران روند و روشی از  
 مخلصان حضرت ایشان آمد حاضر بود گفت ایشان البته برای رفع حاجت مسلمان  
 رفته باشند یانیت خیری ملحوظ خواهد بود از شما اعتراض خوب نیست وی خاموش  
 شد آن جوان دو تهنیت همان شب بخواب دید که جمعی از غیبیان بغضب تمام رسید  
 بوی در او بختند چنانکه برنگاری در او بزند و جریمه اعتراض دوشینه را اندک ساخته  
 کار در کشیدند که زبان او را قطع نمایند وی تبصرع بسیار راه سعادت و توبه و استغفار  
 بشمار در میان آورد تا دست از او باز داشتند از آن پس هرگز هیچ کار ایشان اگر چه  
 بظاہر خاطر نشین او نگردد و اعتراض نمود منهای جناب حاجی عبدالحق که متواری و فاضل  
 ست و از ارباب دل باین حقیر گفت مجلس یکی از علمای وقت حاضر شدم  
 تقوی را اندک و شیخ بزرگوار تو شد آن عالم در طمن و ملاست ایشان در آمدن باین  
 عالم گشتم که فقیر بجهت این عزیز رسیده ام و سیر بسیار عرفا و اولیا را دیده ام میدم  
 که این عزیز از رجال افتد است آن عالم مقدمات طویل در میان نهاد که ما و شما  
 هر دو وضوی تازه کنم و دو گانه ادا نموده توجه و نیاز تمام مصحف را بکشائیم هر کلمه  
 که در بدایت صحیفه آید از ایشان حال آن مرد داریم و مشاجرت را بهمان ختم نمائیم  
 آن عالم را پسند آمد و بذوق تمام وضو کرد و من نیز هر دو دو گانه ادا کردیم و مصحف  
 همچنان عالم بردست گرفته توجه و صنوع تمام بکشاد اول صحیفه این بود که رجال  
 تجارة و لایح عن ذکر ایشان عالم در حیرت رفت و از گفته خود ناوم شد و من

شکرگفتم ازین کرامت اخلاص من بایشان افزون شد ثقات اصحاب حضرت  
ایشان بل مخدوم زادهای عالیشان نیز حکایت کردند که قطار نیل تاجری در مسافرت  
یکی از خویشان حضرت ایشان بسر فرقه رفت صاحب مال بزبانی را از اقربای آن حضرت  
بزروی شتم گردانید آن جوان از بیم ابانت و آزار فرار نمود عسس سرهند چون آفرینند  
حضرت ایشان را طلب نمود ایشان بارانی را که میدانستند که محل دیدن آن رفتن  
ایشان ندرند بکار با هر سو گسیل کرده خود با خادمی همچنان پیاد و نزد او رفتند آن بی ادب  
مغنان درشت بر زبان میراند و ایشان به لبت تمام جواب میدادند درین اثنا  
مولانا ظاهر بدخشی رسید و بان عسس بشورید و گفت امی چنین و چنان میدانی  
که چه کس طلبیده حضرت ایشان مولانا از آن گفتگو باز داشتند آن عسس او و اع  
نوروزی چند برین بی ادبی او زرفته بود که میان آن عسس و گروهی آن  
دیار متازعت عظیم برپا شد و مجار به انجام میداد آن عسس با قریب بست تن  
از فرزندان و خویشان بیالا خانه برآمده آن بالا خانه خانه بود پراز نطق که لفظ آنرا  
برای مصالح حرب آماده کرده بودند بناگاه در آن لفظ از جامی آتش افتاد آن  
عسس را با جمیع فرزندان و خویشان و خادمانش بخدم فرستاد که از میت آن  
اثری ندیدند سه نعلی ادب تنهانه خورد از داشت بد و بلکه آتش در همه آفاق  
زومپنهر سائیکه از امیرزاد بار سلطان وقت بغضب تمام از لاجور طلبید  
که از تفصیلات بوقوع آمده بود از مشاهد کثرت غضب سلطان حاضران  
را عقیده آن بود که مجبور رسیدن او را بزیر پائی فیصل افکند وی نیز  
این معنی را دریافته سخت هراسان گردیده بود چون بسرهند رسید بخدمت ایشان  
که غالبانه اخلاصی داشت آمده بزاری تمام التماس حمایت نمود ایشان فرمودند  
که ایشانند سجان خاطر جمع باش که هیچ مکر و هی نمی رسد بل سلطان التقات و مر با اینها نخوا

ومی از غایت اضطراب معروض داشت که در آنچه در حق این کمتزین مخلصان بزبان  
 مبارک گفت آنرا بزبان فلم نیز بیارند و آن رقمه را بمن بسیار ند که مرا اطمینان تمام  
 حاصل گردد چون مبالغه نمود حضرت ایشان بسم فرموده نوشته دادند که چون فلان از  
 خون غضب سلطان که نموده غضب الهی است بفقرا رجوع نمود فقر او را دشمن خود گرفته  
 ازین مملکت بماند بعد از مرخص فرمودن او بچندین روز ناگاه یکی خبر آورد که آن  
 شخص را سلطان آزار داده برندان فرستاد چون این خبر بسمع حضرت ایشان رسید  
 تبسم نموده فرمودند در نظر بعضی فقره چون فلیق صبح درآمده که وی یکی از سلطان شفقت  
 و عنایت بیند این خبر که میگوید صدق ندادم تا بعد دو سه روز خبر رسید که آن مرد  
 همین که نظر سلطان در آمد سلطان بچندید و از روی نصیحت کلمه چند باو در میان  
 آورد نگاه بالتفات تمام خاعتش داد و خصت فرمود و منہا یکی از سلاطین باو  
 را باو شاه وقت در زندان کرد و رای ملک بقتل آن مقرر شد آن بچاره هر سو  
 دست و پای میزد و بفقرا جوئی مینمود در آن اثنا حضرت ایشان بطالع او باره شتر  
 آوردند آن مجوس با یوس یکی از مخلصان منطوق حضرت ایشان را که شنای قدیم  
 او بود طلب نمود و بزبان او از حضرت ایشان در یوزہ توجہ فاص الخاص برای ما  
 و خلاص خود نمود آن عزیز آمده تنہا به تفریح و الحاح التماس او را بعرض رسانید  
 ایشان آن شب متوجہ فروداش فرمودند که باو مژده رسان که از قتل خلاص شد  
 و از حبس نیز عتق ربابی خواهی یافت این مژده را باو رسانید اما وی را از غایب  
 که داشت اطمینان تمام رو کند و یکی از مجاذیب معتبر کس فرستاد و التماس خلاصی خود از تو  
 او نیز نمود آن مجذوب بزبان رفت که خاطر جمع دارد که دیدم که قلاب یکی از اکابر نقشبند آید  
 مابھی او را از گرداب ہلاکت کشید و مقارن آن سلطان زاده از حبس خلاصی شدہ منصب  
 این حقیر این قصه را مخصوص از زبان آن سلطان آید و در مضمون احسان ایشان



و از مخلصان ایشان یافت عزیز می که در میان این معامله بود حکایت کند که وقتی  
 حضرت ایشان بشارت خلاصی او فرمودند بعضی رسانیدم که تا تعیین وقت جدا  
 نفرمایند خاطر با جمع نمیشود و درین انجام نمودیم فرمودند فردا خلاص خواهد شد موثقت  
 فرموده فروای آن روز خلاص یافت منہما او و مقتدی را از پیرا و ہای این سلسلہ <sup>۳۳</sup>  
 شریفہ کہ از سوی ماوراز اخفا و ملوک نیز بود مرض قویج عارض شد و بروز ہا کشید و بسا  
 اطباء ندوی نمودند اما فائدہ نطہور نہ رسید آن عزیز ازین سخت متاؤمی و متالم و حیران  
 بود و شب و روز خوابش نمی آمد یکی از نزدیکان خود را کہ آشنای این حقیر اقم بود  
 نزد فقیر فرستاد کہ ما از تو بس مننون ہستیم و ارواح پدران خشنود و میشوند کہ نوعی بعضی  
 دستگیر خود کہ از کبار عزیزان سلسلہ اندرسانی کہ در وقت خوش متوجہ رفع این بگیرند  
 بدہ آن التماس را از فرستادہ او بعد از عصر شنودہ بود پس از فرار عیشای بہان  
 خلوتی یافتہ حقیقت را برہمی کہ مہربان شوند معروض داشت فرمودند کہ نشانی <sup>تقصیر</sup>  
 نخواہم کرد چون حضرت ایشان فرمن باید اورا داد کرد ندی واسطہ بندہ را طلبیدہ سر  
 گوشی نمودہ فرمودند کہ بعد از تجد متوجہ رفع بلای آن عزیز کہ شب التماس مینودی شدیم  
 بنیابت اندہ سبحانہ آن بلیہ مرتفع گشت زود در فتنہ دعای ما را باین نوید برسان بندہ  
 حسب الامر تبرک یافت مجربی کہ مراد دید از جای جسدہ در آغوش کشید و آب در چشم آورد پس  
 از آنکہ بندہ لب کشاید گفت دیشتم کہ ترا برای چہ فرستادہ اند پیش ازین بلخط من بجا فران  
 میکنم کہ چند ساعت از شب مانده بود کہ آن در دیشتم مرتفع شد کہ گویا ہرگز نبود یقین کہ ہم  
 کہ فلان کہ تو باشی التماس مرا بعضی ایشان رسانیدہ و ایشان این دم بہمد بر خاستہ  
 دعا و توجہی در دفع آن نمودہ اند با جا بہ رسیدہ عنقریب است کہ این مژدہ ایشان خواهد  
 رسید فقیر گفت کہ حقیقت تمامہا ہمین است کہ در یافتہ اید مرا حضرت ایشان برای رسانید  
 فرودہ این قضیہ مذکورہ فرستادہ بودند الحمد للہ کہ شما از علوفطرت و خلوص عقیدت

مجموعہ

محتاج بنامہ و پیام نبوده آید بعد از مشاہدہ این خارق نقداً این عزیز با وجود علو جاہ و پیرزادگی و سلاطین نژادی بسعادت انابت رسیدہ از حمد مخلصان و نیاز مند آن گردید چنانچہ بتواضع تمام پیادہ بخدمت ایشان میرسد و شکرانہ وجود شریف درین بارہ روزگار می نمود منہما درویشی کہ وی و اہلیہ وی از مخلصان این آستانہ بودند و ان درویش تبتہ ہی ساکن ملتان شدہ بود و در آن ایام کہ حضرت ایشان بلا ہر تشریف داشتند آن درویش آمدہ بقدموسی مشرف شد روز دیگر توسط این حقیر بعرض رسانید کہ اہلیہ من کہ از مخلصان حضرت است چندین سال است کہ بالانواع امراض مختلفہ گرفتار شدہ کہ طبابت کئی موجب مزید مرض دیگر میگردد و از آدویہ و آدغیہ انچہ مردمان در میان آوردند سود مند نیامد اکنون از ہمہ امید بگستہ و بتوجہ خاص حضرت ایشان سر شدہ رجائستہ امید کہ توحہی خاص فرمایند چون بندہ معروض داشت فرمودند کہ فاتحہ شفا بخوانم و خوانند آن درویش فقیر گفت کہ اہلیہ من مرا تا کید تمام نمودہ کہ تقدیر بخدمت ایشان تصریح نمائی کہ ایشان بگویند کہ اورا مادر صمن خود گرفتیم و امراض اورا برداشتم خاطر جمع دار آنگاہ دست از دامن خادمان در گاہ خوابی کشید این فقیر مسألت اورا بعرض اشرف رسانید فرمودند کہ این چہ کلیف مال الایطاق است از ما فقیران ہمین دعا و فاتحہ است دیگر بر چہ او کند سبحانہ فقیر گستاخی نمودہ معروض داشت کہ او این تکلیف را قیاس بقدرت و مرتبہ حضرت ایشان مال الایطاق نمیداند بلکہ بسیار بسیار آسان می یابد خاموش شدند باز روز دیگر بندہ جرأت نمودہ بعرض رسانید کہ آن بیچارہ بس امیدوار است رجا کہ محروم نماند ساعتی خاموش گشتہ تبسم نمودہ فرمودہ خوش آنچنان باش کہ او سخواب چنان کردیم خاطرش جمع باشد آن درویش رشی نیاز بر اقدام ایشان نمادہ مخص شد و بندہ منتظر رسیدن خبر شفا می اہلیہ او می بود تا آنکہ بعد از چند روز نوشتہ او رسید کہ چون ایجا رسیدم اہلیہ خود را صحیح و تندرست یافتہ

حساب کردم از همان روز که حضرت ایشان فرموده بودند یک بیماری اوزخ است  
 بوده اند بنده بعضی ایشان رسانیدم بنموده کلمه تجید بزبان آوردند منما در بیان  
 حضرت مخدوم زاد با خواجہ محمد معصوم سلمہ اللہ منجذب آن نوباوہ بوستان ارشاد دیدم کہ فرمود  
 بود در ایام غلبہ طاعون در بارہ عزیزی مردم خوابهای ناخوش دیدہ بعضی حضرت  
 ایشان رسانیدند حضرت ایشان آن عزیز طلبیدہ پنجم حصین امر فرمودند وی  
 ختم نموده آمد معروض داشت حضرت ایشان فاتحہ خواندند بعد از او ای فاتحہ فرمودند کہ  
 اشہای قرأت فاتحہ کرد اگر تو قلند دیدم بر پاشدہ اما بعضی اطراف آن قلند نادرست نقل  
 میشود غالباً و قرأت آن نسخہ تفصیح رفتہ باشد آن شخص رفتہ باز ختم نمود حضرت ایشان  
 این حصین در نظر مرتب می در آید بعد از آن فرمودند عجیب معاملہ است آن حصین اول امی پنجم  
 کہ از تو منتقل شد پنجم کہ گرد من آمد دیدم کہ متوجہ برادرزادہ تو شد و او را احاطہ و دست نمود  
 او در مرض صعب گرفتار بود کہ اطبا عاجز بودند در آن ایام آن پرورزادہ صحت  
 یافت و عم او نیز لعابیت ماند منما مولانا محمد امین نام عزیز کے کہ از مریدان  
 خواجہ دیوانہ سورتی رحمہ اللہ بود بیمار کے صعب ویرا پیش آمدہ بود و در منما  
 ماندہ نہ از دعای فقر او نہ از تداومی اطبا تخفیف یافتہ چون آوازہ بزرگے  
 حضرت ایشان بگوشش طالعش رسید بہ نیاز مندی تمام علیہ مرسل داشت  
 و التماس توجہی کہ شفا بخش باشد با عنایت تبرکے نمود حضرت ایشان بر فرمود  
 فرمودہ این عنایت نامہ را با پیرا ہن مشرک فرستاد ہوں غیب و ما تا چند فرمود  
 چون ما در مہربان باید لرزید و تاکی سر خود از غصہ و غم باید چپ نہ خود را و ہمہ را  
 مرودہ باید انگاشت و جہاد کے چند نے حس و حرکت باید پنداشت انگ مہبت  
 وَالصَّمِیْتُونَ لَنْ يَ قَاطِعِ سَتِ فِکْرِ اِزِ اِمرَضِ قَلْبِی دَرِیْنِ فِطْرَتِ سِیْرِنِ بَکْرِ کِشِیْرِ اِزِ اِہْمِ  
 مہامست و علاج علت معنوی درین مہلت قلیل بیار ب جلیل از اعظم

مقاصد دلی کہ گرفتار غیرست از وسعہ توقع خیرست روحی کہ مائل بہترست  
 نفس اتارہ از بہترست آنجا ہمہ سلاستی قلب مطلقند و خلاصی روح بچونید و ما  
 کوتاہ اندیشان در ہمہ فکر تحصیل اسباب گرفتاری روح و قلبیم بہت بہتات چہ توان  
 کرد و ما ظلم الیہ کن کا نو انفسہم لظلمون دیگر از مضر صفت ظاہر اندیشہ کن انشا اللہ  
 تعالیٰ بصحت و عافیت تبدیل خواهد یافت خاطر بجانب ازین بگذر جمع است جائز  
 فقر کہ طلب داشتہ بودند پیراہن فرستادہ شد پوششند و مترصد نماز و ثمرات آن باشند  
 کہ کثیر الیکت است ہر کس افسانہ بخواند افسانہ است چہ و آنکہ دیدش نقد خود مرد آ

است چہ والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعتہ المصطفیٰ علیہ و علی آلہ  
 بن الصلوٰات السلام وی آن پیراہن را در پوشید و از ان مرض چندین سالہ  
 رہید و آمدہ از خریدان گفت منہما فاضلہ از مخلصان مقبول ایشان کہ ساکن  
 آن حد و دست باین فقیر گفت کہ باعث ارادت من بحضرت ایشان آن شد کہ مرخو  
 بود کہ محبت باو تمام دہم اورا بیماری صعب روی داد چہت ادویہ باطنی و فقر  
 زود بسیار کردم اثری ظاہر نشد یکی ذکر خیر ایشان کردی بہت رسیدم و التماس تو  
 نمودم فاقولہ و شوق ہجرہ فاصغرند بعد از الحجہ برآمدہ مرا باو کردند کہ فلان  
 طالب العلم کہ برایہم نہیں خود فاضلنا طلبیدہ بود کجاست حاضر شدیم فرمودند فاکتہ  
 مشغرت بنوائیم من و خیرت ما ندوہ رفتہ بسکن خود کہ از زمین چند فرسخ بود باز گشتم  
 و در راہ با خود گشتم کہ این فاکتہ آخر ایشان بان عبارت صحیح است بفتوت و اگر چنین  
 خواهد بود پس فاضلیم است من آمدہ مرید خواہم شد چون بجانہ رسیدم از دامن  
 او فارغ شدہ بودند با خود حساب کردم کہ ہما الوقت کہ فتوت کردہ بود حضرت  
 ایشان را معلوم شدہ ہر طالبید فاکتہ حضرت خواندہ بودند پس آمدہ مرید شدیم منہما  
 از عزیز صاحب فطرتی ذی شوکتی کہ از مخلصان مقبول حضرت ایشان بودند شنووم

کہ گفت جہت امر ضرور از لایہ و متوجہ بر بان یور بودم چون بقند بوس حضرت  
 ایشان سر ہند رسیدم مرا ضعف روی داد کہ در رفتن و ببول متروک شدم حضرت ایشان  
 فرمودند کہ کار ضرور در پیش داری بہر حال متوجہ شوائش التذخیر است سبب الامر و راہ  
 در آمدم دوسہ منزل رفتہ بودم کہ آن ضعف بر من غلبہ کرد و شب بجاہت استیلا  
 نمود و غلبات آن ضعف با خود گفتم ایشان فرمودہ بودند کہ برو بخیرست و بحسب کہ  
 این صورت گرفت بعد ازین خطرہ در عین اضطراب و تب و تاب حضرت ایشان در نظر  
 آمدہ فرمودند کہ خاطر جمع دار کہ ضعف ترا برداشتم و در راہ در آمدی چون صبح شد  
 اثر سے از ضعف در خود ندیدم چون بدنی رسیدم آنجا و توی تناول نمودی و از  
 عارہ مراد لالت نمودی و خوردن باز آن ضعف پیش از پیش عود نمود و بہر  
 افتادہ بودم و زبان التماس کردم بدرگاہ حضرت ایشان کشادہ و در و سحرین  
 گذشتہ بود کہ یکی از دوستان قدیمی پیہنی من کہ در خدمت حضرت ایشان  
 بنا گاہ از دور آمد گفتم خیرست گفت حضرت ایشان مرا فرستادند کہ خود را بفلان  
 یا خود برسان کہ ضعفها اورا روی میدہد باید کہ مثل تو عمرانی کاروائی با او  
 باشد و وقت رخصت خریطہ از نبات طلبیدہ بہن سپردند کہ بفلان برسان لیکن  
 حاضرست من گفتم این نبات داروی بہت است کہ حضرت ایشان بجای رفع این  
 مرض من فرستادہ اند من آنرا شربت ساختہ می نوشتم اطیبا پانچ آمدند کہ و نباتات  
 تب شیرینی و سرکہ خوردن مفہرست من گفتم ہاں مقول کہ پید آن طبییب  
 الی براے من فرستادہ و ناچار شربت ساختہ و نوشتم و ایشان اینہا حضرت  
 را از خود کم یافتم روز دیگر بقیہ نبات را باز شربت کردہ نوشتم ہم کلی آن ضعف  
 و تب مرتفع شد حاضران ازین قضیہ و فارق و حیرت رفتند و از معتقدان  
 شدند منہما این حقیر را قم عفی اللہ عنہ روزے در اثنا سے تلاوۃ سورہ

بنی اسرائیل چون بر کریم و وحی بنی نازل شد ایک غصے ان میں ایک ربک مقاماً محمداً  
 سید بنی نسلش خطور کر و کہ مراد اوست نماز تھی را اور نصیب از برکات مقام محمود  
 کہ مقام شفاعت است و نقلی است از حضرت ایشان با پیر سید باین نیت بجا است  
 آورده کہ ایشان در کار و فہم بودند چون مراد پند بالفور فرمودند کہ تھی را لازم داری  
 مسرور نفس و آنم کہ اکثر اوستے یا بد فرمودند ہر کہ یہ خواہد کہ از مقام محمود کہ مقام شفاعت  
 است ہرہ تمام کہ و گونہ تھی را ملتزم باشند و ان آیت مذکورہ را تلاوت نمودند  
 بتدریج و در قدم ہا یونہی نمودند و حضرت غصہ داشت کہ بنیت استفسار بچین  
 حضرت سید ہر وہم اکہ شد کہ بکرامت ایشان سبب آنکہ عرض نمائیم  
 اینکہ را بہر این حقیر خضر اللہ و نو بہ سیکوید کہ در ان ایام کہ حضرت ایشان  
 این امرین را بطریق رابطہ شغول ساختہ بودند و بندہ را راہ عشق بارہا  
 حضرت ایشان کشود و بود روزی ربانی مظلم آوردہ بسع شریف رسانیدم  
 و ان ربانی این بود سبب ای آنکہ ملائک گس قند تو اند بندہ دل سوختگان  
 عشق سبب بندہ تو اند بندہ گمان نکس از لعل تو آوارہ بگوہ بندہ عالم ہمہ در شوق کشند  
 تو اند بندہ ایشان بچہ دستہای مصرع اول فرمودند کہ مدح کے چنان نباید  
 کرد کہ مدح بزرگ دیگر سے لازم آید ملائک پس بزرگ اند و جمہور اہل سنت  
 بر آنند کہ عوام ایشان از عوام بشر کہ اولیاد و سرین دو نتم باشند فضل اند پس  
 قند گفتن نا ظلم است بندہ برابر سے است شہادان این بیت مولوی کہ از زبان  
 شریف ایشان مذکور خواہد شد در خاطر گذشت اما معروض داشتن آنرا نحو سے  
 معارضہ دانستہ خموش بودم درین اثنا فرمودند کہ مبادا بان بیت مولوی رو  
 قدس سترہ کہ سہ بی عنایات حق و خاصان حق بگر ملک باشد سیاہش شد  
 ورق بکلیہ کردہ باشی کہ مراد مولوی از خاصان انبیا صلوات اللہ علیہم خواہند بود

پا از بس مبالغہ بغرض مجال فرمودہ باشد یاد رس کر حال از مولانا سرزودہ بود  
منہا اشقات اصحاب ایشان نقل کردند کہ در سفرے حضرت ایشان بر باطی  
فرود آمدہ بودند بنا گاہ بیاران فرمودند کہ مرئی کردید کہ درین سراسر روز بلبیہ رو  
خواہد داد و در عامہ اہل سراسر ایت خواہد نمود و بیاران مایکدیگر را خبر کنند کہ ہر

یک دعائے ماثورہ بسم الذی لا یضر مع اسمہ شیء فی الارض ولا فی السماء  
گویند اعوذ بکلمات اللہ التامات من شر ما خلق را تکرار نمایند کہ ہر کہ این دعا را  
بخواند بعنایت اللہ سبحانہ سے واسبابش محفوظ ماند ازین فرمودہ ایشان دو  
ساعت زرفتہ بود کہ در بعضی خانہا سے آن رباط آتش و افتاد و بشدتی ہر چہ  
تا مہر مشتعل شد چنانکہ مردم از اطفای آن عاجز گشتند بسا خانہا سوخت  
و بسا متعمہ ہم بجزقت و پیر قہ رفت مولانا عبدالہوسن لاہوری کہ فاضل  
بود از مخلصان ایشان اسباب او نیز محروق گشت و او خود را بصد محنت  
بخدمت ایشان رسانید حضرت ایشان بمولانا فرمودند کہ مگر شمار آنجا نازدن  
دعائے ماثورہ مذکورہ خبر نکر و گفت نہ حضرت ایشان بیاران را از عدم اخبار  
مولانا عتاب فرمودند و ہر یک کے کہ آن دعا خواندہ بود سے و اشیاء سے بسا  
رہائی یافت منہا فقیر کے کہ در حد و دو کن سکونت داشت و بشرف تو میوں  
حضرت ایشان نرسیدہ بود و اما غائبانہ از آرزو متدان و مشتاقان آن  
ور گاہ بود از غایت اشتیاق عریفہ مشتمل امتداد ایام محرومی فراق بجا و  
آن آستان فرستاد حضرت ایشان بعد از خواندن عریفہ او با و نوشتند کہ  
در وقت مطالعہ کتابت شما انبساط نورانیت شما و ان نواہی بسیار بنظر درآمد و  
ساخت اللہ سبحانہ الحمد والمہدی علی ذلک انتہی آن فقیر بعد از رسیدن این کتاب  
متضمن بشارت بسالی بخدمت ایشان مشرف گشت و چند گاہ در ایشان

گذرانندہ نواز شہا دید و باز بدکن مخص شد بعد از رفتن او بدکن بانڈک فر  
 ماحدق فرمودہ و بشارت حضرت ایشان بظہور پیوست جمع کثیر کہ زیادہ  
 از ہزار باشد توسط او داخل طریق نقشبندیہ شدند و ہم غفیر صاحب ذوق  
 و حالت گشتند و بسیاران از فسق بصلاح آمدند و این معنی را حضرت ایشان در  
 حق آن درویش پیش از پنج شش سال دیدہ فرمودند خود لہا اسیر آن نظر  
 دور بین او پد مسہما ہم در صوب دکن خانی عظیم الشانی کہ قدوہ خوانین بود و  
 محبان صالحا و علماء عارفین و بحضرت ایشان نیز اعتقادے تمام داشت بنا گاہ از  
 ایالت و سرداری معزول گشت و سلطان وقت در حق او و فرزندانش بغایت  
 بدگمان شد تا بیم آن بود کہ بقتلش رساند حضرت سیدی مرشد میر محمد  
 نعمان سلمہ اللہ کہ آشناے آن خان محبت الفقرا بودند قاضی اورا بحضرت ایشان  
 عرض داشت نمودہ التماس کردند کہ توجہ خاص ایشان باز بشوکت خود رسد و از  
 آفات سلطان محفوظ ماند حضرت ایشان بعد از مطالعہ عریضہ سیدی بسیدی  
 نوشتند کہ در وقت مطالعہ کتابت شما آن خان در نظر بس عالی شان نمود خاطر  
 شریف از معاملہ او جمع دارند چون این رقمہ شیمہ بحضرت سیدی رسید بہان  
 را بخصوصہ بان خان فرستادند و شکر آنها بجا آورد و گفت کہ بسیار بسیار  
 صعب ینماید کشایش معاملہ من کہ سلطان در حق من بغایت بدگمان شدہ  
 و حاسدان از در و دیوار فتویہا جرمیہ من نوشتہ اند کہ توجہ بزرگان  
 علو شان من عجب نباشد ازین نوشتہ شریفہ وہ دوازده روز نرفتہ بود کہ  
 خاطر سلطان بجال وے بشفقت تمام منصرف شد و باز آن ایالت و صوبہ دار  
 راباد مسلم دشت و پیش از پیش بوی الطاف و اعطای بظہور آورد و مسہما شیخ  
 سجادہ نشین از روی طلب و نیاز از راہ دور محبت تمام باستان آن قدوہ



انام رسید چون لازمست نمود با آنکه شیوہ ازین ایشان آیندگان خصوصاً  
 بمشائخ و صلحا کمال بشاشت و تواضع و مهربانی بود و حق آن عزیز آثار عنایت  
 و زہت چندانی بظہور نیامد بعضی مخلصان بعضی رسانیدند کہ این مرد  
 مشابہ پیر مشائخ است و با خلاص تمام از راه دور باین قتبہ علیہ سیدہ حضرت  
 ایشان و حق او بیش ازین کرم نمایند فرمودند کہ آتے چنین گمان می بردیم اما  
 پیشانی او لفظ انکار بخط جلی نوشتہ می بینیم چہ باید کرد و باران در تجیب رفتند  
 بسر بر و تا آنکہ بعد از چند گاہ آثار فراست ایشان بظہور پیوست القوفراست  
 المؤمن فانه یظہر بنور اللہ مشہا فقیرے گفت کہ بنور بخدمت حضرت ایشان  
 رسیدہ بودم عرضہ داشت با حضرت فرستادم کہ صحابہ پیغمبر صلی اللہ علیہ  
 وسلم کہ بیک صحبت از کمال اولیا کہ غیر اصحاب باشند غسل شدند مترش  
 چہ باشد مگر در همان صحبت ایشان را حالتی رونے می داد کہ بر جمیع احوال اولیا  
 شرف و عزیت داشت حضرت ایشان در جواب رقم فرمودند کہ غسل این  
 سوال منوط ب صحبت است و موقوف بخدمت آن فقیر گوید بعد از آن بخدمت  
 و صحبت ایشان مشرف گشتم در صحبت اول حالتی بر من رونے داد کہ بہر  
 او شرح نگنجد آخر همان روز حضرت ایشان مرا طلبیدہ فرمودند کہ امروز  
 ورق ترا گردانیدم و احوال تو صورت دیگر گرفته ہمیب و باشی باینہ سرد رقم  
 ایشان نہادم برخاک پایے آن سرد بوستان اقتباس انوار وراثت از جوہا  
 ویدہ دل روان بر کشادم مشہا عدول اصحاب ایشان حکایت کردند کہ سید  
 صاحب دلی روزی بخدمت حضرت ایشان قدس البتہ سرہ الاقدس رسید کہ  
 آن سید را ذکر دل بر بھی غلبہ کردہ بود کہ ہر کہ در پہلوی او شستی آواز ذکر دل  
 از او استماع نمودی لایما چون آن سید ب جواب رفتی و چون آن ذکر رفتی

گرفتنی از بعضی مشایخ وقت خصت و اجازه و کلاه و خرقه یافته بود از حضرت نیز  
 تر قسب نمیشد و چون قضیه ذکر باطن او با مطلبش معلوم حضرت ایشان  
 شد فرمودند سردی مستعد ظاهر میشود و اما ازین استیلائی ذکر اول که بجهت کشیده  
 و از ان اجازتهائی بجای حاصل که دیده وی را نپنداری بر سر دیده و سدر راه ترقی او  
 گردیده و عاقله او سلب این حالت است از اول او دور و نزدیک گرفته بود که آن ذکر چنان  
 چنان از او سلب گردید که هر چند به تکلف خود را بران میداشت فائده نمیداد  
 حیران شد و می نالی و اشک حسرت می بارید و مضمون این صرخه زبان حال  
 میسر امید عیال اندر فایده بود آن طرز طرز برود و چون روزی چند حضرت ایشان  
 در تاب امتحان شد که در فتنه و بنایین ایشان را از رخ بر انداختند و مفقود تمام او را  
 طاب شد باحوالات خفیه نو افکنند و فرمودند که معامله باطن مسطرین باید و نقشندیه  
 عجب قافلہ سالار آمدند که بر نوازده پنہان بحرم قافلہ را بپوشیدند شیخ محمد مسعود  
 که بر او خرد حضرت ایشان بود و از مریدان مقبول صاحب کشف حضرت  
 خواجہ عالیشان قدس اللہ سرہما جتہ کفان معیشت بر سبیل تجارت بقند  
 رفته بود و در آن ایام سحر می حضرت ایشان بنیادی که حاضر وقت بود فرمودند  
 که تجب معامله ایست خواستم متوجه احوال محمد مسعود شدم هر چند بیدرہ و کاشف  
 جستجو نمودم و پیرایم جا در روی زمین نیافتم بعد از ان چون نیک متوجه شدم  
 صورت قبر او که بنازکی فوت شده در نظر آمد سامعان در حیرت رفتند بعد ازین  
 فرموده ایشان بچند روز رفیقانش سید خیر وفات اورسانیدند مشہاد ایا میکہ حضرت  
 ایشان در اجمیر تشریف شدنت شهر مبارک رمضان میان برشکال سید حضرت ایشان  
 بعادت شریفه متوجه ثنات قرآنی شدند در نماز تراویح شب اول بست یاران در سجده که بغایت  
 تنگ بودند نماز او نمودند از بعضی ایشان در وی شان از رسید بعد از او نماز حضرت ایشان

زبان مبارک رانند تا نامی ختمات که قرار داده ایم اگر بکرم الهی باران شهبافرستی میداد  
 به برون مسجد تراویح گذارده میشد چه نعمتی بود این حقیر بکلی از باران گفت شنیدی  
 چه فرمودند دیگر تا آخر رمضان و شب باران نخواهیم دید انشاء الله سبحانه و تعالی  
 شد که تا شب بست و هفتم که ختمهای اربعه انجام یافت باران صلا در شب نشد  
 بعد از او این ختمات از شب بست و هشتم باران بخین گرفت کان بدامن کریمه شریفه  
 منهایمان سجده که ذکر یافت یک دیوارش کسست بنیاد شده بود و یک جانب  
 میل تمام نموده نوعی که اکثر ایندگان مسجد جمعی که در حواشی اومی بودند یا از آنجا  
 عبور می نمودند قریب آن بودند که امروزه فرو خواهد افتاد حضرت ایشان بر میل  
 طیبیت روزی فرمودند که مانا تا زمانی که این فقره اینجا هستند رعایت کرده نخواهد  
 افتاد و بقول اکابر که فرموده اند هر لسانا جدم منزل من منزل نیست تعظیم است  
 اینچنان شد که فرموده بودند روزی که حضرت ایشان از آنجا کوچ کردند این  
 فقیر تقریباً ساعتی آنجا مانده بود حضرت ایشان قریب میلی نرفته بودند بل همین  
 که از محاذات آن مسجد مخفی شدند آن دیوار یکی بر بنیاد و منهایمان یک بله  
 تشریف داشتند که از خفتن را او نموده نزدیک یکی از دیوارهای آن منزل  
 ایستاده فرمودند که امشب زنها کسی نزد این والان نباشد و نرسد و حال آنکه  
 بعضی از باران و امثال آن در میان نبود شخصی طیب وار بفقیر گفت که  
 خانهای دیگر این فرسوده ترند تقصیر این خانه چیست که او را بافتادند امشب  
 نسبت میدهند و در حصه از شب رفته بود که ناگاه آن خانه افتاد و یک کنیزی در آن  
 والان خوابیده بود و در آن خانه آمد و دیگری که نزدیک بان بود پایی او کلوخی رسید  
 حضرت ایشان بعتاب فرمودند که امشب گفته بودیم که نزدیک این خانه کسی نماند  
 چون آن کنیز را از آنجا بر آوردند صلا آید با و نرسیده بود منهایمان از حاکم

۴۹

۳۰

۳۱

آن حدود خواسته که بر سر سرکشان رود و استیصال آنها نماید بیکے از مشایخ  
 آن نواحی استخارۃ مذکور ساختہ آن عزیزوں سے را بشارت لفتح و اودۃ ترغیب  
 بر قتل نموده آن امیر بحسب اشارۃ آن فقیر متوجہ آن کارزار شدہ پیشتر  
 از آنکہ سے باعد الحق شود این عزیز عریضہ بخدمت حضرت ایشان از روی  
 احتیاط نوشت و عرضہ نمود کہ من درین باب بشارت فتح و اودۃ ام حضرت  
 ایشان چه میفرمایند آنحضرت در جواب او نوشتند کہ از شما خطا و کشف رفت  
 معاملہ نزد ما بر عکس است لیکن چون آن امیر دور رفتہ بود کہے این فرمود  
 حضرت ایشان را بوی نتوانست رسانید ازین فرمودہ سہ چهار روز نگذشتہ  
 کہ خبر رسید کہ آن امیر از آن سرکشان بہریمت یافت و بہریشانی تمام جمع  
 نمود و نشان و نقارہ را بغارت دادہ آمد منہما فرزند ثالث سلطان وقت  
 بسیار خوانش در رشداقتیاز تمام دہشت ناگاہ باید ز نزاع در میان آمد از کہ  
 پدربالشاہ عظیم و از کیسوپسر با سپاہ شگرف با ہم مقابل شدند و کار بمقابلہ کشید  
 و یکی از خوانین عمدہ کہ طلیحہ لشکر پدربود در عین کارزار بلشکر پسر ملحق گشتہ  
 و دیگران نیز درین اندیشہ بودند از آنجا کہ شاہزادہ محب و مشفق فقرا و ائمہ  
 بود و حامی ملت بیضا بعضی از اعظم مشایخ وقت نامہ بہ آنحضرت نوشتند کہ  
 در ایشان و بزرگان دیار دہلی مکشوف و واقعات فتح و نصرت شاہزادہ معلوم  
 نمودہ اند حضرت ایشان درین باب چه میفرمایند آن عالیحضرت فرمودند کہ بزرگ  
 معرکہ معاملہ بر خلاف آن مکشوف میگردد و اما آخر کار معاملہ شاہزادہ عالیقدر بسپاہ  
 در نظرمی در آید همچنان رو سے داد کہ فرمودہ بودند قریب چہا ہج سال سرگردانہا  
 کشید انگاہ حق سبحانہ از سایر خوان ایشان را بزرگ و نامتساب پدربگردانید و چه نامہ  
 از منوب و چہ خلف بہ از سلف و بادشاہی جمیع مملکت ہندوستان را بان قودہ

سلاطین زمان سلمہ اللہ بالعدل والاحسان عطا فرمود ملکیت ازین بادشاہ  
 انتظام دیگر یافت و عرفا و علما حرمت و کبر دیدند و شریعت زینت و کبر پذیرفت ازین  
 راه این حقیر اناج سال جلوس ازین بادشاہ بر او رنگ شوکت و جاہ بدینہ زینت شرعی  
 از دل بزبان آمد حضرت پروردگار سالہائی بسیار با علو منزلت و رفعت مرتبت و  
 فتح و نصرت این ملک اسلام را زینت بخش شریعت سید الانام کرد و انا و بحق اہل ایشان  
 فضل ہم در بیان انتقال حضرت ایشان ازین جهان بفرادیس الجنان در  
 سال ہزار و بیست و چہار از ہجرت سید الابرار صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ افتاب  
 عمر گرامی ایشان در برج پنجاہ و سہ سالگی بود بر طبق شمار احمد زوری مخلص اصحاب  
 خود فرمودند کہ چنان دانم و ندانم کہ قضایا سے میرم در عمر زندگانی ما  
 بشصت و سہ سالگی است و ازین معنی شادی بودند کہ از غایت اتباع سید المرسلین  
 صلی اللہ علیہ وآلہ اجمعین در سن عمر مطابقت نیز بنظر میرسد پس یاد تک  
 موافقتی با عمار صدیق و فاروق و مرتضی رضی اللہ تعالیٰ عنہم میسر میگردد و  
 سال ہزار و سی و دوم در بلدہ اجمیر فرمودند کہ آثار قربت انتقال ظاہر میشود و  
 بحضرت مخدوم زاوہا سے گرامی سلمہ اللہ کہ آنوقت در سر ہند بودند نوشتہ  
 فرستادند کہ ایام انقراض عمر نزدیک و فرزند ان دور بعد از رسیدن این قیمہ  
 عظیمہ آن نور دید پاس ولایت متوجہ ملازمت شدہ بعد از شرف تقبیل عقبہ علیہ  
 بروز چند در خلوتی آن دو فرزند اہم را طلب داشتہ فرمودند کہ  
 مرا اکنون بھیج گونہ نظر و فہم و جبہ سنگلی باین جہان مانده می باید بان  
 جہان شد و آثار رفتن ہائیم مشہود میگردد و چون مخدوم زاوہا سلمہ اللہ  
 از آن خلوت بیرون آمدند آثار و تشنگی و حزن تمام از ایشان در نظر این  
 احقر در رویشان آمد و ہر یک را گریہ در گلو دریافت ناچار  
 ہجرت

بندہ گستاخی نموده است تفسار ستر کار نمود چون بے آرامی و ناشکیبائی  
 این عاشق شکیبائی را از استماع این خبر مزید نستند و بهمین وجه حضرت  
 ایشان نیز در آن خلوت که ازین قضیه انظار می رفتہ بود بندہ را طلب  
 نمود و اندھا جرم از انظار آن خود را بر کران داشتند اما چون حضرت ایشان  
 کثرت اندوه و ضیق صدر فرزند آن عالی قدر را از آن واقعه دیدہ اند و ایضا  
 معلوم شدہ کہ ایام وصال بسالی خواہ کشید باز فرزند آن را طلب نمود و فرمود  
 اندکہ چن گاہ دیگر برای تمامی کاری دیگر بی مارا نگاہداشتند ازین نوید آن دو  
 سعادت مند جاوید مسرور و متہج گردیدہ این زمان قضیہ مذکورہ را باین فادوم  
 نهادند مع ذلک رختہ جو بہار دیدہ بنہ را کشاوند اما ازین مژدہ چند گاہ کہ بر  
 زبان مبارک رفتہ بود حضرت مخدوم زادہای کبار و ہم این عاشق و لشکار  
 امیدوار سالہامی بسیار گردید و از اتفاقات غیبیہ آنکہ در آن ایام ہزارست  
 روضہ شریفہ خواجہ معین الدین چشتی قدس سرہ رفتہ بودند دستے مجاوی صفا  
 آن صدر الاولیاء مراقب نشستند چون برآمدند فرمودند کہ حضرت خواجہ اعطاف  
 و اشفاق بسیار نمودند و از تبرکات خاصہ خود ضیافات بظہور رسانیدند و سخنان  
 اسرار در میان آمدیکی از ان مذکورات این بود کہ مارا فرمودند در خلاصی خود ازین  
 عسکر سعی نکنید و برضای او تعالے و اگذارید درین میان فادمان آن ارقا بضرالای  
 آمدہ بستبوس حضرت ایشان مشرف شدند و قبر پوش متبرکہ حضرت خواجہ  
 قدس سرہ کہ در ہر سال یکبار تازہ میگروانتد و آن قدیمہ را بیل از کبار مشائخ  
 میفرستادہ اند یا ببادشاہ وقت میدادہ یا تبرکاً چون لالی و جواہر و صندوق  
 می نہادہ آن روز آن قبر پوش فہوز را بر آوردہ نزد ایشان آوردہ معروض  
 کہ بہ از شما سزاوار این کہ باشد حضرت ایشان بآداب تمام قبول نمودند و آنرا بخادم سپردند

آه سر و از دل کشیده بر زبان آورند و فرمودند که لباسی ازین نزدیکتر بحضرت  
 خواجه نبوی و لاجرم آنرا با لطف نمودند برای تکفین ما گناه میداشتم باش و هم در آن  
 ایام شبی وقت تجمید این بنده نزدیک حجره فاضل آمده قریب باستان سر  
 برانومی فکر کشیده بود ناگاه از آن حجره آواز حزین گریه آلود گوشم رسید  
 گوش بر سوراخ دروازه شریفیه نهادم شنیدم که آن قطب الانام با رقت تمام بی  
 رای میخواند و اشک نیاز از دیده حق بین میراند و آن بیت اینست باد و روز  
 زندگی جانی نشد سیر از غمت بنده چه خوش بودی که عمر جاودانی شستی بچون  
 ازین سفر سعادت اثر بسزین معاودت نمودند و زبان ساکنان آن دیار را بمقتول  
 العود و احمد کشود نزدیک بمنزل شریفیه خویش و در تر از فرزندان را ویه اختیار  
 اختیار نموده آنرا و اگر دیدند چنانکه جز بنماز پنجگانه و جمعه مسجد برون نمی آمدند و در آن  
 خلوت بنا بهج الانوار و الاسرار غیر از محذوم زاویات کبار و این بمقدار و دوسه  
 تن از درویشان خدمتگار دیگر برار رسیدن کمتر سیر میشد روزی و بیست  
 اختیار آن خلوت نفس سر و از دل حقیقت برور بر آورد و این کلام شیخ از سر  
 را که چون بوعلی دقاق را مشرب عالی شد مجلس او از خلق خالی شد بر زبان آمدند  
 الحق و را و آخر عمر مشرب حضرت ایشان آنقدر عالی ایشان شده بود که کاملان این  
 ایشان بطفلان نور آمد این دبیرستان ملحق شده بودند در آن ایام بعضی  
 دوستان که کتابی می نوشتند اکثر از استغفار چندگانه درج می نمودند و در بعضی  
 کتابت تصریح میکردند که او آخر عمر نزدیک آمد و آنچه پیش آمد درین ایام این چهار  
 را بسبب مرج و مرج سلاطین که در صوبه دکن نظمو پیوسته بود فاطمه مران آمد  
 که اطفال را گرفته تحت اقدام همایون برسد تا چهار خصصت فرمودند بصدانند  
 و حضرت در وقت خصصت معروض داشتیم که دعا فرمایند که بزودی باین استان

مجاہد حق پرستان مشرف گروم آنحضرت اہی کشیدہ فرمودند و عالم گنم کہ در آخرت  
 با ہم یکجا جمع شویم این حرف جانگداز ہوش از سر در بر بود مع ذلک چون نصیب  
 این بی طالع محرومی بود با قضا و مقادیر متوالست نمود ناچار با دیدہ اشک  
 نشان و انشا و اشعار حسرت نشان کہ از ان اشعارست این دور با عیب کہ اشعار  
 باین مدعا مینماید مسکین کسی حلقہ ہر در میز و ہر سوسو طبل سراغ شکر میزدہ چون  
 یافت دکان قند باوش بر بودہ میرفت و زیاس دست بر سر میزد و پند حرفی  
 نشنفتہ از دبستان فقیہ پڑھیہ اشکفتہ از گلستان فقیہ پڑھیہ کہ چو آہ سرد و آہ  
 خمار پڑ ناخوردہ شراب از دل مستان فقیہ پڑ او اخر ماہ رجب سنہ ہزار و سی و سہ بود  
 کہ بند و مرخص گشت از ان ایام تا زمان انتقال حضرت ایشان کہ مدت بہت  
 ماہ باشد شیخ بدر الدین سرہندی از مقبولان حضرت ایشان بتائید و تقریر حضرت  
 مخدوم زاد ہا سے عالی شان سلمہ اللہ سوانح این شہور سببہ را رقم نمودہ از انجا  
 قضیہ ایام ارتحال و قبل و بعد آن بسبب التقاط و انتخاب منقول میگردد و با  
 بعضی فوائد دیگر کہ زبان آن قبیہ از ان ساکت است منتعفن شعبان سنہ مذکورہ  
 کہ کہ یہ انا انزلناہ فی لیلة مبارکہ انا انما منذرین صفت آن شب بہ تبرک است  
 حضرت ایشان در خلوت خانہ احیاء لیل می نمودہ اند ناگاہ در ان نصف شب  
 بان خانہ کہ اطفال و والدہ ماجدہ آنها آنجا بودند شریف قدوم از زانی فرمودند  
 آنشب بناگاہ بزبان شریف عصمت پناہ یعنی والدہ مخدوم زاد ہا سلمہ اللہ فرمتہ کہ  
 امشب کہ شب تقدیر آجال و آمال است خداوند کہ نام کر از ورق ہستی محو کردہ  
 باشند و نام کر انابت و اسفندہ چون حضرت ایشان رضی اللہ عنہم بین سخن  
 شنودہ اند فرمودہ اند کہ شما بشک و ترودے گوئید چہ باشد حال آنکس  
 کہ معاینہ می بیند کہ نام او را از صحیفہ زندگانی این جهانی محو ساختہ این را



زبوش بر اندازد فرموده آنجی دل اسرار منزل کشیده اند ایضا بعضی محرمان  
 خاص و متعلقان ذمی اختصاص درین ایام اختیار از او و انقطاع جزات نمود  
 پس میدند که وجه این قبل و عزت و انقطاع از عیال و خلق است درین روزها  
 چیست فرمودند سرش آنست که ایام ارتحال خود را ازین جهان قریب می بینم  
 چون اینچنین باشد بگنج خوبی نهائی و از او بگلی آنسب استغفار و استغنا ضروری  
 است و تمامی اوقات و انقباس و بی وقت مستغرق عبادات ظاهریه و باطنیه  
 داشتن لازم و این معنی بی انقطاع قبل تمام صورت پذیرند پس شمایان ازین وقت  
 بدارید و مرا با و سجانه و گذارید و ایضا درین ایام روزی که در دلمیز حرم سرا اضطرار  
 نموده بودند بناگاه فرمودند درین سرما که بعد از دو ماهی آید ما درین خانه نخواهیم نمود  
 حاضران معروض داشتند که مگر در خلوت خانه خاص خواهد گذراند فرمودند  
 انجام نه و ازین خانه جای دیگر نیزه عرض کردند پس کجا فرمودند بنیم که چه خواهد  
 شد در او اسط ذمی حجه که او اهل میزان بود عارضه ضعیف النفس برایشان استیلا  
 نمود درین ایام روزی فرمودند که حضرت شیخ الانس و ابن سید عبدالقادر جیلانی  
 در ارضی الدعنه در محال دیدم که در حق من عنایات براهیایات نمودند زبان مبارک  
 خود در زبان من کرده فرمودند که مردم در معنی این بیت با که است افات شمس  
 الاولین و شمسنا ابد علی افق العلی لا تغرب و آن قول ما که قدمی نذر علی رقبه  
 کل ولی الله حیران شامه اهل آن بنویسید که ازین ضعف صحت است ولیکن  
 حضرت ایشان را از آنجا که درین بیماری شوق لقای او سجانه استیلا نمود و بود و از  
 کمال آن شوق گریه برایشان غالب میشد و همیشه در آن ضعف بدعای با شوق  
 اللهم بار فوق الا علی رطب اللسان می بودند و می فرمودند اگر طبیب گوید که عرض  
 تو علاج پذیر نیست ویرا شکر الله بقدر مبلغنا بهیم لاجرم از و فور این شوق اشتیاق

شرح این بیت و آن کلام قطب الافاق نیاید اما چون لفظ صحت در حق آنحضرت  
از زبان شریف آن بزرگ رضی اللہ عنہما رفته بود و درین میان چند روز  
صحت گونه روی نموده و پیش از خستگان را یکم فری سشنود و درین چند روز  
صحت شداید ایام الام ضعف و ستقام را بشوق تمام یاد کرده میفرمودند که در چو  
مرات ضعف صلاوتی و نعمتی می یافتم که درین چند روز صحت معلوم نمیکرد  
درین میان تصدق و خیرات فراوان نیز بنظمور میرسیدی از ارباب اخلاص  
آن وفور شوق ایشان را بوصول رفیق اعلیٰ مشاهده کرده بود و پاسبان ایشان  
از زندگانی این جهانی دیده و این تصدیقات و خیرات را دفع بلیات گمان بر  
در حیرت بود تا روزی بعضی رسانید که آن چیست و این چه میسر است را از اشع  
مبتدی بر زبان شریف رسانند و سرشک مسرت از دیده برافشانند و عرض کنند  
آج ملاوا کنت سون کجی سچر جگ و میون وار پد یعنی امروز روز وصال دوست  
ای محرم همه عالم را از شادی این دولت و نعمت نشان میکنم تا آنکه در روز  
شهر محرم الحرام فرمودند که الحال مرا نمودند که در میان چهل و پنجاه روز ترا ازین جهان  
بان جهان بگذراند و قبر مرا بمن نشان دادند مستمعان در اندوه و حسرت رفتند  
جگر تازی و گریه حضرت مخدوم زاوه خواجه محمد معصوم سلمه شد و حضرت مخد  
زاوه خواجه محمد سعید سلمه شد و در همان ایام روزی آنحضرت را در گریه دیده سبب آنرا  
پرسید فرمودند شوق وصال حضرت ذوالجلال معروض داشتند که حضرت حق  
سجانه تعالیٰ خواص بندگان خود را درین دایره اختیار اینها میکند و چون  
آرزوی خود ایشان این مشابهت ایشان را می برد چون ازین حروف در بیان  
زاوه تغیری دیدند فرمودند که محمد سعید از حضرت حق تعالیٰ غیرت میکنی معروض  
که حسرت بر احوال خود میکنم از بیم دل پروردگار کانون اندوه پرورد بعضی ساکن

که قبله گاهای نهمی شفقته و کم رفتی در حق مایان حبیبیت فرمودند که حضرت حق عز  
 وجل از شما احسب و نیز شفقت و اعانت ما بشما بعد از ارتحال ما زیاد و زیاد از ایام  
 حیات اینجانبانی خواهد شد که اینجا علایق بشری در بعضی اوقات تا چار مانع اعانته و توجه  
 است و بعد الموت فراغ و تجرد است و از آن روز که حضرت ایشان آن معاینه مذکور در  
 ایام مذکور نموده بودند شمار آن ایام منتظره میفرمودند تا آنکه شب بستان و دوم صفر در جمع  
 اصحاب خسته بگر فرمودند امروز از آن میعاد چهل روز میشود تا درین هفت هشت روز  
 دیگر چه پیش آید و نیز بحضرات مخدوم زادها فرمودند که درین چند روزه صحت که  
 در میان آمد هر کمانی که حصول آن در حق نوع بشر ممکن و متصور بود حضرت حق سبحانه  
 بتفصیل حبیب خود سرور انبیا علییه و علی آلہ و صحابه من الصلوات اکملها و من التسلیمات  
 افضلها مرا عطا فرمود مخدوم زادها را عالیشان ازین کلام حضرت ایشان خاطر پریشان  
 شدند که درین کلام رمزی مضمون بود که حضرت صدیق اکبر راضی اللہ تعالی عنہ بعد  
 از نزول کریمه الیوم اکملت لکم دینکم و تممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا بر دل  
 الهام منزل آمده بود یعنی ارتحال سرور دین و دنیا صلی اللہ علیہ وسلم غرضشک لکن  
 تو بومی شب فراق آمد به روز پخشنبه بستان و سوم صفر بدر و ایشان بدست مبارک  
 جامها قسمت کردند چون بر بدن جامه پنبه دازید و سردی هوا اثر کرد و تب رجعت  
 نمود باز صاحب فرارش شدند و چون حضرت رسالت علیه الصلوٰۃ و التحیة از  
 بیماری صحت یافته بفاصله قلبیه مرخص گشته انتقال فرموده اند کما استفاو  
 من الاخبار حضرت ایشان قدس سره پیش ازین معنی نیز اتباع را از دست  
 خداوند و پیش ازین ضعف بنحی و فرموده بودند که مبلغ گذار از انگشت جهت منقل  
 بیار بعد از ساعتی خادم را نزد خویش خوانده بنصف آنچه فرموده بودند دلالت  
 نمودند بر زبان مبارک را ندند که واعظی در ول من گفت که فرصت آنقدر نیست

سوفتین نیست باز فرمودند که همان مقدار بسیار بکار دیگر خواهد آمد چون بیاور و ایشان  
از ان گشت مقدار معین برای خود جدا کردند و باقی را با اطفال فرستادند  
و آنقدر که برای خود جدا کرده بودند روز انتقال کلی تمام شده بود درین ضعف  
افاضه علوم عالیہ پیش از پیش بفرزندان عالی مقدار خویش مینمودند و بعضی از آنجا  
که گرم بیان و قابل حقائق بودند تکم فرادوان بطور رسید حضرت مخدوم زاوہ  
خواجہ محمد سعید سلمہ اللہ و ابقاہ معروض داشتند کہ ضعف حضرت ایشان انہم  
تکمل را تحمل نمیتواند نمود و بیان معارف را بوقت و فرصت دیگر موقوف دارند  
فرمودند کہ لے فرزند وقت کجاست فرصت کرا بوقت دیگر زبان را دائم کہ بار  
اینقدر بیان ہم نخواهد بود و درین ایام غلبات ضعف ناز بغیر جماعت ادا فرمودند  
مگر چهار پنج روز اخیر کہ تنہا گذاروند برای رعایت قوم و اوعیہ و اوراد ما ثورہ و لایم  
و ذکر مراقبہ دائمی را بی بیج فتوری بجا آوردند و بیج و قیقہ از وقائق شریعت و طریقت  
را فرود گذارند شب کہ ثلث آخر شب بر خاستہ وضو کردند و تہجد را ایستادہ  
گذاروند و فرمودند کہ این آخرین تہجد است و آنچنان شد کہ بعد از ان تہجد میسر نشد  
کہ معالہ باخر رسید تہجد ختم یافت و قبل وقت وصال ایشان را فروری آمد  
میداد مخدوم زاوہ بزرگترین افاق بعرض رسانیدند کہ این کثرت فرود رفتی بوازم  
ضعف ست یا از استغراق ست کہ بعضی معاملات عظیمہ در میان ست توجہ دائم  
تا کما ہو کشفون و مشہود گردوند و با تمام و اکمال رسند و محلی از ان غوامض اسرار  
بکوش فرزند ان کبار رسانیدہ اند و چون ازین فرود رفتگیہا بافاق می آمدہ اند و حقا  
در وانگیز و داغ اثر بد رویشان خستہ بگرد میان می نہادہ اند بیشتر آن و صلابت تحریر  
بر متابعت التزام سنت و اجتناب از بدعت و دوام ذکر و مراقبہ بود و میفرمودند  
کہ سنت را بدندان خواہند گرفت گو یا ازین وصیت نیز نظر بر متابعت حضرت

فائدت داشته اند زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز بوقت انتقال چنین  
 نصیحت بظهور می آورده اند منها ما روی الترمذی و ابو داؤد عن عریض بن ساریه  
 رضی الله عنه انه قال وعظنا رسول الله صلی الله علیه وسلم موعظة وجلت  
 منها القلوب وارتقت منها العیون فقلنا یا رسول الله کانتها موعظة موع  
 فاوصنا فقال اوصیکم بتقوی الله و السمع والطاعة وان یامر علیکم عبد واینه  
 من بعث منکم فیسیری اخلافا کثیرا فعلیکم بسنتی و سنته خلفائی الراشدین المهتدین  
 عضو علیها بالنواجذ ایاکم و محدثات الامور فان کل بدعة ضلالة و درین مصایب  
 فرمودند صاحب شریعت علیه الصلوة و التحیة و قیمة ازوقائق نفع بحکم الدین  
 فی ایحیة فرنگه ششقه از کتیب معتبره و بی طریق متابعت کامله بکسیر  
 و بران کار کنید و نیز فرمودند در همیشه و کفین من مراعات اتباع سنت نبویه  
 علی مصدرها الصلوة و السلام تأمید و قبل ازین بوالدیه باجده اطفال فرمودند  
 بودند که چون ارتحال من ازین دار طلال پیش از تو معلوم میشود باید که از مبلغ  
 مهر خود کفن من سازی و نیز یکی از مصایب این بود که فرموده اند قبر مراد و خا  
 گننام خواهند مقرر و پشت مخدوم زادها معروض داشته اند که پیش ازین  
 شرافت و برکت موضع را که برادر بزرگ ما علیه الرحمة باشاره آنحضرت آنجا  
 مدفون شده اند بیان فرمودند که مرقده من دران زمین خواهد شد و تعیین موضع  
 و فن نیز در آنجا کرده اید و اکنون چنین میفرمایند فرمودند آری چنان بود اما  
 الحال شوق من چنین است چون از فرزندان در قبول آن توقف دیدند فرمودند  
 اگر چنین نکنید بیرون شهر نزدیک والد بزرگوار دفن کنی یا بیرون شهر و رباغ  
 تربت من مقرر و اید و قبر مرا خام گذارید تا باندک زمانی از ان نشانی نماند  
 را تم حروف گوید این فرموده آنحضرت ایشان قدس ستره اشاره می نماید هم

بقضای اتم و ہم بر آنکه آنحضرت متعلق باخلاق حضرت بی نشان گردیده بودند مویده  
 این یعنی است آنکه این حقیر پیش از انتقال حضرت ایشان در واقعه ویدہ بود  
 کہ آنحضرت قدس سرہ از چہمان انتقال نموده اند و من مالان و گریان ہر سوی  
 می پویم و گاہ این احمد و گاہ این التامیگویم درین میان کے مرا گفت اینک  
 مسجد است بس بزرگ قبر ایشان درین مسجد است چون بان مسجد درآمد  
 بجز خطے کہ از وصورت قبر می طولا و عرضاً ظاہر شود نبود و یافتن قبر ایشان  
 ایست کہ جز اینقدر نشانی ندارد و مرا آنوقت تعبیر نسبت محو کہ آخرین نسبتی  
 است از نسبتہای فنائیہ و بقائیہ این طایفہ علیہ بر دل آمدہ بود چنانکہ حضرت

ایشان نیز در مکتوبی کہ کریمہ بل سے علی الانسان عین من الدبر لم یمن شیئا  
 مذکور عنوان آن مکتوب است از تحقیق باین حال تصریح نموده اند و آن خط را  
 بہمان شیخ عارف فرمودہ بعد از اندک ایام از دیدن آن مقام انتقال آن خوشحالانہ  
 بظہور رسید تو آمد بود کہ تعبیرش ہم آن و ہم این چون فقیر بہ بریان پورشت  
 در او اسطمانہ صفر سے کہ در آن انتقال حضرت ایشان خواهد بود در وقت از  
 مخلصان آنحضرت آمدہ بفقیر گفت کہ در واقعه می بینم کہ شجرہ عظیمہ در کمال  
 سبزی و ثمر و رفعت چنانکہ گویا نزد یک آسمان رسیدہ و از کثرت اغصان  
 چنانکہ ہزار کس در سایہ او آرامیدہ نیکیار از تند بائے بر زمین آمد غریب و  
 افسوس و گریہ از مردم برخاستہ شور برخاست مگردان مچخل شکست  
 بہ گریہ ز جوش نگر آبلہ دل شکستہ باین فقیر دلریش از واقعه آن درویش  
 ہر اسان بود تابع از سے و اندر وزارین واقعه خبر وفات حضرت ایشان  
 بہ بندہ رسید چون حساب کردم آن واقعه باین صورت حکم کریمہ کشتہ  
 صلوات ثابت و فرمائیے السماء الایہ اشارہ می نمایند بانکہ آنحضرت تمامی شریعت  
 طیبیہ

غرابو دند باز گرویم بحرف و صایا سے آن غوث الہی ایا قدس اللہ سرہ الا قدس  
 چون حضرت ایشان از فرزندان گرامی در اختیار آن دوسته جا کہ بر  
 قبر خود تعیین فرمودند تو وقت و نگرانی بل حیرانی دیدند بسم آمد و فرمودند  
 شما مختارید ہر جا صلاح و امید آنجا گذارید شب سے شنبہ بست و نم  
 صفر کہ روزش روز وصال خواهد بود بخا و مانے کہ شبہا بیمار واری میگردند  
 فرمودند بسیار محنت کشیدید ہمین محنت امشبہ است و بس و در آخر شب  
 فرمودند صبح لیل بوقت چاشت آنروز فرمودند کہ بہت بول طشت یک  
 نذر و احتمال جستن قطرات است و رعایت دقیقه در آن وقت نازک نمود و یک  
 بول نمود و فرمودند کہ این طرف را بر وارید کی گفست قارورہ را حکیم باید  
 نمود چون این حرف شنودند فرمودند نقص و خونگی نمایم و استنجائی کنم  
 مرا بر فرش من خوابانید چنان کردند کہ چون معلوم ایشان گردید کہ بعد از  
 ساعت انتقال خواہم فرمود و فرصت و وضو نخواہد شد نقص و وضو فرمودند  
 و بطہارت ازین جہان انتقال نمودند چون ایشان را بر بستر تکیہ دادند ایشان  
 بر طریقہ سونہ دست راست زیر خد راست نهادہ بزرگ پر و افقند مخدوم  
 زاوہ بزرگ سرعت نفس در ایشان دیدہ معروض داشت کہ حال شریف  
 چون است فرمودند ہم و نیز فرمودند آن دور کعت نماز کہ کردہ ایم کہ  
 و بعد ازین سخن فرمودند جز ذکر ذات پس از لمحہ جان بجان تسلیم نمودند  
 رحمہ اللہ سبحانہ رحمہ واسعہ ابدیہ بیثوت پیوستہ کہ آخرین کلام اکثر  
 انبیای عظام حرف از نماز بودہ درین باب نیز بتعییت انبیاء و سرور ایشان  
 علیہم الصلوٰات والتسلیما ت نمودند و این واقعہ عظمی در چاشت روز شنبہ  
 قریب یکپاس روز بست و ہشتم شہر صفر و بحساب شمسی نصف جدی گویند

حاضر کنند حاضر دوم و در آن ریلک بنویسند

بست و نهم صفر سنہ ہزار و سی و چہار از ہجرت سید البرار صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
 بوقوع پیوستہ و آن ماہ بست و نہ روز آمدہ بود و شب اول شہر ربیع الاول کہ  
 ماہ نبوی است بخدمت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم شافتند ایام ضعف و تب  
 ایشان موافق سال عمر ایشان بودہ و شخصت و سہ روز این معنی موافق مضمون  
 حدیث صحیح حمادی یوم کفارہ است بظہور آمدہ چون غسل آن بدن نور را تخته  
 غسل آورد و جامہ را از تن مبارک بر کشید ہمہ حاضران معانینہ دیدند کہ آنحضرت  
 بر شیوہ نماز دست بستہ بودند و ابہام و خضر راست برگردید دست چپ حلقہ  
 داد و حال آنکہ نترات نمود مزاد با بعد از حال دستہای ایشان را دراز کردہ بود  
 و زمان خوابانیدن بر تخته تبسم نمودند و دستہا چنان تبسم بودند چنانکہ فریاد از حاضران  
 برآمد و این قصہ مصداق این قطعہ گردید **یاد داری کہ وقت آمدنت ہمہ**  
**خندان بودند و تو گریان پند چنان ز می کہ وقت رفتن تو ہمہ گریان شوند و تو**  
**فندان بد دستہای شریف را غسل کشادہ راست کردہ بر بسیار مضطجع**  
**گردانیدہ غسل بہ جانب بئین داد چون بر جانب بئین خوابانید تا بسیار را نیز**  
**غسل دھو باز مرئی حاضران گردیدند دستہای شریف بجرکت ضعیف کہ آن**  
**از قوت ولایت کاملہ نشان قوی بود و متحرک شد تا ہم آمد و بطریق سابق ابہام و خضر**  
**بمیرین بر سنج بسیار حلقہ گشت و حال آنکہ چون مضطجع بر بئین بود بایستی کہ دست**  
**راست بر چپ نمی ایستاد با وجود آنکہ دستہای لطیف از غایت نرمی از موم و**  
**برگ گل نام تر بود لیکن بقوی مقبوض شدہ بود کہ افتادند و جدا شدن امکا**  
**نداشتہ وقتیکہ کفن پوشانیدہ اندان وقت نیز آن قبض بظہور سیدہ بود و همچنین**  
**پیش از آنکہ آنحضرت را بر تخته غسل فرود آوردند قبض بدین برج مسطور واقع**  
**گردید و چون حاضران کشادہ شدہ میگردیدند کہ دستہا مبارک آنحضرت بر سبیل مذکور**



با هم جمع شدند و هم برین منوال دوسه کرت واقع شد آخر چون معلوم گردید که اینجا  
 سری ست مبطن و رازی ست مخفی باز یکشادون آن متعرض نشدند و گفتند که  
 حضرت خواجه محمد سعید سلمه الشرف فرموده اند که چون مرضی حضرت ایشان بسکند الله  
 بجهت ابعثان چنین ست چنین گذارید صدق رسول الله صلی الله علیه و سلم که  
 تعیشون تموتون ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و التذروا لفضل العظیم شاید درین  
 خوارق عظیم مخلصان را موجب فرید عقیدت و دیگران را باعث حیرت و  
 حصول اعتقاد و ارادت گشته و آنحضرت را بموجب وصیت آنحضرت و بصورت  
 دید حضرت خواجه محمد سعید که افقه فقهتای وقت اند و دیگر فضلامی حاضر شده بامر سفید  
 کفن کردند لفافه و قمیص و از اردچاک قمیص را بر وایت مفتی به از دو جانب نسکین نمودند  
 و عمامه ندادند که اتفاق فقها و محدثین ست که آنحضرت را صلی الله علیه و سلم و ابو کبیر  
 راضی الله تعالی عنہ عمامه ندادند و رقیستانی مرقوم ست که صحیح آنست که عمامه  
 در کفن مکروه است و علامه ربانی حضرت سید شریف جرجانی در شرح سراجی نیز در مع عمامه  
 در کفین تاکید فرموده و حدیث آن است و ترجمان مقتضی اینست حضرت مخدوم زاو  
 بزرگ خواجه محمد سعید و امت بر کانه امامت نماز جنازه پیر و پیر بزرگوار خود رضی الله عنه  
 نمودند و بعد از نماز برای دعای توقف فرمودند که مقتضی سنت چنین نیست و کتب  
 فقهیه تبره مرقوم ست که بعد از نماز جنازه ایستاده دعا کردن مکروه است هر چند که عمل  
 بعضی امام دین ایام چنین ست و روضه منوره ایشان پہلوی مسجد متبرک آنحضرت  
 جانب شمال در جوار مساکین مشرف موطن ایشان واقع ست و در همان قبہ علیہ قبل  
 ازین حضرت مخدوم زاو کی خواجه محمد صادق راقدس سره گاہ شہد بودند نورانیت  
 و شرافت آن موضع را بارها حضرت ایشان میفرموده اند و نیز یکی از کتابت بال آن موضع  
 را چنین تحریر نموده اند بعنایت الشایعانه و بصدق حبیبہ علیہ و علی الصلوات و السلام

در کتب معتبره و در کتب معتبره و در کتب معتبره

و التحیة و البرکتة بلده سربند گویا زمین اسیاسی منست که بر امن چاه عمیق تاریک پر کرده  
 صفت بلند ساخته اند و بر اکثر بلاد و بقاع آن ارتفاع داده و نوری در آن زمین و در  
 گشته است که مقتبس از نور ولی صفتی و بی کیفی است در رنگ نوری که از زمین  
 مقدس بیت الله ساطع و لامع است پیش از ارتحال فرزند عظمی مرحومی چند ماه  
 این نور را بر این درویش ظاهر ساخته بودند و در زاویه زمین سکنای فقیران را  
 نشان داده نوری نمودند ساطع که گوی از صفت و شان بوی راه نیافته بود  
 و از کیفیات نوره و سبز بود از روی آن شد که آن زمین من من شود و آن نور بر سر  
 قبر من لامع بود و این را بفرزند عظمی که صاحب سر بود ظاهر ساختم و از آن نور و  
 از آن آرزو مطلع گردانیدم اتفاقاً فرزند مرحومی باین دولت سبقت کرد و در  
 پرده خاک در ریای آن نور مستغرق گشت **عن هنیئاً لارباب النعم نعمها** از نظر  
 این بلده معظمه است که مثل فرزند عظمی که از اکابر اولیای ائمه است و آنجا است  
 است و بعد از مدتی ظاهر گشت که آن نور مودع لعل است از انوار قلبی این فقیر  
 که از اینجا اقتباس نموده در آن زمین فروخته اند در رنگ آنکه چراغی از مشعل افروخته  
**قل کل من عند الله نور السموات والارض انتهی** مرقومه الشریف و راقم این  
 حروف پیش از انتقال حضرت ایشان بدو سال از زبان شریف مخدوم زاده  
 جامع الاسرار و العلوم **خواجہ محمد معصوم سلمه الله** شنود که ایشان از زبان مبارک حضرت  
 ایشان قدس القدره الاقدس نقل کردند که فرمودند **ارادہ عزالت و انزوا نمودم**  
 که بگوشت از گوشه رفته منزوی شوم درین میان الهام نمودند و معلوم فرمودند که  
 طریق محبوب و مرضی ما همین است که احوال بر آن هستی نه آن طریق که خواهش  
 کرده در آن وقت در نظر بلده سربند چاه تاریک نمود که هیچ از غایت عمیق  
 راه برآمدند و وزیر پیش از انتقال چند سال روزی بر زبان مبارک آورده

بودند که مرا محاذی قبر فرزندی عظمی مدفون خواهند ساخت که آن زمین را  
 باحوالی آن که در آن وقت دال محوطه بودند و ضمه از ریاض جنت دیدم  
 آنکه مخدوم زادو بار آخر مدفون مختار گردانیدند همین خواهد بود که ایشان همان  
 نوشته و گفته سابق عامل خواهند شد و آنکه پیش از مختار ساختن آن بجهت و جوی و جوی  
 دیگر را که فرمودند از غلبه وید فئا و خمول و بی نشانیها سرزده بود و کما لا یخفی محف  
 مانند که بعد از انتقال آنحضرت نیز خوارق از ایشان بعضی در ایشان داخل  
 کیشان دیده اند بنحی ازان مرقوم میگردد و یکی ازان خوارق که بسیار مریدان  
 آنحضرت و غیر مریدان باین فقیه رسانیدند آنست که قبر شریف مخدوم زاده  
 بزرگ قدس سره در مرکز خطیره واقع شده بود که فقیه و همه مخلصان ایشان دیده  
 اند بلکه گمان این فقیه آنست که از مرکز بجانب قبله مائل تر بود و آنچه وجود حضرت  
 ایشان را پیش روی آن مخدوم زاده مغفرت نشان که سمت قبله باشد  
 بخاک سپرده بودند بحال زایران متفق اللفظ و المعنی میگویند حضرت ایشان  
 که قبر مخدوم زاده خمینا یک زراع و چیزی بجانب دیوار شرقی رفته و دیگر  
 ازان خوارق آنست که جامع رساله احوال و وفات ایشان مولانا بدرالدین  
 سربندی نوشته که روز انتقال حضرت اطراف آسمان بغایته الغایته سرخ شده  
 بود و آن سرخی آسمان را اکابر کریم بر موت کسل و دوستان او سبحانه گفته اند کما فی

شرح الصدور بلغنی ان السموات والارض یکبیا علی المؤمن و کما ان السماء حمرة لظرفها  
 و آنچه بعد از انتقال حضرت ایشان مخدوم زادو های عالیشان و بعضی در ویسا  
 در واقعات و مکشوفات دیده اند پیش از آنست که به تحریر و رأید از آنجا است آنکه  
 حضرت مخدوم زاده کلان شیخ محمد سعید سلمه الشافری فرمودند که ایشان را بعد از دفن  
 بخواب دیدم که از انعامات عظیمه او تعالی که بعد از ارتحال در باب ایشان بطور

آمدہ بہ بشارت و فرحت تام بیان میفرمایند و مساببات میکنند عرض کروم کہ قبلہ  
 گاہ از مقام شکر بیچ کس را نصیب عطا کردہ اند فرمودند بلے مرا نیز از جملہ شاکران  
 گردانیدند معروض داشتیم کہ در قرآن مجید و قلیل من عبادی الشکور آمدہ و ازین  
 کہ یہ چنان مستحق و میگردند کہ آن جماعت پتیران باشند یا کمل صحابہ  
 پتیران چون ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ فرمودند است چنین است اما مرا  
 افضل خاص و عنایت مخصوص نیز داخل آن جماعت ساختند حضرت  
 محمدا و زوایا و خواہد معصوم سلمہ اللہ تعالیٰ فرمودند کہ ایشان را در واقعہ  
 رسیدیم کہ سوال نکردیم چون گذشت فرمودند حق سبحانہ کمال رحمت نخت  
 بمن الامام فرمود کہ اگر تو اذن داری این دو فرشتہ در قبر تو بیاند عرض کروم  
 کہ آئی و زوایای این دو فرشتہ ہم در حضرت تو باشند و پیش این بندہ سکن  
 نمایند و متعال نہایت رحمت و رافت خود را شامل من داشته ایشان را  
 پیش من نفرستاد پسیدیم کہ ضغوطہ قبر چون گذشت فرمودند کہ شد اما اقل  
 قلیل و گویا و لانا شہد ہاشم فاوم کہ از مخلصان قدیم است حاضرست و بخدمت  
 بر ایستادہ میگوید ایشان اقل قلیل را ہم بسپیل تو وضع میگویند و الا انہم نشدہ  
 مخدوم زاوہ کلان فرمودند کہ در حجرہ جماعت خانہ بودم و آن وقت سحر بود و متعال  
 دیدم کہ حضرت ایشان از در آمدند و بر سر عرش من نشستند و مراد بر گرفتند  
 ہیبیتی بر من ستولی شد و لرزہ در اعضای من افتاد و فی الحال از نظر من غائب  
 شدند و فاضلہ دیگر از مریدان مقبول ایشان شیخ پیر محمد نام لفت و نماز فرض  
 نظر کہ مخدوم زاوہ کلان امام بودند بچشم سہ لفت سین دیدم کہ حضرت ایشان برابر من  
 ایستادہ اند چون میان من و ایشان در صف جماعت فرجہ بود دست مرا گرفتند  
 بچو و متصل ساختند کہ فاصلہ مانند تا آخر نماز ایشان را رسیدیم و فرجی شال

فستقی پوشیدہ بودند و گوش بیچ بر سر دستار چیدہ و سحر و سپاسی ایشان  
 بود و من زبان زمان متحیر میشدم و تهنق میکردم کہ سبب و ازو ہم باشد ابائی رب  
 و شک چنانکہ در ایام حیات سپیدیم مشہود می شدند چون نماز را سلام دادند ایشان  
 ندیدم مضمون سے آمدی و آتش بر جان زد می بد رفتی و بر آتشم و امان زد می بد  
 با خود میخواندم و اشک اندوہ ما جرت می راندم کی از مخلصان ایشان کہ در  
 قریب یک بودہ و ہنوز خبر وفات ایشان را نشنودہ بود فرزند آن پیش  
 مخلص بیماری داشتہ بفرزندش گفت احضار حضرت ایشان میکردہ ہست  
 در آن احضار آن طفل بہار دیدہ ہست کہ حضرت ایشان آمدہ فرمودہ اند کہ  
 بابا بخدا رسیدیم و بہشت اعلی در آمدیم اول پلے رست و بہشت نہادیم  
 بعد از آن سرور آوردیم بعد از آن پلے چپ را و بقای او تعالی مشرف گشتیم  
 را ای معروض داشتہ کہ مرا نیز بہ بہشت و بقای حق تعالی برسائید فرمودند  
 کہ ہنوز وقت تو و فرزندان من نہ رسیدہ چون آن مریض از آن واقعہ برآمدہ  
 محتش سے دادہ و بعد از وہ دو از وہ روز خبر انتقال ایشان بہار اور رسیدہ مو  
 بدرالدین مذکور در آن سالہ مذکورہ نوشتہ کہ بعد از انتقال آن حضرت من ہم در واقعہ  
 ایشان را دیدم کہ خواجہ حسام الدین احمد کتابتی نوشتہ اند و عنوان آن مکتوب این  
 عبارتست کہ ما خود سجد و گناہبان این جہانیم ما از جہان گذشتیم و در آن جہان نشینیم  
 انالہ و اما الیہ راجعون این حقیر جامع این کتاب غنی اندک گوید چون خبر انتقال آن حضرت  
 باین شہزوی زاویہ غربت و سکنت رسید از غایت لبستگے و اضطراب با جگر کباب چشم پر آب  
 دول آوارہ و گریبان پارہ از شہر روی بیابان نهاد و زبان حال را بانشاؤں این باغیم  
 فیکشاؤں بی روی توروی دل بصر کمینی بد چون کوہ ز بار غم و رو جانمی بد از ہر  
 غاری نشان آن گل پر ہم ہوز ہر غمے سراع عنقا کنی بد اتفاقاً چون شب سپرد گناہ

شہر درویرانہ مسجد می بیاو آن گنج سر کجیب اندوہ بروہ بودم پاسوز و حرقت تمام  
 آہ سرد از دل و اشک گرم از دیدہ بیرون می آوردم لمؤلفہ ز آتش غم آہ سرد و  
 چشم تر و اریحہ ماہ از رسول عشق اعجاز و گرواریم ماہ جبرگی شد رشتہ ہر موسوز  
 اصلاحی نیافت نہ چاہائی کہ تو بر حبیب بگر و اریحہ ماہ بیخ ہر سو بر تن ہاشم ز نام  
 حالتہ ایست بہ در دل ہر حلقہ پسندین نوحہ گرواریم ماہ در میان این گریہ و سوز  
 حضرت ایشان نما بر شدند فرمودند صبر باید کرد و با ہزار پریشانی و حیرانی گفتہ می  
 قبایہ و وہابی و آتش صبر کہ تواند نمود فرمودند ایتباع خلیل علیہ السلام بجا باید آورد  
 در آتش را تسکیدی بانی گرفت با وجود این کرامی بند دیوانگی این عاشق مستمند  
 افزو و و روز با نم این رباعی خود بود سہ دیوانہ ولم ز پند مجنون تر شدہ وز زخم کس  
 نامہ ام افزون تر شدہ بہر شایستہ کہ بشکست ز می گشت تھی بہر چند ولم شکست  
 پیر خون تر شدہ باز خواستم کہ سر بسجور انہم چون پامی بزینہ آن ویرانہ مسجد نہادم نیز  
 در افتادم چنانکہ از ہوش رفتہ کی از آشنایان فقیر در آن شبگیر رسید مرا شناخت  
 بزاویہ خود بود و متعلقان مرا خبر کرد تا مرا بگنج احزان من بردند و نہادند کہ آن اند  
 عدم رضای ایشان بود بان آوارگی لاجرم در ویرانہ خود این مفلس بی نواند  
 جزا بہوای آن گنج بصدر رخ و روز بان خود این ابیات حسرت نشان خود  
 دار و لمؤلفہ اشکر زبان ششم سر ہر بگذری بہ ہر کہ از ہر طرف آید ز تو  
 پرسم خبرے بہ گاہ بر خیزم و گاہے منکشیتم چو غبار بہ تا توانان تر نیست ازین  
 بہ سفرے بہ بکف آرم طلبم بوسے کہ بانی جگرے بہ کاسہ دیدہ نم بر کف و دیو  
 کنم بہ ز اظک رخسار گدایان درت سیم وزرے بہ خانہ ازے کہ تم و نغمہ  
 گیرم پیش بہ نامکریا ہم ازین راہ ز یوسف اثرے بہ ہمچو آن تشنہ کہ از شربت  
 بدریا آمد بہ سر نم در رہ آن کش تگرم چشم ترے بہ اہل این قافلہ سر گشتن بیع

۱. دوش دلق سیہ پوشم و صد گونہ مشام بہ

اندو شرا بدول گر و ساختہ ہاشم بخیاں نظر بند ناچار خور اب فکر نظم و شرف ہر ہا  
 و تواریخ انتقال مشغول گردانیدم شخصت و سہ فقرہ بر طبق عمر گرامی ایشان  
 و رغابت فصاحت و ایجاز و بلاغت روی و ادو کہ ہر فقرہ تاریخ انتقال آنحضرت  
 بود کہ لک رباعیات و قطعات بطریق لغز و تمثیہ و امثالہما و ران باب از  
 دل کہ باب سرزودہ کہ مخلصان آنحضرت و فقیر زادہ و دیگر  
 ہمنشینان ہر یک را جمع نمودہ اند کہ یک تاریخ مشور کہ آن کریم  
 اللہ ائ اولیاء اللہ لا خوف علیہم است بالکفایمیر و در این منظومہ غریبہ نیز  
 لمؤلفہ یا ایہا الامام اقدس افر الامام بدین کان ذیل رافقہ عروفا  
 القبول بد قطب الذی تقوس رب السماء لہ بد حال الی تحیر فی شانہا  
 العقول بد ما الموت کان بد کمال قد الطلق بد من مشہور و الظهور  
 الی مغرب الافوا بد اس اصحاب ارث رسول کچھ بد اکثب لعام علقہ  
 وارث الرسول بد دیگر مخلصان آنحضرت نیز فریبہ و تاریخہا شر او نظاماً  
 و بیان آورودہ اند عزیزے از ہم پیر ہا کے ایشان مولانا محمد صادق نام  
 حدیث الموت جسر یوصل الجیب الی الجیب را بزادی ہو میان موت  
 و جسر تاریخ یافتہ یعنی الموت ہو جسر یوصل الجیب الی الجیب قفسیہ  
 انتقال را ہمین حدیث مشعر الوصال ختم فایم و وہیدہ دل را براہ انتقال فیوض  
 و برکات حضرت و زبان قلم را بکراحوال و شہ زندان عالی مقدار و غلفای  
 کبار آنحضرت بخشانیم بتوفیق اللہ سبحانہ و کریم و فصل و ہم در ذراحوال  
 حضرات مخدوم زاویہ کے کبار خواجہ محمد صادق رحمہ اللہ مستین  
 شہزاد ہر مند حضرت ایشان بودند و ولادت لازم الشعادت آن نخل بودند  
 بوستان ولایت درساں ہزار زوسی نمودہ از بدایت حدیث و آغاز نشو و

جواب  
۲

و ناسیما صفا و آثار ذکا از ایشان پیدا بوده در ایام طفولیت جدا مجرب  
علیه الرحمۃ آنجناب را در کتب تعلیم و تربیت پیدا شده حضرت ایشان  
فرمودند که والد ما میگفتند که این طفل اشما عجائب چیزها از کیفیت و حقیقت  
اشیا از ما می پرسد که جواب آن بدشواری توان گفت چون حضرت ایشان  
در حدود سنه هزار و هشتاد و هشت بصحبت گرامی حضرت سید خواجہ فانی زخو  
باقی بحق بقدرس الشرفی رسیدند مخدوم زادہ نیز بنظر قبول حضرت  
خواجہ و اخذ ذکر و مراقبہ و جذبہ و نسبت شریفی مشرف گشتند و از علوم مستعد  
و فطرت و برکات نظر رحمت و تربیت حضرت ایشان احوالات شگرف  
معاملات عظیمه نصیب روزگار ایشان گردید و ہم از خطبہ تصرفات و برکات پر  
عالی مقدار و پدید بزرگوار قدس سرہا دران ایام غلبات و جذبات از تحصیل علم  
دینی فارغ نبودند تا آنرا نیز بہت رسانیدند شنوده ام کہ بسا بودی کہ دران  
ایام از وفورستی و استیلائی جذبات سر و پای برہنہ ہر سوسر نہادندی اورا و  
سبق را بیاد و او دندی روزی در اثنا سے باران با جمعی از طفلان و یاران  
برہنہ سر و آشفتمہ حال ایستاده بودند کہ حضرت خواجہ از آنجا عبور نمودند چو  
آنجناب را چنان دیدند تبسم نموده فرمودند مجذوب مارا بنگرید کہ چه میکند وقت  
یکے ازور و ایشان نواحی کہ در خدمت عزیز می سلوک تمام کرده و خلافت با  
متوجہ دیار خود بود بخدمت حضرت خواجہ قدس سرہ آمدہ احوالات بلند خوا  
بعرض رسانید و مرادش آن بود کہ مارا با چنین احوالات نواختہ اند اگر اینچ  
ہمینہاست مصدر عنباشم و اگر فوق آن بود استفاضہ نایم حضرت خوا  
مخدوم زادہ مرطلب نمودہ فرمودند با احوال خود را بوی کہ در ایشان  
بشنوند مخدوم زادہ احوال بعرض رسانندہ اند کہ بخصوہ احوالات آن ویش



بوده با مزید آن چون آن شیخ دیده که طفل هفت هشت ساله این آستان  
 که دوسه ماه است قدم درین راه نهاده از حال بچاه ساله او دم نیز ندیدارودید  
 آن احوال از سر نهاده غیبت و استملاک مخدوم زاده قدس سره با بجای سیده  
 که در غلبات و استیلاهای آن حضرت خواجه جهته تحقیر مغلوبی ویرا طعام باز  
 می دادند چنانکه حضرت ایشان قدس سره در مکتوبی تصریح باین معنی نموده  
 اند و نیز از مکتوبی که حضرت خواجه روح الله در وجه بجناب مخدوم زاده نگارش  
 فرموده اند این مضمون هوید است از آن مکتوب است این چند فقره قره العین  
 محمد صادق برخوردار ظاهر و باطن کرد و احوال او چنانچه ظاهر است مستوجب  
 حمد است بر همان حضور خود باشد از غیبت و استغراق اندیشه نیست انشاء  
 العزیز از سکره بصحواید و فنا و شعور اندراج باید که آخر المکتوب المرغوب از زمان  
 صغیر در کشف کون و کشف قبور نظر صائب و بصیرت صادق نیز داشته اند  
 چنانکه حضرت خواجه قدس التدریج بر کشف و فراست ایشان اعتماد تام نموده بود  
 آن مخدوم زاده را طلب شده از امر کونی غیبی می پرسیدند و ایشان علی الفور از  
 هر کدام مقتضای کشف خود جواب میگفتند و نیز ایشان بر سر مشایخ برود از حوال  
 هر کدام از اموات هر مقبره استفسار میفرمودند و ایشان بلا توقف حال هر کدام  
 چنانچه مشاهده میکردند بیان می نمودند که تفصیل آن تعسبه دارد چون حضرت خواجه  
 هم در آن زمان حیات خویش بعضی طالبان را حواله بحضرت ایشان کردند و  
 زاده نیز از آن جماعه بود بل بهترین آنها لاجرم دست اقتباس بدانان نوار آید  
 والد بزرگوار خود زود با نهایت مراتب کمال و کمال رسید چنانکه همه گفتند که  
 چون پدر اچنین پسر باید حضرت ایشان در عریضه که بحضرت خواجه خود مرسل شد  
 اندا بچامر قوم است محمد صادق از خودی خود را ضبط نمیتواند کرد و اگر در سفری همراه



ازین دفترست کہ این مقام را بفرزندى ارشدى عنایت فرموده اند و فل  
 ولایت ایشان ساخته فقیر ایجا در رنگ مسافران در ولایت ایشان نشسته  
 است و در مکتوب سیصد و یازدهم ازین دفتر مرقوم است کہ استفادہ  
 کہ این فقیر از ولایت موسوی نموده از راه اجمال آن ولایت استفادہ  
 فرزندى اعظمى علیہ الرحمۃ از راه تفصیل آن ولایت و ولایت این فقیر کہ از ولایت  
 موسوی استفادہ شبیہ ولایت رحل مؤمن است کہ از آل فرعون  
 بودہ و ولایت فرزندى علیہ الرحمۃ شبیہ بو لایت سحرہ فرعون کہ ایمان آورده  
 و نیز حضرت ایشان بعد از وفات آن فرزند باد و برادر احمد او یکی از دوستان  
 نیز نگاشته اند کہ فرزند اعظمى رضی اللہ تعالی عنہ باد و برادر خود محمد فرج و محمد عیسی  
 سفر آخرت اختیار نمودند و انما الیہ راجعون حمد اللہ سبحانہ کہ اولاً باقی ماندگان  
 را قوت صبر عطا فرمودند ثانیاً بلیہ را سراودند خوش گفت ۵۵ من از توری  
 نتیجیم گرم بیازاری بکہ خوش بود عزیزان تحمل خواری بفرزند مرحومى آیتی بود از  
 آیات حق جل و علا جتے بود از رحمتہای رب العالمین در سن بست و چهار سالگی  
 آن یافت کہ کم کسی یافت پایہ مولویت و تدریس علوم نقلیہ و عقلیہ را بحد کمال  
 رسانیدہ بود حتی کہ تلامیذ ایشان بیضاوی و شرح مواقف و امثال اینها را بقدرت  
 تام درس دادند و حکایات معرفت و عرفان و قصص شہود و کشف ایشان مستغنی  
 است از آنکہ در بیان آرد معلوم شماست کہ در سن ہشت سالگی برنجی مغلوب حال  
 شدہ بودند کہ حضرت خواجہ ما قدس سرہ معالجه بسکین حال ایشان را بطعامها  
 باز آرد کہ مشکوک و مشتبہ است می نمودند و می فرمودند کہ محتے کہ مرابحد صادق است  
 هیچ کس نیست و چنین محتے کہ اورا باست بچکس نیست ازین سخن بزرگی ایشان را  
 باید دریافت ولایت موسوی را بنقطہ آخر رسانیدہ بود و عجائب غرائب آن ولایت را

بیان میفرمودند و به واره خاضع و خاشع و متذلل و منکسر بوده و میفرموده که  
 بر کی از اولیای از حضرت حق سبحانه و تعالی چیزی خواسته است و من التجا و تضرع  
 خواسته ام از محمد فرج چه نویسد که در یازده سالگی طالب علم شده بود و کافی خوان و  
 بشه و سبق میخوانده و به واره از عذاب آخرت ترسان و لرزان بود و میگوید که  
 در سن الفولیت دنیای دینه را وداع نماید تا از عذاب آخرت خلاص شود و در  
 مرض موت یاران که بیماری او میکردند عجب و غراب از وی مشاهده نمود  
 اندک امانت و خوارق که از محمد عیسی تا بهشت سائلی مردم معاننه کرده اند چه نویسد  
 با کلمه جوابی نغیسه بودند که بودیت سپرده بودند شد سبحانه الحمد و المنة که امانت را با  
 آن بی کرده و بی گناه نموده و الهامات شرمناجر هم و لا تقنا بعد هم بجز است سئل  
 علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات گویند که عم شریف آن مخدوم زاده شیخ محمد  
 مسعود بطریق تجارت عازم خراسان شد و قاصد دیار قند مهار مخدوم زاده بشا  
 ایشان تا بمزار جد بزرگوار شیخ عبدالاحد قدس سره که در سواد قصبه سرهند  
 واقع است رفتند و لمحی بر مزار منور مراقب شدند بعد از آن سر برداشته  
 گفتند که حضرت جدی عم را ازین سفر منع میفرمایند چون مخدوم زاده در آن ایام  
 در مخرسن بودند فسخ عزیمت سفر نمودند عاقبت آن شد که مشارالیه با بیضا  
 تجارت در آن سفر بهلاک پیوست و مراجعت نشد انتمی انتقال حضرت مخدوم  
 زاده بزرگ روز ووشنبه نهم ربیع الاول بوقوع پیوسته بود و از لفظ روز ووشنبه نهم  
 ربیع الاول هشتاد و پنج سال وصال ایشان نیز بر می آید گویند چون و با در آن  
 بلده طفیان گرفت مخدوم زاده بزرگ قدس سره فرمودند که این طاعون  
 لقمه چرب میخورد تا مانرویم سکین نیاید ایشان راتپ گرفت و رفتند بعضی  
 از آن و با در قبیله ایشان تخفیفی پذیرفت بعد از انتقال ایشان بعضی را که آثار

تپ طاعون پدیدار گشته بود صحت یافته و در غلیات آن تپ دیده بودند که مخدوم زاده  
آمده آنها را از دست جماعه که بر آن بلیه موکل بودند خلاص میکنند و میگویند اکنون که ما  
این بار ابرو ششم شمار ابرو همان چپین روانها شد و یکی در خواب دید که هر که نام  
مخدوم زاده نوشته با خود دارد و از آن بلیه بر بد چند روز مرده آن نام مبارک ایشان  
نوشته می بردند و اثرهای می یافتند بعد از انتقال ایشان خویشان بر آن بودند  
که در مقبره جد خود قدس سره مدفون گردند حضرت ایشان رضی الله عنه در این باب  
متوجه شدند باین مکان شریف که الحال مدفن ایشان است ما ورشدند چنانکه  
قصه آن در مدفن حضرت ایشان گذشت و حضرت ایشان بعد از بر نماز جمعه  
بزیارت روضه آن فرزند میرفتند و مدتی مراقب میشدند و نیز هر صبح ششم  
مع اصحاب حلقه ذکر را بر سر آن مزار پر از انوار میداشتند و اکثر اوقات معاملات  
عجیبه از احوال اخرویه آن فرزند بیان میکردند و ترقیاتی بی اندازه که متوجه و در عا  
آنحضرت بحصول پیوست و انواع مواهب الهیه جل شانہ و عنایات که بظهور می  
کشوف می ساختند و روزی بعد از برفاستن از تربت ایشان فرمودند امر و توجه  
او بودم و دیدم هر کس بآن انوار و آثار عجیبه ظاهر شد و ساعت بساعت می بالید  
و اسرار غریبه که بر حمت الهی متعلق بود بشکفت بیان میکرد و حضرت مخدوم زاده قدر  
سره بعضی عرایض در ایام مفارقت حضرت ایشان با حضرت مرسل  
داشتند اندک از اسبابی باحوال گرامی ایشان توان بر دست منما قبله کا با آن  
جز آن نیست که هیچ لحظه و ساعت بخلاف روح او نگذرد و آن میسر نه مگر توجه فدا  
آن در گاه مدو سے فرماید و دستگیری نماید صریح با کریمان کارها و شوار نیست  
محمدتدو المنته که بمین توجه شریف بطریقے که امر فرموده اند استقامت  
دارد و دوران کم فتور راه می یابد بل روز بروز امیدوار ترقی و تزانداست

بعد از خبر و ظهر و عصر حقه می نشینند و از حافظه قرآن می شنود و بعضی اوقات مقبولین  
است و بعضی دیگر بسو ط قبض و بسط و ذوق و آرام و جز آن همه تعلق ببدن  
و از ازان تجاوز نمی نماید لطایف سسته نه متوجه اند و نه غافل اگر متوجه اند  
توجه آنها مثل علم حضوری است بلکه عین آن و توجه و ذوق و مثل آن را همه داخل  
ظلال میدانند و از اطل متجاوز نمی یابد لطائف او ببدن محتاط بودند و در نظر بصیرت  
غیر از بدن امر دیگر نمی بینند چنانکه بخواهیم فوراً سرور عرض کرده بود احوال  
از بدن در نظر متناز می در آیند و این مقام را مقام بقا میدانند و بعد از این بقا باز  
یک نوعی از فنا به لطایف رونمود چنان معلوم شد که بی این فنا که بعد از فنا رو  
دید تمامی کار بیشتر نیست احوال مقبولین ظاهر میشود و فنا تا احوال توجه بعالم نیاید است  
چون عرض عرض احوال ضروری بود بچند کلمه جرات نمود پس منتهای عرض شد  
کمترین بن گان محمد صادق بموقف عرض میرساند که این حقیر مدتی مقبول و  
ممنوم می بود آخر الامر مجبوس توجه اقدس عنایت خداوندی در رسید و بسط عظیم  
یافته نمود و در آن بسط چنان معلوم گشت که چنانچه سابقاً یاد و توجه مثلاً از جانب این  
کس می بود احوال هر چه هست از جانب اوست تعالی و تقدس و در خود پیش از قابلیت  
قبول نمی یافت کلمه آیه التي تطلع عالیه الشمس فا حرق بذلك الطلوع کل ظلمة و کدورة  
من البدن و اللطائف و جعل فیها کل نور و برکت یعنی فانشرح الصد و تشع القلب و صال البدن  
کل نوراً مضیاً الطیف من السر و الروح الذین کانوا قبل ذلک و حدث التجلی الاکمل من بین اللطائف  
عالی القلب فلما نظرت الی القلب ظلمت ان فی القلب قلباً آخر و انما التجلی علیه لما نظرت الی  
ظلمت ان فی ذلک قلباً آخر و انما التجلی علیه لما نظرت الی قلب القلب ظلمت ان فی ذلک قلب  
آخر و التجلی علیه کذلک الی غیر النهایه فلما نظرت قلب بسیط الا و قلب آخر فیه و لکن تبوهم الا ان  
انه انتم الی القلب البسیط و لیس متیقین و علم ان الحالات السابقة من هذه الحالة بالنسبة اليها

کانت کلمات مختلفات صرفتہ وکان مخطوئہ اسم ہذا المقام فما کتبہا بسور الأوب قبلہ کا ہا این ہمہ  
 کترین اثریست از آثار توجہ انظر اگر برتن من زبان شود ہر موی ہیک شکر تو  
 ہزار تو انم کردہ و آرزو مندی دریافت ملازمت خادمان در گاہ را چہ شرح و بحق  
 سبحانہ با حسن وجوہ این دولت عظمیٰ میسر گردانا و بجز مہ لنبی الامی آلہ علیہ علیہم من الصلوٰۃ  
 اتما و فضلہا حضرت سلامتہ و جماعتہ اعدا ہر چند خباثتہا میکنند و منصوبہا می انگیزند  
 آخر الامر توجہ عالی بغیر از خجالت و خسارت بدست نیاوردہ اند بندہا سے ایجابی  
 ہمہ عرض بندگی بنمایند و سجد و ذوق حاضر میشوند ہر منہا حضرت سلامت  
 شبی در نماز تراویح حافظ قرآن میخواند کہ مقامی وسیع بس نورانی ظاہر شد گوئی  
 مقام حقیقت قرآنی بود ہر چند باین جرأت نمی تواند کرد و چنان معلوم شد کہ حقیقت  
 محمدی علی صاحبہا الصلوٰۃ و السلام مرکز و اجمال این مقام است گوئی در باری  
 عظیم را در کوزہ در آوردہ باشند و آن مقام تفصیل حقیقت محمدی است  
 انبیا علیہم السلام و اکثر اولیای کمل بقدر استعداد خود از بعض آن مقام بہرہ دادند  
 و از تمام آن مقام بغیر از پیغمبر بار اصلہ اللہ علیہ وسلم نصیبی مفہوم نشد و این حقیر  
 نیز بہرہ یافت حق سبحانہ توجہ علیہ نصیب کامل روزی گردانا و مہنوز این مقام  
 خوب واضح نشدہ است باقی احوال جمعیت گذران است درین ماہ معظم خیال ہر کس  
 مفہوم پیشو و اخوی محمد سعید اوصناع ہموار وارد و اوقات جمعیت و ذکر میکنند  
 یاران شہر نیز بذوق تمام حاضر می شوند و العبودیتہ منہی حضرت ایشان قدس اللہ  
 سرۃ العزیزین بنام این گرامی فرزند مکتوبات عالیہ است کہ عظم آنها مکتوبی است  
 در بیان طریق و آن مکتوب دو صد و شصتیم است از دفتر اول مکتوبات چون غایت  
 مکتوب و تفصیل بود و معارف دران با ہم دریافتہ نقل آن یا فقرہ از ان و شواہد  
 نمود خواجہ محمد سعید سلم اللہ تعالیٰ فرزند دوم حضرت ایشان اندک بسین مقام

اخلاق بل و نور احوال و کثرت فضائل و بشاشت وجه و نرمی گفتار و صفای  
 کردار است۔ اندولادت شریف ایشان در حدود سال ہزار و پنچ ہجری شہر شعبا  
 بودہ و حضرت ایشان قدس سرہ بفرمودند کہ محمد سعید چہار و پنچ سالہ بود کہ ویر  
 رنجوست پیش آمد در غلبات آن ضعف از وی پرسیدہ شد کہ چہ میخواہی بی غلبت  
 گنت حضرت خواجہ را میخواہم من این حرف اورا بحضرت خواجہ خود قدس سرہ  
 عرض کردم فرمودند محمد سعید شمارندی و حریف نمود و غائبانہ از ما نسبت در بود و نیز  
 حضرت خواجہ قدس سرہ در بعضی مکاتیب کہ بحضرت ایشان رقم فرمودہ اند این  
 مخدوم زادہ را نیز بشفقت و رحمت تمام یاد فرمودہ دعا کردہ اند در مکتوبے کہ یکی  
 از مخلصان و مدحت حضرت ایشان با قدس سرہ بر نگاشتہ اند چنانچہ نوشتہ اند  
 فرزندان ایشان کہ اطفال اند اسرار الہی اند استعداد ہای عجیب دارند با جملہ شجرہ  
 طیہ اند ائمہ اللہ نبأ احسننا و این کلام عزیز حضرت خواجہ قدس سرہ اشارت  
 است عظیم بعلوم استعداد فطرت ہمہ مخدوم زادہ او وصول ایشان بدرجات  
 علیا این مخدوم زادہ بعد از رسیدن بہ سن تمیز تحصیل علوم صوری پرورختہ شد  
 از علوم را در خدمت حضرت ایشان رضی اللہ عنہ و بچہ را در ملازمت برادر بزرگ  
 خود قدس سرہ و بعضی را در صحبت شیخ طاہر لاہوی سلمہ اللہ باخر رسانیدند اور  
 انواع علوم عقلی و نقلی بہارت تمام حاصل کردند و از حفظ تصرف و بین توجہ والد بزرگوار  
 در عین این تحصیل از نسبت این طالب بزرگ احوالات بلند بدست آوردند و  
 این مجموع کمالات صوری و ترقیات معنوی با تمام و انجام رسانیدند و سن ہفتاد  
 و ہیزوہ سالگی پروریدہ شد گویا در ایشان بلوغ طبعی بپانخت معنوی توأم گردید  
 از ان وقت تا حال کتب علوم دقیقہ را از معقول و نقول بہارت تمام درس منفرج  
 و بعضی کتب معتبرہ تعلیقات و حواشی زیبا رقم فرمودہ اند ازرا جملہ است تعلیقات



مشکوٰۃ المصابیح کہ در ان تحقیق صحت و قوت آن احادیث کہ ماخذ آنہ خفییہ است  
غایۃ سعی مسذول و شتہ اند بعضی علما کہ مطالعہ نمودند بغایت پسندیدہ زبان شننا  
و دعا ایشان کشودند و روزی کہ راقم نیز حاضر بود یکی از علماء از ایشان مسئلہ مشککہ کہ  
بر اصول فقہ تعلق داشت پرسید ایشان حل آنرا و غایتہ نتیجہ بیان فرمودند  
و ان عالم سرگوش راقم آوردہ گفت بیچ دانستہ کہ مخدوم زاوہ تو در مہارت علمی  
امروز نظیر خود ندارد و شبی در بلدہ لاهور یکی از اکابر وقت مجلس عظیم بر پا کردہ بود  
و علماء و مشائخ آن بلدہ را و نیز اکابر تریل آنرا دعوت نمودہ بود و ان محفل تقریب  
سجدہ تحیت و سجدہ عبادت و قایق علوم در میان افتاد حضرت مخدوم زاوہ با برادر عزیز  
خویش بجانب بودند و جماعت کثیر از محول علماء بجانب سخن را از ہر علم تقریباً بدرجات  
عالیہ رسانیدند طلبہ علم از قوت علمیہ این دو برادر در تحیر رفتند و اہل مجلس نظارہ  
در آمدند و بر رخے کہ بہ خصوص مشارالہ ہمارا منی شناختند می پرسیدند کہ این عزیز  
کیانند چون می شنودند کہ فرزندان گرامی حضرت ایشان اند می گفتند ای  
از ان صدق ولایت این قسم در ہدایت چرا بطہور نیاید و نیز این مخدوم زاوہ سلمہ  
بتقریب عدم رفع سبابہ و تشہد بذب مختار تنفیہ رسالہ بگاشتہ بودند و فرمودند  
مقصود آنست کہ ابویت عدم رفع ثبوت رسد علمای کہ ثبوت رفع سبابہ بود  
و اقامت جواب تحیر مانند روزی حضرت ایشان قدس اللہ تعالیٰ سترہ بتقریب  
جامعیت این دو برادر بہ این حقیر فرمودند کہ چون محرم صادق غلیبہ رحمتہ ثبوت  
شد گفتیم دیگر چنین فرزند می کہ در فضیلت طاہری و احوال باطنی صاحب کمال  
باشد از کجا خواہم یافت حق تعالیٰ بحض کرم این دو برادر بر خور و ارانائے  
مساب آن برادر بزرگوار ساخت الحمد للہ علی الاحسان این مخدوم زاوہ سلمہ  
اندر طریقت و مراقبہ از حضرت والد ماجد قدس اللہ سرہ نمودہ بہ بہتہما اصیل

رسیدند چنانکه ابتدا رسولک و ظهور جوش و خروش ایام عرضه داشتی که از سر بندگی  
 بحضرت ایشان نوشته بودند آنچه مرقوم بود که حضرت سلامت دل را پنج متوجه  
 بجای نمی یابد بلکه دل را نمی یابد که تشریح آن می باشد اگر قرآن می شنود چون سایر  
 مردمان نشسته میماند گاه بغیر توجه بذكر رفتگیها و دل مفهوم میشود و در قصه شاه  
 بشنود بود روح را از بدن تمام جدا دید ظاهر گردید که این از تعامات حیرت است  
 پیشوای این مقام حضرت شیخ عراقی قدس سره بود و دیدیم که شیخ را ظهور شد و آن  
 نسبت غلبه کرد چندان که غلبه میکرد بدن تمام می شد درین میان ظهور حضرت خوا  
 بزرگ شد قدس سره تسکینی بود نمود روز دیگر حضرت ایشان ظاهر شدند  
 و بیشتر تسکین شد انتمی حضرت ایشان رضی الله عنده در حاشیه جواب عریضه  
 محذوم زاوه بزرگ علیه الرحمه نوشته اند که محمد سعید از احوال خود نوشته بغایت  
 صریح است پنج یک از یاران را باین خصوصیت روی ندانند و انشا الله که نیز بولایت  
 فاضله مشرف گردد بعد از آن چندین سال دیگر تبار و از انتقال حضرت ایشان رضی الله  
 عنده نظرات غنایات فاضله آنحضرت شامل این دو برادر یعنی صاحب ترجمه خواج  
 محمدمصوم و ظاهرهای بود و بسببتهای بلند و احوال ارجمندی نواختند و محرم هر ار  
 غریبه و مدار و نه عجیب حضرت ایشان در خلوات و جلوات این دو برادر بودند و  
 دیگران بوساطت ایشان مستفید می شدند و در یکی از اسفار که این دو  
 محذوم زاوه غایم مقدار در خدمت حضرت ایشان نبودند و بضرورت در سر بند  
 مانده بند که در خدمت حضور بود و مشاهده نمودند که چون وارد عظیم و معرفت  
 شرف حضرت ایشان رفتند میاد این دو نور دیده را بشوق تمام یاد  
 میکردند در همان ایام این چند کلمه را که شاهد عدل است برین معنی  
 بشا زایها رقم فرمودند الحمد لله و الصلوة والسلام علی رسول الله فرزند

در مکتوب هفتاد و هشتم در جلد ثالث

گرامی ہر چند شتاق و خواہان صحبت مانند ما ہم آرزو مند حضور و ملاقات  
 ایشان اما چہ توان کرد کہ جمیع آرزو ہا پسر نیست مصرع شجری الیریاں لاشتی  
 اسفن پورین عسکر بے اختیار رغبت مانند را بسیار مغتنم میدانند و کیست  
 این عرصہ را بہ از ساعات کثیرہ امکانہ ذکر تھو می نماید اینجا آن پسر است کہ در جہاں  
 دیگر معلوم نیست کہ مثال آن پسر شود علوم و معارف آن موطن جداست احوال  
 و مقامات این مجموعہ علیحدہ معنی کہ از جانب سلطان است آزادریچہ کمال اُفت  
 و رضامندی مولائی خود میدانند جل شانہ و سعادت خود را درین حبس می انگارند  
 علی الخصوص درین ایام مشاجرت عجائب کار و بار است و درین اوقات تفرقہ  
 غرائب غنچ و ذلال لکین ہر دولت و نعمت نازہ و بواجب کہ روز بروز میرسد  
 فرزندان در دل می خلند و از دوری و نایافت ایشان جگر و ضمطراب می باشد  
 انکارم کہ شوق من بر شوق شما چرب و غالب است و مقرر است کہ القدر کہ پدر  
 خواہان پسر است پسر خواہان پدر نیست ہر چند قضیہ اصالتہ و ذمعیہ تقتضی عکس  
 این معنی است چہ اصل را احتیاجی نیست و فرع سراسر محتاج اصل اما از پیشگاہ  
 چنین آمدہ و اشد شوق اصل را ثابت گشتہ آری مصرع در خانہ بکند فدای ماند  
 ہمہ چیز بند و اسلام و در وفات مکتوبات قدسی آیات معارف فاصہ بیشتر نامزد  
 این دو کل برومند بوستان ولایت میگردند کمالا کچھے علی ناظر بہا و سفر جمہیر  
 کہ این بندہ در خدمت آستان حضرت ایشان بود می شنود کہ در ہر چند روز ایشان  
 این مخدوم زاوہ البفیض خام و نسبت مخصوص سرفراز میساختند کہ روز فرمودند  
 گویا این سفر جمہیر بے محمد سعید بود ترقیات بسیار نمود و وقت دیگر در غلو  
 باین فقیر فرمودند بر عمر اعتمادی مئی ہمین رفتن شریب نماید چو ہم محمد سعید چنان  
 شود کہ تواند برین مسند نشست فقیر خواہی آنرا بسع این مخدوم زاوہ و سائید

سفر جمہیر

به اینست و وقت آنکه رسد و افشار تمام فرمودند من تا قابل چنین چنان خود را  
 نیچ و به شایان این امور نمی بود حضرت ایشان هر جا تشریف برادر می نمودند  
 با کبای خود و بنشانند ماری است و متابعت او امر گشت و اگر این التماس بخاطر  
 افسوس ایشان نیاید نشرا این من بر هزار هجرت گوار قدس ستره که برون شهر  
 واقع است زاویه اختیار کنم و سندی واری حواله قرة العین محمد معصوم باشد  
 فقیه این ماجرا بخندت مخدوم زاویه و خواججه محمد معصوم بنظر معروض است ایشان  
 نیز بگایستند و فرموده بهما اعزق مخدومی خواججه محمد معصوم بنظر معروض است  
 خود و من این که نظر بکنم در استقامت حوالی اطوار و احتیاط با شرعی و اخلاقی  
 فائده و قوت غلبه و غیره و در امتزج است فیض ایشان می یابم و سعادت  
 خود را و خدمت ایشان می نیم فقیه این ماجرا و خلوق بعرض حضرت ایشان  
 رسانیدم ایشان بغایت خوشه نوشتند و اب و شکر مبارک آورد و باین فقیه  
 فرمودند مبین آنکه سار و اینها و واد و واد این دو برادر بسته سیرا و واد  
 در حق ایشان کردند با جابت قرین با و عرضیه از بعضی عراض این مخدوم زاده  
 که پیش از سفر جمیر و قبل از ترقیات بانند حضرت ایشان نوشته بودند ایراد نموده  
 می آید بعد از آن [ ماقی در صفحه ۲۷۲ استاب به عرض داشت  
 اقر العبد محمد سعید به وقف عرض اشرف سیر ساند که از اندوه و مفارقت صوری  
 چه عرض نماید گاه وحشت آنقدر استولی میشود که تن صد بلاکت و مرض شدید  
 میگردد و از خرابی احوال چه معروض دارد و با وجود اعتقادات شتی که دامنگیر شده و گمانا  
 آن دارد که دیوانه و از اجمع علایق کسسته و همه را سوخته عزت اختیاری نماید  
 که بجز لب گور این کس را نه بینند در حلقه پیشین شسته بودم و حافظ قرآن میخواند  
 فلما بر شد که چنانچه طرفه افعالی سازند باز پرسی سازند بنده را پرسی ساختن گرفتند بنوعی

که کیفیت آنرا نمیدانند چگونه بعرض رسانند دریافت که تخایه اولی تخایه از توهم  
وجود است که خود را که عدم مطلق و غیر محض بود وجود و غیر محض می انگاشتم آن توهم  
زایل شد عدم بصرف است خود عدم بود باز پرساختن آن نیست که بجای عدم که حقیقت  
این شخص بود ثبوت را داشتند و در نظر خوب حقیقت خود در نظر است ثبوت  
مجد و هم منظور گویشی عالی را پر کرده اند و گران می آن وضع است فرد آن روز  
دیدم که آئینه آوران بنامید که روی من را عینا محقق وارو که در نظر مردم می در آید دیدم  
که آئینه در کمال صفایست دانستم که رنگ گرفته صورت و انداز ظاهر شد از آن  
و لکن شدم آئینه دیگر گرفتم دیدم که در عینا قی رشت بیشتر ظاهر شد بسیار پریشان شد  
آئینه دیگر گرفتم در کمال رازی و عینا اول پاره از رو در آن صفای ظاهر شد عینا قی  
تمام و انداز دیدم در آن وقت آئینه نمودند که مرآت شی منار شمی است پس از آن  
چون عینا در میان عدم وجود مختلف بود آئینه بر مقابله آن بود و تکیه بر عینا دیدم  
صرف کشید آئینه عالی از احکام عدم پیدا شد و نیز روز دیگر آن عینا در حال شد  
که نوشته بود خوب و در نظر حقیقت بود ثبوت بدل عدم می ایستاد  
ظاهر شد که نهایتا عینا قی آئینه باقی عدم است که ملتبس با باطل است چون  
عدم باطل خود میوند و آئینه قطع میشود و اینجا حقیقت بی الطلاق آئینه ثبوت میبد  
میگردد و اینجا انقطاع علم حضوری واضح میشود وجود همیشه خود حاضر است  
آنحضرت امیدوار است که تفصیل این مقامات هر روز در آن حضرت خدوم  
زاد ما بین فقیر حکایت کردند شب در سخن خانه خود در و از دیار و اولی  
فقطه بودم و نصفه و زیاده از شب رفته بودی شدت تمام وحدت در و حیا  
شدم که که با شد هر چند فریاد کردم جواب نداد بدرو آینه خانه آمدم که کشتایم  
در راجانوب خودی کشید و من جانب خود درین اثنا آواز حضرت ایشان

۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰

رسید فرمودند محمد سعید حاضر باش مجبور رسیدن آواز ایشان آید و  
 ناپدید شد صبح که بخدمت حضرت ایشان رسیدم پیش از آنکه من قصه  
 شب را عرض دارم فرمودند امشب جن بخانه تو میخوست در آید مرا حمله  
 من مطلع شدم و بانگ بر زوم و براندم بدین تقریب بعضی اوقات اصحاب حضرت  
 ایشان که حاضر بودند از زبان مبارک آنحضرت نقل کردند که فرمودند شب بخانه  
 خواب خود را کشیده بودم و لغایمی آمده بود که ناگاه جنی خواست بمن تصرف  
 کند من کلمه لا حول و لا قوة الا بالله بر زبان راندم همین که آن کلمه از زبان من  
 برآمد دیدم که ملائکه باد و در با شهاب نازل نموده آن جن را پاره پاره کردند و متعلقان او  
 را از نواحی اجداد وطن نمودند بفلان منزل کشیدند تا نقل گفت همان روز یکی را  
 از آن منزل آوردند که امشب جن باین اسب رسانیده ام یعنی نیز مصدق  
 فرموده ایشان گشت پ و ایضاً حضرت ایشان خود در ساله مبد و معاد نوشتند  
 اند که روزی احوال جنان را برین درویش منکشف ساختند دیدم که جنیان در  
 کوچهها در رنگ مردم میگردند و بر سر هر جن فرشته ایست موکل و آن جن  
 از ترس موکل خود سر نمی تواند برداشت و پنهان و بسیار خود نظر نمیتواند انداخت  
 در رنگ مقیدان و محبوسان می کشند و در مجال مخالفت نهشتند الا  
 ان یشاء ربی شیاء و در آن وقت چنان معلوم شد که گویا در دست هر  
 موکل گزنی است آنکه اگر از جن اندک مخالفت احساس نماید بیک ضربه  
 کار او کفایت کند خواه چه محمد معصوم سلمه الله تعالی فرزند ثالث حضرت  
 ایشان اند و ولادت شریف ایشان در حدود سنه هزار و هفت یا زودتر  
 شهر شوال هجری بوده حضرت ایشان قدس الشریحه الغریز میفرمودند  
 میمنت لزوم محمد معصوم یعنی ولادت او مبارک است بمایون آمد که بعد

تولد او بچند ماه بعد از دست حضرت خواجہ خود شرف شناسیم و دیدیم آنچه بدیم و گفت  
 و بگفت تعریف علو استعداد این فرزند از جنت نموده فرمودند که از محمدی المشریان است  
 و نیز آنحضرت بگفتی بر گناشته اند که از فرزند می محمد معصوم چه نویسد که و بان است  
 قابل این دولت است یعنی ولایت قاصد محمدیہ علی صاحبہا الصلوٰۃ و التحیۃ و نیز  
 بر زبان شریف راندند کہ از اقتضای علو استعداد او بود کہ در ایام سه سالگی  
 بجامعیت استعداده و حقیقت تجلی ذاتی و حرف توحید لب کشود و میگفت من  
 امانم و من زینم و من فلانم و من فلانم دیوار حق است **س** چون زینجا کر سپندان  
 تابع و پند نام جمله چیز یوسف کرده بود و بنا گناہ فرمودند درین طریق پیر و جوان برابر  
 اند و نسا و صبیان در وصول انوار فیوض مساوی ذلک فضل اللہ یؤتیه  
 من یشاء و اللہ ذو الفضل العظیم حضرت ایشان ہمیشہ بنا بر مشاہدہ بلندی  
 استعداد و آثار شد و رشاد کہ ازین فرزند در ایام طفولیت و صغر سن مشاہدہ  
 بینمودند نظر عنایات شامل حال او میداشتند و منتظر ظهور کمالات خفیه کہ در حق  
 استعداد موع می بود می بودند و میفرمودند کہ چون علم مبدا حال است از  
 تحصیل آن چار و نبود از بخت بحصول علوم از معقول و منقول نیز ولایت  
 می نمودند و از کتب و قیقه علمیه بقراءہ صحفہ فتح و ورق ورق امر کرده میفرمودند  
 با بازوار تحصیل علوم فارغ شوید کہ ما را بشما کار ما عظیم است تا بتوجه شریف  
 آنحضرت این نور دیده ولایت نیز چون برادران بزرگ خویش در شازند  
 سالگی از تحصیل علوم فارغ یافت و اگر چه دشمن تحصیل قال و تحصیل مال  
 و نویر بال سرگرمی بود و اما بعد از فراغ از آن بگئی خود توجه بین کرد و پیر تا بعبادت  
 تقدیر جانہ از احوال و اسرار قاصد والد بزرگوار خود نفسی التذکرہ ہر فرزند او ان گرفتار  
 مخلصان اسید دارند کہ بکرم واقعہ کہ این مخدوم را وہ و پیدہ اند و از والد بزرگوار در تعبیر این

اشراقی بر تبه قطبیت یافته بین مرتبه والابرسند و آن واقع نیست که بعضی  
 اشرف حضرت ایشان رسانیده اند که من از خود و نوری یافته ام که تمام عالم از آن نور  
 نورست و آن نور در هر ذره از ذرات ساری است چون آفتاب اگر آن فرود  
 عالم ظاهر نیست حضرت ایشان بشارت داده فرمودند که تو قطب وقت خویش  
 می شوی و این سخن را از من یاد دار ای محمد اکبر که این فقیر را رقم گوید و دراز  
 زبان مبارک حضرت ایشان قدس الله سره العزیز شنو و دم که فرمودند آفتاب من  
 مخصوص من است بهما را یونانی و ما بصاحب شرح و قایم می ماند و حفظ و تعلیم و قالی ز حد

بزرگوارش چنانکه خود در عنوان آن کتاب آورده الفهاسیله جدیدی لوقایه سابقا

و کنت اجتهت فی سیدان حفظها طاقا طاقا حتی لفق تمام تألیف مع تمام حفظه رقم گوید

در مدحت غلو حال و مرتبه این نوابه بوستان کمال همین سخن بسنده است

و نیز حضرت ایشان در کتب بی کلمه چند در حق این فرزند رشید و برادر بزرگ

ایشان نوابه محمد سعید سلمه الله سبحانه رقم فرموده اند که از اسباب انوار

بجسول غلو حال و کمال و کمال ایشان پی برند و آن اینست خاطر همیشه

احوال شماست و خوابان کمال شما ویر و بعد از نماز با دعا و مجلس سکوت و استم ظاه

شد خلعتی که داشتتم از من جدا شد و خلعت دیگر بن متوجه شد که بجا

آن خلعت نشینند بخاطر آنکه این خلعت زائله را کس خواهد آورد و

آرزوی آن شد که آنرا بفرزند ارجمند محمد معصوم بدین بعد از آنکه دید که بفرزند

مرحمت فرمودند و آن خلعت او را تمام پوشانید و آن خلعت زائله کنایه

معامله قیومیت بوده است که بتربیت و تکمیل تعلق داشته و باعث ارتباط با

عرضه مجتهد او بوده و این خلعت جدید را چون معامله با انجام رسد و مستحق

گردید و درست که از کمال کرم آنرا بفرزند می اغزی محمد سعید عطا فرمایند



فقیر بقرع مسالت این معنی بنماید و اثر اجابت می نمود و فرزندش را مستحق  
 این دولت می یابد با کریمان کارها دشوار نیست بذا اگر استعدا دست  
 هم دادا دست تعالی سے نیاوردم از خانه چیز بخریش پتو و ادوی همه  
 چیزین چیزتست پتو بدین تقریب هر دو مخدوم زاده را بشکر ولالت نموده  
 نوشته اند قال اللہ تبارک و تعالیٰ املوا لہ و اؤثکروا فیل من عبادی الشکور  
 میدانند کہ شکر عبارت از صرف عبادت جمیع ما نعم اللہ علیہ من اجوارح و لقو  
 الطاہر و الباطن الی ما خلق اللہ و اعطاه لاجلہ لولہ لہ ما حصل الشکر و اللہ سبحانہ  
 الموفق انتم بعد ازین بدت قلیل چون حضرت مخدوم زاده با بشرف ملازمت  
 رسیدند خلعت ثانیہ موعودہ مذکورہ را فرمودند کہ بفرزند می محمد سعید عطا  
 کردند حمد اللہ سبحانہ علی ذلک چه آن خلعت ثانیہ کنایت از خلعت است  
 و غیر ازین نیز چه در مکتوبات و چه در مکالمات اشارات بحالات فرزندان  
 ذوالبرکات بسیار نموده اند حق سبحانہ برکات این را همواره جاری و بار  
 و از ان دو سر چشمہ زلال کمال بکام متشغولشان این را شخصی برساناد و ہم از  
 عنایات الہی در حق این مخدوم زاده ثالث آنکہ درین ایام با وجود مشغول از  
 افادہ طلبہ علم و افاضت طالبان حق و التزام اوراد و اقیات در اندک روز حفظ قرآن  
 مجید نمود و ما شاء اللہ من اعطاف اللہ سبحانہ و الطافہ مخفی ماند کہ این  
 مخدوم زاده را غایتہ اطلاع است بر اسرار و معارف پدر نیز لوار نمود چنان  
 معارف کہ داخل مکتوبات گردیده و چه غیر آن از اسرار فاضلہ کہ در خلوات  
 از زبان مبارک آنحضرت شنوده اند و بعضی را از آنها در بیاضہ فاضلہ  
 خود تسوید فرموده چون باین بندہ نظر عنایتی داشتند و محرم میباشند  
 بالترانہا اطلاع بخشیده بودند و بہ نقل بعضی اجازت فرموده و بعضی از ان

احوال حضرت ایشان سمت تحریر یافت و برخی از آنها چنانست که افشارا بر  
 نی تا بد از بعضی آخر که توان اظهار نمود این برکات پنجگانه تبرکاً بمنصه تحریر می  
 سبب او از روضه بودن قبر که در حدیث آمده القبر روضه من باطن الجنة  
 است که محب و مسافتی که میان آن بقعه قبر و جنت بوده مرتفع میگردد و هیچ  
 حسابی و مانع میان آن برود و مقام نبی مانند گویان بقعه فنا و بقای جنت پیدا میکنند  
 فافهم و بدان معنی قوله صلوات الله علیه وسلم ما بین قبره و نبیره روضه من باطن الجنة  
 این قسم روضه خاص خواص راست دیگران را از نورانیت ایمان اگر پر تومی از  
 جنت در آن بقعه تا بد می شاید با ۲ حیاتی که بنشار و نبوی تعلق دارد و چیز  
 می طلب حس و حرکت و حیاتی که به بزرگ متعلق است محض حس است بی آنکه  
 با وی حرکت بود حق سبحانه حکیم مطلق است و موافق هر محل حیاتی داده است  
 و در بزرگ از حس چاره نیست تا عالم و تمدن و صورت بند و حرکت هیچ در کار نیست  
 سبب علم که عبارت از انکشاف است و قسم است که با انکشاف احاطه بود و قسم  
 دیگر آنکه محض انکشاف باشد علمی که مکن تعلق گیرد و اول قسم اول است و علمی که بواجب  
 متعلق شود از قسم ثانی است و این علم را ادراک بسیط گویند و نشان عدم احاطه  
 است که کیفیت در درک نه در آید و رویت اخروی مماثل قسم ثانی است که آنجا محض  
 انکشاف است بی آنکه کیفیت معلوم شود و چگونه معلوم شود که در آن حضرت کیفیت  
 نیست تعالی شان ۳۵ در مقام رضا که فوفوق مقام حب است و اعتبار است  
 اعتبار اول رضا حق است از عبد و اعتبار دوم رضای عبد است از حق عز شانه  
 اعتبار ثانی فوق اعتبار اول است چه اول رضای حق است بعد از آن رضا  
 عبد که ما قال سبحانه رضی الله عنهم و رضوا عنه ب ۵ روزی حضرت ایشان کریم  
 انانکنا متنسخ ما کنتم نعملون را خوانده فرمودند علمای کرام ازین متنسخ استنساخ

ملک مراد میدارند و اسناد را مجاز می بگویند اما مراد روزی و عین تکرار این آیه بر  
 دل گذشت که آیا در آنکه او تعالی استنساخ را بخود نسبت داده حقیقت خواهد بود  
 متوجه شد شهود گذشت که در آن مرتبه استنساخی و استنساخ ملک ثابت است  
 مخدوم زاده گوید من معروض داشتم که آیا استنساخ آن مرتبه مخصوص اشخاص است  
 یا عام است فرمودند مخصوص خصوصان است که بیان او تعالی ایشان را و روزی بفرمود  
 که میخواهد که ملک بران اطلاع دید و آنکه فضل التدریجیه من ایشان را التدریجیه  
 آنکه و تعالی از بعضی خاصان خویش کرام الکاتبین او و مریدان و مینماید که همین باشد  
 که نسبت بحق سبحانه التوفی الی نفسه فی کریمه التدریجیه فی النفس عین و تمام  
 مع ان التوفی ملک الموت کما تدل علیه الایة الاخری قل یتوفیکم ملک الموتان  
 و کل یکم الایة او یتمل ان یكون لبعض الخواص بلا توسط الملک و ما جاز فی بعض الاحیان  
 من توسط الملک لبعض الخواص فیکون حملها علی هذا المعنی باو فی تاویل و توجیه حضرت  
 مخدوم زاده سلمه التدریجیه بعض اسفار که حاضر خدمت ایشان بودند و اندر احوال علیه  
 خود را بزبان عرضه داشت نموده اند با نقل دو عریضه که در شاید عدل بود  
 احوال و اسرار ایشان است اکتفا نمایم بعریشة اولی عرضه و شب  
 بنده کترین محمد معصوم ذره وار بوقت عرش بلدی یا فنگان نقیبه علیه میرزا  
 سرفراز نامهای گرامی پسر پسر سید و معالیه را از سفیض باو برده  
 بعد از وصول کتوبی مشتمل بر معارف نور صرف ذاتی است استسماجیه سیمایه فنا و  
 بقای بانکه نور پسر گردید و نامدتی در آن استغراق داشت اگر چه در وقت تحریر  
 عریضه مستورینماید تا وجهش چه باشد قبله گاه از عنایات او تعالی او سیاه توهمات  
 حضرت ایشان چه نویسد و از احسانها او سبحانه چه بیان نماید که نشان کشتان بزند  
 هر چند نداند که از کجای بزند و به کجا رساند اما کتیبای او حال او درین میان میدیدند که در

است نبیانی سے من نہ بافتیاری خود میروم از قفای او وہ ان دو کسند عنبرین  
 یکیشدم کشان کشان بحق سبحانہ بتوجہ عالی آنحضرت تین کمال عطا فرما پدرب  
 زونی علما مجب نعم اللہ علیہ است کہ باوجود ورودین احوالات بعضے از اوقات زونور  
 قبض آیتہ منجوریشود کہ گویا هیچ حرارتی ندارد و بعد از چند روز بازار سر نو معالما خاصہ تازہ  
 میگرد و کیفیت منجھ و صہ جلوہ گریشود و وجہ آن چه خواهد بود اینقدر میماند کہ ما  
 صابک من مننتہ من اللہ وما اصحابک من سستیہ من نفسک و ازین معالما  
 سادیت خود را براہ انابت پیش از راه اجتماعی بیند و اعتبار اطفالی پیدا ندرست  
 می آید و خود را بان تسلی می دید کہ بندہ را بچو است چه کار ہرہ عنایت فرمایند ان  
 رخصی بایر بود حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ از محبوبیتہ ذاتی بتوجہات علیہ آنحضرت عنایت  
 فرماید العبودیتہ عنایتہ عرضہ دشت کہترین بندہ محمد مصوم پذیروہ عمر  
 خاک نشینان آستانہ علیا میرساند سفر از نامہ عالی کہ دران این عاصی مجبور  
 ناقابل دور از کار را با انواع عنایات سر بلند ساخته بودند شرف از ورود ان یا  
 ہمن کہ ہاشم کہ بران خاطر خاطر کدرم بہ لطفما میکنی ای خاک درت تاج سرم ہ  
 قبلہ کا ہا از احسانہای او تعالیٰ چه توان نوشت و بکدام جوارح مکافات و طرا و سبحانہ  
 توان بجا آورد و مگر آنکہ خود را خاک ساز و بلکہ از خود نامی و نشانی نگذار و و سبوز حق  
 آثر اہ سبحانہ آوردہ باشد چه ہر عبا دستگہ کہ باین طرف منسوب بودہ باشد  
 البتہ قاضیت و عیب و نقصان متصف اللہ لا اصبی نناد علیک انت  
 کما انتیت علی نفسک مکتوبات معارف شریفہ جدیدہ را اخوی خواجہ محمد  
 ہاشم از آگرہ فرستادند علو درجہ آن نہ بان مشابہ است کہ فرزند خور فہم ہرلی ہر بچہ  
 با شہد و آنچه اندراج یافته کہ افراد عالم ہنگی ظلال سماء و صفات و اجسی  
 غرضانہ پس ہمہ اعراض بودند کہ جو ہر سے در میان اینہا کائن نہا شد

تأقیام اینها بان جوہر بود پس از ذات ایشان را بحرمان نصیب نبود  
 و نصیب شان غیر از صفات نباشد مگر یک ذات عارف الخ شے در نما  
 تراویح در مراقبہ و مطالعہ این معنی افتاد دید کہ اعراضی کہ ذات اینکس بودند  
 باصل خود عموماً و کرد و ند و پنج نامی و نشانی از ان نماند و تمام مضمحل و محو و تماشای در  
 اصل خود گشت ہر چند عروج <sup>قصد</sup> مینماید و اول آنست کہ از ذات مجر و بہرہ یابد میسر نیست  
 و ہر چند سیر و دہمہ در اصول خود سیر و دو در اصول اولی اشارت اللہ تعالیٰ و سوم  
 گشت کہ تا ہر جا سیر و ہمہ در جوہ و اعتبارات میروی اصل اصول اند و ازین اصول  
 و اصول اصول بذات مجر و رسیدن محال است اصول ہمہ انقطاع می پذیرند و  
 ذات غر شانہ ما و را در راست چہ اطلاق اصل دوران حضرت جل سلطانہ سابقہ است  
 آخر الامر معاملہ بیاس رسید و یقین یقین معلوم گشت کہ ہر گاہ اصل تو صفات و  
 اعتبارات باشد نہایت سعی آن خواهد بود کہ خود را در اصول خود مضمحل و تماشای ساری بعد  
 از انحلال در اصل از گشتن معنی ندارد و امرے دیگر باید کہ نصیب از حضرت  
 ذات فرا گیر و جل سلطانہ دوران وقت بخاطر رسید کہ حضرت شیخ محی الدین  
 بن العری قدس سرہ خوش میفرماید کہ وما بعد ہذا الا العدم محض یعنی نیست  
 کہ بعد از فنا و انحلال در حصول مگر عدم محض چہ حصول دوران حضرت را ہی نیست  
 غیر از انقطاع و ذات مجر و در الورا است تا این را ذات عطا فرماید بذات تعالیٰ  
 رسیدن محال است و آنچه حضرت ایشان نوشته اند کہ این قسم بزرگت یک عمر  
 متعدد و نیشو و علاوہ یاس کہ مذکور شد آنقدر غم و غصہ روی داد کہ چہ نویسد و ایم  
 یاس گاہے بخاطر رسید کہ تابع کامل را از جمیع کمالات متبوع نصیب است پس  
 عدم تعد و بگدام اعتبار خواهد بود و ای فرق اصالتہ و تبعیتہ باشد اما این قسم خواطر  
 مسکن آن خطرات اب نمیشد محرمے نبود کہ باومی در دول توان در میان آورد

بجائے اداستیاں الرسل و طنوا انہم قد کذبوا جاہم نصرنا نوحی من نشاء بر آخر  
مکتوب کے نامزد این فقیر کو دیدہ اطلاع و اوند ہر چند مکرر بران مکتوب  
گذشتہ بود اما گویا ازین سر اطلاع دادن مصالحت نبود کہ چشم پوشیدہ ازین  
حرف یکدشتمہ کمال بوجہ شریف امیدوارست کہ ازین معنائے بکشايد  
چون در عین نوشتن برین امر اطلاع یافت بتفصیل در خود مطالعہ نتوانست  
نو و انشاء اللہ تعالیٰ کہ بوجہ آنحضرت بہرہ ور گرد و العبودیہ انتہی  
مکتوبہ الشریف و درین ایام حضرت مخدوم زادہ والا مقام التفات نامہ  
نامزد این مخلص خویش فرمودہ اند و اشارہ بعضی امور کہ فقیر را بصدقہ  
حضرت ایشان محرم آن میدانستند نمودہ تبرکاً آن را نیز می آر و کہ از اسجا  
بعو حال و آنکس را ایشان پے توان بر و نذا ہو اب ہو الحمد للہ رب العالمین

والصلوة والسلام علی سید المرسلین محمد وآلہ اجمعین امیدواریم کہ آن برادر  
گرامی از صنوف دوال و راستہ بدلول حقیقہ پیوستہ باشند و  
از خبرنے بگئے و از آنجا با فوق ملحق گشتہ و از قوسین با و آئے رسیدہ و  
خالص را از مخلوط جدا ساختہ و از دائرہ صباحت گذشتہ چنے بدمان نقطہ  
صاحت زدہ بل مقتضای المرام مع من احدث در بطون مرکز نقطہ مذکور نفوذ  
کردہ باشند و از علم بنا دانی و از گفت بجموشے آمدہ و معاملہ لفظی را پس  
پشت دادہ بکلیت نگران اثبات گشتہ بل از آنجا نصیب مجہول الکفیتہ  
و لوفی بجمہ فر گرفته باشند و از خلیل بچیب رو آورده بودند علیہا لصلوات  
و التسلیمات و علی محبہا مصرعہ با کر بیان کار ہا و شوار نیست ہذا رطلو فطرت  
و محبتہا و دیوانگیہا سے شمایں امور قریب است بلکہ توان گفت ثابت اما  
مثل من ناقابلے پست استعداد سے را کہ تمام قابلیت خود را برزلات

و معاصی صرف نموده چه یار که این مطالب ارحم را توان ظهور نمودن سخن را بر تکلف یا شکست نفس حمل نمایند که بیان واقع مست آنست اینقدر می یابد که با وجود این همه ناقابل و عصبیان مرتس و نشاء در نهاد او و ولعت نهادند که مستوع را از حقیقت آن گمراهی اطلاع نه داده اند همواره و آن نشاء خود است و همه وقت عاشقیها بلای در میان دارد بلکه آن سر نزومودع آن انکارم نیز محبوب است امید از الطاف سبب غایب است اسباب العطیات آنکه آن معنی گما هو و ظهور آید و از سر بیدار نشاء و از قوه بفعل آید و ما ذلک علی التدریج زیر و رو گار این محبوس زندان و نیار از حبس و غم بخش و این مرغ شکسته بال را از قفس وار بان تلبی مزاحمت اغیار ستملک آن نشاء بل نشاء آن باشد آنه قریب مجیب انتقا مکتوبه اللطیف مخفی نماید که حضرت ایشان راضی التدریج غیر ازین سه فرزند که ذکر شریف شان سبق یافت فرزندان دیگر بودند و هستند یکی شیخ محمد فخر بود دوم شیخ محمد علی رحمة الله که در زمان حضرت ایشان با رفاقت برادر عظیم قدس ستره سفر آخرت اختیار نمودند احوال ارحمند و استعداد بلند این دو نور دیده بزبان قلم محترم حضرت ایشان نفسی الت عنه در ضمن احوال مخدوم زاده بزرگ مذکور است و باعث تسمیه آن مخدوم زاده ب محمد علی است آن بوده که آنوقت که این فرزند در رحم بوده حضرت علی علیه السلام بحضرت ایشان ظاہر شد و فرموده اند که در خانه شما کسی متولد خواهد شد ستمی بنام ما گردانید و دیگر محمد اشرف که در عین شیر خوارگی که نیز و ایام حیات آنحضرت رحلت فرمود و دیگر شاه محمد یکجا است طول التدریج اصغر اولاد حضرت ایشان است این مخدوم زاده

باز در صفحه ۳۲۱

راشاہ از ان لقب ست کہ خدمت شاہ سکندر قادیانی رحمہ اللہ  
 کہ سابقاً ذکر حال او محرر گشت یہ نظر عنایت در طفولیت شامل حال این  
 صاحبزادہ بر خور وار داشت و بشیوہ القاب اجداد و امجاد خود این فخرتہ العین  
 راشاہ خواندہ بود و وجہ تسمیہ ایشان بیکجہ آن بود کہ پیش از ولادت آن  
 مخدوم زادہ حضرت ایشان رضی اللہ عنہ ملہم شدند کہ در خانہ توپسر  
 آید بیکجہ اسمک یعنی نام ترا زندہ دارد و چون متولد شد بان مناسبت  
 ایشان نام سمی گردید و ہوارہ از سموفطرت و علو استعداد آن قترہ باصرہ  
 ولایت خیر میداوند تا آنکہ این نور دیدہ بین تربیت حضرت ایشان سن  
 ہشت و نہ سالگی حفظ قرآن مجید نمود و دوران سن کودکی از وہ تفصیل علم  
 لغت و محبت دیدہ می شد و باوستادش رابطہ مشاہدہ می گشت کہ از ہج  
 طفل کس ندیدہ و نشنیدہ وقتی کہ حضرت ایشان از سفر جمیر مراجعت  
 نمودند بعضی خادمان این مخدوم زادہ دوسہ منزل باستقبال آوردند چون  
 ایشان را ملازمت نمود و معلوم کرد کہ بنا بر سبب آنحضرت بعد از سہ چہار  
 روز بسر ہند خواہند رسید التماس رخصت سر ہند نمود حضرت ایشان  
 فرمودند باین ہمہ تعجیل رفتن چیست مگر ما را یاد کردہ و بعضی رسانید کہ دین  
 چند روز در سبق من تعطیل بیرون و دفلان شریک من از من میگذرد و نیز  
 اوستا و خود را یاد کردہ ام حضرت ایشان بسیار خوش شدند و گفتند  
 آری چرا ہمچنین نبود کہ از طبقہ علماست و از خاندان حفاظ و صلحاً رخصت  
 فرمودند و در بلدہ جمیر کہ حضرت ایشان را قریب ایام ارتحال معلوم گردیدہ  
 بود روز سے فرمودند بخاطر آمد کہ محمد بیکجہ نیز چون برادران خود ازین نسبت  
 بہرہ ور گرد و اما چہ باید کرد کہ او طفل و معاملہ اجل ما بس نزدیک این گفتند



و از بس شفقت آب در چشم مبارک جمع شد بعد از انتقال حضرت ایشان پس  
 از تمامی حفظ قرآن بهین تربیت برادران بزرگوار تحصیل علوم چه معقول و  
 چه منقول باخر رسانیدند و با استحکام تمام و استحضار کامل بدرس کتب متداوله  
 و نشر علوم بر منصفه افاده و افاضه اقامت دارند و بر طریقہ القطار و تبثیل و  
 افرادی و بی تعیینی و ضبط اوقات و حفظ اوضاع و ملازمت سنتہ سنہ  
 و رعایت این طریقہ علیہ بوجه او فرستقیم و مستقیم اند چنانکہ آثار نجابت و  
 وراثت نسبت معنویہ بر حسین بین شان شاہد عدل است علیہ ایشان  
 از قامت و رفتار و چشم و ابرو و بوال بزرگوار خویش شباهت تمام دارد و از اول  
 قبول آن مخدوم زاده آنست کہ نبیرہ حضرت خواجہ باقی باللہ و خسر خواجہ کلان  
 خواجہ عبید اللہ سلمہ اللہ و ابقاہ و رجالہ کجاح آن گوہر صدق ولایت منسلک  
 گردیدہ است و با وجود نسبت معنوی بہ نسبت صورتی نیز شرف امتیاز  
 یافتند امروز کہ سال عمر آن بر خور دارد بہ پانزودہ رسیدہ مطول میخواند امید  
 کہ در عالم ظاہر و احوال باطن چون برادران کامل گردد و حضرت ایشان را  
 تہ صبیہ بودیکے در حال حیات آنحضرت در ایام رضاع در گذشتہ دوم کہ  
 بہ سن پانزودہ رسیدہ بود نیز در زمان حیات آنحضرت رحلت نمود و  
 صاحب احوال و کشف بود و حضرت ایشان را بوی عطوفت تمام صبیہ  
 سوم در حیات و از صالحات و اسلام والا کرام فصل پایہ و ہم در بیان احوال  
 خلفاست حضرت ایشان و دیگر یاران صاحب دل آن قدوہ صفا کیشان میر  
 محمد نعمان سلمہ اللہ تعالی و الذاب نجاب خدمت شمس الدین تکی سوزن  
 بہر بزرگ اندکہ در نسبت والا و فضل و تقوی و حضور و صفا از مشاہیر  
 بدیشان و ماورالنہر بودند و در بعض علوم نادرہ چون جفر و کسیر و امثالہا و حیدر

و مولد و سکن و مدفن ایشان بلده کشمست از بلاد بخشان و والد ماجد میر  
 بزرگ امیر جلال الدین و بدامجد ایشان سید حمید الدین نیز از علما پرستار  
 بوده اند و از شاه میر آن روزگار و دیار کی از قدمای آباوی ایشان غریزی است  
 که ایشان را میر بلبل میگفته اند از آنکه چون تلاوة قرآن مجید میکرد و انداز اثر حدیث  
 آن تلاوة عند بیان پیرامون ایشان جمع میشده اند نسبت ارادت امیر  
 بزرگ رحمہ اللہ در طریقت بدرویش نوزده روز بوده که آنجناب در سال  
 عشقیه صاحب حالات و کرامات بلند بوده اند و در ایشان محقق زوایا  
 سمرقند جہت کفایت خود موزہ میدوخته اند و خود بازار برده آنرا میفرخته اند  
 خدمت میر از ان پیر روشن ضمیر حکایت میکرد و اندک روزی در جامع  
 سمرقند ایشان را وجدی در رسید که در ان وجد با وجود کبر سن ازین  
 سوی منبر بدان سوی بر بستند و بیچ المی حکیم شریف آنجناب نرسیده  
 و حال آنکه ارتفاع آن منبر مقدار دو قامت آدمی بود و عرضش نصف آن  
 و نیز خدمت میر بزرگ بخدمت قاسم شیخ کریمی قدس ستره رسیدند  
 و در سال بنام نامی آن عزیز تالیف نموده غالباً نام حضرت شیخ را در ان سال  
 بہ آب زر نوشته بود و اند چون شیخ آراویدہ اند فرمودہ اند چنانکہ شما  
 نام فقرا را عزیز و محترم داشتید حق سبحانہ و تعالیٰ شمارا معزز و معظم گرداند  
 خدمت میر بسبب عارضی از وطن خود بسمرقند رفته بودند بعد از رفع آن  
 عارض بوطن باز رجعت نمودند بعد از خصت بوطن شامزادہ مشفق العما  
 و الفقرا محمد حکیم میرزا کتابتہ در غایت نیاز مندی بمیر نوشته آنجناب بحال  
 طلب فرمودہ بعد از رسیدن با احترام تمام تعلق نمود بعد از انتقال سلطان  
 مذکور چون حاکم آن دیار بیکے از منہ و مقرر شد خدمت میر بدعا انتقال خود ازین

طلال طلبیدند و با جابت رسیدنی سنہ اربع و سبعین تسع مائتہ خدمت  
 مرشدی میفرمودند کہ مر ابوالخود ہمین اعتقاد علم و عمل بود کہ ایشان را از عرفا و اولیا  
 نمیدانم روزی یکی از درویشان صاحب دل بمن گفت وال شہار اور واقعہ دیدم فرمودند  
 کہ بچہ نعمان گو کہ چہا ہما این ہمہ سست اعتقادی ولادت مرشد میر محمد نعمان  
 سلمہ المنان در سمرقند بودہ در حدود سنہ و سبعین تسع مائتہ پیش از ولادت  
 ایشان والد ایشان حضرت امام عظیم ابو حنیفہ نعمان بن ثابت رضی اللہ عنہم بچہ  
 دیدہ اند کہ فرمودہ اند کہ از تو فرزندنی سعادتمندی متولد میگردد و او را سستی ہم ما  
 گردان مرشد میفرمودند ہم در ایام صبی بعضی فکر تھا و حیرت ہا مہمرا فر و میگرفت بعد  
 از آنکہ در خدمت فقرا درآمد و از مراقبات ایشان اطلاعی شد معلوم گشت  
 کہ فکر تھا و حیرت ہا نیز شعبہا بودہ اند ازین راہ در بدایت ایام شباب در بلخ بخدمت  
 عارف آگاہ امیر عبید اللہ بلخی عشق رحمتہ اللہ علیہ رسیدہ باشارہ آن بزرگ  
 انابت نمودہ اند چون بہندوستان آمدہ اند نیز از وفور شوقی کہ باین معنی داشتہ اند  
 از بعضی درویشان تعلیم اذکار گرفته بودہ اند تا آنکہ قائد توفیق زمام طالع ایشان را  
 باستان حضرت ع خواجہ فانی ز خود باقی بحق بقدرت اللہ تعالیٰ برتر  
 رسانید از ایشان الطاف بسیار دیدہ بذکر و مراقبہ طریقہ شریفہ نقشبندیہ  
 مشہور گردیدند در خدمت ایشان با جمع کثیر از فرزندان و خویشان بفقرو  
 فاقہ تمام بسر می بردند از ان خوش دل و مسرور خاطر می بودند یکی از امرائے  
 مخلص حضرت خواجہ از ایشان التماس نمودہ کہ چون می شنوم کہ بعضی فقرای  
 خانقاہ شدت ہا فقر میگذرانند اگر امر شو و بسعادت خدمت کفاف ہر روزہ  
 ہر یک مستعد گردم حضرت خواجہ چند تن از فرومایہ صاحب خور و تجویز نمودہ  
 درین اثنا یکی معروض داشتہ کہ میر محمد نعمان نیز در غایت فقر و کثرت عیال

حضرت خواجہ رضا زادہ اندو فرمودہ اندایہنا جز بردن ما اند یعنی ما بحر بدن  
خود را بین امور قرین نگردانیم مرشدے فرمودند کہ با وجود کہ دوران ایام چه  
نوع فاقہا بر ما یگذشت از ہستماع این عنایت بر قہتار فہیم و امید ہا بستیم وزیر  
سجافیہ وزی خانہا بودہ کہ در قرنا آدمی آنجا سکونت نمودہ بودہ اند و از  
سراقین ابابیل وغیرہ تنگ نفس لازم آن بودہ ہا حضرت خواجہ قدس سرہ  
سیدی با متعلقان آنجاں بودہ اند و از اثر سکونت آنجا ہمشیرہ ایشان کہ از  
صالحات خداوند ملات و جذبات بودہ رنجور شدہ والدہ ہا ہ حضرت خواجہ  
بیادوت او آمدہ اند از را کچھ کریدہ آن خانہ ساعتی شستہا نتوانستہ اند حقیقت  
از اہ حضرت خواجہ وانمودہ لفتہ اند کہ خواجہ من و نور وید ہا من این جماعت  
کہ مرید شدہ اند کشتہ نشدہ اند آنحضرت فرمودہ اند کہ والدہ اینسا  
بدعوی نیامدہ اند کہ زمین امور گران خاطر و ہول دل گردند وہم سید فرمودہ  
کہ روزے چند بعضی احوال سکریہ کہ نہ بروق شرع اند برین مستولی شد چندانکہ  
کوشش نمودم مرفوع نگشت تا چار قصد آن کردم کہ ب حضرت خواجہ خود  
قدس سرہ معرفت دارم چون بسجد رسیدم نماز جماعت برپا شدہ ہا ہا ہ  
این کرانہ نصف بودم و آنحضرت آن کرانہ نصف خواستم نظر سے بہ آن قبلہ حقیقتی  
کردہ احرام بندم بجزرے کہ نظر من بر ایشان افتاد نظر ایشان نیز برین افتاد  
و از زمین این نظر آن حال کہ رفع آن میخواستم از من مسلوب شد وہم سیدی  
فرمودند کہ در مرض ارتحال خواجہ بزرگوار خدمتگاہے و بیدارے کیشب  
ہا رسید آن شب نظر سے بر من انداختند کہ از اثر آن نظر مرا فرو گرفت  
کہ ہر کایے کہ از من وقوع می یافت درین اندیشہ میرفتم کہ آیا رضا اولتقا  
دوران باشد یا نہ چنان کہ اگر قدمی بجایے می نهادم می گفتتم آیا مرضی بود یا غیر مرضی

چون بازمی گشتم سرورین اندیشه کم میشدم معلوم شد که آنوقت وقت تسلیم و رضای ایشان بوده و شیخ ازان در یای بیکران باین تشنه جان رسیده از زبان سیدی شنیدم که حضرت خواجہ قدس سترہ در حال حیات چون حضرت ایشان را خصت ارشاد فرمودند و جمہور اصحاب را ایشان سپردند و ہر کدام جدا جدا طلب داشتہ و داع فرمودہ بخدمت ایشان فرستادند و ایشان را تکفل تربیت آنها ساختند چنانچہ پوچستہ اصحاب خود را میفرمودند کہ در خدمت ایشان تعظیم مکنید بلکہ توجہ خود را بجانب ما نمائید و ران اثنا باین فقیر محمد نعمان نیز فرمودند کہ خدمت ایشان را سعادت خود دانستہ ملازم آن باش بقصد تضای ہم پیروی در نفوس چون رعوتها متکمن بود و معروض داشتہ کہ قبلہ توجہ من در گاہ شماست ہر چند ایشان بزرگ باشند حضرت خواجہ از روی غضب فرمودند کہ میان شیخ احمد آفتابی اند کہ مثل ما ہزاران تارگان در ضمن ایشان کم است و از کس اولیا و متقدمین خال خالی مثل ایشان گذشتہ باشند بعدہ با اعتقاد درست و نیاز تمام بخدمت ایشان رسیدم و انہما عجز و نیاز انحصار نمودہ در یوزہ عنایت کروم فرمودند کہ تو آخر ازان مالی الحال چند گاہ در خدمت حضرت قبلہ گاہ باش بعد از انتقال حضرت خواجہ چون حضرت ایشان ما قدس سترہ بوی آمدند خدمت سیدی عرفینہ مشتمل بر شکستہ و لہیا و غیرہ ہا و بے نصیبہا و بے استعدادیہای خود بخدمت ایشان نوشتہ اند و معروض داشتہ کہ مرا وسیلہ بر حمت ایشان جز آن نیست کہ نسبتی بولاد سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم دارم بصدقہ آنحضرت بر من ترحم نمایند حضرت ایشان را ازوطالعہ ابن عرفینہ وقت رو داوہ فرمودہ اند میر پیدی مکنی کہ حضرت خواجہ ہاضی اللہ عنہ حاضر اند انشاء اللہ خواجہ ہر خواجہ شد و نیز فرمودہ اند در بیان اصحاب حضرت خواجہ ما قدس سترہ میر پیدی

با مناسبت دیگرست با بجمہ سیدی را در سلک اہل ارادت داخل ساختہ و کثرت  
 تربیت گرفتہ بہر بندہ رود و اندو مرشدک سالہا در آستان آن قدوہ حق پرستان  
 گذرانده و دیدہ اند آنچه دیدہ اند تا آنکہ وقتی حضرت ایشان را قدس اللہ تعالیٰ سرہ  
 بعضی روی دادہ بتصور آنکہ آن مرض مرض آخرش باشد و از غیبات ضعف شاید  
 فوت سپردن امانت خواجگان ضعیف اللہ عنہم بآہل آن بیسر نشود و بران آمدہ اند کہ بہ  
 بعضی خلص اصحاب این نسبت شریفہ را القافر باینند شایان کمال آن ہار جز محمد و مژدہ  
 بزرگ خود شیخ محمد صادق علیہ الرحمۃ و مرشدی سیر محمد نعمان را سلمہ تندیدہ اند و بعضی  
 احوالات کہ مناسب استیادین دو عزیز بودہ برہر یک فائزہ فرمودہ اند بعد از آن  
 حضرت ایشان را صحت کامل رو دادہ فرمودہ اند سر آنکہ این بہتادین فیض ایشان  
 متعلق است آن بودہ کہ بعضی احوالات عظیمہ دیگر ہا مودع بودہ کہ و رود آن موقوف  
 با عطا اینہامی بودہ بعد از چند گاہ مرشدی را بہدایت طلبہ بر ہانپور مخص گردانیدہ  
 و این جازت نامہ رقم زدہ ہوا اللہ لالہ الامو محمدہ و فضل علی نبیہ وسلم علیہ و علی آلہ کرام و بعد  
 فان اللایح الصالح السالک طریقہ اہل اللہ العارف باللہ السید الکامل محمد نعمان قفلاتہ  
 سبحانہ و آیاتہ فضائلہ و تادخل بتوسط ہذا الفقیہ سلک ارادۃ اشباح انقش بندہ و سکت لقیۃ  
 العالیۃ قدس اللہ تعالیٰ سرارہم و ملزمہ لا انتفاع لطلبتہ اجزئہ بتعلیم طریقہ ہولاء الا کاہر لاطلاب  
 و شرط الاجازۃ الاستقامتہ علی شریعتہ و الثبات علی الطریقۃ و الحقیقہ و السلام علی من اتبع  
 الہدی و التزم متابعتہ الصطفیٰ علیہ و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات دو بار سید مرشد ہا  
 بلکہ معظمہ رفتہ اند چون در ان شہ مذکور شایخ معظمہ از طرق دیگر صاحب علوم قال حال  
 خداوند کمال و اکمال بودند چون شیخ محمد فضل اللہ و شیخ عیسی روح اللہ و ہما این طریقہ  
 از مرشدی ترویجی نیافت بخدمت حضرت ایشان مراجعت نمودہ حقیقت را معرّفہ  
 ہستند حضرت ایشان مرتبہ ثالثہ بشیخ آن شہر امر کردہ فرمودند این مرتبہ ہر تہ

سابق نماز انشا اللہ تعالیٰ بجا نہ چون سید درین مرتبه بشهر پانچور صا نما اللہ  
 و جمیع المسلمین عن البلیات و استرور و آمدند بحسب اشارت غنایات بوقت مجلس  
 ایشان آنجا در گرفت که بحر نگین دیده پیشه که تماشای آن مجاس سیکه  
 ناگاه جذب و حالتی ایشان را رو سیاد که از غایت سکر ولی آرامی جاها پاره مگر  
 چون مرغ اسبل بر خاک می چیدند گاه شتاب و میشد که سی جمل تن بر افتاده بودند  
 و صدوق این مصرع سید قاسم تبریزی رحمتہ اللہ علیہ در میان شہ و در هر گوشه  
 غوغای اوست پدیدور پیوسته بود و بجای که بعضی میدان مشایخ نظام  
 آن شهر نیز ناچار آمدند داخل سستیفیضان شدند و بسا نفسدان بصلوح رسیدند  
 و بسیار بشیاریان باوه بخود می و جذب پیشیند و درین اثنا غنایات نامہ زخمت  
 ایشان قدس ستره بسیدی رسید که ای فقره از انست روزی بعد از نماز  
 بادا و در حلقه یاران نشسته بود و بخوست یابی زوست نوجوی بجانب شام پیدا شد  
 و در رفع بقایای آثار که بنظر می آید گشت و اهتمام در رفع ظلمات و لد و استقامت  
 محسوس میگشت نمود تا آنکه ہلال کمال شامہ بدر کمال گشت و آنچه در آفتاب  
 بدایت و دعت نمادہ بودند ہمہ در آن بدر منعکس شد چنانکہ در جانب کمال  
 بیچ متوقعی و منتظرے نماز الان یسع الظرف بعد ذلک و یاف بقدر و شایع  
 فشیئا و تا زمان طویل صورت مثالیہ این معنی را در نظر داشت تا اینکه وقت  
 حاصل آمد الحمد للہ بجا نہ و المنہ علی ذلک حصول این دولت تاویل این واقعه است کہ  
 شہادیدہ بودید و حصول آنرا بمبالغہ و تاکید مسالت مینویدند بجا نہ الحمد و المنہ و امر شام  
 تمام او ایافت و موعود و نجر شد و موعود موفی گشت امیدوار است کہ کمال آنرا  
 این کمال حاصل آید و دشت و صحرای آن حد و دبو جو و شریف شام نور گرد و دہتی  
 از سرایت حضور صحبت شریف بر ہر قومی وضعیف چو گوید و از رسم سستیہا و سبے

تکلفها آن غم لطیف چه در بیان آور و و از الطاف و اعطاف ایشان که شامل این  
 بیچاره دل آوار گشته چه بنگار و و این ذرّه ناپیتر تجدید توبه و انابت بخدست این عزیز  
 نموده و در برایت تعظیم ذکر این طریق علیہ از ایشان اخذ کرده همین صحبت ایشان از  
 مجمع سپاه بشیوه اہل خانقاہ در آمدہ و بدلات و سفارت ایشان آستان بوسی  
 حضرت ایشان قدس القدر سرہ القوس مشرف گردیدہ و بظرات و عنایات آنحضرت  
 بقدر قابلیت خویش رسیدہ جزا اللہ عنانہم الجزاء و سلمہ اللہ علی رؤس الاعباد و  
 سید و اوست کہ حکم واقعہ صادقہ کہ ہم ایشان دیدہ اند قبول این بگاز جب  
 قبول او سبحانہ و تعالیٰ حبیبہ صلے اللہ علیہ وسلم کرد و آن واقعہ ایست کہ  
 سید فرمودند آن سرور علیہ الصلوٰۃ و السلام در مسجد جامع بر ہانپور با خلفا کبار رضی  
 تعالیٰ عنہم دیدم چون نظر مبارک ایشان بر من افتاد بحضرت صدیق اکبر خطاب  
 نمود فرمودند ہر کہ مقبول شیخ احمد است مقبول ماست و مقبول او تعالیٰ و آنکہ  
 مرد و شیخ احمد است نیز مرد و ماست و مرد و حق بل و علامرشدی گفتند چون  
 این کلام از آن حضرت شنووم شکر باد و لم آمد کہ از مقبولان حضرت ایشانم پس  
 مقبول حضرت حق سبحانہ و حبیبہ المطلق باشم آنحضرت علیہ الصلوٰۃ و التحیۃ بر مافی الضمیر  
 من مشرف شدہ فرمودند مرد و مقبول تو نیز چنین است روزی باین حقیر تقریر  
 آنکہ از او اللام سالکان را موجب کشایش کارست فرمودند شب از صفحہ مسجد  
 جامع بر ہانپور کہ مقدار قامت آدمی ارتفاع و پشت افتادم چنانکہ یکدست من خستہ  
 و شکستہ شد اما افتادن ہمان بود و ظہور معاملہ و مقامی کہ آرزو میکردم ہمان و چنان  
 از آن افتادن سرور شدم کہ شکرانہ آنرا حلو و اپنتم و اعتقادم چنان بود کہ ہر کہ از آن  
 تناول نماید بہشت رود و نیز روزی باین حقیر تقریر بہ بزرگہامی حضرت  
 ایشان قدس القدر سرہ القدر کہ فرمودند در آن ایام کہ در خدمت ایشان بودم روزی



در حلقہ مراقبہ دیدم کہ ہمہ کائنات گویا خیمہ است افراشته و ہمہ خلایق زیر آن  
 بارگاہ و متصدیان مہمات کارخانہ ظہور ہمہ در تحت آن و در مرکز آن بارگاہ روزگار  
 است و آنحضرت از راہ آن گاہی دارند و ہر کہ در زیر آن خیمہ است توجہ و نظر  
 بر آن روزن دارد ایشان باین خلایق اشارہ میفرمایند و بآن یک اشارہ ہر کہ  
 تصدی کار است معاملہ خود را از آن یک اشارہ فہم میکنند و بدان عمل نمایند  
 و ہمچنین ہر کہ در زیر آن بارگاہ است بہمان یک اشارہ معاملات مختلفہ و کار ہا  
 متنوعہ ادراک نمودہ سرانجام میدہد حضرت ایشان نشستہ اند و بجزئیات مکلیات  
 کار و معاملہ کہ درین خانہ است بدین تقریب حضرت سید افادہ نمودند  
 کہ چندین را فقیر میداند کہ از برکت صحبت حضرت ایشان بقطبیت رسیدہ اند  
 را قم این حروف گوید کشفی با جمعی از مخلصان سید و خدمت آن مرشد  
 ہنزل یکے از مریدان ایشان بہمان شدیم جناب سید میرزا بان را اکید فرمود  
 کہ در طعام کمال احتیاط ملتہ بجا آورے چنان کہ بعد از ساعتی شور بر ناست  
 کہ بزہے را درین میان بچرے کہ ذبح کردند گرم بہار و روی افتاد بنوشی  
 کہ در ساعتی از گوشت بہ استخوان رسید و عجب تر آنکہ بیچ کرے بہ  
 گوشتہاے دیگر ذبایح با آنکہ نزدیک بود رغبت نمود سید فرمودند کہ این  
 ذبیحہ از وجہ حلال نبودہ تحقیق نمایند چون تفتیش نمودند معلوم شد کہ یکی  
 از آشنایان آن بلا و کہ از غلالان قریب بودہ آن حیوان را از رغا یا گرفتہ بود و چنانہ  
 این بار خود فرستادہ و وی از ضرورت کثرت مہمانان ویرا فرج نمود و اگر چہ  
 علوم ظاہر سید را کثرت اما آنجناب را اورا ک حقایق این طائفہ خصوصاً  
 علوم حضرت ایشان قدس سرہ وحدت بصرست و حضرت ایشان نیز  
 مکرر سیدی را بحدت بصرستودہ اند و در کتب کثیر البکات مکاتیب

کثیرہ در جواب اسولہ ایشان یا بغیر آن نامزد آنجناب فرمود و اندک سال  
 مخفی ازان مکاتیب بعض مراتب ضروریہ را در ضمن دو از وہ پرکتہ  
 نقل مینماید خوانندگان را مفید آید از اکثر طلاب و ترقیات آنها  
 نوشتہ بودند و اکثر خوانان بموجب اکثر و اخوانکم فی الدین امیدوار است  
 و کریمہ سندی عضدک باخیاک نیز مؤید این معنی است لیکن باید کہ منظور  
 نظر احوال و اعمال خود باشد و باحوط سکون و حرکت خود بود و مساوات ترقیات  
 مریدان باعث توقفات پیران گردد و حرارت مستر شدن در کارخانہ مریدان  
 بروت اندازد ازین معنی ترسان و لرزان باید بود و احوال و مقامات مریدان  
 را در رنگ شیر و برباید و نیست چه جای آنکہ بانہا مفاخرت و مساوات باید  
 کرد کہ مساوات ازین راه دروازہ عجب کشادہ گردد و بلکہ باید کہ حکم الحیا شہوتہ من  
 الایمان ترقیات مریدان باعث شرمندگی و خجالت باشد و حرارت طلب  
 طالبان موجب غیرت و عبرت بود و باید کہ قصور اعمال و تہمت شدن نیات  
 ملازم وقت بود و لسان حال و قال کلمہ بل من فرید مرطوب باشد  
 لے برادر مکرر بشما گفتہ کہ مدار این طریق برد واصل است استقامتہ بر  
 شہادت بحدی کہ بر ترک ادرے از اولاب راضی نباید شد و رسوخ  
 و ثبات است بر محبت و اخلاص شیخ طریقت برنجی کہ برے مجال عمرین  
 نما ند بلکہ جمیع حرکات و سکناات اوزیبا و محبوب در نظر مرید و رأید الربانیات  
 اللہ سبحانہ این دو اصل استقیمت سعادت دنیا و آخرت نقد وقت  
 است سب پر سیدہ بودند کہ اسمانی کہ مساوی تعینات انبیا  
 علیہم الصلوٰۃ و التسلیات اند همان اسماء مساوی تعینات اولیاست  
 یا نہ و اگر بہست فرق حدیث لے عزیز مساوی تعینات انبیا علیہم الصلوٰۃ

کلیات ہماست و مبادی تعینات اولیا جزئیات آن ہماست کہ در  
تحت آن کلیات مندرج است و مراد از جزئیات آن اسما ہمان اسما  
است کہ بقیدے از قیود و ماخوذگشتہ است کالارادۃ المطلقۃ والارادۃ  
المقیدۃ بشری و چون اولیا را بواسطہ متابعت انبیا علیہم الصلوٰۃ والتسلیمات  
ترقی واقع میشود رفع آن قید نمودہ ملحق خواهد بود این فرق را در بعضی  
مکاتیب بتفصیل مذکور ساختہ است ملاحظہ خواہند نمود و بیگ عمل آن سرور  
علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام بر دو نوع است بر سبیل عبادتست یا بر طریق  
عرف و عادت عملی کہ بر سبیل عبادت بود خلاف آنرا از بدعتہا منکر میدانیم و  
در منع آن مبالغہ مینماییم کہ احداث در دین است و آن مردود است و عملی کہ  
بنا بر عرف و عادت است خلاف آن بدعت منکر میدانیم و در منع آن مبالغہ مینماییم  
نماییم کہ در دین تعلق ندارد و وجود و عدم آن بینی بر عرف و عادت است  
نہ بر دین و ملت چہ عرف بعضی بلاد خلاف عرف بعضی از بلاد دیگر است  
و همچنین در یک بلدہ باعتبار تفاوت ازمنہ تفاوت عرف واقع است مع  
ذلک رعایت سنت عادی نیز شمر نتایج است و نتیجہ سعادت است از فرق  
میان حصول و وصول سوال کردہ بودند لے برادر حصول با وجود بعد تصور  
است و وصول متعذر عنقار کہ بصورت مخصوصہ تصور میکنم میتوان گفت  
کہ عقاورد مدکہ حاصل است اما وصول بعینہ تحقق نیست زیرا کہ ظلیت کہ  
عبارت از ظہور شیئی است در مرتبہ ثانیہ منافی حصول آن شیئی نیست اما وصول  
شیئی ظلیت را بر تابد قافرتاب شکر این نعمت عظمی بکدام زبان بجا آورد  
کہ حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ ما فقرار بعد از تصحیح عقاید بموجب آراے  
اہل سنت و جماعتہ شکر اللہ تعالیٰ سعیہم بسلوک طریقہ علیہ نقشبندیہ

مشرف ساخت و از مریدان و شاگردان این خاندان بزرگ گردانید  
 نزد فقیر یک گام در طریق زود بهتر از هفت گام طریق دیگر است راهی که کمال  
 نبوده بطریق تبعیته و وراثت کشاد و میشود مخصوص باین طریق غایبشان منتها  
 این طریق ازین کمالات بطریق تبعیت نصیب کامل می یابند مبتدیان و  
 متوسطان که ملتزم این طریق اند و محبت کامل بنهتیمان این طریق دارند نیز  
 اسید و ازاله لومع من احب بشاقتیست و در افتادگان را غائب و خامس درین  
 طریق کس است که داخل این طریق شود و مراعات این طریق نکنند و امور محدثه  
 درین طریق اختراع نماید و به اعتماد منامات و وقایع خود بخلاف این طریق اقدام  
 کن درین صورت گناه طریق پیست بسیار سیده بودند که ذکر نفی و  
 اثبات بهتر است یا تزل و توبانماز بطول قنوت بدانند که ذکر نفی و اثبات و  
 رنگ و قنوت که شرط نماز است تا طهارت درست نشود شروع در نماز  
 ممنوع است همچنین تا معامله نفی با انجام نرسد غیر از فرانس و واجبات و سخن  
 هر چه کند از عبادات نافله داخل و بال است اول ازاله مرض خود باید کرد که مربوط  
 بذكر نفی و اثبات است بعد از آن عبادات و حسنات دیگر که در رنگ خدای  
 صالح اند مریدان را باید پرداخت پیش از زوال مرض هر غذا که تناول نمایند  
 فاسد و منفسد است هر چه گیر و علت غلت شود و حقائق ممکنات بعلم  
 این فقیر عبارت از عدالت است که نشاء هر شر و نقص است بانگوس صور  
 علیه اسما و صفات الهی جل شانہ که در آن عدالت ظهور یافته اند غایب مافی البیاب  
 آن عدالت در رنگ بیولی اند و آن عکوس در رنگ صورت که در بیولی حال  
 گشته است تشخیص و تمیز عدالت بان عکوس ظاهر است و قیام آن عکوس  
 بان عدالت تمیزه و این چون قیام عرض بچوهر نیست بلکه در رنگ قیام صورت است

که به بیولی گفته اند و مشخص بیولی را بصورت داشته اند و چون بتوفیق التمر  
بجانه سالک متوجه جناب قدس خداوندی جل شانہ بذر و مراقبه بگیرد و ساعت  
فساعت از ماسوا اعراض بیناید آن عکوس صور علمیه سما و صفات و بی جل سلطان  
در بر آن قوت و غلبه پیدا میکند و بر قرین خود که عدماست است پیدا و تسلط می یابد

این خرابی هم الغالبون معامله تا بجای رسد که عدماست که همچون اصل و بیولی بوده است  
مر عکوس را و با ستاری آرند بلکه تمام از نظر سالک مختصی گردند و غیر از عکوس اصول و  
اصول اصول خود در راهی مانند بلکه عکوس که مرایا اصول خود نیز از نظر مختصی بگیرد و  
چه مرایا را از اختفا چاره نبود این مقام مقام فغای بلند است پس چون انسان  
کامل بعد از تمامی سیر را نیز تمام کند و دایره ظهور عکوس سما و صفات را که مربوط بسیر  
فی الله بوده با انجام رساند شایان آن بگیرد و که معشوق با صالته بی شائبه طلست  
و بی توهم حالتیه و محلیت در روی ظهور فرماید چون صفات ذاتیه معشوق از ذات او  
تعالی انفکاک نیست ناچار ظهور ذات مع الصفات در عین عاشق خواهد بود و  
قوسین بحصول خواهد پیوسته که قوس صفات و قوس ذات بود این مقام اعلا مقامات  
قاب قوسین است که متعلق بظهور اصل است بی شائبه ظلی و اگر بعنایت الله سبحانه  
عاشق صادق را کمال گرفتاری بذات معشوق پیدا شود بحدی که از اسم و صفت  
هیچ نخواهد در نیوقت بفضل خداوندی جل سلطان هم و صفت تمام از نظر او بچیز و  
جزوات هیچ چیز ملحوظ و مشهود او نمی ماند هر چند صفات موجود باشند اما مشهود او نمی  
ماند هر چند صفات نبودند و در خیال سر او آون بظهور می آید و از قوسین اثر نمی ماند  
پس بدانند که هر شی با هیبت خود آن شی است از برای ثبوت با هیبت مر آن شی  
را هیچ جعلی باطل در کار نیست که ثبوت شی مر نفس خود را ضروریست از اینجا گفته اند که جعل  
در نفس با هیبت ثابت نیست با هیبت جعلی نیستند جعلی باطل از برای انصاف با هیبت بوجود

در نظر  
سیر  
الله متحقق شود و محقق با خلافتی که تعالی کرد با جعل

در کارست فعل مبالغ در اتصاف ثوب است بلون نه آنکه ثوب را ثوب سازد و  
 لون را اگر داند که آن مجال است که تحصیل حاصل است پس جعل در نفس شی نشد  
 بلکه در اتصاف شی بوجود شد پس ثابت شد که شی بہا بہیت خود شی است و نہی  
 در نظر کشف و ظل شے و عکس منقوہ است کہ عکس و ظل شی بہا بہیت ظلی و عکس خود  
 ظلی و عکس نیست بلکه بہا بہیت اصل خود ظل و عکس گشته است پس ظل بہا بہیت نزد  
 بہا بہیت اصالت کہ بظل خود را ظهور نمود و بہت پس اصل اقرب باشد ظل را از  
 نفس خود و ظل اصل ظل است نہ بہ نفس خود و چون عالم ظلال و عکس افعال واجب  
 بل سلطانہ است ناچار افعال کہ اصول اویند از عالم بہ عالم اقرب باشند و همچنین  
 چون افعال ظلال صفات واجب اند بل شانہ ناچار صفات بہ عالم از عالم و از اصول  
 عالم کہ افعال باشند اقرب باشند کہ اصل الاصل اند و چون صفات نیز ظلال حضرت ذات  
 اند تعالیٰ و حضرت ذات بل شانہ اصل جمیع اصول است لا جرم حضرت ذات  
 تعالیٰ بہ عالم از عالم و از افعال و صفات واجب اقرب باشد اینست بیان اقربیت و تقا  
 کہ در تیز تحریر و بیان آمد پس سیدہ بودند کہ چون اشیا ظلی بہا بہیت خود  
 اشیا نباشد بلکه بہا بہیت اصل خود بر پا بودند باید کہ مشار الیہ اشیا بلفظ ہو وانت انا بہمان  
 اصل باشند این زمان حمل بعض صفات کہ بآن اصل نام اند بر ضمائر چون صادق و زکی  
 انا اکمل و انا نام بدانند کہ ظل فی الحقیقتہ ہر چند اصل خود بر پاست اما ثبوت ظلیت  
 خود اگر چه در مرتبہ حسن و خیال بود ہمیشہ بر جاست و احکام ظلیت او را دوام و بقا است  
 و خلقہم اللہ بدانرا کہ ہست و حمل آن صفات بر آن ضمائر بملاحظہ اعتبار ظلیت رواست  
 و ہر مرتبہ از وجود را حکم جاست و ہر چه در خدا کم است نہ خداست اصل و علامت  
 بدانند کہ در مراتب عروج تا زمانے کہ از یکدیگر تمیز اند و از اصلے باصلے دیگر رفتہ  
 میشود آن کمالات داخل دائرہ ولایات ہست و چون این تمیز بر طرف شود و

و این تفصیل کم کرد و معامله به جمال و بساطت صرف افتد شروع در کمالات تبت  
نبوت بود و در آن مرتبه نیز هر چند وسعت است ان الله واسع علیم اما آن وسعت  
وسعت دیگرست و اگر تمیز است هم تمیز دیگر زیاده ازین چه نویسد و که در یاد برین  
اتناس لکن رحمت و پیتی لکن اسرار شد شیخ طاہر لاهوری سلمہ الت  
تعالیٰ از کبار اصحاب حضرت ایشان اند صاحب ریاضات شاقه و مجاہدات  
شدید و خداوند کرامات ظاہرہ و خوارق باہرہ و احوال عالیہ و مناقب فاخرہ  
و حاوی علوم و حافظ قرآن بعد از تحصیل انواع فنون از معقول و منقول فروغ  
و اصول چون شوق سلوک این راہ گریبان ہمت آن جناب بگرفت خود را بہ دست  
حضرت ایشان رسانید زیرا کہ فی الزمان تشریح جو یا سے مرشدی بود کہ در علم  
و عمل و کمال متابعت آن سرور صلے اللہ علیہ وسلم چنانہ زمان نحو و باشد و پر ہم  
ہویدا بوبل شہر من البیضا کہ درین امور سر آمد اولیای وقت خود حضرت ایشان  
بودند قدس اللہ سرہ الا قدس پس خدمت شیخ سالما بانکسار و ولت و افتخار تمام  
در عقبہ علیہ گذرانید چنانکہ در آن خانقاہ از سالکان این راہ در ظاہر سخا و ساری و  
بیتداری شیخ طاہر دیگری نمی نمود و بسیار بودی کہ از در و پیشان التماس آن بیرون  
کہ کناس را منع کنند و تطہیر خلابا را با و والد دارند و ایضا خدمت و تعلیم و تعلیم صاحبزادگان  
کبار سلمہ اللہ سبحانہ ہمدلیغ و سعی تمام میندول و ہشت چنانکہ از زبان مبارک مخدوم  
نمود ہا مکرش نمودم کہ فرمودند حقوق حضرت شیخ طاہر بر ما بیان نہ انقدر مستقیم  
کہ از عہدہ شکر آن تو انیم برون آمد جزاہ اللہ عننا خیر جزاہ روزی حضرت ایشان  
قدس سرہ نیز فرمودند کہ محبتی را ہم میخواہم بشیخ طاہر بسیاریم کہ چون بر آن  
از ہیئت انفس شیخ عالم عالم شود اما الحال شیخ طاہر را آن دماغ کے ماندہ  
پالین مولویت رعایت ادا ب حضرت ایشان و ہیبت آن حضرت انقدر

بر شیخ مستولی بود که بحر بکلیز چنانکه روزی حضرت ایشان را استخواب را امر  
 بامست کردند نگش بگشت و لرزه بر اعضا سے او اوقتا و از غایت خشیت  
 با وجود حفظ قرآن و علم فراوان زمان زمان قرآءة در گلویش گره می شد  
 لاجرم از برکت این دولت انگسار و اوب و خدمت بن مین نظر الکبیر خاست  
 آنحضرت قدس سره در سید بجایی که رسید اما در اثنای راه سلوک گری  
 کار بقدر و حکمت ملک البهار اور ابله عظیمی سے واده بود و محل آن قضیه آنکه  
 روزی حضرت ایشان قدس سره از علت ذکر برنا سستند و فرمودند که درین  
 حالت دیدم که بر جبین کبار القضاة قسمی قوعست ازین سخن بر همه یاران از بیت عظیم  
 ستولی شد و از خوف و خشیت هر کدام برخود لرزیدند و آن شخص شیخ ظاهر  
 بود و تقارن آن مشوف الغر شمای عجیب از شیخ بظهور آمد پس حضرت ایشان  
 که بخور خینه رحمت رحمن بودند و عا و توجہ عالیہ بر رفع آن بلیه گماشتند تا  
 آنکه حضرت حق بجایه بعض کرم خود مسألت ایشان را با جابت رسانید کونین  
 حضرت ایشان خود نیز در نامه اجازه او باین قضیه ایما نمودند و ایضا در  
 مکتوبے بقرب بیان قضایه معلق و مبرم اشعار باین مرفر و و در کتبه  
 اندب که چون متوجہ رفع این بلیه شدم در لوح محفوظ دفع آن را معلق با امر  
 ندیدم مبرم دانستم حیرت سے و او چه آثار و اخبار و اجتماع امت معلوم  
 داشت که بر قضای مبرم تغیر روان بود و درین اثنا آن کلام بلند عویش الانام  
 سید عبدالقادر جیلانی قدس القدره العالی بیادم آمد که فرموده چکس  
 را در قضای مبرم تصرف نیست مگر ما گفتیم الی چون یکے از اولیای ترا  
 این دولت میسر بود من نیز امید وارم و اسحاح نمودم با جابت رسید و  
 معرفت این سزیز عطا فرموده و انا نید که قضای معلق و و قسم است معلق

از  
 کتاب  
 ۳۴۱



است کہ تعلیقش در لوح محفوظ مسطور است و معلق است کہ تعلیقش در علم  
 است این قضیہ و آنکہ شیخ عبد القادر را در آن تصرف عطا کردہ ایم و دخل  
 قسم ثانی است لیکن چون بصورت مہرم نہاست او بہرم انتہی حاصل من  
 کلامہ الشریف و نیز روزی شیخ طاہر را اورا پیام گروئی کاراواز غلبہ حال بر زبان رفت  
 کہ اگر حضرت ایشان خواہند سلب احوال من نمایند بیستہ نشو و کہ من فانی  
 شدہ ام و اتفاق این طایفہ است کہ الفانی لایروا این شطیح اورا یکی بسمع  
 حضرت ایشان قدس سرہ رسانید در جلالت رفتہ سلب احوال او نمودند  
 شیخ بیچارہ بعد اضطراب چون ای بی آب بر خود می جنبید و جمعے از بزرگان را  
 وسیلہ شفاعت ساخت تا حضرت ایشان رقم عقوبت جرمیہ او کشیدند  
 و باز بہ سبتش رسانیدند باجملہ بعد التیاء والقی شیخ مشارالیه را حضرت ایشان  
 قدس سرہ باحوالات علیہ نواختہ بخلافت تعلیم طریقت در سلسلہ شریفہ  
 نقشبندیہ سرافراز ساختہ بارشا و طلبہ بلدہ لاہور رخصت فرمودند آگاہ از  
 طریقہ قادریہ نیز مجازش گردانیدند شیخ بہ بلدہ مذکور رفتہ بارشا و تربیت طالبان  
 پرداخت و جمعے را از برکات و افاضات خود بہرہ و ساخت این فقرات کہ  
 از عرفان او منقول میگردد و بین علو حالات و فور برکات اوست ب مہما  
 بعرض اقدس میرساند چون ازان استانہ علیا متوجہ بجانب شدم در ہر قدم  
 با خود میگفتم ای نادان مقصد خود را پس گذاشتہ کجا میری اما از غیب  
 کسی میگفت راہی شو با جملہ کشان کشان باین شہر آوردند در گوشہ مسجدی  
 حیران شستم ناگاہ روحانیت حضرت خواجہ بزرگ رضی اللہ عنہ طاہر شد با  
 گشت کہ در پی کارے کہ فرمودہ اند باید شد مثل اللامرہ و امر کم چندی را شنو  
 ساختم درین میان جوئے بلند استعدادے رسیدہ بجز مشغول دادن

در تمام بدشس و فتنہ نسبت سرایت کرد و دسترا قدم آگاہ شد و دیگر طالبان  
 نیز جمعیت و حضور پادست آوردند بعضی ماسدان سخن را کہ پیر و سنگیر و ربیان  
 مقامات خصوصاً مقام حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ رقم نموده اند در میان  
 آورده بعضی چیزها سے دیگر بان از خود الحاق کرده راه طعن کشوند مولانا حامد  
 ان مکتوب را پیش علامتہ الانام مولانا عبد السلام بر مولانا بعد از مطالعہ گفتند  
 بیچ شجر وار دنیاشود و خلیفہ سن سخن پیدا کردند زبان ماسدان بسته شد  
 ب مہما حضرت سلامت سگان آن در گاہ را از نسبت مرید حق مانا  
 قابلمان ہزار فارست فکین کہ خود را در زمرہ بندگان آن استان شماریم  
 کہ ہر چه از انجاست ہمہ خیر محض است و ہر چه از انجاست شر محض پس  
 مایان را بان عتبہ علیہ چہ نسبت لیکن چون از خاک مذلت برداشته اند  
 و بعضی حال امر فرمودہ گستاخی میرود قبلہ گاہا سبہای طرق ثلاثہ جلوہ  
 آرند و شاخ آن فوج فوج تشریف آری آرند و الطاف کثیرہ می نمایند خصوصاً  
 حضرت خواجہ بزرگ و حضرت غوث الثقلین و حضرت شیخ فرید شکر گنج قدس اش  
 تعالیٰ ہر اہم و نیز در عاقبت ذکر و نماز تراویح حضرت رسالت پندین ہزار صحابہ  
 و شاخ علیہ و علیہم السلام و اہلیت آمدہ مدنی شستند و نوازشہای نمودند  
 در عشرہ اعتکاف خلعت خاص عنایت فرمودند و حضرت فاطمہ زہرا  
 علیہا و علیہا الصلوٰۃ و السلام نیز الطاف بسیار نمودند و تشریفات نوا  
 و در ضمن این وقایع عروج و نزول مکرر واقع شد بعد از طے مقامات  
 کثیرہ خود را در خدمت روضہ منورہ حضرت رسالت صلی اللہ علیہ  
 وسلم یافتیم بعد از ان روضہ مبارک را در منزل خود دیدیم بعد از ان  
 بنور سے کہ از ان روضہ مقدسہ ساطع شد متحقق گشت و بحقیقتہ آن

نیز مشرف ساختند و بتکرار انجامید بعد از آن ظاہر شد کہ حجبت تمامہ از روی  
 کار زائل شد و حقیقت وصل عریانی آشکارا گشت مکالمہ و محاورہ نیز  
 وقوع یافت بعد از آن ہبل و کثرت صرف روی نمود و حالانہ وصل مست  
 و نہ فقہ و نہ طلب و نہ غیر طلب بہیچ حکم محکوم علیہ نیست نہ اثباتاً و نہ نفیاً  
 پس ہما از کثرت تفصیلات خود چہ عرض نماید کہ پایان ندارد و بالین ہمہ  
 از اثر عنایات حضرت ایشان احوال متزاید و متصاع عدست قبل ازین ہمہ  
 ایک از نسبت ثوابت یعنی نقش بندہ یہ وقادریہ و چشمتیہ نوبت نوبت  
 روی پیداوند ایاتاً ہم ظاہری شدند گاہ غالب و مغلوب بی تری بودند بحال  
 ہر سہ نسبت کی شدہ اندر گاہی کہ یکے بر دیگرے غلب میکنند و سیر و نسبت  
 نسبت مشائخ کم شدہ است مگر ایاتاً چون تربیت حضرت پیر و ستمگر  
 بطریق عنف و لطف بودہ آواز نیز چنبدین مرتب میشود اتقی وراثت نامی این  
 گرمی ارشاد ہدایت خدمت شیخ از و فورسے تعین و تفرید دل شہود پیش  
 گرفت کہ آیندگان کہتر سجدتس بار یابند بعد از سماع این معنی و وصول عرضیہ و  
 حضرت ایشان رضی اللہ عنہم این مکتوب بے مرسل و سشتند اجہدند و  
 سلام علی عبادہ الذین اصطفے مکتوب شریف وصول یافت موجب دست  
 گشت از حلاوۃ و التذایار ان نوشتہ بودند فرحت بر فرحت افزود  
 لے برادر حق سبحانہ و تعالیٰ شمار این منصب کرامت فرودہ است  
 شکر این نعمت را برو جہتم ادا نمایند و محافظت کنی کہ امر سے صادر نشود  
 کہ باعث نفرتہ فلق گردد کہ آن مناسب حال ملامیہ است کہ شیخی و دعویہ  
 کار ندارد بلکہ مقام ملامت نقیض مقام شیخیست مبادالین دو مقام را  
 قلمط نمایند و در عین شیخی از روی ملامت کنند کہ ظلم است و در نظر مریدان

خود را تحمل دارید و در اختلاط و مواسات با مسترشان افراط نه نمائید که باعث  
استخفاف است که منافعی افاده و استفاد است و در محافظت حد و دشرعیه نیک  
رعایت نمائید مگر عمل بر خصت تجویز نکنید که هم منافعی این طریقه علییه است و  
هم منافض و عوائق متابعت سنت سنیه غریزی فرموده است که ریاء العارفين  
خیر من اخلص لم یدین چه ریای عارفان از برای انجذاب قلوب طلاب است  
بجناب قدس خداوندی جل سلطانہ پس ناچار از اخلص مریدان بهتر باشد و ایضا  
اعمال عارفان سبب تقلب است مرطالبان را در ایقان اعمال اگر عارفان عمل نکنند  
طالبان محروم مانند پس عارفان برای آن کنند تا طالبان بان اقتدا نمایند این  
ریائین اخلص است بلکه بهتر از اخلص که برای نفع خود باشد ازینجا کسی گمان نکند  
که عمل عارفان محض از برای تقلب طالبان است و عارفان را به عمل احتیاج  
نیست عیاد ابانہ سبحانہ این خود عین کاد و زندقه است بلکه عارفان در ایقان  
اعمال بساز طالبان برابرند و از ایقان اعمال بچس را استغنا نیست غایب مافی الباطن  
و اعمال عارفان گاه است که نفع طالبان که مربوط بتقلید است نیز ملحوظ است  
و بان اعتبار آنرا یاری نامند با جمله در قول و فعل نیک محافظت نمایند که اکثر  
خلایق درین آوان هنگام طلب اندکای بوقوع نیاید که منافعی آن مقام  
باشد و جمال را بطعن اکابر رساند از حضرت حق سبحانہ و تعالی استقامت  
طلبند دیگر از حصول نسبتهای مشایخ نوشته بودند وجه آنرا مکرر بشما  
بالمشافه گفته شده است ما و رای آن چیزی نفهمند که در آن خیریت نیست  
زیاده چه نویسد و سلام چون این تربیت نامه رحمت شامه با جناب سی  
عریضه بان حضرت نوشت که این فقرات از انجاست قبله هر دو جهانه  
سلامت چنانچه بچه عصفور دهان و کرده بفریاد و فغان منتظر وانه بیباش

حال این حقیر نسبت بان در گاہ ہین ست بی امداد آنحضرت جانی فقیر جز باو  
 خسارت و ضلالت نیست ہر حالے کہ در معرض عرض می آر و شملہ است از انکا  
 قبولیت آن در گاہ و گرنہ امثال این کمینہ را باین دولت عظمیٰ چہ مناسبت  
 اکنون مطمح نظر جز اتباع سرور دنیا و دین صلے اللہ علیہ وسلم ہیچ نیست مع  
 قطع النظر عن المشیختہ والمدامتہ ہمہ را امر زاید بر اتباع پیداوند و در خود سر انجام  
 این کار یعنی مشیختہ نمی بیند غریب و سگین افتادہ یعنی بنی ہذا و عیشنی آخر  
 حقیقت حال فقرست انتہی با بجا کہ شیخ در بلدہ لاہور تا امر و زبافا و طلبہ علوم  
 دینی و افاضہ سالکان براہ یقین مشتمل است و در تشریح و اتباع و تبتل و تقطعات  
 و فقر و قناعت و انکسار و سکنت و حمید زمان ہیچ یکے از اہل دنیا آشنا فی ہنی  
 نماید فتوح اہل دنیا قبول نمی فرماید و از کسب ضلال خود کفاف بیسازد و مکر از  
 اہل توفیق و صلاح اگر جزئی چیز می آورد میگرفت از ہمہ زیدہ است و پائی  
 ہمت در دامن غرلت کشیدہ در ہر سال چندین بار پیادہ و ہاتبعے از درویشان  
 خرقہ پوش رکوہ و عصا بر کف و رداب و ووش از لاہور بقصد زیارت حضرت  
 ایشان آمدہ چند روز در خدمت شریف گذرانیدہ مخصوص میشد در ایامی کہ خدمت  
 ایشان قدس سترکہ در لاہور شریف داشتند روزی سوارہ از پیش زاویشیخ مرور  
 نمودند و راقم نیز در عمان بود شیخ مشائرا الیہ خبر یافت بچنان با طاقیہ و انزار و عمان  
 آن شاہ سوار شافت حضرت ایشان بتبسم گشتہ شیخ را بزاویشیخ اشارہ نمودہ  
 این مصرع خواند نوح آنجا کہ نسیم رسد یا صبا وزوہ و شیخ را رخصت فرمودہ و در  
 غیبت او مدح آنجناب بسیار بزبان راندند سایہ افادت و افاضت او بہ غارت  
 تلامبذ و مریدان مستدام باد شیخ بدیع الدین سلمہ اللہ تعالیٰ از بزرگ زاوہ  
 ہند و ستانست و رہایت حال و خدمت حضرت ایشان قدس اللہ سترکہ و عترت

توضیح و تلمیح بخواند اما بدرویشان اعتقاد سے نہ داشت بل با قاضی صلواتی و غیر و صنفی  
 پر داشت از زبان شیخ مشارالیه شنووم کہ گفت بہم دران سال کہ در خدمت حضرت  
 ایشان تحصیل علوم مشغول بودم مرا یکی از جوانان صاحب جمال تعلقے بود و در میان  
 درس سبق و مہمی طلبید کہ کی ازین فارغ شوم تا کہوسی او و نظارہ و مطالعہ و روق رو  
 اور ہر روز سے حضرت ایشان فرمودند کہ فلان نماز باید گزارد و از جناب  
 شہ غیبی اصرار باید نمود کہ ارتحاب اعمال سستیہ و حصول علم ظاہر نیز شمرے  
 بہ کتبی است گفتم از بسیار مردم بین نصائح شنیدہ ام اگر جذبے فرمایند و کرستے  
 نمایند کہ بوسیلہ ان در زمرہ صالحی اور ایم شاید و اگر نہ از نصیحت کائے نکشاید ایشان  
 محظہ خاموش گشتے فرمودند فراہ این نیت پیش ما بہا تا چہ رو بہ اتفاقا فرستے  
 و عودان برنا کہ مرا ہوں دل بستگی بود بخامہ من آمد مرا دل ندا کہ از صحبت او  
 بہ خدمت ایشان شوم بعد از دو سہ روز بہما رست رسیدم فرمودند خوب کرد  
 کہ خلاف وعدہ کردی اکنون کہ آمدہ ہم مبارک است برو وضو کردہ دو گانہ  
 اوانو وہ بیچنان کردم مرا بخلوتے بروند و تعلیم ذکر دل فرمودند و توجہ نمودند  
 چنانکہ ازستے و بخودی بر خاک افتادم و بچنان مرا برداشتے بجانہ من ہر روز  
 بعد از یک روز بافاقت آمد پس ازان دلم ازان گرفتاری و از ہمہ تعاقبا  
 سر و شدہ بود و ملازم خدمت لازم السعا دة شدم و ہمین نظر کہ پیا اثر ہر روز  
 خور از خود دور و بعالم غیب نزدیک می دیدم انتہی باجملہ مشارالیه سالہا  
 در ان آستان گذرانند و دید آنچه دیدتا آنکہ حضرت ایشان اورا اجازت تعلیم  
 طریقت دادہ او در بندہ ہمارن پور کہ وطن مالوف او بود رفتہ بارہ شاہ و  
 ہدایت طالب مشغول گشت بعد از چند گاہ بہ بلدہ اگر کہ ان بلدہ از خلفا  
 این سلسلہ علیہ خالی بود فرستادند و فرمودند کہ در ان مقام مستقامت طبع

نمائی و بی امر از انجانه بری شیخ آنجا رسید و قبول عظیم یافت فیوض برکات کثیره  
 بسگان آن دیار از اغنیا و فقرا رسید و مجلسها گرم شد درینو لا البیسین تبلیغ بعضی  
 عوارض مخطور فاطر شیخ کرد که مرتکب خلاف امر حضرت ایشان شده و بواسطه  
 اصلاح بعضی امور مخطوره بوطن مراجعت نمود و این خلاف امر بر مزاج مبارک  
 حضرت ایشان بسیار گران آمد بعد از آن بخدمت عالی مستعد گشت و دریافت  
 که فاطر فاطر حضرت ایشان از ممر مخالفت امر گرانست بعضی رسانید که باز متوجه  
 دارالخلافت گشته بخدمت ارشاد اقدام نماید مقبول طبع اشرف نمشت فرمودند  
 که وقت همان بود حالا اگر برے تو دانی و با اختیار است شیخ با اضطراب متوجه  
 دارالخلافت شد باسید آنکه فاطر مبارک که غبار یافته است مصفا شود چون  
 رسید در اول آن مقام گرمیها و فیضها بخلائق رسید لیکن چون آن شهر  
 دارالاماره بود و مجمع عسکریان هنگام طلب دور از اخصاص و ادب از آن گروه  
 جمعی که بخدمتش رسیدند با نمانصاح خشونت آمیز در میان نهاد و از احوالات  
 بلند خویش بر زبان آورد بلکه بعضی وقایع و کشوف که اظهار آنها ایقاف فتنه مینمود  
 بگوش منکران رسانید تا بجای رسید که در آن شهر بدون نتوانست بلکه آن  
 شور و شر پیر بزرگوار او قدس التدریسه العزیز سرپای نمود و سلطان الوقت  
 که باین طایفه بی مناسبت تمام دشت حضرت ایشان را طلب نموده ایذا  
 نمود و حبس فرمود اگر چه بعد از آن سلطان ازین امر نادوم و پشیمان شد و عذرها  
 خواست اما ویر این سورا ادب نامبارک آمد شور با و فتور با در مملکتش پیدا  
 شد و بر بعضی دیار معتبره او ایرانیان غلبه نموده در تصرف خود آوردند و  
 جودش بضعفها مملکت بتلاکشت تا بهمان رفت بعد ازین قضیه مذکوره  
 شیخ بدیع الدین بوطن خود سماران پور رجعت نمود اما امروز آنجا است گوشه

آئیده و بذکر و مراقبت و انس و الفت آرمیده با وجود که سال عمرش به پنجاه  
 رسید و حفظ قرآن مجید نمود و با فادۀ و افاضه طالبان علوم دینی و تقویٰ مشغول  
 است در آن ایام که راقم در آستان حضرت ایشان بود و عرضه داشت او رسید و  
 در آن مسطور بوده از حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم بشارت های خاص می باید  
 و عنایت نمایند و نصیحت می فرمایند روزی فرمودند انت سراج المندوب باز و باد طاعت  
 آمد و وندانتی حضرت ایشان در جواب این چند کلمه نگارش فرمودند بسمحمد  
 و سلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ قیمہ شریفه خوش وقت ساخت واقعات بیشترند  
 و قابل تاویل اما هر چند مآول اند منور اند ربنا انتم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر  
 و چون باز و یاد عمل مأمور شده اند هر قدر عمل که از دست آید بختتم دانست که این را  
 در عمل است و اللہ الموفق این چند فقره که از عمر انص شیخ بدیع الدین منقول میگردد  
 و دلیل است بجلو حال او و ارشاد و اکمال او با استقامت و شکیبائی او  
 بر آزار اهل برست بپس منہا عرضه داشت کمترین خدمت استمانه معتد به بدیع  
 بعرض اقدس میرساند که احوال این شکستہ بان زمین توجه آن کعبه امانی و آمال بروجه  
 استقامت است و هیچ گونه در غریبت امور فتور راه نیافته امید سیدار و که بطفیل  
 نظر عنایت آنحضرت در چند نفس عاریتی که باقی ماند نیز فتور راه نیاید هر چند حواد  
 گوناگون پیش از پیش می آیند مطلبی که گرفتار اوست خلل در این راه و اکثر اوقات  
 که حکم الهی جل شانہ بوقوع آن تعلق گرفته است پیش از وقوع آن بان اعلام می  
 بخشند بی آنکه قصد باو تعلق باشد و از غیب بشارت های عجیب می باید که عرض  
 کردن بحضور گرامی تعلق وارد چند طالب صادق جمیع شده اند سرگرم کارند و  
 احوالهای بلند می گذرانند و حضور نقش بندیه را و راندک مدت ملکه ساخته اند و  
 بعضی بقناس جسمی مشرف گشته و احوال اخروی و بزرخ را بدینی اولی



میدانند این همه از صدقه آن درگاه است و گرنه این ناقابل سیاه بخت را باین  
مقامات چه نسبت و باین نعمت عظمیٰ چه مناسبت بعضی از طلبه از کثرت التذاف  
ترک خان مان میکنند اقرباى آنها این فقیر را بسیار آزار میدهند و آنها را تکلیف  
بوضع سابق مینمایند بعضی مردم اینجا که در سلاسل و گیرشغل کرده اند احوال که درین  
طریقہ علیہ دخل شده اند خیال متلذذ و اند و بر عمر گذشته متأسف از بیخمتی که از  
شایخ اینجا غایت عداوت گرفته تا بجائے که باین طریقہ و اعزّه آن سخنان بیوده  
میگوید روزی جمعی از مریدانش را فرستاد تا بحضرت خواجہ بزرگ و حضرت  
مخدومی خواجہ باقی قدس سرهما و سارا اعزّه و شناها و او اند چون از نالایقی  
قابل خطاب نبودند غیر از سکوت و صبر مناسب وقت نیافت قبله گاہ بتوجه  
آنحضرت بدولت مشاہدہ سرافراز ساختند و نیز آرزوی که داشت که یکبار  
نظارہ بارگاہ محمدری علی صاحبها من الصلوات اکملها و من اللحیات افضلها نماید هم سر  
استانهد و از انوار و کمالات آن پر تو سے یا بحق سبحانہ بحضرت فضل و کرم شبلی  
بعد از نماز تہجد بان دولت سانی چنان معلوم گشت کہ اہتمام خدمت این مقام بحضرت  
غوث الثقلین قدس الشریفہ تعلق وارد و بیوسیلہ ایشان بان درگاہ رسید  
و شوارست و از انوار این مقام اقتباس ننماید مگر اولیا کہ بحال متابعت سرور  
انبیاء علیہم الصلوٰات و السلام مشرف شدہ اند کہ عہدہ تقاصد سلامت  
ایہنمہ را بوسیلہ و صدقہ فاومان این درگاہ میداند در کونین غیر از توجہ حضرت  
ایشان مرئی ندار و ہمیشہ از حضرت حق سبحانہ سالت مینماید کہ این ناقابل را مستعد  
ازلی وابدی در محبت و خدمت خاگر و بان آن درگاہ بزید و در ہمین بسیر و و  
بہمین محشور گردد و بحیرتہ النبی الاُمّی العزیز علیہ الصلوٰة و السلام انتہی از زبان مبارک  
مخدوم زاد ہا سلمہ الشد سبحانہ می شنودم کہ فرمودند از مردم صحیح صادق القول

چند خارق عادات شیخ برقع الدین شنیدہ ایم مانا کہ طور خوارق از آنجناب از اثر  
 آن کلمہ حضرت ایشان قدس سرہ باشد کہ درکتوبے بانجناب برنگاشته اند کہ طلب  
 کرامات نو وہ آید اسید و با راست مذقان مع العصر سیر الہی از آنجملہ است  
 آنکہ در ایامی کہ حضرت ایشان را قدس اللہ سرہ سلطان وقت بعقاب تمام بگرہ  
 طلبیدہ بود یک از نزدیکان سلطان کہ شیخ برقع الدین نسبت ہم شہری بل  
 نہایت دشمنت لیکن دو عزیز در غایتہ عداوت بود شیخ مذکور را تصور آنکہ بہاول  
 آن مفسد از دشمنی اور ناالایق بسع سلطان میرساند بخاندہ اور رفت و بانگیار و  
 افتقار التماس آن نمود کہ در انکار و اضرار نکوشد کہ اقربا بہر چند دشمن و دل آزار  
 اما در وقت نظر خویشان را مد و کار اندان پیے سعادت پیش از پیش در محبت  
 و عداوت خویش برفت و گفت مراد چندین سالہ من برآمدہ ہاں بنگر کہ چہ میکنم  
 مولانا تیرہ در جذبہ رفت و در شورید و گفت بنگریم کہ گرام پیشتر کار ہمہ گیر می کنیم  
 و بخاطر خستہ بزایہ خود رفت و متوجہ گشت آن مفسد پیش از آنکہ  
 فرصت بدگونی یابد در ہمان ایام ہر دو شیخ نور محمد تپنی سلمہ اللہ تعالیٰ  
 آنجناب چون از علوم رسمی بہرہ تمام برداشت بہت بسلوک این راہ گشت  
 بہ خدمت بسیار خدا و دوستان کشور بندوستان رسید اما از بیچ  
 یک مطلب بجمول نہ پوست تا آنکہ قائد توفیق زمام بختی بخت اورا بہ  
 آستان حضرت ایشان کشید از آنحضرت بہ تعلیم ذکر طریقہ علیہ نقشبندیہ  
 مشرف شد بانکہ فرصت از برکات صحبت ایشان بان نسبت رسید  
 کہ حضرت ایشان حقیقت آن را در یکے از عمر الفض بحضرت خواجہ قدس  
 سرہا چنان نوشتہ اند شیخ نور بہ نقطہ پایان فرورفتہ است و کار  
 جذبہ را با انجام رسانیدہ و بہ برزخیت آن مقام رسیدہ و فرق را من

توجہ نہایت بروہ اول صفات بلکہ نوری کہ صفات بان قائم انداز خود جدا دیدہ و خود را شیخ خالی یافته بعد از ان صفات را از ذات جدا مشاهده نمود و باین دید تا حد مقام جذبہ رسیدہ حالاً عالم و خود را چنان کم ساختہ کہ نہ باحاطہ قابل است و نہ بعیت و چنان با بطن بطون متوجہ است کہ غیر از حیرت و نادانی حاصل ندارد و انتہی کلامہ الشریف بعد ازین مرقوم نیز شیخ مشائخ الیہ سالہا سے بسیار در آستان حضرت ایشان تجرید خدمات شایستہ گذرانید تا بمریدانچہ ذکر یافت رسیدیں حضرت ایشان اورا اجازتہ تعلیم طریقت دادہ بشہر منبہ کہ از بل و شہرہ ہورہ ہورہ ہندوستان ست مخلص فرمودند حسب الامر بانجارت لیکن از وفور تفرید الشہر و مفاوز و زواتی گذرانید و از صحبت خلق اجتناب می نمود چون معنی بحضرت ایشان رسید این مکتوب بے مرسل و دستنویس آمد

وسلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ برادر ارشد آدمی را بچنانکہ از امتثال او امر حق حل و علا و اجتناب از نواہی چارہ نیست در مراعات حقوق خلق و واسات ایشان نیز چارہ نہ است تعظیم لامر اللہ و الشفقتہ علی الخلق بیان اداسہ این دو حقوق مینمایند و مراعات شطران و لالت می نماید پس اقتضای یکے از ان دو امر از قعود است و اکتفا بحز و از کل از کمالیہ و ور پس عمل اندامی خلق ضروری آمد و حسن معاشرت پیش ایشان واجب گشت بے دماشی نمی زبید و نا پروا نمی شاید ہر کہ عاشق شد اگر چہ از زمین عالم ست پنازگی کے است آید باری باید کشیدہ چون در صحبت بودہ اند و واعظ شنودہ از احوال سخن اعتراض نمودہ بر فقرہ چند اقتضای افتا و ثبتنا اللہ سبحانہ و ایاکم علی جاوہ الشریعۃ المصطفویۃ علی صاحبہا السلام و الصلوۃ و التحیۃ انتہی شیخ حسب الامر در کنار شہر مذکور بر ساحل دریای گنگ آمدہ چون طبل شہر

زکاء و گناہ کلبہ پر و نیتہ فیز شکل آن سجدے ساختہ با عیال و اطفال و ان  
 کلبہ میگذازند و زان سجدہ با دست معلوات و طاعات و اخادات علوم  
 دینی و عینی و ارشاد و ہدایت استغناں مینماید از خلص اصحاب حضرت  
 ایشان شنویم کہ گفت از ان حضرت قس سے کہ استماع دارم کہ فرمودند شیخ نور محمد  
 از جہاں الغیب است ندانم از تقیہ فرمودند یا نبیاء و ہم از بعض مخلصان حضرت  
 ایشان سمع کردیم کہ تقریب تربیت شیخ طاہر و شیخ نور محمد و کسر نفس ایشان  
 کفایت کرد کہ یکبار حضرت ایشان بدلی تشریف آوردہ بودند و خواجہ حسام الدین  
 سلمہ اللہ و بعض اعزہ دیگر از ایشان التماس درس عوارف نمودند با جانت  
 سید مولانا طاہر لاہوری و شیخ نور محمد را کہ از سامعان بودند درین پس  
 خاطر خطور کردہ باشد کہ حضرت ایشان موافق بعضی مستمعان بدقت نمی پردازند  
 و جز معنی عبارت مذکور نمی سازند و معنی ظاہر عبارت خود مایان را نیز میسر  
 است پس ما ازین استماع چه فائدہ بود آنحضرت برین خطرہ مشرف  
 گشتہ بعتاب تمام مشار الیہما از فیروز آباد بیرون کردند چار روز با بہ  
 ویرانہاے شتند و شبہا آمدہ بیرون دروازہ قلعہ فیروز می میگذازند  
 تا آنکہ جناب خواجہ حسام الدین سلمہ اللہ تعالیٰ بشفاعت درآمدند حضرت  
 ایشان فرمودند بگذرانید کہ ایشان نفسہاے فریبہ دارند خواجہ مذکور معروض  
 داشتند کہ بعض حجرہاے زیر مسجد فیروز می مدتهاست کہ از سر اقبین و غیرہا  
 ملوث ماندہ اگر حکم شود مشار الیہما آمدہ بتطہیر آنجا مشغول شوند کہ ہم کسر نفس  
 و ہم خدمت است حضرت ایشان پذیرفتہ چنان فرمودند و آن دو خردمند  
 جو امر و چنان کردند بعد از ان حضرت ایشان آنہارا طلب داشتہ باشفاق  
 نواختند لمولفم راہ رور بخوردل رہبر خردمند طبیب پد جان برو بیمار

گزار جان بشنو و پند طیب: شیخ حمید بنگالی سلمہ اللہ تعالیٰ

آنجناب از اقصائے ولایت بنگالہ است تحصیل علوم دینی را بشہر معظم  
لاہور آمدہ بود بعد از فراغ تحصیل متوجہ وطن مالوف شد چون بدار السلطنت  
اگرہ رسید در جوار خواجہ عبدالرحمان مفتی کابلی منزل گزید از خواجہ مذکور شنووم  
کہ گفت چون شیخ حمید را در علوم ماہر و متین دیدیم شیخ قرار دادہ شد کہ  
تا در اگرہ باشند با ہم ہمساہ و دانشین باشیم و صحبت کتاب در میان آریم  
روزے تقریب مشائخ و علم تصوف شیخ را برین طایفہ تکر و معترض یافتیم بیشتر  
انکارش بسبب اعتقاد این طایفہ بود بر مسئلہ توحید وجود و جبریت  
ایشان مومی الیہ را منکر تراز ہمہ دیدیم ازین مقولہ دوسہ روزے گذشتہ بود کہ  
حضرت ایشان از سر ہنہاگرہ تشریف آوردند و در ہمسایگی ما منزل گزیدند  
چون شیخ حمید این خبر شنو و با اضطراب تمام سخنانہ ما آمدہ گفت احوال من  
ازین محلہ بجائے دیگر انتقال می نمایم بعض اجزاء و رسائل من کہ نزد شماست  
من بسیار پد گفتم چہ باعث این نقل مکان شد نام مبارک حضرت ایشان  
برو کہ فلان اینجا آمدہ گفتم فلان مرد صالح و عالم است اینمہ ناخوشی نازیباست  
گفت من باین مرد اندک آشنائی دارم ما چارہ در قرب و جوار ملاقاتی روے خواہد  
نمود اگر جمع نشویم شکل و اگر شویم از ان شکل تر کہ تاب پیش آمدن این قسم سخنان  
ندارم این گفت مرخص شدہ بجلہ دیگر رخت کشید بعد از دوسہ روز ہر اس  
جزوے کہ ماندہ بود سخنانہ ما آمدہ ہم شستہ بودیم و سخن علمی میرفت کہ ناگاہ یکے  
آمد کہ حضرت ایشان اینک بدروازہ ایستادہ اند مرا حیرت آمد کہ چہ باشد و شیخ  
حمید متغیر شد و از آمدن خود پشیمان گشت من پذیرہ ایشان شدم چون در  
آمدنیش مستند فرمودند باستفتا آمدہ ایم عرض کردم کہ کدام مسئلہ باشد کہ از

ایشان پوشیدہ ہو و فرمودند چون شما مفتی اید احتیاط آنست کہ از شما  
رسیدہ شود بعد از اوائے مسالہ کہ آن در غایۃ ظہور و شہار بود و بجانب  
شیخ حمید کردہ فرمودند کہ ہاے شیخ حمید اینجا بودہ اند و یک دو نظر کیفیت  
تمام بجانب او دیدہ ساعتی مراقب شدہ نگاہ بر خاکستند چہ چند التماس  
نمود کہ کچھ توقف نہایت کہ بہت غاویان سفرۃ یہاں آید پذیرفتند و برخاستند  
بشایست تابرون دروازہ شدہ گمان بن نگاہ شیخ حمید از جہی خود ہم نہ برخواستہ  
دیدم کہ شارالیہ و رفتی بن سے آمد چون بن حضرت ایشان را وداع کروم  
شیخ حمید برابر خود ندیدم و نہستم کہ بخانہ خود رفت کی را فرستادہ آید بگرد  
نہر آورد کہ شیخ حمید از قضا سے حضرت ایشان میرود و آن حضرت باو غیرتتفت  
تا چچنان بمنزل درآمد و شیخ حمید بر دروازہ گریان و ذیالیاس و  
ناس الروس استادہ بہماند بعد از مدتی اورا طلبیدہ بانابت و اعلم طریقت  
واعطای جذبہ نسبت بنواختند تا بعد سے مغلوب شد و خدمت صحبت  
ایشان مشغول کہ آشنائی ماویا و کتب خویش کہ بانہا تعلق تمام داشت از خاطرش  
بالکل رفت بعد از چند روز حضرت ایشان در سر بند شدند چچنان پیادہ در  
خدمت ایشان میرفت خواجہ عبدالرحمن کہ ناقل این بقولہ است گفت مرا  
مشاہدہ این امر مخلص ایشان ساخت آمدہ مرید شدم بعد از شرف ارادت  
روزے یکی از اعظم امر کہ در حق حضرت ایشان اعتقاد می درست نہاشت از  
من پرسید کہ شما از علماء و عقلای روزگار ید از شیخ چہ کرامت دیدید کہ مرید  
شدید گفتم ما جماعیتم از اہل علم بیچ کرامت در کسی بہ ازین ندانیم کہ عالم عامل باشد  
و در متابعت انسور و صلے اللہ علیہ وسلم اعتقاداً و عملاً کامل از اکابرین  
روزگار و رین امر چون ایشان ندیدہ ایم و نہ شنیدہ گفت این اعتقاد

ملائم حال اہل علم است کہ امتی گویند کہ مناسب حال ہمہ باشند من قضیہ شیخ  
 حمید را بگفتم تعجب بسیار نمود و گفت ما را بر صدق و دیانت و ورع و درایت  
 شما اعتقاد تمام است قبول کردیم و ما نیز از مخلصان این بزرگ زمین شدیم و چون  
 شیخ مشارالیه بر معتقدان توحید وجود انکار تمام داشت و آن انکار او بجز بفتح  
 بعضی اولیاء کبار می شد باندک فرصت بتصرف حضرت ایشان نسبت  
 توحید وجود پنجے برے مستولی شد کہ بہر شے از اشیا عشق بازمی خاص داشت  
 و از حرکات و سکنات ہر انسانی و حیوانی گداخته میرفت خدے مرشدی میر  
 محمد نعمان سلمہ اللہ حکایت کردند در ان ایام روزی با تفاق شیخ حمید بجای  
 میر فتم در راه حیوانی افتادہ بود و مردہ و دندانہا سے و اما ندہ شیخ را از دیدن  
 او حالی عجب در گرفت و گفت یارب این چه اداست باین کسوت در  
 آمدن و خود را چنین وانمودن بالجملہ قریب دو سال در عقبہ حضرت ایشان  
 بخدمتگاری و آداب سلوک بسر برد و احوالات عجیبہ و مقامات غریبہ ہم  
 رسانید آنحضرت ویرا اجازت تعلیم طریقت داد و بوطانش فرستادند و این  
 اجازت نامہ گناشتند ہوا بعد الحمد و الصلوٰۃ فیقول العبد المقتدر الی  
 رحمۃ اللہ الملک الوالی احمد بن عبدالاحد الفاروقی النقشبندی رحمہما اللہ  
 سبحانہ رحمۃ واسعة ان الاخ العالم والصدیق الصالح جامع العلوم  
 الشریعۃ والطریقۃ و الحقیقۃ اشخ حمید البنگالی و فقہ الشریعۃ لمانہ  
 و یرضاه لما قطع منازل السلوک و عرج معارج الجذبہ و وصل الی درجۃ التوحید  
 بعد ان حصل لہ اندراج النہایۃ فی البدایۃ اجزت لہ بتعلیم الطریقۃ علی  
 طریقۃ المشایخ النقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ عنہم الطالبین المتشرکین  
 والمریدین المخلصین بعد الاستخارۃ و حصول الاذن من اللہ سبحانہ و المستول

من اللہ سبحانہ ان بعصمہ عمالاً یلیق و یحفظہ عمالاً ینبغی وان ثبت علی متابعتہ  
 سید المرسلین علیہ وعلیہم الصلوٰۃ والسلامات چون سنت مشایخ نیست  
 قدس اللہ سرار ہم کہ در وقت خلافت خرقہ عنایت میکند شیخ عرض نمود  
 کہ کفش پے مبارک مرا کافی است حسب الالتماس کفش یک پے عنایت  
 فرمودند شیخ آنرا در دہان گرفتہ رجوع اہم قمری کردہ مخص شدہ تا حال کہ زیادہ  
 از بہت سال گذشتہ آن کفش در آن دیار تبرک و مزارست و اہل حاجات  
 واریاب مراض و راجح مشککات و شفا فی علل التجامی آرند و مبروات میسند  
 تا جی کہ احتیاج اطباء و انصوب کثرت باجمکہ شیخ از دولت آن کفش یافت  
 آنچه یافت ۵۰ اگر خالی این کوہ سر آید پد مرابتر چندین افسر آید چون ظن او در  
 اقصای ہنگالہ بود و ذوالعیال و الاطفال دیگر بشرف آستان رسیدن نوشت  
 تا امروز در آن حد و برسد افاضہ و افادہ است جمع از طلبہ علوم دینی طایفہ  
 از سالکان طریق یقینی از برکاتش بہرہ و راند اللہم کثر انما فی الدین سلم ایماننا  
 بحق سید المرسلین و آلہ الطیبین و صحابہ الکاملین و اتباع العالمین این مکتوب  
 شریف کہ شمل ضروریات راہ است حضرت ایشان قدس سرہ بشیخ نوشته اند  
 ب احمد مدرس العالمین و الصلوٰۃ و السلام علی سید المرسلین و علی آلہ و  
 صحابہ جمعین احوال و اوضاع فقرا و اینجالی روز بروز موجب از و یاد شکرست  
 و ہمین توقع را در ماوہ دوستان دور او فتادہ وارو لے عزیز دین راہ عیب  
 فرلہ اقدام سالکان بسیارست شکر شریعت را در اعتقادات و عملیات  
 نیک گاشتہ زندگانی فرمایند و حضور و غیبت ہمین نصیحتست سبب و اغفلت  
 وقع شود از اعلا طاین راہ می نویسد و منشأ رغلط را تعین مینماید ب نظر اعتبار خواهند  
 ملاحظہ نمود و در ماورا جزئیات مذکورہ باندازہ آن کار خواهند فرمود بدانند کہ بعضی



از اغلاط صوفیہ آنست کہ ہر گاہ سالک در مقامات عروج خود را فوق دیگران کہ  
 فی الحقیقت افضلیت آنها باجماع علماء ثابت شدہ است و یقین مقام این سالک و  
 مقامات آن بزرگوار آنست می یابد بلکہ این شستبہ گاہ ہست کہ نسبت انبیا  
 کہ بہترین خلایق اند قطعاً علیہم الصلوٰات و التسلیمات واقع شود و عیاذ باللہ  
 سبحانہ سن ذلک فشار غلط جمعہ را آنست کہ ہر یک از انبیا و اولیا را اولاً عروج تا ہما  
 است کہ سبب تعینا وجود ایشانست و باین عروج ہم ولایت تحقق میشود و ثانیاً  
 عروج در ان اسماست و از ان اسماء الی ما اشار اللہ تعالیٰ اما با وجود این عروج تا  
 و منزل ہر کدام ایشان همان اسمست کہ سبب ارتعین و جود وی اوست ہذا در  
 مقامات عروج ہر کہ ایشان را جوید اکثر در میان اسمای بدیہہ کماکان طبعی این بزرگواران  
 در مراتب عروج ہمان اسماست و عروج وہبوط از ان اسمای بدیہہ عروج و ہبوط  
 است پس سالک بلند فطرت چون سیر او از ہما بلندتر واقع شود لا جرم از ان  
 اسمائیر بالاتر خواهد رفت و ان تو ہم پیدا خواهد کرد و عیاذ باللہ سبحانہ از ان کہ ہم  
 یقین سابق را زائل گرداند و افضلیت انبیا علیہم الصلوٰات و التسلیمات و اولویت  
 اولیائے کہ باجماع افضل اند شستبہ پیدا آرد این مقام از منزل اقدام سالک  
 است در ان وقت سالک نمیداند کہ ان اکابر از ان اسماء عروجات بنی نہایت  
 فرمودہ اند و بوق فوق رسیدہ و نیز نمیداند کہ ان اسمائے طبعیہ عروجی ایشان  
 است و اورائیر در انجام کائنات طبعی ہست کہ ادون ان اسماء است و از ان  
 انہا چہ فضلیہ ہر شخصے باعتبار اقدیمیہ ہم اوست کہ سبب ارتعین او شستبہ است  
 ازین قبیل است آنچه بعضے از مشائخ گفتہ اند کہ گاہ ہست کہ عارف در مقامات  
 عروج بزرخیۃ کبرے را حاصل نیابد ولی واسطہ او ترقی فرماہد نیز خواہد یافت  
 کہ رابعہ نیز ازین جماعہ ہست این جماعہ در وقت عروج چونکہ از اسمی کہ سبب

تعیین بر زخیتہ کبر سے است فوق گذشتہ اند تو ہم کہ وہ کہ بر زخیتہ کبر سے در میان  
 حامل نمازہ است و از بر زخیتہ کبر سے حضرت رسالت خاتمیت علیہ و علی آلہ  
 الصلوٰۃ و السلام مراد ہستہ اند و حقیقت معاملہ آنست کہ بالآگذشتہ منشأ  
 آن غلط جمعی دیگر را آنکہ چون سیر سالک در اسے واقع شود کہ مبداء تعیین اوست و  
 آن ہم جامع جمیع ہستہ بر جمیل اجمال چہ جامعیت ایشان بواسطہ جامعیت  
 ہمان ہمستہ پس ناچار درین ضمن اسما یکہ مباوسی تعینات مشایخ دیگرست بطریق  
 اجمال نیز زبان سیر قطع خواهد کرد و از ہر یکے گذشتہ ہنتمہای آن ہم خواهد رسید و  
 تو ہم فوقیہ خود پیدا خواهد کرد و نمیداند کہ آنچه او دیدہ است از مقامات مشایخ و از انہا  
 گذشتہ نمودگی است از مقامات ایشان نہ حقیقت آن مقامات و چون درین  
 مقام خود را جامع می یابد و دیگران را اجزاء خود می انکار و لاجرم تو ہم اولویت خود پیدا  
 می آرد و درین مقام شیخ بسطام میگوید لو انہی ارفع من لواء محمد از غلبہ سکر نمیدانند  
 کہ ارفعیتہ لوائے او از لوائے محمد نیست علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام بلکہ از انہا  
 لوائے اوست علیہ السلام کہ در ضمن حقیقت اسم او مشہور گشتہ است ازین  
 قبیل است آنچه او گفتہ از وسعت قلب خود کہ اگر عرش و مافیہ در زاویہ قلب  
 عارف ہنند بیچ محسوس نشود و اینجا نیز اشتباہ نمودن بحقیقت است و الا  
 عرش کہ حضرت حق سبحانہ اورم عظیم میفرماید قلب عارف را در جنب او چہ اعتبار  
 و چہ قدر ظہوری کہ در عرش است عشر عشر ازان در قلب نیست اگر چہ قلب  
 عارف باشد رو بہ اخروی بظہور عرش متحقق خواهد شد این سخن را ہشالے واضح  
 گردانیم انسان را کہ جامع عناصر و افلاک است ہر گاہ نظر بر جامعیت خود افتد  
 و عناصر و افلاک را اجزاء خود بیند و چون این دید غالب آید و در نباشد کہ بگوید  
 کہ من از کرۃ زمین کلان ترم و از سموات عظیم تر و درین وقت عاقلان می فہمند کہ

عظمت و کلائی او از اجزاء خودست و کره زمین و سموات فی الحقیقت اجزاء  
 او نیستند نمودجات اینها را اجزای آن ساخته اند و کلائی او از آن نمودجات است  
 که اجزاء او اند نه از حقیقت که ارضی و سماوی و بهین شتابان نمودجات است بحقیقت  
 شیء صاحب فتوحات مکیه گفته است که جمع محمدی اجمع است اجمع الی چه جمع محمدی  
 مشتمل است بر حقائق کونی و الی پس اجمع باشد نمیداند که آن اشتمال بر ظلی از ظلال مرتبه  
 الوهیت است و نمودجات است از نمودجات آن نه بر حقیقت آن مرتبه مقدسه  
 بلکه نسبت بان مرتبه مقدسه که عظمت و کبریائی از لوازم آنست جمع محمدی را هیچ  
 مقداری نیست ما للتراب ربُّ الارباب و هم در نیقام که سیر مالک و اسمی که رب است  
 واقع شود گاه هست که پندار و که بعضی از اکابر که یقین از فضل اند بتوسط او  
 بعضی از درجات فوق رسیده اند و بتوسل او ترقی فرموده اینجا نیز مرال اقدام  
 سالکانست عیاد بالندبجانہ کہ باین گمان خود را فضل و اند و بخسارت ابدی  
 پیوند چه عجب و کدام فضیلت اگر بادشاہ عظیم الشان تمام السطان در تصرف  
 زمینداری که داخل مملکت اوست برود و بتوسط آن زمین و بعضی از مقامات  
 برسد و بتوسل آن فتح بعضی مواضع نماید نایه ما فی الباب اینجا احتمال فضل جز نیست  
 که خارج بحث است چه هر حجام و ویک بعضی از وجوه مخصوصه خود بر عالم فو فی  
 و حکیم بوقلمون فضل دار و اما آن فضیلت از اعتبار خارج آنچه معتبرست فضل کلی  
 است که عالم و حکیم ثابت است این درویش را نیز ازین شتابان بسیار واقع  
 شده بود و ازین تخیلات بسیار ناشی گشته و تا مدتہا این حالت داشت مع  
 ذلک حفظ خداوندی جلشانه شامل حال او بوده که در یقین سابق سر مؤذنب  
 زلفت و در اعتقاد مجمع علیہ فتوے راہ نیافت شد بجانہ احمد و المنہ علی ذلک  
 و علی جمیع نعمایہ و آنچه خلاف مجمع علیہ ظاہر میشد در حق اعتبار نمی آورد بر محامل نیک

صرف میگرد و همچنان بقدر رسید است که بر تقدیر صحت این کشف این یادنی  
 راجع به فضل جزئی خواهد بود هر چند این وسوسه معارض میشد که مدار فضل بر وقت  
 آبی است جل سلطان و این زیادتی در آن قریب است پس بجزئی چون شد  
 اما در جنب یقین سابق این وسوسه مبارک منشور است و هیچ اعتبار نداشت  
 بلکه توبه و استغفار و انابت التجاری آورد و بضرع وزاری دعا میکرد که ازین قسم  
 آشوف ظاهر نشود و خلاف معتدات اهل سنت و جماعه سر موئی مشکف  
 نکرد و در این خوف غلبه کرد که با و ابرین کشف مواخذ نمایند و این  
 توبهات مسألت فرمایند و غلبه این خوف بقرار ربی آرام ساخت و التجا و بضرع  
 را بجناب قدس خداوندی جل سلطان مضاعف گردانید و این حالت تا مدتی  
 کشید اتفاقاً درین وقت گذر بر مزار غریزی افتاد و درین معامله آن عزیز را ممد  
 معاون خود کرد و درین اثنا عنایت خداوندی جل شانہ در رسید و حقیقت معال  
 را کما یثب و انمو و حانیت حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی الصلوات  
 و السلام که رحمت عالمیان است درین وقت از رانی فرمود و تسلی خاطر خیرین نمود  
 و معلوم شد که کسب قریب الهی موجب کمال است اما این قریب که ترا حاصل  
 شد هست قریب ظلی است از ظلال هر تبه اولویت است که مخصوص باهی است که  
 رب است پس موجب کمالی نباشد و صورت مثالی این مقام را بر نبی مشکف  
 گردانید که جاسی ریب نماند و محل این با کلیه زائل گشت و این در ویش بعضی  
 از علوم که محل اشتباه دارند و گنجایش تاویل و توجیه در کتب و در رسائل خود نوشته  
 بود منتشر گشته نویسد که نشاء اذ غلط آن علوم را که بعضی فضل خداوندی جل شانہ  
 گفته است بنویسد و انتشار دهد که گناه شتر را شستهار توبه در کار است تا مردم  
 از آن علوم خلاف شریعت فہم نکنند و بتقلید بیعتد یا بتعصب و تکلف تزییل نکنند

که درین راه غیب الغیب این کلمات بسیاری شگفتی جمع را بهدایت می برد و  
 جمعی زهنی میفرمایند از والد بزرگوار خود شنیدند ام قدس ستره که میفرمودند  
 که اکثر از گروه های هفتاد و دو که بفصلا ت رفته اند در راه راست را کم کرده و نشان  
 آن دخول در طریق صوفیه است که کار را با انجام نارسانید و غلطها کرده اند و بعضی  
 رفته و سلام اتنی مکتوبه الشریف را تم ایخروون گوید که حضرت ایشان در رقیه  
 که بحضرت مخدوم زاوه کلان قدس ستره هم درین معنی نوشته اند که ذکر یافت  
 آنجا معامله عروج سالک از چهار مبادی تعینات بزرگان بشناسی واضح گردانیده  
 اند و آن اینست که رقم نموده اند پ ارباب معقول گفته اند که دخان مرکب از  
 اجزای ارضی و اجزای آبی است و قتی که دخان صعود نماید جزای ارضی بصاحبیت  
 اجزای آبی بالا خواهند رفت و بحصول قس قاسر عروج خواهند نمود گفته اند اگر دخان  
 قوی باشد عروج او تا کره نازمحقق میشود و درین صعود اجزای ارضی بمقامات اجزای  
 آبی و اجزای آبی که بالطبع تفوق دارند خواهند رسید و از آنجا عروج نموده بالا  
 خواهند رفت درین صورت نمیتوان گفت که رتبه اجزای ارضی بلندتر است از  
 مرتبه اجزای آبی و اجزای آبی چه آن تفوق باعتبار قاسر بوده است نه باعتبار ذات  
 و بعد از وصول به کره ناز چون آن اجزای ارضی بهبوط نمایند و بمرکز طبیع  
 خود برسد بر آئینه مقام اینها فرو و در آن مقام آب و هیز خواهد بود پس در  
 مکن فیه عروج آن سالک از مقامات باعتبار قاسر است که آن قاسر افراط حرارت  
 محبت است و قوه جذب عشق و باعتبار ذات مقام او تحت آن مقامات است  
 این جواب که گفته شد مناسب حال شئی است اما اگر در ابتدا این توهم پیدا شود  
 و خود را در مقامات اکابر باید و بیشتر آنست که هر مقام را در ابتدا و توسط نطل و  
 مثال است و بعد می و متوسط چون بنظر آن آنها میرسد خیال میکنند که شریک

با کبر و مقامات پیدا کرده اند زچین است بلکه اینجا اشتباه نظر سے است  
 بنفس سے اللهم ارنا حقائق الاشیا کما هی و جنبنا عن الاشتغال بالسلامی بجزمت  
 سند الاولین والاخرین علیہ و علیٰ آلہ و صحبہ بصلوٰۃ و تسلیما و اتہما و اکلما  
 شیخ منزل رحمہ اللہ تعالیٰ نے دی نیز از قدما ی اصحاب حضرت ایشان  
 ست قدس سرہ و از مقبولان آنحضرت و سفر و حضر اکثر خدمات حضور عالی  
 اقدام می نمود و بانواع الطاف و عنایات ممتاز سیر و دید و در حسن اخلاق و مکارم  
 اوصاف بے نظیر روزگار و در انکسار و ایثار منفر و و حال شیخ مشاء الیہ از  
 میں تربیت آنحضرت اینست کہ حضرت ایشان در عرضہ داشتند بحضرت  
 خواجہ بزرگوار رقم نموده اند شیخ منزل خود را کم می یابد و صفات را از اصل می بیند  
 و مطلقا در ہمہ جامی یابد و در شیار اور رنگ سراب بے اعتبار می داند بلکه  
 بیچ سے یابد انتہی کلامہ الشریف بعد ازین ماجرا نیز سالہا سے فراوان شیخ در خدمت  
 آستان حضرت ایشان قدس سرہ الاقدس گذرانند و بزواید و فوائد رسید  
 بتعلیم طریقت مجاز گشت و یکی از مکاتیب کہ حضرت ایشان بخلص نوشته اند  
 مسطور است کہ صحبت این بزرگان اگر میسر شود و مغتنم باید شمرود و خود را ایشان  
 باید سپرد و صحبت میان شیخ منزل شمار مغتنم است و امثال این عزیز الوجود  
 انزمن کبریت الاحمر انہی از خلص اصحاب ایشان شنووم کہ وقتے شیخ مذکور  
 بیضے از جبال و منھا و زآئحد و بسیر رفتہ بود ناگاہ بہت گرفتن جانوسے  
 بلب غاری شد پایش بلغزید و دران غار افتاد چنانکہ بیرون آمدن متعذر شد  
 وزیر قضیہ بیچ کس را اطلاعے نبود حضرت ایشان را کہ آن دم در سر ہند  
 تشریف داشتند صورت آن معاملہ در نظر انور آمد بیاران فرمودند ویدہ  
 پیشو کہ شیخ منزل در جاسے ہولناک افتادہ و دست و پای میزند کہ از ان

بر آید تا حقیقت حال چه باشد بعد از چند روز خبر این قضیه بسبع حضرت ایشان  
 دور ایشان گردید و موجب فرید اعتقاد مخلصان گردید و گفتند کہ یکی از صحابہ  
 کہ آنرا دیده بود و بمردم آن نولے خبر کرد و آنجماعہ آمدہ شیخ را بر سنا از ان  
 مغاک بر آوردند شیخ مذکور در حد و دہزار و بیست و شش باخترہ شتافت حضرت  
 ایشان از فوت او اظہار تالم نمودند و ویرا بقائتہ و دعا یاد و شاد فرمودند رحمہ اللہ  
 تعالیٰ شیخ طاہر بدخستہ سلمہ اللہ تعالیٰ سے در اوائل از عسکران  
 بود و وقتیکہ سپاہ متوجہ فتح یکے از قلاع بود و در راہ آن سفر شے غیر صلوات  
 علیہ وسلم را بخواب دید کہ حضرت صدیق اکبر و خلفائے و صحابہ دیگر رضی اللہ  
 عنہم در خدمت آنحضرت بودہ اند آنسرور ویرا فرمودہ اند کہ بعد از انقضائے  
 این سفر تو از میان ایشان بیرون شو و فقر و تخریب اختیار کن و حضرت صدیق اکبر  
 بامر آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم ویرا خرقہ پوشانیدہ اند چون از خواب  
 برآمد عازم جازم ترک شد بعد از مراجعت از ان سفر چون عسکر بجزیرہ از  
 خاستان و اشجارستان رسید وے از مرکب پیادہ شدہ در آن در آمد  
 خاوش دانست کہ بجاجت انسانی رفتہ مدتے انتظار کشید چون اثرے  
 ندید بمنزل رفت و چند آنکہ آشنایانش تجسس نمودند چیزے نیافتند و  
 در ان جزائر بدہقانے لاتی شد لباسہاے خود بوی داد و پلاسے از روی بست  
 و در پوشید و بصحبت درویشان آن حد و در رسید چون نزد متعلقان او حیات  
 و کمات او مجہول بود بہ نیست آنکہ اہلبیہ خود را مطلق العنان کرد و اند بجانہ شد و بزور  
 خود گفت کہ من این شیوہ اختیار کردہ ام تا کے تو بر پیست آن شیوہ زن گفتے  
 من نیز موافقت کردم و زندہ در پوشید و عصا گرفت و کمربست باشوم  
 رفیق الطریق شد و بخدمت یکے از شاخ آن حد و کہ از صاحبان بود

رسیدے گفت نصیب تو از نقد شبندیان معلوم میگرد و بگرد و دولی و  
 لایورش اشارت کرد چون ازین طریقہ علیہ در ان ایام صیت حضرت  
 مصرعہ خواجہ فانی زخو و باقی بحق: قدس اللہ تعالیٰ لے سرکہ آفتاب جہانتاب  
 بود و سامعہ افروز طالب احرام طواف آستان ایشان بست پیش از رسیدن  
 او بچند روز آنحضرت بسرے باقی رحلت فرموده بودند حیران میماند زبانت  
 محرمے اٹھے توفیق دیرا. محضرت ایشان ماضی اللہ عنہ کہ جانشین بیگ رنگ  
 حضرت خواجہ بودند ولالت نمود و در خدمت آنحضرت بشرف انابت و ذکر  
 مشرف شد و ان آستانہ علیار الازم گرفت تا بنصیب خود رسید بنفیدم کہ  
 مہما در خلوات و جلوات ہمیشہ صورت مبارک حضرت سید کائنات صلی اللہ  
 علیہ وسلم شاہد می بود گویند از آنجا کہ مولانا ترک و سادہ لوح است بعضی احوالات  
 و مکاشفات خود را بیان شیوہ بعضی میرساند کہ ناچار حضرت ایشان متبسم گشتند  
 و گاہ در استماع معارف بلند نوعی آری و طبعی بر زبان میراند و سر می جنبانند کہ  
 حضرت ایشان بطیب میفرمودند بدان مانند کہ این اسرار بر مولانا طاہر و ارشاد  
 و ما ترجمہ آنیم باجملہ بعد از تجلی بزور حالات و جذبات حضرت ایشان وی را  
 اجازت تعلیم طریقت دادہ بچونہور فرستادند لیکن سے بنیتی کہ او دانند  
 گفتگو و نشست و برخاست شیوہ گرفته کہ جمعی اور از ملائیت میدانند و طلب  
 را بوی انین راہ رجوع کمتر است در ایامی کہ حضرت ایشان در حمیر تشریف  
 داشتند و راقم در خدمت بود و عریضہ مولانا رسید کہ در ان مرقوم بود و طلب  
 را باین فقیر رجوعی نیست حضرت ایشان فرمودند عجب مرفی سادہ دل  
 ملاک امری فظہ احوال و فکر کار و غم ایمان و مال خود است درین ضمن بر کرا حق  
 سبحانہ برساند و تعلیم و تربیت او امور گردانند حسب الامر خالصاً لوجه تعالیٰ



بدان باید پیر و اخت و نیز بر سائے انجذاب و لها سے طلاب وضعی کہ ملامت را آنجا  
 راه بود اختیار باید نمود و ایضا حضرت ایشان در یکے از مکاتیب بوجے  
 نیز نگاشته اند **ب** مقصود از اجازت بعض مخلصان آن بود کہ درین طور گرد آید  
 ضلالت جمعے را براہ حق حل و علاج نمودنی نمایند و خود ہم باتفاق طالبان  
 مشغولے کنند و ترقیات نمایند این ششتر را نیک نگاہ داشته سے  
 کنند کہ بقایا سے سے خود را برود ہند و کوشش نمایند کہ مسترشدان  
 نیز باین دولت مشرف شوند نہ آنکہ این اجازت در توہم کمال و تکمیل اندازد و  
 از مقصود باز وارد و ما علی الرسول الا البلاغ غایتی و این مکتوب عزیز والا کہ بطریق  
 اجمال آئینہ جمال احوال حضرت ایشان است قدس اللہ سرہ نیز از ان حضرت  
 رسولنا صمد و ریافتہ الحی بدرت العالمین والصلوٰۃ والسلام علی سید المرسلین  
 وآلہ الطاہرین آنچہ بر ما فقیران لازم است دوام ذلست و افتقار و انکسار  
 و تضرع و التجا و اذائے و طائف عبودیت و محافظت حد و شرعیہ و سنت  
 سنت سنیہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام و التیمیہ و تصحیح نیات و تحصیل خیرات  
 و تخلیص بطن و سلم ظواہر و روئے عبویہ و مشاہدہ استیلائی ذلوت و خوف  
 اتقام علام الغیوب و قلیل بنداشتن حسنات خود را اگر چه بسیار باشد و کثیر  
 انکاشتن سیئات خود را اگر چه اندک بود ترسان و لرزان بودن از شہرت و  
 قبول خلق قال علیہ الصلوٰۃ والسلام بحسب امر من الشمر ان یث الریہ بالاصا  
 فی دین او دنیا الآمن عصمہ اللہ و تمرد و شستن افعال و نیات اگر چه مثل خلق  
 صحیح باشد و عدم اعتنا باحوال و مواجید خود اگر چه صحیح و مطابق باشد  
 نباید کرد و مستحسن نباید شدت مجرمانہ دین و تقویت ملت را و ترویج  
 شریعت و دعوت خلق را بحق حل و علاج باین قسم نماید گاہ است کہ از کافر و

حاجر ہم آید قال علیہ الصلوٰۃ والسلام ان اللہ یؤید بذالذین بالرجل الفاجر  
 مرید سے کہ بطلب آید وارا و تشغولی نماید آزا اور رنگ ببر و شیر باید دانست  
 و باید ترسید کہ مباد ازین راہ خرابی و استدر اج او نماید و اگر فرضاً در قدم  
 مرید و خود فرجے و سر جسے پند آزا کفر و شرک دانند و تدارک آن بندہ است  
 و استغفار چندان نماید کہ اثر سے از ان سرور نماید بلکہ بجای آن فرج  
 حزن و خون نشیند و نیک تا کید نماید کہ طبعے در مال مرید و توقعے در منافع  
 دنیوی او پیدا نشود کہ مانع رشد مرید است و باعث خرابی دیر چہ آنجا بہترین  
 خالص سیدنا الامیر الدین الخالص شرک را در ان حضرت بیچ وجہ گنجایش نسبت  
 و بداند کہ بہر غایت و کد و رستے کہ بر دل طاسے کر و و از ان آن تو بچہ استغفار  
 و نہامت و التجاہل و جوہ میرست مگر ظلمت و کد و رستے کہ از را محبت  
 دنیا سے دنی بر دل طاسے شود کہ شغص سیکر و اند و تنجس بسیار و دور از ان  
 آن تسمیر تمام است و تہذیر بر کمال صدق رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 سب الدنیار اس کل حقیقۃ نجمانا لہ سبحانہ و ایلم عن محبتہ الدنیار و اربا بہا  
 و الاختیاط ہم و الصاحبہ معہم فانہا سم قاتل و مرض بالک و بلا عظیم و دوار  
 نیم اخو سے ارشد شیخ حمید با حسن و جوہ مترو و ان حد و دانداستماع  
 سخنان نو و تازہ را از ایشان غنیمت دانند الباقی عند التلاقی مولانا  
 یوسف **سید سید محمد علی سلمہ اللہ تعالیٰ** نے نیز از اصحاب صاحب  
 نسبت حضرت خواجہ باقی باللہ بود و از فضائل بہرہ تمام درشت و کان  
 حسن الاخلاق و طراح التکلف بعد از انتقال حضرت خواجہ ملتزم آستان حضرت  
 ایشان شد و در خدمت ایشان بسہ ہند رفت و چند گاہ آنجا گذرید  
 و از برکات انظار بہمت آثار آنحضرت نیز ترقیات نمود و در میان سلوک

اجلیش در رسید قریب احتضار او حضرت ایشان ببالینش قدم رنج نمودند  
 بتفریح و حسرت تمام بعرض رسانید کہ نفس آخرین رسید و نظری و  
 و توجہی فرمایند کہ از مقصد اقصی چیز سے یاد حضرت ایشان را بر نیازندی  
 اول بکشا و متوجه شدند بعد از مدتی سر برداشتند و فرمودند بان  
 مولانا یوسف گویند کہ چه شد سر بر قدم ایشان نهاد و گفت احمد شد <sup>تجدد</sup> اول  
 طالب او بود و جلوه گر شد این گفت و بعد از آن بان بجان سپرد <sup>در حرم</sup>  
 سبحانہ مولانا احمد بر سے رحمہ اللہ تعالیٰ برک بدمہ ایست <sup>بنا</sup>  
 کابل و قندھار آنجناب از علماء آن بلدہ بود و تاجر سے ازدوستان و  
 ہم شہریان او کہ بہند و ستان آمدہ بود و بشرف آستان بوسی حضرت  
 ایشان رضی اللہ عنہ رسیدہ بوطن بازگشتہ بود و جزئی از مکاتیب  
 بلند آنحضرت با خود بردہ مولانا از وسع احوال اکابر بہند <sup>پرسید</sup>  
 شناسے حضرت ایشان بر زبان آورد و گفت اورا قے چند نیز از مقولات  
 ایشان آوردہ ام مولانا بشوق تمام مطالعہ آن نمود و از حسن درایت و آثار  
 سعادت بعلو حال قائل آن اقوال سپے بردہ بی بیج اہمال متوجہ <sup>بلدہ</sup> <sup>متر</sup>  
 سر بہند <sup>چون</sup> رسید <sup>بنظر</sup> است <sup>عمایات</sup> رسید و در خدمت علیہ <sup>با</sup> <sup>خل</sup>  
 و آداب و خدمات تمام بسر بردہ ازین و برکت صدق ارادت و قبول  
 خدمت بلکہ بخص عنایت بدرجہ کمال و اکمال در مدت یک ہفتہ کہ در خدمت  
 علیہ بسر بردہ سرفراز گشت و تعلیم طریقت مجاز شد و بوطنش رخصت  
 و اندر جہت نمودہ حسب الامر باین کار شکر و پرداخت و در ہر چند گاہ  
 بزبان قلم احوالی خود و مستر شدان خود را بعرض میرساند و بچواب و خطاب  
 مستعد میگشت چنانکہ از مکاتیب کہ نام زد او گردیدہ معلوم کرد و در یکی

از مکاتیب کہ حضرت ایشان بے مثل و شسته اند چنین بزرگداشتہ اند بے جو روبرو  
 توجہی بحال شما نموده آمد دید کہ مردم آن نواحی بجانب شامی دوند و التجا بشما  
 می آرند معلوم شد کہ شمار مدار آن زمین ساخته اند و مردم آن حد و در ایشمار بود  
 داشته است الحمد للہ علی ذلک خود را این معاملہ را از حبلہ واقعات نہ انکارند  
 کہ از سلطان ریب و اشتباہ باشد بلکہ از محسوسات و مشاہدات شمرند و  
 ایضاً در مکتوب دیگر چنین بے رقم فرمودہ اند از عدم اطلاع کما فیغیہ باحوال  
 خود و احوال یاران خود در آزار نباشند و آزار دلیل اصلے خود ندانند  
 احوال یاران در آئینہ داری کمالات شما کافیست احوال شماست کہ بطریق  
 انعکاس در یاران ظاہر گشتہ اما آنکہ از حال آن یار خود نوشتہ اند کہ فشان  
 است اورا ترقی واقع شدہ آنچه در غیبت بی شعور سے پیدا زار و اح  
 طیبات حال اورا فاقتمی بیند مخدوم این ویدر پیچ ولالت بر ترقی نیست در  
 شعور بیند یا در سبے شعور سے قدم اول دین راہ آنست کہ غیر حق را سبحانہ  
 نتیجہ نہ بیند و از ماسولے او سبحانہ در سپہار اندیشہ او بیچ نما ندہ آنکہ اشیا را  
 غیر اوتعالی نہ بیند و بعنوان ماسولے ندانند این خود کثرت بیست بلکہ  
 غیر اورا سبحانہ نہ بیند و نہ دانند این حالت معبر بقناست و منزل اول است  
 از منازل این راہ و بدو نہ خراط القادسہ بیچ کس را مانگر و این فتنانہ  
 نیست رہ در بارگاہ کبریا بپس و نیز حضرت ایشان قدس اللہ سرہ الاقر  
 در مکتوبے کہ بیچ یوسف بر کسے بزرگداشتہ اند بتقریب آن معرفت شہود  
 کہ بمرایے کثرت تعلق وارد لذت بخش و شہود و تنزیہی کہ رو بپہل و نکات  
 وار و از التذاب بعد است و بی مد شیخ مقتدایان راہ رفتن متغذرنوشتہ  
 اند کہ مولانا محمد برکی کہ عوام اور از علماء ظاہر میدانند و او نیز علم باحوال خود

ویاران خود نثار و سرشس آنست کہ باطن او متوجہ شہود و تخریبی است  
کہ موطن جہل است و ایمان او در رنگ علماء بغیب است باطن او از بند  
فطرتی التفات بشہود کثرت آمیز نکر و و است و ظاہر او بستر ہات صوفیہ  
مفتون و مغرور نگشتہ وجود شریف او در ان نواحی مغلتنہ است اینخالت را کہ  
شما از حصول آن خبر دادہ اید مولانا دیری است کہ بان حال متحقق است علم اولم  
یعلم نزد فقیر مدار آن بقعہ بر وجود مولانا است عجب است کہ بر اہل کشف  
آن نواحی چگونہ مخفی ماندہ است در علم فقیر بزرگے مولانا در رنگ و وجود  
آفتاب ظاہر و باہر است انتی کلامہ الشریف خدمت مولانا در حد و ہزار  
و بست و شش سفر آخرت گزارید حضرت ایشان بفاطمہ و ادعیہ کثیرہ روح  
اور اشاد کردند و دیدہ شد کہ ہر گاہ مذکور مولانا شد دست او نمود و بالظاہر  
تمام اور ایا کردند و بیاران مولانا نوشتند عزائے مغفرت مولانا احمد علیہ  
الرحمہ بیناید وجود شریف مولانا در بوقت مرسلانان را ایستہ بود از آیات حق  
جل و علا و جنتی بود از رحمتہاے او تعالی اللہم لا تحرمنا اجرہ ولا تقنا بعدہ  
مولانا محمد صالح کولابی رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ از قدس اصحاب  
حضرت ایشان بود و صاحب انکسار و افتقار و غربت و خاموشی از فی  
شنووم کہ گفت چون طلب اینعنی دین پیدا شد اکثر مشایخ وقت را کہ قرب  
بودند ملازمت کروم اما از ہیچ یک کشتی دست نہاؤ تا در یکے از جمعات در  
اگرہ در جامع مسجد حضرت ایشان را قدس سترہ دیدم بجز و دیدن ولم را با حضرت  
انجذابی پیدا رگشت قدبوس نمودہ بمنزل شریف رفتہ التماس تعلیم ذکر نمود  
با جابت رسید ہما در ان آستان بسر بردم اما از پیستے استعداد مرا  
فتح نشد چنانکہ دیگر ہا در ان ایشان رامی شد ازینعنی حیران و گریان می بودم

تا ماد مبارک رمضان آمد حضرت ایشان معتنک شدند در آن اعشاکان نوشتند  
 طشت و آفتاب بهین بود شبی چون حضرت ایشان دست مبارک شستند  
 بین غسل را گوشه برده تمام در کشیدم آن آب شراب است فزای من شد که  
 نوشیدن همان بود و کثایت در کار و حال خود دیدن همان و چون مولانا ازین  
 توجیه و عنایت آنحضرت بدرجه کمال رسید با جازات تعلیم طریقت متاثر گردید  
 و جمع از طلاب را بفیض رسانید راقم حروف بکرات تعریفات مولانا از زبان مبارک  
 حضرت ایشان شنوده روزی فرمودند که مولانا صاحب از سیر صفات و تجلیات  
 عنایتیه بیرون تمام گرفته و نیز ازین عریضه مولانا که بان حضرت نوشته ہوید امیکر وہ  
 بپہو عرضہ داشت کترین خاکر وہ بان آن مقدس در گاہ محمد صاحب بعض  
 قیامانی آن آستان میرساند غریب نواز او فریور را از صدقہ بندگان آن در گاہ  
 احوال و اوضاع حسب المدعا مخلصان است ہمیشہ تجلیات مشرف میگردد  
 در ہر شبے فنامی خاص حاصل میشود میداند کہ در این تجلیے تجلیے نمودار بود و ازین  
 تجلیات بے نہایت مفہوم پیشو کہ سیر در تفصیل اسما و صفات افتادہ است  
 از راہ تفصیل مطلوب رسیدن پسہ دشوار است رجاہ در گاہ آن قبلہ  
 حقیقہ است کہ چون ناقابل از خاک نذلت برداشته اند و باحوالیے  
 مشرف ساختہ اند کہ در فہم و وہم این کمینہ فطوری نمیکرد اسحال نیز بتوجہ خاص  
 چنان سرفراز گردانند کہ بغایت برباد و از منقصت وارد و از مراد  
 خود نامراد شو و وغیر از مرضیات او تعالیے قولاً و فعلاً و ناظر اسیچ چیز بوقوع  
 نیاید و این بتوجہ و عنایت آن مراد مریدان صورت پذیر نیست امید کہ ازین  
 دریا سے رحمت بیکران سیراب گردانند اینہم فضولیت این غریب با فاضل  
 و مثبت خود در سب و واردند کہ تفسیر من جمیع سعادت است سایہ تربیت ایشان بر مفاہی

جمع امام کے یوم القیام کرد و بادالنبی وآلہ الامجاد انتقم ولانا وظایف یومی  
 ولیلے حضرت ایشان قدس التدریج و باشارۃ و تالیف حضرت مخدوم زاہد  
 کبار سلمہ اللہ تعالیٰ جمع کر دو آنجامی نویسد کہ چون از حضرت ایشان جمع و تالیف  
 اجازۃ خواستم فرمودند کہ عملی کہ شاہان اقتداست عمل آنسر و دست صلے اللہ علیہ  
 وسلم بہ کتب احادیث رجوع باید کرد و از آنجا آخذند و معروض داشتند  
 کہ عمل حضرت ایشان نیز همان عمل سیدانش و جان ست علیہ الصلوٰۃ  
 و السلام فرمودند چنان کنند اما نیک نیک ملاحظہ نمایند کہ ہر چه موافق نسبت  
 باشد قولے و فعلے از او عمل آرید و ہر چه نہ چنانست موقوف دارید مولانا  
 در سال ہزار و سی و ہشت قبیل این تخریر آنحضرت شتافت جمہ اللہ مولانا  
 محمد صدیق کشمیری سلمہ اللہ تعالیٰ وی از کشمیر بدخشان ست و غنغوان  
 جوانی بند و سمنان آمدہ از آنجا کہ بشعر آشنائی تمام و ہشت صحبت محبت الفقیر  
 عبد الرحیم مشہر بخانخانان اختیار نمود کہ فان مذکور غفور را باین طالیفہ سرب بود  
 کذلک درین اثنا مولانا بشرف صحبت حضرت مع خواجہ خالی ز خود باقی بچق  
 قدس التدریج الاقدس مشرف شد و در خدمت آنحضرت ثابت نمود و ذکر  
 این سلسلہ برداشت گویند حضرت خواجہ قدس سزہ را مکر تعریف استعداد  
 و قابلیت مولانا بر زبان مبارک گذشتہ بود از شے شنودم کہ گفت صباح عید  
 با چند تن از ور و ایشان باستان حضرت فی اللہ عنہم فقیم ایشان از منزل  
 شریف شیشہ کلاب بر کف رسیدند در میان حاضران مرا بالباس جدید  
 و جامہ مناسب روز عید دیدند بر من کلاب ایشان شدند در ان افشاندن  
 جمعیت بخش خاطر بر ایشان شدند از امان تو ہر ریشہ کلابے بنزد بر رو  
 بخت خشمے آئے با ما مولانا مذکور در زمان حضرت خواجہ بنا بر افتضا جوانی و

شغف شعر خوانی و کامرانی بهیچ نوعی نیست خود را با حضرت سپرد و راهی به  
 نسبت خاصه آن بزرگواران بود که ملزم مشرف صحبت خدمت ایشان شد تا  
 رسید بجا که حضرت ایشان در یکی از مکاتیب به مولانا صاحب کولابی از حال او چنین  
 خبر داده اند مولانا محمد صدیق درین ایام بعنایت الله سبحانه بولایت خاصه مشرف  
 گشتند و از هم جزئی هم کلمه طوطی شدند مع ذلک نظر اشوق دارند از آنجا نیز نصیب  
 حاصل کرده شاید میل بر جوع نمایند و اندر آن شخص بر حمت من یشار اتمی کرده الشرفین  
 مولانا در سال هزار و سی و دو با جمعی از متعلقان برخصت حضرت ایشان  
 زیارت حرمین محترمین زادگاه استعداعا لے شرفا مشرف شده سابقا بدلی صحبت  
 نمود چون وابستگی و درین کثیر بود و زاده قلیل مختلای فقر و فاقه بسیار دید  
 و بدولت الاجر علی قدر النصیب مشرف گردید یشار الیه است که در وقت شریفه سید  
 معادرا که حضرت ایشان در بیاضه خاصه برنگاشته بودند از آنجا برون آورده معجم کرد و  
 نیز در فاتر مکتوب بنام لے مکاتیب کثیر است ویرا بحضرت ایشان اخلص  
 و عشق فراوان در ایامی که آنجناب بولایت حجاز بودند در خلوتی این فقیه از حضرت  
 ایشان شنید که فرمودند این عظمه متوجه احوال بعضی یاران غائب بودیم مولانا  
 محمد صدیق در نظر آمد که بحبت و اخلاص تمام متوجه ماست در آوان این تحریر  
 در سیر بدخشان و ماوراء النهر است همه جا وقتش خوشی باد لے معلوم و معارف  
 حضرت ایشان فی الله عنده آشنائی تمام از شعر نیکو میگوید حکایت غریبه همیشه  
 که ما چنین را که تعبیر تمام است از حق البقین این طائفه بوزن مثنوی معنوی عارف  
 روم قدس سره در غایت متانت نظم کشیده و مثنوی و یکزیر وارد بوزن نظم  
 خسرو شیرین از آنجا است این چند بیت که مناسب حال رقم حروف است  
 ب بهنای چنین میل دلم چیست بوزن نهانشستن حاصل چیست بگویم



من در کے مذکور ہاشم پیدین خدرا از طریق دور ہاشم پیدین غلط لفظ اگر سگ واندرین  
 کہ خود را کرده ہم نسبت با و بازہ زنگاہ این سخن افغان آرد کہ بد عمدی ز ما خود را شمار دہ  
 سگان خود صاحب در شناسند بہ سے از شناسا سگ ہر سند بہ خود را می شناسد فی خدرا پچرا  
 بدنام سازد مثل بارہ دین است کہ عمر من بسر شدہ از کفرم نہ از ایم ہر شدہ نام پرچہ ملت یستم  
 نہ سگ نا آدمی پس کہ یستم نہ و کلام حقان آمیز کہ دلیل صحت حال و در نہایت  
 کمال آنجناب است بسیار بظہور آمدہ است از آنجملہ این عریفہ کہ بخدست حضرت  
 خد و عم زاوگی خواہ محمد سعید سلامہ اللہ و ابقاد نوشتہ اللہم صل علی سیدنا و  
 مولانا محمد و علی آل سیدنا محمد صلوٰۃ اذ علیہا با فی حفظ علیما یکب عرضہ اشست  
 کترین پیر غلام فدوی محمد صدیق کہ بہترین تلمذ و سر پا آرزوی ایشان ہوس  
 خادمان در گاہ مراد بخش است عرضہ میدار و کہ اگر چند و پرست کہ از دست  
 رفتہ و از پا افتادہ و لیکن با یاد شوق گاہ گاہ حرکت اللہ بوج نمود و در اثر  
 صاحبان دین و دنیا سید بہ آری از غنایم سبے غایر چہ آن قبیلہ آگاہ و دانستہ  
 بہ نعمتہامی عظیم ہشتم امتیاز تمام وارد و فراتر است سید و از رینہ فانی خون  
 عظیم ایشان عزروق است ہر چند از کار رفتہ است و لیکن خود و جوہر فریم وارہ  
 چنانچہ از آنجا بہ تحریر میرسد خوشوقت آن دلے کہ بجائے رسیدہ است  
 خوشروز شب سے کہ بیایے رسیدہ است بہ از فرق تا قدر بہ عظم ہم عجیب  
 دارد بہ دستم پیدین زلف نگاہے رسیدہ است بہ خوش روزگار بخش بدایت کہ در  
 خزان بہ رخسار بہ تازہ رنگ بہ کار رسیدہ است بہ و چند بیت در ایام فرمودہ  
 صعب کہ شے دادہ بود کہ گفتہ شد از اینر بندست عالی معروض سیدار دست  
 طلوع شمس من از وجہ ہمت عالیست بہ توجہ ولم از رتبہ حضرت عالیست  
 مرا نظر بجمالی است سبے حجاب نقاب بہ فضامی آن نظر از وہ منقصہ است

چه دست رد بکنا ہم زنی کہ نشناسی بہ حقیقت کند من ز مغفرت عالیست بہ  
 بعلم خویش چه تازی بسوی من می نازد کہ شان جہل من از طور معرفت عالیست بہ  
 قبلہ ام سلامت از آنچه مقصدست چون نیک در می نگر و دست الفاظ را  
 بدان معانی رسائے نمی بیند درین آن سخنی کہ دانند گفت نتوانند مولا نامے  
 مذکور باین حقیر حکایت کرد کہ در ویسے زندہ پوشی کہ آثار ذوق و وجدان از او گی و  
 تفرید ازے ہویدا بود و بن ملاقی شد و پرسید کہ ارادت تو بکیست نام نامے  
 حضرت ایشان بر دم گفت از ایشان شیخ فاروقی غظیم دیدہ بگو من آنچه دیدہ بودم  
 بیان کردم گفت من از شیخ تو فاروقی بس شکر و دیدہ ام بتو میگویم بشنو  
 چون اوصاف ایشان شنودہ بودم بقصد دریافت ایشان بسر بند آدم  
 از شب پاسی گذشتہ بود کہ بشهر رآدم و کفتم درین وقت چه مصدع فادمان  
 ایشان کردم بیکے از مساجد و رآدم همسایہ مسجد ازین اطلاع یافت و مرا  
 بخانہ خود برد و مہربانی نمود و در اثنا سے پرس وجوہا من از احوال حضرت  
 شیخ تو پرسیدم معلوم شد کہ از منکران بودہ در طعن ایشان شروع کرد و مرا  
 حیرت فرورفت مگر گشتم باطن شیخ تو متوجہ شدم ناگاہ دیدم کہ شیخ از در  
 در آمد شمشیر بر ہنہ بر کف آن منکر طاعن را بان شمشیر پارہ پارہ کرد و ندو بیرون  
 رفتند من از مشاہدہ این معاملہ دمتشع کہ یافته بودم با خطر اب بر قفا  
 ایشان بیرون برآدم و ایشان را ندیدم باز بان خانہ نتوانستم رفت و  
 ندانستم کہ آن چه بود علی السحر کہ ببل از دست ایشان مشرف شدم و چہاں  
 در عتقہ و خوف بودم ایشان مراد را غوش کشیدند و قسم نمودند و فرمود  
 ما فیہ باللیل لم نذکر فی النار این قصہ را من تا امروز جز بتو بدیگری نگفتم  
 شیخ عبدالحی سلمہ اللہ تعالیٰ لومی جہار شادمان است کہ از



ثانی را جدید گفتند و صاحب ترجمہ را قدیم آنجناب بر طبق لقب از قدماے  
 جناب ایشان است قائم لایل صائم النهار است نسبت و حضور این مکان  
 از جہت او پدیدار و کثیر سکوت و المراقبہ و حسن الوجہ است رونے باین فقیر  
 گفت کہ من از حسن جہت و بزرگی حکیم خود بسیار شاکرم کہ چون ببازار ہاسیگندم  
 ہر کسیکہ از عوام مرا می بیند ناچار و رو میفرستد آنجناب بفقرو غربت تمام  
 متوجہ طواف بیت الحرام وروضہ نبی علیہ السلام شد بعد از مراجعت ازان  
 سفر کثیر البرکت و رخلوئے بر اقم گفت و محل بیانی در ہو وحی کہ بر آن سرور  
 صلے اللہ علیہ و سلم آراستہ بودند آنحضرت راصلے اللہ علیہ و سلم آراستہ  
 و اسلام زبانی میکنند نظر کردم آن سرور را علیہ الصلوٰۃ و السلام بانور و آنگی  
 بہرہ تمام تر دیدم و از لذت و عطاوت آن از خود بر فتم چون بخود آدم رقصان  
 پای کوبان شدم حاجیان و تعجب رفتند و بعضے عربان میگفتند ہذا العجم مجنون  
 و زبان حال ہن بضمون این بیت تو ناطق بودی گر این لیلے از نیمہ بیرون شوئی  
 بساکوہ و صحر کہ مجنون شودی حضرت ایشان رضی اللہ عنہم این مکتوب را بعد  
 اجازت تعلیم طریقت بوی نوشته اند ہو مکتوب مرغوب اخو سے اعز سے مولانا  
 یار محمد قدیم و سوال یافت موجب فرحت گشت حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ  
 بذروہ کمال و تکمیل سانا و بحرستہ لبتی الخمار و آلہ الامجاد علیہ و علیہم الصلوٰۃ  
 و التسلیمات از مقولہ مولوی علیہ الرحمۃ پرسیدہ بودند کہ گفتہ آن نازینے کہ  
 در کنار من بودہ حق بودہ است آیا این گفتن جائزہست یا نہ بدانید کہ این قسم امر  
 دین را ہ بسیار واقع میشود بزبان می آید این نوع سخن بکلی صورتیست کہ  
 صاحب معاملہ آن صورت متجلی را حق می الخار و تعالیٰ شانہ سخن ہمانست  
 کہ شیخ اجل امام ربانی حضرت خواجہ یوسف ہمدانی فرمودہ اند تلک خیالات

ترمیمی بہا اطفال الطریقہ و بکر چون نوعی از اجازت تعلیم طریقت ہستما کردہ شدہ  
 است درین باب بعضی فوائد نوشتہ میشود و بکوشش ہوش استماع نمودہ بعمل خوا  
 در آور و بداند کہ چون طالبے بارادقہ پیش شما بیاید و تعلیم طریقت او تامل بسیار  
 باید کرد و مبادا درین امر استدراج شما خواستہ باشد و خرابی منظور باشد علی الخصوص  
 کہ در آمدن مرید فرجے و سر فرجے پیدا شود و باید کہ درین باب راہ التجا و فرج  
 اختیار نمودہ استخارہ متعدد نمایند تا آنکہ یقین پیوند و کہ طریقتہ را باید گفت  
 و استدراج و خرابی مراد نیست زیرا کہ در بندہ ہای حق سجانہ تصرف کردن و  
 وقت خود را از عقب ایشان غارت نمودن بے اذن او سجانہ مجوز نیست  
 کریمہ لتجیح الناس من الظلمات الی النور باذن ربہم ولالت بدیعینی وار و عزیز کے  
 فوت کرد و خطاب آمد کہ توئی کہ زرہ پوشیدہ ہوئے در زمین سن بہ بندہ  
 من گفت بے فرمودہ و حکمت صلی الی و اقبلت بقلبک علی و اجازتی  
 کہ بشما و دیگران را کردہ شدہ است مشروط بشرائط است و منوط است بحصول  
 علم برضی او تعالیٰ ہنوز ان وقت نیامدہ است کہ اجازتہ مطلق کردہ شود  
 تا ورود آن وقت شرائط رانیک مرغی دارند خبر شرط است و ہمیر ہم این معنی  
 نوشتہ است از انجانی معلوم خواہند نمود و با جملہ سعی نمایند کہ آن وقت برسند  
 و از تنگی شرائط وارہند و السلام مولانا قاسم علی رحمہ اللہ تعالیٰ اونیہ  
 از ان اصحاب حضرت خواجہ قدس سرہ است کہ تربیت او حوالہ بحضرت ایشان  
 شدہ بود و یکی از عرایض حضرت ایشان بان خواجہ عالی شان از احوال او چنین  
 رقم فرمودہ اند حال مولانا قاسم علی بہتر است در غلبہ استغراق و اہتمام  
 است و از جمیع مقامات جذبہ بفقو قدم نہادہ و صفات را کہ اول از اصل سید  
 حالا با وجود ان صفات را از خود جدا سے بیند و خود را از ان نور و طریقت

دیکر سے یاد و نیز درین عرضہ نوشتہ اند کہ چنان سے نماید کہ مولانا قاسم علی  
 از مقام تکمیل نصیب بست و همچنین بعض یاران ایجابی را نیز از ان مقام نصیب  
 معلوم میشود و اللہ سبحانہ اعلم بحقیقتہ الحال شیخ حسن برکی وی  
 از تلامذہ مولانا احمد برکی بود باستان حضرت ایشان رسیدہ بہ انابت  
 و ذکر و مراقبت مشرف شدہ از نظر عنایت و برکت صحبت آنحضرت بہرہ  
 یافت و بوطن مالون شتافت و صحبت مولانا سے مذکور میگذرا ند  
 حضرت ایشان در مکتوبے بمولانا احمد رقم فرمودند کہ شیخ حسن از ارکان دو  
 شماسست و مکد و معاون معاملہ شما اگر فرضاً شمار امیل سفرے شو و نائب مناب  
 شما دوست القیات و توجہ در حق او مرعے دارند و کوشش بلوغ فرمایند کہ از  
 تحصیل علوم دینیہ ضروریہ زودتر فارغ شو و این سیر ہندوستان ہم در حق او  
 بود و ہم در حق شما زرقا اللہ و زرقم الاستقامہ انتہی بعد ازین مقولہ بدتے  
 قلیلہ مولانا احمد سفر آخرت اختیار فرمود چون این بسمع شریف حضرت ایشان  
 رسید بیاران مولانا نوشتند کہ اطوار و اوضاع مرحومی را مرعے دارند و در  
 طریقہ ذکر و حلقہ مشغولے باید کہ فتور زود و بیاران جمع شدہ بنشینند و گوگیر فانی  
 باشند تا اثر صحبت ظاہر شو و این فقیر قبل ازین برسبیل اتفاق نوشتہ بود کہ  
 از مولانا سفرے اختیار کنند باید کہ شیخ حسن را بجائے خود نصب کند قضا  
 این سفر مراد بودہ است الحال ہم مکرر ملاحظہ می نمایم شیخ حسن را متعین  
 امریایم این معنی بر بعضی یاران گران نیاید کہ با اختیار ما و ایشان نیست القیاء  
 لازم ست طریق شیخ حسن بطریق مولانا مناسبت بیشتر دارد و در آخر مولانا  
 نسبتے کہ ازین جانب گرفتہ بودند شیخ حسن را در ان نسبت شرکت است  
 و یاران دیگر ازین نسبت قلیل النصیب اند بہر چند کشف و شہود پیدا کنند انتہی

باجملہ حسب الامر سر حلقے پاران مولانا احمد بشیخ حسن قرار گرفت و بافاوہ و  
 افاضہ پرداخت و شیوہ حضرت ایشان و استاد خود را لازم گرفت  
 و مراقبت و بجاہت و رفع بدعت بہت گماشت تا ترقیات نمود و ہقامات  
 رفیعہ رسید چنانکہ از عراض او کہ باستان حضرت ایشان سے آمد علو حال او  
 معلوم میگردد و در یکے از عراض بعضے اصطلاحات صوفیہ را ایراد نمودہ برانہا  
 پیچیدہ بود و در آخر آن نوشتہ کہ معارفے کہ این بے بضاعت اتسلی سید بہ  
 معارف شرعیہ است گویا ہر حکے از احکام شرعیہ در یکے ایست کہ موصول است  
 بشہر مقصود و نشانہ است از ان شاہ فی نشان ہمین بیت نصب العین است  
 کہ ما بشہر میر ویم غزم تماشاگر است پناہ برا و میر ویم کز ہمہ عالم و رست پشہر  
 ایشان آن اعتراضات او سخت گران آمد و نوشتند کہ اعتراض شما از نامہ سید  
 است نہ از این قسم سخن کہنید و از غیرت خداوندی حل سلطانہ تبر سید مدعیان این وقت  
 ظاہر شمارا در شورش می آرند ملاحظہ بزرگان ضروریست اگر بر محذرات و محترعات  
 مدعیان سخن کہنید گنجایش دارد اما آنچه مقرر قوم است و لا بد راہ آنجا سخن گفتن  
 نامناسب است و از معرفت آخر او کہ ذکر یافت خوش گشتند و رقم نمودند کہ  
 این معر شہما بسیار صل است و بس عالی و امید واری بخش مطالعہ این معرفت مخطوط  
 ساخت و نا ملاہست اول مکتوب زائل گردانید حق سبحانہ از ہمین راہ بمقصود  
 رساند انتہی در سفر جمیر کہ بندہ در خدمت حضرت ایشان بود نیز عریضہ شیخ حسن  
 رسید کہ مکاشفات بلند و احوال ارجمند قلمی نمودہ بود و از شوق و بہت خود  
 در رفع بدعت سخن راندہ حضرت ایشان عریضہ اورا بفقیر سپردند تا وقتیکہ فرصتے  
 بیند حاضر سازد و ہر یک را جوابی بر نگارند اتفاقاً از ترددات و شوریدہ ہا بہا  
 آن عریضہ را کم ساختم مع ذلک حضرت ایشان چند سطرے بے نوشتند

کہ ان مکتوب صد چہم ست از جلد ثالث مولانا شیخ عبدالہادی بدواوی  
 نے نیز اصحاب حضرت خواجہ قدس سرہ ہونے کے حوالہ تربیت انہا حضرت ایشا  
 نمودہ ہونے کے برکات خدمت ایشان در نظرات عنایت ایشان بہر ہایافتہ وار  
 فضل بہر دست از انکسار و افتقار نصیب و وعرا یعنی کہ حضرت ایشان بجناب  
 پیر بزرگوار خود نوشتہ اند و از ترقیات مسترشدان مذکور ساختہ آنجا مذکورست کہ مولانا  
 عبدالہادی حضور باستغراق در نقطہ فوق پیدا کردہ است و نیز میگوید کہ مطلقاً تنہ  
 جل شانہ از اشیا بصفہ تنزیہ می بینم و افعال را ہم از و تعالیٰ میدانم ہی بعد  
 از ان کہ مہما در خدمت حضرت ایشان گذرانند ترقیات و حصول کمالات رسید  
 و باجائز تعلیم طریقت ممتاز گردید شیخ یوسف بر کی سابقاً ویرا یکی از شاخ  
 اتفاق صحبت افتادہ بود و مشرب توحید خیالی سے دادہ تا در وقائع ویرا  
 باین آستان لالت فرمودند نخست مصحوب کی احوال خود را بعضی رسانید  
 حضرت ایشان بوجہ نوشتند کہ این قسم احوال در او اہل اقدام بتدیان این راہ  
 بسیار دست میدیدیم و در اعتبار نمی آرند بلکہ نفی آن مینمایند صہل کو و نہایت  
 کد ام و امثال آن بسیار بر نگاشته اند و بہمت بلند و احوال ارجمند تر غیب نمود  
 وی بنیاز تمام و بعضش شوق و ولہ محبت ہر چہ صہل کردہ بود از ان تہی شدہ  
 بخدمت عالیہ شتافت و چند گاہ گذرانند نسبتہا می صہل عالی وید اجازت  
 یافت و بچند رکہ از قرآن آن حد و دست اقامت نمود و بعد از چند گاہ با ستا  
 میرسد و در آیام ہما جرت بزبان قلم عرض احوال مینمود و جوابہا می یافت کما بغم  
 من المکتوبات الشریفہ کیبار بخدمت شریف رسیدہ بود و دیدہ شد کہ ہنگام  
 وواع فریاد و گریہ ہامی بے طاقتانہ کرد و حضرت ایشان در مکتوبی بر نگاشته اند کہ  
 شیخ یوسف ہما نزد یک اند و ما ہ فی اینجا بودند فوائد بسیار اخذ نمودند و حقیقت



آن اطلاع یافتند و بیجا و باز آمدن بخانه رفتند و دست تعد و صاوق الا خلاصت

**سند** محبت اللہ ماچپور کی از علوم دینی بہرہ و دست نخت بخت

قدوة المشايخ شیخ محمد بن فضل اللہ برہانپوری قدس سرہ رسیدہ بود و

خدمتہا بجا آورده و مدتی آنجا بسر بردہ تا آنکہ اجازتہ و خلافت ارشاد رسیدہ

بود بعد از ان در برہان پور بخدمت مرشد میر محمد نعمان رسیدہ بود و از

ایشان ذکر این طریقہ علیہ گرفتہ بود چون در ان مجلس ہمیشہ شنای حضرت ایشان

قدس سرہ مذکور میشدہ و مکتوبات شریفہ آنحضرت در میان بود وی را شوق

خدمت و رؤیت آنحضرت قدس سرہ العزیز بان عتبہ علیہ بود و مدتی آنجا از ان

وہم رہا یافت تا در مکتوبے کہ حضرت ایشان رضی اللہ عنہ بجناب سید سلیمان اللہ

نوشتہ بودند مر قوم بود کہ سید محبت اللہ بیسیان ماسوی و بعض درجات

فنا رسید اورا اجازت گونہ دادہ بہ مانگیو فرستادیم بعد از چند گاہ وے از وی

اہل وطن بحضرت ایشان شکایت نمود کہ کیا حضرت ایشان بے نوشتند

بہر او از تحمل ایذای خلق چارہ نبود از صبر بر جفاے اقارب گذرنہ

قال اللہ تعالیٰ امرًا بحیث علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام فاصبر كما صبر اللہ

من الرسل ولا تستعجل بہم کلکے کہ در سکونت ان مقام ست ہمین ایذای جفاست شمار

مقام فرار پذیران نمک آئے شکر پروردہ تا ب نمک ندار و چہ توان کرد

ہر کہ عاشق گشت اگر چہ نازنین عالم ست پنازکی کے راست آید باری باید

کشید پناہی چون سے و بارہا اجازتہ انتقال الحاح بسیار نمود حضرت

ایشان بے نوشتند کہ مشب بنظر و آمد گو بیارخت شمار از مانگیو

کشیدہ بالہ آبا و بروہ اندہم آنجا ویرانہ اختیار کنید و اوقات را بگذراہی حل

سلطانہ معمور و اید و بیچ کس کار نہا شستہ باشید و جمیع مرادات را بتکرار این

کلمہ طیبہ از ساخت سینہ بر آید تا مقصود و مطلوب جزئی کے نباشد اگر دل از ذکر  
 گفتن ماندہ شود و زبان گویند بشرط اخفا کہ جہر درین طریق ممنوع است باقی روش  
 و اوضاع طریق را معلوم کر وہ آمد تا تو انید راہ تقلید را از دست نہید کہ تقلید شیخ  
 طریقت ثمرات دارد و در خلاف طریق او خطر ہاست زیادہ چہ نویسید والسلام  
 علی من اتبع الهدی والتزم متابعتہ المصطفی علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والتسلیم  
 اتی سید شہار الیہ وقتیکہ در آستان حضرت ایشان بود روزی از حجرہ  
 خاص کاغذ سے یافت کہ در وی بخط شریف آنحضرت معرفتی مرقوم بود کہ گویند  
 بران معرفت جز حضرت مخدوم زاوہ بزرگ قدس سترہ کے مطلع نہ ہو و سید  
 التماس نمود کہ این معرفت بنام سے باشد عجز اجابت رسید آن اینست  
 بدان ارشدک التذقی لے مدتها کہ سیر و ظلال و پشت وصول نخل عین حصول  
 می یافت حالاکہ وصول صہل میسر شدہ است حصول جز نخل نذر و کالمراة الکائنۃ  
 فی بد الشخص الواصل الیہ لانصب لہا من الشخص الاطلہ فافہم فان کلامنا اشارہ بدانید  
 عبارت مناسب بیان طریق کہ بطریق رمز و اشارہ تحریر یافته بود مناسب این مقام  
 دانستہ درین مکتوب مندرج ساخت فہم نمایند ذکر جنان ماخوذ از پیراہ و آن  
 مداومت بران بازگشت بفضل رحمت صہل عریان اتی ہمہ حساب و اسلام علی  
 من اتبع الهدی حاجی خضر افغان از منظور ان حضرت ایشان بود اورا ان  
 حضرت قدس سترہ بتعلیم طریقت مجاز نیز گردیدہ و خلق بسیار از وی بفیض رسیده  
 و صاحب اذواق و مواجید و ولولہ و سرور صغقہ و نعرہ بسیار داشت و اکثر  
 شب بگریہ و زاری بسر بردے خداوند سکنت و انکسار و صفاء حضور و اوقار  
 تلاوت و اذکار و نوافل و شغال معمور و یکی از قریبای تابعہ قریبہ بسر ہند سکنت  
 داشت و بعد از ہر چند روز بتقبیل عقبہ علیہ رسیدہ باز میرفت یکی از ثقات اصحاب

حضرت ایشان از زبان مبارک آنحضرت نقل کرد کہ فرمودند روستے المیسرا  
 دیدم و خبر ہا از و پر سیدم ناچار بحکم الہی راستی را وانمود در میان پر سیدم  
 کہ در یاران ماکیت کہ در و ترا تصرف کترست گفت حاجی خضر جناب  
 بعد از حضرت ایشان بسالی انتقال نمود و رحمتہ اللہ علیہ شیخ احمد و پینی دین  
 موضعی ست از مصافقات سہارن پور میان دو آب پیش از توجہ حضرت ایشان  
 قدس سترہ بسکوک ابن راہ مدنی در خدمت آنحضرت بشیوہ تلذذ گذرانندہ بود  
 و خدمتہای سجا آورده بعد از ان بتقریب بہر ہا پور افتادہ اسجا در خدمت شیخ عظیم  
 محمد بن فضل اللہ قدس سترہ الغریر اعلم ذکر گرفته بود مدت مدید در خدمت  
 آن عزیز بسر برودہ و خلافت ارشاد یافته بعد از ان کہ باگرہ رسید حضرت  
 ایشان در اسجا تشریف داشتند بلاذت آنحضرت مستعد گشت و ذکر این  
 طریقہ علیہ از آنحضرت می گرفت و در خدمت ایشان بود تا آنکہ حضرت سیدی  
 سندی را خلافت دادہ بہر ہا پور رخصت نمودہ تربیت شیخ را بحضرت  
 سید نمود ہمراہ کردند و صحبت سیدی بحضور و نسبت حضرت خواجگان قدس  
 اسرار ہم مشرف گشت و لذتے یافت ملتزم ہمین ذکر طریقیت و صحبت شد بعد از  
 قضیہ پر سیدند بزرگے کہ فرمودہ ایم مستغمال مینمائے گشت پت گاہ بان  
 مشغول بودم اما اکنون از خدمت میر نعمان ذکر در طریقہ خواجگان ہمہ ہمت  
 گرفتہ ام و لذتے دیگر یافته ہمین مستغلام اگرچہ از استماع این جواب شیخ بجملة آثار غیرت  
 از شیخ ظاہر شد لیکن چون شیخ فانی و منصف و حقانی بود فرمودہ مقصد فائدہ  
 و حضور ست از ہر جا رسد ملتزم آن باش مبارک ست بعد از ان باز باستان  
 حضرت ایشان پر رسید الطاف و عنایت دید و از ان حضرت اجازت یافت  
 و طالب را ذکر طریقیت گفت و متاثر گشتند و احوال از انہا ظاہر شد

و از حضرت ایشان رضی اللہ عنہم در عرضہ سوال کرد کہ با وجود کہ من در خود حاکم  
 نمی فہم و مطالب را ذکر و ادم از انہا احوال ما ظاہر شد چہ باشد و از سر ذہول  
 با وجود و وام آگاہی نیز رسید آنحضرت مکتوبے در کشف آن دو  
 مقولہ بویے نوشتند کہ آن مکتوب شانزہم است از جلد ثالث و در آن مکتوب  
 احوال آن دو مطالب عکس احوال مولانا فرمودہ اند کہ در آئینہ استعداوتہا  
 بظہور آمدہ چون آن دو تن صاحب علم بودہ اند و درک احوال نمودہ اند و مولانا را  
 نیز ولالت بعلم حصول احوال ستور کردہ نوشتہ اند کہ مقصود حصول احوال است  
 علم باحوال دولت و گیرست چہ را این علم بدہند و جمعہ را نہ ہر دو از ارباب لائت  
 اند و از مقولہ ثانیہ بزرگاشتہ اند کہ آگاہی عبارت از حضور باطن است بجناب  
 قدس خداوندی جل سلطانہ شبہ علم حضورے کہ دوام لازم است بسچ  
 شنیدہ اید کہ شخصے در وقتے از اوقات از نفس خود غافل گرد و ذہولے  
 نسبت بچو و پیدا کند غفالت و ذہولے و غلہ حصولی متصور است کہ مغایرہ  
 در میان است و در علم حضورے حضور در حضور است ایخ انجناب مدتی  
 در اگر و در گوشہ فقر و نامرادی با فاضل طالبان بود و جذبہ و بخیودی این کاہر  
 از و مریدان سے ہویدایکے از اعظم اغنیاکہ بویے اخلاصے درست کردہ  
 بودند و ذکر این سلسلہ از وے گرفته وے را ببنگالہ بردہ شیخ و در آن دیار قبول  
 عظیم یافت و طالبان بسیار بقبض رسیدند شیخ کریم الدین بابا  
 حسن ابدالی بابا حسن ابدال موضعے است میان کابل و لاہور کہ از آنجا رہی  
 بہ کشمیر جدا کرد و مشارالہ از ان حد و داست از قدسے یاران حضرت ایشان  
 است و صاحب حالات علیہ و جذبات قویہ در او اہل حال بسیاچی و طلب  
 حق برآمدہ چون در سہرند رسید و بدالت معنوی بل از دست شریف

پیوست بجز و حصول دولت حضور حالتش و گرگون گشت و مشمول عنایت  
 گردید چون به تعلیم ذکر و مراقبت از ان حضرت سرافراز شد و ازین نظر  
 کیمیا اثر بانگ فرصت اورا ترقیات رونمود حضرت ایشان اجازت تعلیم  
 طریقش دادند و جمیع از ساکنان و خلق بسیار از اهل آن دیار از وی توبه و ذکر  
 این سلسله شریفه رسیدند و فیوض و برکات یافتند در ان ایام که حضرت  
 انزوا و غرلت اختیار فرموده بود و ندکم کسی را که از یاران و ران خلوتگاه و بار بود  
 و بنیای تے که بحال شیخ داشتند فرموده بود و ندکه شیخ با یاران خود می آمد و باشد  
 و بچکس مانع نشود و در ان زمان که آنحضرت در لاهور تشریف داشتند  
 با جمعی از مسترشدان بعتبه بوسی رسید و چند روز گذرانده عنایات و دیده  
 بوطن مرخص شد و شیخ اسحاق نام فاضلی از مقتدایان دیار سند که از مشارالیه  
 تکفین ذکر این سلسله برداشته بود و بعد از طریقت بست و یک شب  
 متواتر حضرت رسالت را صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم در خواب دیده که انواع اطعمه  
 با و نموده اند و شیخ عرفیه در کمال شوق و اخلاص و التماس خاص بحضرت  
 ایشان قدس سره نوشته بود و واقعہ رانیز علیحدہ رقم نموده شد که آن  
 واقعہ اینست میگوید بنده بمقدار امید و ابر رحمت حضرت زلت  
 فقیر اسحاق ولد موسی که چون تعالیٰ حال بعنایت نظر عالیقدر مولود  
 شیخ کریم الدین شد در همان حال در تصور باطنی حضرت باطنی  
 الزمان قطب و در ان مخدوم مخدوم منا شیخ احمد سر سندی سلمه اللہ تعالیٰ  
 حاضر شدند سفید محاسن بلند بینی و زیب رنگ گویا در مراقبه ششست  
 بودند چون بنده حاضر شد در عین مراقبه تسلیم برگرفتند و این چند  
 کلمه نوشته بدست بنده داده و توجه عالی بلیغ فرمودند و آن

مکتوب اینست عن احمد السمرهندی کے لئے اسحاق السعدی با اسحاق انت  
 ولد سے و طیفی فی جمیع الرموز الحقیقی والد دقیقے والی مغفور وانت من توسل  
 بک ایضا مغفور واقرب حبیب مولانا کریم الدین بنی السلام انتے و این صحیفہ  
 واقعہ و مکتوب یا محبوب رحم علی نام درویشی کہ در سکر توحید و جو و خیالی  
 بود فرستاد و بود و سفارش نمودہ درویش را ازین مقام برآورد حضرت  
 ایشان آن درویش را از ان مقام گذرانده بمقام عالی رسانیدند این رقمہ را  
 شیخ اسحاق مرسل داشتہ بہ احمد سلم و سلام علی عبا و والدین اصطفی مکتوب  
 تمہینا کہ محبوب رحم علی درویش مرسل داشتہ بودند رسید چون بنی  
 ذوق و شوق بودہ مسرت بخشید و کاغذ علیحدہ واقعہ کہ روئے دادہ بود  
 و ششہ بودند از مطالعہ ان فرحت بر فرحت انجامید این قسم واقعات پیشتر  
 ست می باید نمود کہ از قوت لفعیل آید و از گوش باغوش رسد امر و زک تدارک  
 تقصیر مکن ست فرصت را غنیمت شمرودہ بتسویب و تاخیر نباید انداخت  
 لغتت خواجہ اصرار قدس اللہ سرہ فرمودہ اند کہ جمعے از درویشان بودیم سخن  
 از ساعت مرچوہ کہ در روز جمعہ و ولعت نہادہ اند در میان آمد کہ اگر پیشتر شو  
 دران از حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ چه باید طلبید ہر کسے چیزی گفت چون نوبت  
 بن رسید گفتم صحبت ارباب جمعیت باید طلبید کہ در ضمن ان جمیع سعادت  
 میرست بعضے از مکاتیب را باران نقل گرفته مصحوب درویش کے  
 فرستادہ اند حضرت حق سبحانہ تعالیٰ منقطع گردانا و شیخ کریم الدین  
 چند گاہ است کہ آمدہ اند شاید از احوال خود بشانویسند درویش رحم علی  
 نیز با صلاح آمدہ است توقع از دوستان و عاست رہنا ہم لنا نورنا و اعفر لنا  
 انک علی کل شیء قدیر و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعتہ المصطفیٰ

مولانا عبد الواحد لاہوری نے ازان جماعہ است کہ حضرت خواجہ فانی  
 زخو و باقی بحق ویرا بخدمت حضرت ایشان با رضی اللہ عنہما فرستادہ اند  
 کثیر المراقبہ و العبادۃ ست روزے و در حالت ذوقی کہ از عبادت یافتہ بود  
 ازین فقیر پرسید کہ در بہشت نماز بہت گفتہ کہ آن دار جزا عمل است  
 نہ دار عمل سے آتے بر کشید و بگریست و گفت آدب نماز و بندگی انصاف  
 بے نیاز چون تو ان زیست وقتی بحضرت ایشان عرضہ می نوشت نظر  
 کردم نوشتہ بود کہ گاہ گاہ در نماز صین سجدہ حالتی سے سید بد کہ بہرگز خوش  
 نمی آید سر از سجدہ برداشتن از وی شنووم گفت بشہر فاخرہ بخارا صانما اللہ و  
 جمیع بلاد المسلمین عن البلا یا برسبیل تجارت رفتہ بودم و در سی مغالک کہ از آگنہ  
 متبرکہ آن بلدہ شریفہ است نماز میرفتم و بعد از او صلوۃ عشا بنوافل شتمنال  
 مینووم یک شب فاوم سجدہ مرا گفت دروازہ مسجد میرسیم بخانہ خود رفتہ  
 نوافل بگذار و این معنی را بخشونت ادا نمود ہمان شب آن فاوم حضرت خواجہ  
 بزرگ رضی اللہ عنہ را بخواب دید کہ باو فرمودند کہ آن درویش سو و اگر بند  
 از دوستان ماست رعایت و عذر خواہی کن او معذرت فرماوان نمود و عذر  
 خواہی خواست از وی شنووم کہ گفت دران ایام کہ حضرت ایشان بہ لاہور  
 تشریف آورده بودند آنجا پیر سے بہزی فروشی روزی زیارت ایشان آمد  
 ایشان سے را احترام بسیار نمودند حیرانی سے و او در خلوتی از ایشان ستر  
 آہمہ تو اضع رہا بن پیر پرسیدہ شد فرمودند کہ وی از ابدال است مولانا  
 اماں اللہ لاہوری وی از مریدان اجازت یافتہ حضرت ایشان ست  
 و صاحب تجرید و تفرید تمام در ہزار سال وہی و یک ہمنان پایوہ و آزاوہ و  
 پلاس پوش زندہ بردوش و رکوب برکت متوجہ سفر حجاز شد و با آنکہ جمع از محتبان

حضرت ایشان و دوستان او کہ در راه بودند میخواستند او را برادر و راحلہ شو و  
اعتقاداً و معاودن باشند پس بان التفات نمود و همچنان بہ ازادی و بیزاروی تمام  
برفت الحال می شنود کہ بعد از شرف زیارت حرمین متوجہ زیارت خیرات  
شام و مصر شدہ حق سبحانہ ویرا بدین شیوہ مرضیہ مستقیم وارد و من بجایہ دل آوارہ  
رائیز برکات این وارستگان بہرہ بخشا و باخرقہ صدیپوند و دل صد پارہ سے  
گرہ بہرہ دیار و در جستجو زخم پیل سراغ یوسف خود کو بکوز نم پختنی نماند کہ غیر ازین  
جماعتہ تذکرہ نیز چندین تن از مخلصان حضرت ایشان بودند و ہستند ذوق  
و صاحب فضل و آداب نیستے و انکسارند و بعضے از انہا اجازت تعلیم طریقت  
نیز یافتہ اند چون مولانا مالک اللہ فقیہ کہ از اعظم خائفست و شیخ محمد جرمی کہ از شاخ  
شہور این دیارست ترک شخیت نمودہ بکازرت حضرت ایشان سیدہ  
و بہرہ ہار و وہ و خلافت یافتہ و شیخ داؤد سابق و شیخ سلیم بنوری و شیخ آدم بنوری  
و شیخ محمد تماری و شیخ حامد تماری و صفوی قربان قدیم و مولانا صادق کابلی و مولانا  
محمد ہاشم فاوم و مولانا غازی نو بجرانی و صفوی قربان جدید و سید باقر ساکن پور  
و مولانا فریح حسین مولانا صفر احمد و مولانا بدرالدین سرہندی و مولانا حمید  
احمدی و حاجی حسین و شیخ عبدالرزیم برکی چون تحریر احوال بہر یک موجب  
تطویل بود بنامی مختصار نمود و بعضے از مخلصان مقبول منظور از اہل کلمہ اند کہ بطاہر  
از اہل سبائہ اند و بعضے از اہل اصحاب فائقہ و در مکتوبات مکاتیب بنام  
انہا صد دریافتہ چون خواجہ محمد شرف کابلی و مولانا حاجی محمد فسرکتے و مولانا  
عبدالغفور سمرقندی و حافظ محمود کجراتی از مکاتیب شریفہ حضرت ایشان  
کہ در جواب عنراض آنان در دفاتر مکتوبات ثبتست و فوراً بطہر  
کمال اینہا دستے و ذوق و حال اینہا معلوم کرد و راقم اینخروف گوید



دو سالک روزی ترو این فقیر آمدند و در خلوتی از احوالات خود بیان کردند  
 بنایت اصیل بود پرسید و شد که تعلیم ذکر از که بر داشتند اید و از بیرون  
 کدام سعادت مند ازین سلسله شریفه این تخم در مزرعه دل خود کاشته اید سلیم خان  
 نامی عسکرے را که از مخلصان منظور حضرت ایشان بوده و از ان حضرت  
 بتعلیم طریقہ چند تن مجاز گردیده نام بروند و جمعے دیگر از اصحاب مقبل صاحب  
 آنحضرت بنفقرو انزو او خموی چنان بوده اند که اکثر خادمان آستان بهم از  
 کار و بار ایشان آگاہ نیند این فقیر از بعضی درویشان حضرت ایشان  
 شنوده بود که وقتی درویشی از بخارا ایشان را بواقعہ عظیم وید و پلازمت  
 رسیده بہرہا یافته و بوطن شتافتہ بہت تصحیح آن نقل گستاخی کرده روز  
 و سفری آنحضرت را در خلوت یافته استفسار نمود کہ چنین شنوده ام آیا نقل  
 بلا تفاوت نقل کرده باشد فرمودند آری چنین است اما ان درویش از نواحی  
 بلخ بود نہ از بخارا و تبسم نمودند و ان حکایت اینست کہ درویشی از نواحی بلخ  
 در واقعہ ویدہ کہ تابوت شکر و حاضر آمدہ و جمعے کثیر از گذشتگان اکابر و اولاد النہ  
 چون خواجہ عبد الخالق و خواجہ بزرگ و خواجہ احرار و شالم رحمہم اللہ تعالیٰ حاضر  
 اند گویا انتظار کسی بر نداری گوید من در ان میان از بزرگی پرسیدم کہ بیت  
 کیست و این اعزہ انتظار کہ دارند گفت کہ این میت از اقطاب بود و این  
 اعزہ انتظار قطب الاقطاب این وقت دارند تا بیاید و امامت نماز جنازہ  
 نماید ناگاہ عزیزے گندم گون بلند بالای و موسویہ کذا و کذا و آمد ہمہ تعظیم او  
 کردند و پیش رفتہ امام شد چون جنازہ را برداشتند از یکی پرسیدم کہ نام  
 این عزیز چیست و در کدام شہری باشد نام شریف حضرت ایشان گرفت  
 و گفت در سر ہندی باشند صبح آن روز ان درویش ہوشیار دیوانہ وار

متوجہ ہندوستان شد بل از مت رسیدہ آنحضرت را کلیہ کہ در وقت  
 دیدہ بود در بیداری چنان دید و روی نیاز باستان ایشان مالید و چند گاہ  
 در خدمت با بود و ہمراہ گرفت چون ذوالعیالی والاطفال بو زود بوطن منخص  
 گردید عجم کجا بست خدایا سلامت داشتند و ایضاً این حقیر میگوید  
 برووشی دیگر ملاقی شدم از یاران ایشان کہ آثار انکسار و شیوہ حیرت برو  
 نائب بود و عیش دیدش کہ بر برگے خشکے چشم دوختہ فرورفتہ بود در سیم  
 کہ اینمہ توجہ بان برگ چہیست چون الحاح بسیار نمودم گفت درین برگ  
 رسیدیم ناگاہ در و علیے بر من نمود و ارشد کہ بیان آن نتوانم کرد فقیر و تعجب رفتہ  
 از فقیر بدایت ارادتش بحضرت ایشان پرسیدم گفت در نواحے سواد و بکو  
 سبت بعد از تجدید روح حضرت زبدۃ المتاخرین خلیفہ صدر الدین کہ از  
 خدفا حضرت محمدی محمد زابدی بخنی بودند قدس سرہما سالہا طلب سلسلہ شریفہ  
 کبر و پیران ہما و پد من مراد طوفولیت بخدمت ایشان مشرف ساختہ بود  
 متوجہ شدم و التماس نمودم کہ شما از جہان رفتہ اید مرا بغریزی کہ درین زمانہ بسیا  
 بزرگ باشد ولالت نہانید خواہم در بود حضرت خلیفہ را ویدم کہ آمدہ نام حضرت  
 ایشان برو فرمود کہ ترا بخدمت این عزیز میفرستم دیوانہ وار بلازمت ایشان  
 رسیدم و دیدم آنچه دیدم و نیز این فقیر را تم گوید و مسجد جامع برہانپور در  
 گوشہ ششہ راہ آیندگان مسجد رسیدیم کہ بنا گاہ درویشے ثرولیدہ موی  
 پیرین چاکے شوریدہ کہ آثار صفا و الفت و انزو و انکسار و فنا ازوے ہوید بود  
 پدیدار شدت جذب ملاقات ہم آغوشی او مرانا پاراز مسجد با استقبال او کشید  
 بعد از معانقہ و پرسش حال گفت از اقصای ولایت بنگالہ براہ نامسلوک و  
 جزائر غیر ذی نزع با پنجامیر سم گفتیم غرم کجا داری اگر چہ رغبتش بستر حال مینمود

تا چارگفت که متوجه سفر حجازم از سلسله و پیر طریقت او پرسیدم گفت عزیزم  
 از سلسله نقشبندیہ از سر بند باگرہ تشریف آورد و بوند چون از نام آن مرشد  
 الانام پرسیدم ہم سامعی حضرت ایشان رضی اللہ عنہ گرفت و راغوش کشیدم  
 و اشک حسرت از رخگان بیاریدم و براویہ خود برودہ گفتم بتفصیل نیز بگو مصرعہ  
 کرتوبوی گلشن جان میرسد بگفت بقریب از وطن خود در سلطنتہ آگرہ  
 آمدہ بودم درین میان یکے ذکر خبر حضرت ایشان کرد و شب بملازمت برفت  
 رسیدم و التماس تعلیم ذکر دل و نظر عنایت نمودم باجابت رسیدم تلقین نمودم  
 و نظر محبت فرمودند نسبت و حالتی مراد گرفت کہ ویوانہ وار همان شب  
 برآمدہ و بخراش و صحائے اقامت و خواب و خور و آرام و سکون از من رفت  
 چه گویم کہ چه دیدم و برین چه رفت و چہ می بینم سے چنان در و در برین بگذرد  
 روز بکہ در نحر برآہو بگذرد و یوز پنچدین سال بدین منوال دران بواو سے  
 بشکستے و نام راوی بہر بروم اکنون ہم از راہ بیابان و کوہستان بقصد مذکور  
 میرسم و دیگر ازان پیر دستگیر و راہ نمائی ہر غریب و فقیر سلمیہ اللہ خبری ندانم  
 کہ کجا تشریف وارد اند انشاء اللہ زیارت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ  
 منوہ اگر زندگی باشد باز بخدست استمان ایشان برسم این فقیر بقصد انکم  
 بعضے ضروریات راہ این عزیز را از دوستان التماس نہایم و با کابرقافلہ سفر  
 او کنم گفتم جمعے از آشنایان ما متوجه این سفر سعادت اثر اند شمایان جماعہ رفیق  
 میشود از کلام من دریافت کہ در اخفا و توکل و تمہیل او فطری خواہم افکنڈ بہمانہ  
 از نزد من بیرون رفت و بعد ازان نہ سے را دیدم و نہ از احوال او خبر سے  
 شنیدم عہر کجا ہست خدایا بسلامت وارش پوزیر این فقیر  
 سید تاجری را دید کہ بمصدق رجال لا ہیہم تجارۃ ولا بیع عن ذکر اللہ

و بعد از پرسش معلوم شد کہ صحبت درویشان بسیار رسیده و از هر یک  
 بذکری و مراقبه نامور گردیده و باستان حضرت ایشان ہم شافق و از ان حضرت  
 نیز نظر عنایتی یافته گفت وقت عشا می بود کہ ایشان را نماز است نمودم  
 متوجه ادای فرض بودند مجلی پرسش حال و مطلب من نمودند و فرمودند  
 تراذکر می تعلیم داد و خواهد شد من از راه دلتنگی گستاخی نموده معروض دادم کہ  
 صورت افکار و مراقبات بسیار تعلیم گرفته ام معنی و نتیجہ آن ازین در بوزہ دام  
 فرمودند فرض عشا گذارده گفتم آے دست مرا گرفته گفتن بنشین تا ما از نماز  
 فارغ شویم چون بنشستم خود را بشیوہ دیگر یافتم تا آنکہ خود را نیافتم و رفتی مرا چنان  
 گرفت کہ از بانک نماز صبح بخود آمدم روزش در اقدام مبارک افتادم و  
 التماس آنکہ ترک تجارت نموده ملتزم خدمت بخلایان آستان ششم فرمودند  
 فی الحال بین حالت کہ ترا عطا نمودند مشغول باش و چون تجارت موجب  
 حصول لغت و طلال است و سبب نفقہ عمیال آنرا گذار و بنگر تا بعد ازین و حق  
 تو چه خواسته اند و خصصت فرمودند چه گویم کہ آن عنایت چه کردی  
 یک خطہ عنایت تو لے بندہ نواز بہ ہتر ہزار سالہ تسبیح و نماز بہ دین رسیدی  
 صاحب دلی از مقبولان حضرت ایشان باین خادم درویشان گفت و یہی کی از  
 بلا و دکن بودم ناگاہ از زبان یکی از آیندگان شنوادم کہ گفت سلطان وقت  
 حضرت ایشان را بخشم تمام طلبیدہ بشہادت رسانید ازین خبر سخت دلتنک  
 و بی آرام شدم بازار آن بلدہ درآمد تا باشد کہ آیندہ دیگر سے در رسد و  
 خبر سے فرحت اثر سے رساند دیدم کہ در کنار بازار بازار گانے چند کہ  
 سیما سے صلاح از ایشان ہویدا ہو و فرو آمدہ اند نزوان جماعہ رفتم و سلام کردم  
 و بنشستم پیش از آنکہ من بسخن آیم یکے از ایشان آثار کثرتہ اندوہ و دلتنگی

درین مشاهدہ نمودہ از سر آن سوال کرو باعث را در میان نہسام آن  
 سائل آہ سخت از دل برکشیدہ و سر بگریبان فرود بردیدم کہ متلون میشد  
 تا در چہرہ اش تغیر تمام راہ یافت بعد از مدتی سر بر آورد و گفت خاطر  
 جمع دار کہ ایشان زندہ اند این قدر است کہ در حبس اندوز بجزیرہ پاک  
 مبارک پیچیدہ چنانکہ ما سے پیرامون گنج حلقہ زندہ ایک شب  
 دیوانہ باز سخن گفت پس چہ کردم تا سزاوار تو ام پد گفت زنجیرش تو در  
 گنج خراب پد گنج بہمانی ہنار تو ام پد مرا زین مراقبہ و اخبار او میرت فرو  
 گرفت گفتم شما حضرت ایشان را دیدہ اید و میدانید گفت من نیز از  
 مریدان کترین آن حضرتم برہستم و با سے بشوق تام معانقہ نمودم و گفتم  
 من درین بلدہ خانہ دارم ملتس آنکہ ساعتی بفقیر خانہ قدم رنجہ نہانید  
 تا لحظہ در خدمت تسلی خاطر محزون دہم قبول کرو چون بیاد در خلوتی  
 از وی پرسیدم کہ شما چند گاہ در خدمت ایشان بودید و از ایشان چہ  
 نعمت یافتید و باعث ارادت چہ بود چون الحاح بسیار نمودم و مرا از  
 مخلصان حقیقی دانست با جمال بیان احوال خود را و باعث ارادت  
 را و نمود و گفت من در قریہ از قرسے تابعہ پنج آب ساکن بودم و از  
 آنجا کہ بحضرت غوث الثقلین شیخ الانس و اجمن رضی اللہ عنہ محبت  
 و اخلاص تمام داشتہ بعد از صلوات خمس بروح ایشان دعا و فاتحہ  
 ختم می نمودم و در خلوات بہ نیاز تمام بحضرت آن مرشد الانام  
 مناجات و عرض حاجات می نمودم و بہ تہجد و تلاوت و اذکار و دیگر  
 نوافل نیز سے پروا ختم تا شبے حضرت غوث الثقلین راقدس سرور  
 میان خواب و بیداری دیدم در اقدام مبارک ایشان سر نہادم فرمودند

کہ در ظاہر نیز پیر راہ از ضروریات است عرض کردم کہ بہر کہ ایشان  
از مشائخ وقت بفرمایند بخدمت او برسم فرمودند در سر بند عزیز لیست  
جامع علوم ظاہر و حوال باطن و نام شریف حضرت ایشان بروند صباح آن  
روز بصدور و سوز متوجہ آستان ایشان شدم و حقیقت واقعہ را معروض  
داشتہ التماس عنایات نمودم و تعلیم ذکر فرمودند و بجدہ و احوال  
بنواختند دیدم آنچه دیدم و نیز گفت روزی بعد از نماز عصر بناگاہ حضرت  
ایشان از خانہ برآمدند و دروازہ بغیر از من کسے از درویشان حاضر نبود  
مرا پیش طلبیدہ فرمودند لے فلان میروے نزدیک باغ حافظ رفتہ  
زیر فلان درخت جمعے از فقیران لا ابا لے شستہ اند و بعضے کو کنار  
مے مالند و بعضے بناگ می سلیند و رین میان مرے زندہ پوشی چنین  
و چنان کہ بران درخت تکیہ زدہ شستہ و بظاہر با ایشان ست و بہنی  
بری از ایشان دعاے ما با و میرسانی و میگوئی فقیر خانہا قریب است  
میتوان ساعتی رسید رفتم و بہمان نشان کہ فرمودہ بودند جمعے را زیر آن  
درخت یافتم آن عزیز کہ تکیہ زدہ بود چون مرا بدید تبسم نمود و پیش از آنکہ من  
تبلیغ دعا نمایم نام حضرت ایشان برودہ گفت خادم ایشان گفتی گفت  
تو دنیا مند و ما را طالب نمودند خوب بچنین باشد و بان ہم نشینان گفت  
ماورین شہر یا لے داریم اورا دیدہ خواہم آمد و در راہ درآمدہ تعجیل تمام  
سیرفت و من نیز در قفای او خود را در غایت تعجیل و خفت می یافتم تا  
آنکہ ساعتی بدروازہ خانہ حضرت ایشان رسیدم رسیدن ما  
ہمان و برآمدن ایشان از خانہ بہمان و بان درویش معالقمہ سخت نمودند  
و دست او را گرفتہ بر تختی کہ در میان دروازہ بیرون و درون نہادہ بودند

شانده با ہم نشستند و در عرفی با ہم گفتہ بیشتر بخاموشی گذرانیدند و برین  
 میان آن مہمان آب طلبید فقیر دویدہ طرفے را پر آب کردہ آورد و چون  
 نزدیک آن عزیز رسیدیم چہ بینیم کہ حضرت ایشانند گفتیم ہاں کہ بعد از رفتن  
 من بر لے آب مکان نشستن حضرت ایشان و آن بزرگ مہمان  
 تبدیل کردیدہ چون بسوسے کہ عزیز دیدن شستہ بود رفتیم کہ آب بدست  
 او بد ہم دیدیم حضرت ایشان اند و آن عزیز مہمان بر جای خودست از  
 ہیبت مشاہدہ این حال بر دیوار کلبہ زدہ بخود بہاندم چون بخود آمدیم نماز  
 شام آخر شدہ بود و حضرت ایشان و آن درویش بر فاسستہ بعد از آن حضرت  
 ایشان بن گفتند آنچه دیدی از بیگانگان سہ تورا رمی اکنون چون ترا از  
 محران و عاشقان ایشان دیدیم ہسمع تورا سانیدم راومی گوید بعد از ہستماع  
 سر گذشت او با خود گفتیم آنچه از قضیہ حبس و قید حضرت ایشان خبر دادہ  
 اگر بصدق مقرون است پس این درویش از صاحب دلالان صادق الہوی  
 است بعد از چند روز موافق اخبار اخبار متواترہ در رسید و مرابان  
 درویش و پیر بزرگوار خویشش اعتقاد و بکر حاصل شد مخفی نہاند  
 کہ از جماعہ کہ نظرے قبول از حضرت ایشان یافتہ اند بخین احوال  
 و اقوال چہا غریب باشد کہ بعضے طالبان کہ از فرو و اصحاب ایشان  
 بودہ اند و ہا مآ حضرت متوجہ طالبے شدہ اند کہ انا ترا آزاد کیہا  
 و رفتگیہا روے دادہ از ایشان چہ گوید و از آن حضرت چہ  
 نویس مولانا عبدالمومن لاہوے کہ فاضلے بودہ و راقم نیز  
 مومی الیہ و رفتے چند از مشکوٰۃ و در رفتے چند از مطول گذرانندہ  
 بود و در اکثر علوم خصوصاً در فقہ و اصول آن بہارت تمام داشت

روزی در مجلسی کہ جناب استاد نے و این فقیر یکجا شہسہ ہویم مرد  
 یکے از مشائخ اعلام وقت را نام بردہ گفت کہ او فلان شخص را خلافت  
 دادہ است و بفلان بلدہ فرستادہ اما بیچ از صحبت او اثر سے  
 و حالتے و از نصیحت و تعلیم ذکر او تعلیمان را جمعیتے حاصل نہیگر و مولانا  
 گفت مجیر مکمل تام المشاہدۃ و المعرفۃ باید تا از مرید مجازش برکات  
 بظہور آید پس آب در چشم کرد و انید و بفقیر گفت حرفے میگویم  
 نہ بر لے فخر خود بل بر لے آنکہ ازین نقل باثر و برکت امر و انفاس حضرت  
 مرد ستگیر پے بردہ شود گفت من بعد از چند روزی کہ در خانقاہ  
 ایشان گذراندم رخصت لاہور خواستم وقت وداع فرمودند کہ  
 دو تن را تعلیم ذکر خواہی کرد و از آنجا کہ بر نقصان خود مطلع ہویم بسیار  
 تعجب شدم اما ادب را غدر و رسیان نیاورم چون بہ لاہور رسیدم  
 روزی یکے از طلبہ علم آمدہ گفت شنووم کہ ایشان ترا فرمودہ اند کہ  
 دو تن را تعلیم طریقت بلوکیے از ان من باشم بشوریدم و گفتم ایشان  
 بندہ نوازی کردہ اند من مرے ام طالب العلم چنین و چنان چه این  
 لایق این باشم چند آنکہ بہ لیت و خشونت عذر میگفتم آن سائل از سر  
 وانی شد بل بیشتر احاح می نمود تا رونے گفتم تا کے وقت بمشاہدہ  
 او بگذرانم یکبار تعلیم ذکرش دادہ از سر و انم در گوشہ مسجد او را بردہ ہونے  
 کہ از حضرت ایشان دیدہ ہوں و شنیدہ ہوں گفتم و خود نیز مشغول  
 شدم مرا نسبتے و حالتے عجب فر و گرفت و آن متعلم را کیفیتے روی  
 داد کہ بہیمان مست و بیخود ہوں رفت دیگر از و سے نام و نشانے  
 نیافتم با بچلہ اگر یک یک از مستفیضان ایشان و مستفیضان



صحاب ایشان بتفصیل مرقوم گرد و بتطویل انجامد اینقدر زیر کان معاد تمند  
 را بسند است بس کس کتم خود زیر کان را این بس است پناگ  
 دو کروم اگر در ده کس است پحق سبحانه برکات آنحضرت و  
 فخر زندان و اصحاب ایشان را تا قیامت جاری گردانا و این  
 نسبت شریفه ایشان را بر همه طلاب الی یوم الحساب ساری دارد  
 و این کمترین را درین جهان بحبت و متابعت ایشان در شت و ان  
 جهان در زمره ایشان محشور گردانا و بحق اهل الزشاد و مدح هر یک ازین  
 دو بزرگ قدس اللہ مترهما سه رباعیه بسک نظم کشیده  
 هست انتظام این نامه آن منظومه را مسکه انتظام آن میگرداند و اندو

رباعی

قطعه که ز رازش النفس آفاقی است	نیم نظرش هزاروں راسا قی است
باقی مدحش به نه گویم این بس	کان جمله چون نام خویشین با حق قی است

ایضاً

باقی ز فنا و نیستی لعل مذاق	کلمه ز حدیث سوز او سچ کباب
فلینظر الی ابن ابی قحافه	بشنو سرفنا سے اور اور یاب

ایضاً

باقی که از مردم ده بصد جان سد	بفلس زورش گنج پنهان برسد
نقاش ازل بکاخ هند آوردش	کاین خانه بزیب نقش بندان سد

ایضاً

احمد که بود عیسی دلہامی سقیم	از ساقی باقی ستدین راه قدیم
زان ساقی او سال چهل رفت کہ بود	برزخ بیان احد و احمد مسم

اَلضَّائِقَاتُ

بر جہ ہر اسرار نبی صندوق است  
ظاہر شدہ انیکہ احمد فاروق است

آن قطب کہ ہم عاشق ہم مشوق  
آن سایہ کہ از احمد مرسل نبفت

اَلضَّائِقَاتُ

جون زرا بر چمن غنچہ بخند ان تازہ  
نقش ویرین نقش بندہ ان تازہ

اُز شد دل مشوقہ ز لعل ان تازہ  
ز غنچہ بے رنگے محمد شدہ است

آہی بحق بنے فاطمہ

کہ بر قول ایمان کئے خاتمہ

ز آغاز و توسط و نہایات نوشت  
بر فل ہوزبده المقامات نوشت

بر خامہ بنام کہ اشارات نوشت  
بزیشت کتاب را و تاریخ کتاب

خاکیا و مشایخ و خواجگان نقشبندیہ خصوصاً آخر ہم  
در مملکت ترکیہ سید عبدالحکیم بن مصطفیٰ آرواسی  
قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم العالیہ مکین حسین حامی بن  
سعید استنبولی می گوید کہ یک نسخہ از کتاب  
زبده المقامات در استنبول بنا حید فاطح در کتابخانہ  
(مراد ملای) برقم ۱۳۱۷ موجود است این رسالہ ہجری  
۱۱۳۰ فی زمین سلطان احمد ثالث مولانا محمد نوشتہ است

بقیہ صفحہ ۱۵۲ :

و نیز از زبان سیدی و مرثدی شنیدیم کہ فرمود در  
 دران ایام کہ این فقیر در بزرگی حضرت در الاعظم  
 حضرت خواجہ بوده و ایشان و ہمہ یاران خود را فرمودہ  
 بودند کہ در خدمت امام المحققین حضرت ایشان بروید  
 و در خدمت مشغول باشید و ہر قسم مشغول کہ ایشان فرمایند  
 بہما روش مشغول باشید و در خدمت ایشان تمام  
 نکنید بلکہ توجہ خود را بجانب ایشان نکنید و ان اشابا من فقیر  
 محمد نعمان فرمودہ میان شیخ احمد آفتابی اندکہ مثل ما ہر ان  
 ستارہ در ضمن ایشان گم اند و از کل اولیای متقدمین  
 عالی حال مثل ایشان گذشتہ باشند بعدہ با اعتقاد  
 تمام بخدمت ایشان رسیدیم چنانکہ میر مذکور در بیاض  
 حضرت راوی خواجہ محمد معلوم بدست خود و آنرا  
 قلمی نمودہ است

باقی صفحہ ۱۵۲

بقیہ صفحہ ۳۱۱ :

وآن اسرار بزرگ که در ستر آن جد و جهد تمام صفر بودند  
و هیچ یکی از اصحاب و غیر ہم بہ استماع آن سر بلند نکند  
این هر دو مخدومزادہ را بر آن مطلع ساختند بل بخصوص  
تحقق آن در حق ایشان خبر می دادند بعضی از ثقات  
عالیہ کہ آن حضرت در حق این هر دو برادر فرمودہ اند ذکر سنمایم

۱- ب حضرت مخدومزادہ خواجہ محمد سعید سلمہ اللہ تعالیٰ  
در بعض از مکاتیب خود نوشته اند کہ حضرت ایشان ماخصی  
تعالی عنہ قطب بودند و هر وقت را دو امام می باید دو  
شخص در ملازمت علیہ حاضر بودند فرمودند کہ شما هر دو  
امامید بر پای فرمودہ کہ این از روی تواضع بسیار بگیری کنید  
و صاحب بین شد

۲- ب و نیز این مخدومزادہ سلمہ اللہ تعالیٰ در بعض از  
مکاتیب خود بزرگداشتہ اند قال اللہ تعالیٰ لا یدر و قون فیہا  
الموت الا الموتۃ الاولى بخاطر فاطمی رسید کہ حکم آن وار  
از احکام این نشاء جداست درین تماشای گاہ هیچ ترقی

از مضیض مبادرت با وج قرب ممکن نیست تا فنا برستی  
 سالک وارد نشود و به موت ملتمس نگردد بخلاف آن  
 نزعتگاه عالیجاه که هیچ کمالی منافعی لئال دیگر نیست و سعد  
 بامعذ جمع موت را در آن دارالبقا چه کنجایش و فساد را  
 چه یاری تحقیقش آنست که چون درین عالم ظهور  
 ظلال است و معاملات آن شد نیست که ظل را  
 بعد از طلوع اهل آن که ترقی عبارت از آنست بر فنا  
 و انعدام چاره نیست و چون اهل نسبت با فوق خود  
 حکم ظل وارد بعد از طلوع اهل او آن اهل اول مستتر  
 می شود هَذَا الی ان یأتیک الیقین و آخرت چون مقام  
 ظهور حقایق اهل است و اهل را با اهل دیگر هیچ ترفع  
 نیست فضای کمال اول چه در کار و اضحی لال اول نزد ورود  
 ثانی چه کنجایش کریم و لدینا مزید موبدین کار است که مشر  
 بقا و اول است و کریم مانع من آیه او نسهانات  
 بخیر منها او مثلها مناسب معاملات و سبب است جمعی که  
 عنایت الهی جل و علو شامل حال شان شده است و  
 دنیای اینها را حکم آخرت سافته و به خطاب لقا ایشا بهره  
 فی الدنیا تراخته امیدوار مخلص از مضایق این دار غمور اند  
 و به خلعت سعادت الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم

نعمتی و رضیت لکم الاسلام ویناً تبار حضرت قطب  
 الاولیا قدس سره در باب دو شخص از اصحاب خود این  
 بشارت فرموده اند و این لفظ را مذکور ساخته اند  
 که و نیای شمارا آخرت کردند و ذلك فضل الله يؤتیه  
 من یشاء والله ذو الفضل العظیم

۳- ب حضرت مخدومزاده خواجہ محمد معلوم سلمه الله  
 تعالی در بعض مرقومات خود نوشته اند کہ حضرت ایشان  
 رضی الله تعالی عنہ دو شخص را از اصحاب خود بولایت احمدی  
 مشرف ساختند الحمد لله الذی هدانا لهذا وما كنا  
 لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد هانت رسل ربنا بالحق

۴- ب و نیز این مخدومزاده سلمه الله تعالی بر کاشانه  
 اند کہ حضرت ایشان رضی الله تعالی عنہ دو شخص را از اصحاب  
 خود فرمودند کہ شمارا از دائرہ غضب بیرون کردند  
 ترصد فوق با شدید رقم حروف عنقی عنہ گوید کہ  
 مراد از دو شخص کہ درین هرهار بشارت  
 واقع شده است همین مخدومزاده  
 عالیقدر اند سلمهما الله سبحانه

باقی صفحہ ۲۱۱

بقیہ صفحہ ۳۱۲ :

و خلعت خلت کہ کنایت است از معاملہ عظیمہ درین  
سفر بیمنت اثر باین مخدوم زاده عنایت کرده اند  
چنانچہ باین مخدوم مرادہ در مرقومات خود تصریح بیان  
نمودہ اند اِنجا کہ نوشته اند

بسم اللہ سبحانہ ان موخود کہ در مکتوب  
نوشته اند کہ خلعت خلت را بفلانی خواہم داد  
در حضرت اجمیس بنج فرمودند و عنایت کرده

باقی صفحہ ۳۱۲

بقیہ صفحہ ۳۱۳ :

تمامی غرق بجز انوار و بہار اسرار و الد بزرگوار خویش گشته  
بقامات عالیہ و کمالات بالہوہ و درجات متعالیہ و صاحب  
فاخرہ رسیدہ اند و محرم خاص الخاص و موس و ساز  
در خلوات و جلوات گشتہ خصایص و کمالات ایشان  
ی شمار است و استحصاء معارف و حقایق کہ بزبان  
قلم ایشان آمدہ است و شوار اما بکلم  
مالا یدرک کلہ لا یتدرک کلہ علامہ عالیہ ایشان

کہ در ان تحقیقات چشم و ترقیقات مجسم نموده آید  
و بعضی مقامات حاصل خویش تصریح نموده در  
ضمن چند برکت آورده خواهد شد انشاء اللہ  
تعالی اما آن عزیزان است

باقی صفحہ ۳۱۳

بقیہ صفحہ ۳۱۲ قسم ۱ :

بودن ثبوت نمی آید بلکه عدم مطلق و شرحی حقیقت

باقی صفحہ ۳۱۲

بقیہ صفحہ ۳۱۲ قسم ۲

اما آن معارف و بشارات کہ وعدہ ذکر آنها سبق  
ذکر یافت این است کہ در ضمن هفت برکت  
منقول می گردد

۱- با حضرت ایشان قدس اللہ سرہ تعالیٰ فرمود  
کہ فلا فی تو و ضمن مائی ازینکہ نسبت تو ضمنی است  
و لکن مباشش کہ حضرت صدیق اکبر رضی اللہ تعالیٰ عنہ



ضممن حضرت دین و دنیا صلی اللہ تعالیٰ علیہ والہ وسلم  
 بودند الحمد للہ علی ذلک حمد آکثر اطمیناناً  
 ۲- باب حضرت ایشان قدس سرہ خطاب یافت  
 محمد و سزادہ نموده فرمودند کہ تو در بارہ نفی حضرت  
 ابراہیم علیہ السلام الحال در اثبات شریک منی و آن  
 را بہ بعضی محرمان خود ظاہر فرمودند کہ بعد از ان مسأله  
 خلعت فی الطریق مانده بود الحال با معاملہ حضرت  
 ایشان است الحق آنحضرت قریب ارتحال در باب  
 آن محمد و سزادہ فرمودند کہ در هیچ مقامی از عروج و نزول تا  
 امروز وی تخلف نکرده و شریک و ردیف من بوده

باقی صفحہ ۳۱۲

بقیہ صفحہ ۳۱۶ قسم ۱

و آخر ولایت بر کمال مناسبت اصلی و رابطہ جبلتی این  
 این محمد و سزادہ بجناب قدس وارد است کہ حضرت  
 ایشان تمامہ تر ہا در انکاح این محمد و سزادہ ما ذون نمی  
 گشتند هر چند دین باب ما تہی می شدند و استخارہا



قدسنا الله سبحانه بستره الا قدس معامله تسليك و كميل  
 بنایت سهولت پذیرفته و راه وصول اقرب گشته و طار  
 و هور با پیام و شهر مقرر شده هر چند بحسب  
 طیبت ستر شدن این معامله قلت دارند  
 چه این وقت کثرت آزار نتابد لکن از روی کفایت  
 افزون و بیش از پیش است یکی از مشربین  
 بواسطه در حضرت روز از ابتدای تعلیم طریقه فناء عالمی  
 در خودشان میداد و چیزهای بیان می نمود که گویا بجهت  
 فناء نفس رسیده بود و ما ذلك على الله بعزيز  
 و اکثر مجازان فقیر که از احوال ستر شدن خود بیانات  
 می کنند و قصص کرامت و وصول که میگویند عقل عقیل و  
 تحیری مانند ع : اگر پادشاه بر در پیوزن چه بیاید تو ای  
 خواجه سببت مکن : و چون اخصای خصایص و کلا  
 این محد و مزاده عالی شان بنا بر غایت مناسب  
 ایشان بوالد بزرگوار خود متعذراست و عند  
 بشارت از حضرت ایشان در باره این فرزند  
 از محمد صد و ریافته متمسک و نیز بعضی از آن بشارت  
 بل اکثرش از جمله اسرار لازم الاستتار است  
 لهذا اینجا تفصیل بعضی از آنکه فی الجمله قابل انظار است

بروز و اسرارہ اکتفا می رود و برخی از آن در ذکر احوال  
مخدومزاده محمد سعید ستر الله به سبق ذکر یافته

باقی صفحہ ۳۱۶

بقیہ صفحہ ۳۱۷ قسم ۱

حضرت مخدومزاده در بعض مکاتیب خویش بعد از نقل  
مشارت عطا فرموده نوشته اند لہ سبحانہ الحمد کہ موعود منجز  
گشت و اثر بنایت بحول پیوست

باقی صفحہ ۳۱۷

بقیہ ۳۱۷ قسم ۲

و نیز این مخدومزادہ عالیقدر در بیاض خاصہ خود رقم  
نموده اند حضرت ایشان قدس سرہ میفرمودند کہ بقیہ از  
خلقت سرور دین و دنیا علیہ و علی آلہ الصلوٰت و البرکات  
العلی مانده بود و آنرا او شش گویا بیک فری از دولیان  
امت او عطا فرموده اند و تخمیر طہینت او از آن نموده  
و ازین ریاہ آن فرد را از اصالت بہرہ و ساختہ اند از آن  
بقیہ بعد تخمیر طہینت آن فرد نیز بقیہ قلیلی مانده بود  
آن بقیہ نصیبی یکی از متبیبان آن فرد آمدہ است

و تخمیر طینت او ازان فرموده اند و باندازه آن غلی  
از اصالت نیز یافته ات ربك واسع المغفرة  
آنکارم که نصیبی که حضرت مهدی صلی الله علیه و آله رضوان  
از اصالت است از راه حضرت عیسی است علی نبینا و  
علیه الصلوات والسلام و نیز حضرت ایشان خطاب  
باین محد و مزاده عالی مقدار نموده فرمودند که هر قدر که  
نصیبی از اصالت داری موافق آن نشاء و محبوبیت در  
خدا و تو موج است یعنی محبوبیت ذاتی و کمال  
انفعال در حق وی نشان داده و ما ذلک علی الله  
بعزیز ایما باین است آنچه این محد و مزاده سلمه الله  
تعالی در بعضی مرقومات خود بزرگداشتند

ب - در نماز عصر بودم که بطاعظم رو داد و منزل  
عالی و کیفیت بس شکر آن که هرگز گشتن آن و زاده  
بلکه محض و متصور هم گشته شرف و رو یافت  
و اموری در میان آمد که اصداق لا عین رأیت ولا  
اذن سمعت تو این بود زبان را یارای گفتن  
نه و قلم را تاب نوشتن آن نه و فریادها و این  
هر آخر بهر زه نیست بهر قصه غریب و حیرت عمیق است

انفا هم که حصول آن وابسته به نسبت احوالت و محبوسیت ذاتی  
است مانند آن مقام را خصوصیتی به کاتب بود که در آن  
بارگاه خود را مقرر دید نتایج کلام طیب و سایر الفاظ ذکر  
مثل تسبیح و تحمید و تائیب را در آن حرمت قدس گنجایش  
نیافت اگر گنجایش هستت قرآن را و نماز را هر بعد از آن  
سوی ولایت قرآن مجید و ادای نماز نسبت بآن مقلد  
تعلیل و بیخاری می یابد و می فهمد که هیچ کسب و عمل را در حصول  
این نسبت علیه مدخل نیست موصفت صرف است سابقه  
عنایت می باید دیگر هیچ که ریاضات و مجاهدات در  
مبادی قرب ولایت دخل وارد تا زمانی که سر در اهل  
و اصول اصول است اعمال صالحه سودمند و نتایج بخش  
است که بوسیله آن سالک مستعد ترقیات میفرماید  
و از تکرار کلمه نفی و اثبات از ظلم با اهل راه می کشاید  
از اهل با اهل اهل عروج می نماید و آنچه مذکور شد آنجا اهل  
را در ننگ ظلم در راه باید گذاشت به ریاضات شاقه بحوالی  
آن بارگاه معانی راهی نمی کشاید و حصول بآن منوط به صحبت  
مخفی است یا صحبت صرف خصوصیت و عدم شرکت اهدی  
که در بالا مذکور شد چونیک تأمل نمود و دیگر این هرگز است  
که هر کسی که باین منزلت رسیده است مقامی از خود وارد که  
دیگری را بالأحوال در آن شرکت نیست هر چند و اهلان از مقام

اقل قابل اند از آن جمله است که حضرت ایشان در انجامد و  
 نموده بنفایت عظمت و نهایت اہمیت و علو شأن در نظر و  
 آمدند چنانکہ عقل و وهم و ادراک آن حیران و اسیم  
 است و زبان قلم و قلم زبان در تبیان آن عاجز و  
 قاصر باید دانست کہ عالم را ظل حضرت حق جل سلاطین  
 دانستن یا مرآت اوتعالی تصور نمودن و محسوس دیدن  
 و کمالات منعمہ ظل را با اصل سپردن و ظل را خالی  
 بلکہ معدوم فرمیدن بعد از آن آنرا کمالات اہل تحقق  
 یافتن ہم در قرب ولایت است کہ از ظل با اصل سوستن است  
 می فرمید بعد از آنکہ اصل را در ملک ظل در راه گذارد و  
 بحوالی آن حریم اقدس برسد این امور هیچ در کار بلکہ  
 متصور نبود آنجا ظل دانستن نیست اوصاف را با اصل  
 داده خود را خالی و مستر ملک دیدن نہ و بقا و تحقق  
 با اصل پیدا کردن مشہود غمی گردد و حصول آن موطن را  
 راه جداست این با مقام رسیدن دشوار است  
 سبب و نیز این مخدوم و مزادہ نوشته اند روزی در  
 ایام حیات حضرت مخدوم مزادہ کلان خواجہ محمد صادق علیہ  
 الرحمہ والرضوان حضرت ایشان فرمودند کہ در زمرہ سابقین  
 کہ حق بجانب و رسانشان مثلہ من الاولین و قابلین من الآخرین

فرموده نظر میکردم خود را داخل آن جبرک دیدم و یکی را از  
 منتسبان خود نیز در آنجا با خود یافتم و مثل آن در اسرار  
 متشابهاً کنایات از معاملا است درواست که  
 شخصی را معامله حاصل بود و علم بان معامله نباشد  
 این معنی را در یک فردی از منتسبان خود مشاهده نموده  
 است بدینسان تا چه رسد خوش گفت به سعادت‌هاست  
 اندر کرده غیب به نگه کن تا آرا ریزند و حیب به گویا  
 اشاره بانکه شاف و علم آن معامله است که بعد  
 از آن بحول پیوسته است آنچه آن خود مزاده در بعضی کتاب  
 خویش نوشته اند اگر شرم از حقیقت معامله این کار  
 در بیان آرد نزدیک است که نزدیکان دوری جویند و  
 اصلا آن راه هجر پویند مستمع از هوش رود و تکلم را  
 تاب نماند بیت فریادها نظر این هوا خور بهرزه نیست به  
 هر قصه غریب و حدیث عجیب هست به متشابهاً  
 قرآنی رمزیت از آن و مقطعات فرقانی ایمانیست  
 بان این دولت باصالت نصیب انبیای کرام است  
 عظیم الصلوات والتسلیات و کل ورش را با اتباع این  
 این بزرگواران نیز نصیب هست بوراشت ولو علی سبیل  
 القلة والندرة فعلیک با اتباع خاتم الرسل علیه و سلم  
 الصلوات والبرکات لتناول من برکاتهم و تزوق من



از واقفان و تنجوا من مهالك الطامة الكبرى و شفا عظم  
 ب و نیز میتوان که ایما بما ملاطوره بود  
 آنچه آنخذ و مزاده به بعضی مخلصان بزنگاشته اند از  
 شمول عنایات که در باره این عاصی واقع است چه  
 نوید ع داد او را قابلیت شرط نیستا به قبل من  
 قبل بدعلة اگر بتفصیل آن پردازد محتمل که قلم طاقت آن  
 نیارد و کاغذ بسوزد و تکلم و مستمع از هوش رود  
 بعد از آنکه گوید و که شنود خوش گفت به سر ایا  
 آتشی اشبه قح کو دیگری پر کن به که خواهد سوخت  
 ساغر تا تو می و جام خواهدی کرد به و ایضا لطافت و عجز  
 آن زبان را بگیرد به ضیق صدری و درین لسان  
 سخن از لب تولقم بهم سخن کرده شد به پس باید که  
 مستمعان تکلم را معذور وارند و از راه جسته بذات  
 او راه جویند تا از ذات بیچون حقیقی مضمی یا بند هر چند  
 ذات تکلم را با ذات مستمعان هیچ نسبتی در میان نه  
 چه ذات او نصیبی از بیچونی یافته و با ذات بیچون حقیقی  
 انصالی و نسبتی خاص پیدا کرده بلکه دیگران را اصلا ذات  
 نیست بذات عارف چگونگی برند ذات خالص عارف  
 خود و راه او است بهر حال است و پایی باید زد و همواره

باین ترانه باید مشرف بود سه مفلسا نیم آمده در کوی تو  
 شینا لله از جمال روی تو

لب و نیز عریضه که این محد و مزاده بر جاده حضرت  
 ایشان نوشته اند صحت بود نسبت سابقین  
 برایشان را اینست حضرت سلامت این فقره از آن باز  
 که عالم فرود آورد و نشانه آن نسبت را که در وقت  
 عروج بان صرف ساخته بودند بیان می باید که از این  
 و بسیار بگانه است این نسبت مخصوص بسالکان  
 ایشانست اصحاب یمن در زندی اصحاب بسیار  
 ازین سخن چه دریا بند و از ارباب ظلال در زند  
 عوام مؤمنان این معما چه فرا گیرند محبت ذاتی که انما ایلام  
 محبوب از یاد محبت بخش است نسبت بانعام او  
 اینما متحقق میگردد چون بذوق و وجدان خود جوع  
 میکند بی تلیف می نماید که حقی و حلاوتی بلکه از یاد  
 محبت که در وقت ایلام محبوب است در هنگام انعام  
 او این است توان گفت که تصور ایلام محبوب  
 فرضی و سروری می نمند در نفس انعام آن فرخ و  
 سرور ثابت نیست چه در محبت ذاتی هر چند فرخ و سرور  
 از سایه نفسانیه متزه و منبسط است و الهیست  
 پیدا کند و نیز این محد و مزاده عالی و حبه برنگاشته اند

پس روزی حضرت ایشان قدس الله بصره الاوتی  
 پیش از آنکه به سفر اجمیر روی آرند نواحی آن در  
 صوبه پنجاب همواره خلیفه عصر دیده بود و موکم  
 اعتدال حریفی در ایام تشریف دقایق اسرار فنا و  
 بقا و زوال عین و اثر بطرز خاص خود بیان میفرمودند  
 و سخن از وصول بالکعبه مقصود و بیان آن بر زبان مبارک  
 داشتند و زیاده از یک ماه شده بود که همین قسم  
 معارف در میان بود و روز بروز دقایق و غرایب آن  
 میگشودند و این فقیر غواصی بحار آن اسرار می نمود و  
 آن حضرت همواره در تبیین و تفتیش حال این  
 بی پروبال می بودند و ترقب ترقی وی داشتند  
 و توجه بر آن میگماشتند با آنکه در آن وقت که  
 بیان دقایق مسطوره می نمودند و غیر از این فقیر  
 دیگری در خدمت شریف نبود بعد از استفسار  
 حاصل روزگار این دور از کار نوازشها و حقوق  
 فرمودند و بشارت حصول معاملات مزبور  
 فرمودند **عَدَّ اللَّهُ بِحَانَةِ عَلِيٍّ ذَلِكَ وَعَلَى جَمِيعِ نِعَمَائِهِ**

باقی صفحه ۳۱۷

بقیہ صفحہ ۳۱۸ :  
حضرت مخدومزادہ سلمہ اللہ تعالیٰ نیز بحصول این معاملہ شکر  
در ماوہ خود تصریح نموده اند آنجا کہ برنگاشته اند

۶- باب مورد آن هنگام کہ در پیش را بخلعت  
قیومیت نواختند آن عالی حضرت در خلوتگاه و پرا  
خطاب کرده فرمودند کہ علاقہ ارتباط من باین مجمع گاہ  
صمیم معاملہ قیومیت بوده کہ آنرا بعد از توجہات کثیرہ  
بتوعطا کردیم و ملتوئات بشوق تمام بتور آورید  
الحال سب مانند خود درین جہان فانی نمی یابم و ادای  
قرب و ایشمال خویش ازین جہان دلپیش فرمودند آن  
در پیش دلریش با وجود استماع بشارت مسطورہ  
جگر کباب و دیدہ پر آب گشته با کمال الم و اندوہ در خود  
فرورفتہ نہ زباننش را یارای گفتن مانده و نہ سامع را  
تاب شنفتن چون آنحضرت این تلموس را در ان مسلمین  
مطالہ نمودند از روی نہایت بندہ نوازی فرمودند کہ غم  
مخور کہ سنت اللہ اینچنین جاری گشته است کہ بای را  
بخود میخوانند و دیگری را بجایش می نشاندند و کلال تلافی

عبارت آن عزیز را که در کتاب نغمات می آید و زبان  
 مبارک را ندید که پیغمبر را صلی الله تعالی علیه و آله وسلم پای  
 در کشیدند ابو بکر رضی الله تعالی عنه بجای او صلی الله علیه و آله وسلم  
 نشست ابو بکر را پای در کشیدند عمر بجای او نشست عثمان را  
 عمر را پای در کشیدند عثمان بجای او نشست عثمان را  
 پای در کشیدند علی بجای او نشست رضی الله تعالی عنهم  
 آن در پیش چون در خود هیچ گونه قابلیت این معنی  
 نیافت و نیز الم مذکور در خاطرش مذکور بود به لا  
 یا نعم لب نتوانست کشود و اموری که استکشاف  
 آن ضروری بود در میان نیاورد خوش گفت سه  
 وحشی گذشت نگروی حکایتی به ای خان و خان خراب  
 زبان بسته بود به این بود که چون آن حضرت فرمودند  
 که اشیا بقیومیت تو راضی تر و خوش وقت تر  
 از قیومیت من نیز لم آنرا نتوانست جرات نمود که  
 پرسد چون اندوه آن دلیریش را آن حضرت پیش  
 از پیش دیدند فرمودند در ارتقال من گونه مرهلتی هست  
 اما بدینم که چه علاقه در میان است متوجه گشته بعد از  
 لم فرمودند که تا ایام وصال من قیام تو به من بود و قیام  
 افراد عالم بتو این مقوله گونه تسلی ده خاطر حزین آن



الاخیر بافرا من العمل له مکر العنقا فی الغرابه لو  
 وجد واحد بعد الوفا من السنین لا غنم  
 ع اگر بادشهر بر در پیرزن بیاید ؛ توای خواجه بکبت  
 مکن ؛ انتهای

### باقی صفحه ۳۱۸

### بقیه صفحه ۳۲۳ :

و نیز این محدوده و الا قدره کاتب دیگر است  
 بنایت عالی و زیبا که در آن با معارف غریبه و  
 حقایق عجیب رنگاشته اند و در بعضی از آن شرح  
 کلمات قدسی آیات والد بزرگوار خویش با مزید توفیق  
 نموده اند ما با یاد برخی از آن در ضمن هفت برکت القاییم  
 این هفت برکت مکتوب شصت و نهم در جلد اول و مکتوب  
 بیستم در جلد اول و قسم از مکتوب صد و پنجاه و ششم در جلد  
 اول و مکتوب سی و نهم در جلد اول و آخر مکتوب صد و پنجاه  
 و ششم در جلد اول و مکتوب پنجاه و دوم در جلد اول  
 و مکتوب صد و بیست و نهم در جلد اول است

### باقی صفحه ۳۲۴

فہرست مطالب کتاب زبدۃ المقامات

صفحہ	بیان	صفحہ	بیان	صفحہ
۱	دیباچہ	۲۵۲	بیان خوارق ایشان رض	۳۰۶
۵	بیان حضرت خواجہ باقی بائسہ	۲۵۶	بیان وفات ایشان رض	۳۰۶
۱۲	بیان احوال حضرت خواجہ رض	۳۰۰	بیان خواجہ محمد مصدوق فرزند ایشان رض	۳۰۹
۳۳	بیان کلمات و انفس خواجہ رض	۳۰۱	بیان خواجہ محمد سعید فرزند ایشان رض	۳۱۱
۶۱	بیان خواجہ عبدالعزیز فرزند خواجہ رض	۳۱۵	بیان خواجہ محمد مصدوم فرزند خواجہ رض	۳۱۵
۶۵	بیان خواجہ عبدالعزیز فرزند خواجہ رض	۳۲۶	بیان خلیفہ سید محمد نعمان رض	۳۲۶
۷۰	بیان شیخ حاج الدین خلیفہ رض	۳۲۸	بیان خلیفہ شیخ حاج بابا مور رض	۳۲۸
۷۶	بیان خواجہ مسلم الدین خلیفہ رض	۳۲۶	بیان خلیفہ شیخ بدیع الدین رض	۳۲۵
۸۶	بیان شیخ الرواد خلیفہ رض	۳۲۵	بیان خلیفہ شیخ نور محمد سنی رض	۳۲۵
۸۸	بیان واجد حضرت مجدد عالم رض	۳۲۵	بیان خلیفہ شیخ حمید بیگانی رض	۳۲۵
۹۰	بیان شہاب الدین عالم نقیب بفرخ شاد فاروق کابلی رض	۳۶۳	بیان خلیفہ شیخ منزل رض	۳۶۳
۹۹	امام جمیع الدین رض	۳۶۳	بیان خلیفہ شیخ طاہر حبشی رض	۳۶۹
۹۲	شیخ عبداللہ والد حضرت ایشان رض	۳۶۷	بیان خلیفہ مولانا یوسف رض	۳۶۷
۱۲۶	بیان لاوت حضرت ایشان رض	۳۶۷	بیان خلیفہ مولانا احمد برکاتی رض	۳۶۷
۱۳۷	بیان مصلح خدمت حضرت خواجہ رض	۳۷۰	بیان خلیفہ مولانا محمد صالح رض	۳۷۰
۱۶۰	عرائض حضرت ایشان بحضرت خواجہ رض	۳۷۲	بیان خلیفہ مولانا محمد صدیق رض	۳۷۲
۲۱۵	بیان رت و اسرار ایشان رض	۳۷۵	بیان خلیفہ شیخ عبدالحی رض	۳۷۵



## الكتب العربية المطبوعة في مكتبة اشيق كتاب أوى

- ١- علماء المسلمين ووهابيون : صفحة ١٦٣ . ١٩٧٣
- ٢- المنحة الوهبية في رد الوهابية : صفحة ١٦ . ١٩٧٣
- ٣- المنتخبات : صفحة ٢٤ . ١٩٧٣
- ٤- المتنبئ القادياني : صفحة ٩ . ١٩٧٣
- ٥- مفتاح الفلاح : صفحة ٩٨ . ١٩٧٣
- ٦- خلاصة التحقيق : صفحة ١١٢ . ١٩٧٤
- ٧- خلاصة الكلام ( الجزء الثاني ) : صفحة ١١٢ . ١٩٧٤
- ٨- اثبات النبوة مع هدية للمهدتين : صفحة ١٦ و ٢٥ . ١٩٧٤
- ٩- حجة الله على العالمين ( المجلد الثاني ) : صفحة ١١٢ . ١٩٧٤
- ١٠- المستند المعتمد : صفحة ١٦ . ١٩٧٥
- ١١- التوسل بالنبي وجهلة الوهابيين : صفحة ٢٤ . ١٩٧٥
- ١٢- الصواعق الالهية مع فتنة الوهابية : صفحة ٦٤ و ١٣ . ١٩٧٥
- ١٣- البصائر لمنكري التوسل بأهل المقابر : صفحة ٢٦٤ . ١٩٧٥
- ١٤- نخبة الآلى شرح قصيدة الامالى : صفحة ١٩٢ . ١٩٧٥
- ١٥- القول الفصل شرح الفقه الاكبر : صفحة ٢٧ . ١٩٧٥
- ١٦- الدولة المكية بالمادة الغيبية : صفحة ١٥٢ . ١٩٧٥
- ١٧- الدرر السنية في الرد على الوهابية .  
رسالة النصر في ذكر وقت صلوة العصر .  
مجموعة على ثلاث رسالة : صفحة ١٢ . ١٩٧٦
- ١٨- انصاف . عقد الجيد . مقياس القياس : صفحة ٧٥ . ١٩٧٦
- ١٩- الفجر الصادق في الرد على المنكري التوسل  
والخوارق . ضياء الصدور : صفحة ٣٠ . ١٩٧٦
- ٢٠- ضلالات الوهابيين . بحث التلقين : صفحة ٦٩ . ١٩٧٦
- ٢١- تطهير القواد . شفاء السقام : صفحة ١٣٢ . ١٩٧٦
- ٢٢- سيف انجبار : صفحة ٤١ . ١٩٧٦

- ٢٣ - الفقه على المذاهب الأربعة (الجزء الأول)، صفحہ ٢٣٥ . ١٩٧٥
- ٢٤ - الفقه على المذاهب الأربعة (الجزء الثاني)، صفحہ ٣١٧ . ١٩٧٧
- ٢٥ - الأنوار المحمدية (المجلد الأول) : صفحہ ٤ . ١٩٧٤
- ٢٦ - تسهيل المنافع . الطب النبوي : صفحہ ٢٨ . ١٩٧٦
- ٢٧ - صرف عربي وعوامل : صفحہ ٩٦ . ١٩٧٥
- ٢٨ - كتاب الصلوة : صفحہ ٣٢ . ١٩٧٥
- ٢٩ - جزء عم من القرآن الكريم : صفحہ ٧١ . ١٩٧٥
- ٣٠ - المنقذ من الضلال . الحجام العوام عن علم الكلام : صفحہ ١١٢ . ١٩٧٦
- ٣١ - للسائل المنتخبة . التوسل بالموتى : صفحہ ١٠٢ . ١٩٧٦
- ٣٢ - غاية التحقيق (سندی) : صفحہ ٨٦ . ١٩٧٧
- ٣٣ - فتنه الوهابية : صفحہ ١٦ . ١٩٧٥
- ٣٤ - البهجة السنية . السعادة الأبدية : صفحہ ١٥٢ . ١٩٧٦
- ٣٥ - تفسير سورة البقرة (الشيخ زاده) : صفحہ ٦٠ . ١٩٧٧
- ٣٦ - مختصر ( التُّحْفَةُ الْإِثْنِي عَشْرِيَّة ) : صفحہ ٣٥٢ . ١٩٧٦
- ٣٧ - المحقائق الوردية (الجزء الثاني) : صفحہ ١٦ . ١٩٧٦
- ٣٨ - مسلك مجدد ألف ثانی : صفحہ ٤١ . ١٩٧٦
- ٣٩ - نور الإيمان بزيارت آثار حبيب الرحمن : صفحہ ٤١ . ١٩٧٦
- ٤٠ - الوسيلة العظمى : صفحہ ١٣٢ . ١٩٧٧
- ٤١ - الناهية عن طعن أمر المؤمنين معاوية : صفحہ ٤٦ . ١٩٧٧
- ٤٢ - طريق النجات (عربي و اردو) : صفحہ ٢٥٦ . ١٩٧٦
- ٤٣ - فتاوى علماء الهند على منع الخطبة بغير العربية : صفحہ ١٦ . ١٩٧٦
- ٤٤ - جامع كرامات الأولياء (الجزء الأول) ، نشر المحاسن : صفحہ ٤٢٤ . ١٩٧٧
- ٤٥ - أنجبل المتين في اتباع السلف الصالحين : صفحہ ٢٤ . ١٩٧٧
- ٤٦ - سبيل النجاة من بدعة أهل الزيغ والضلالة : صفحہ ٣٢ . ١٩٧٧
- ٤٧ - النعمة الكبرى على العالم في مولد سيد ولد آدم ، الرد على من انكر قرأته مولد النبي : صفحہ ٩٦ . ١٩٧٧
- ٤٨ - إرغام المرید في شرح توسل المرید : صفحہ ١١٢ . ١٩٧٧





HEAR 20 km

92 55 **90** 93 94 95 96 97 98 99 51 00  
34 15

Küh-e 'Abd Ol Vahāb

2325

Vashraveh

UTM GRID ZONE  
E. 50. 00. 00 S

5 Kilometers  
3 Statute Miles  
3 Nautical Miles

GRID CONVERSION  
FOR CENTER OF SHEET

MAGNETIC NORTH

GRID NORTH

**SLOPE**  
PERCENTAGE

**BOUNDARIES**

**ADJOINING SHEETS**





# برگاتِ اکبریہ

نام درگ

زینۃ المقامات

علامہ مشتاق

تألیف

محمد ہاشم کشمی

وفات ۱۰۵۴

در مطبع نامی منشی نول کشور واقع کان پور برین پنجاب

۱۳۰۷

قد اعنتی بطبعہ طبعہ جدیدہ بالأوفست

حسین حلمی بن سعید اسانہری

یطلب من المكتبة ایشیق بشارع دار لشفقة بفتح

استانبول - ترکیہ

۱۳۹۷ هجری ۱۹۷۷ میلادی